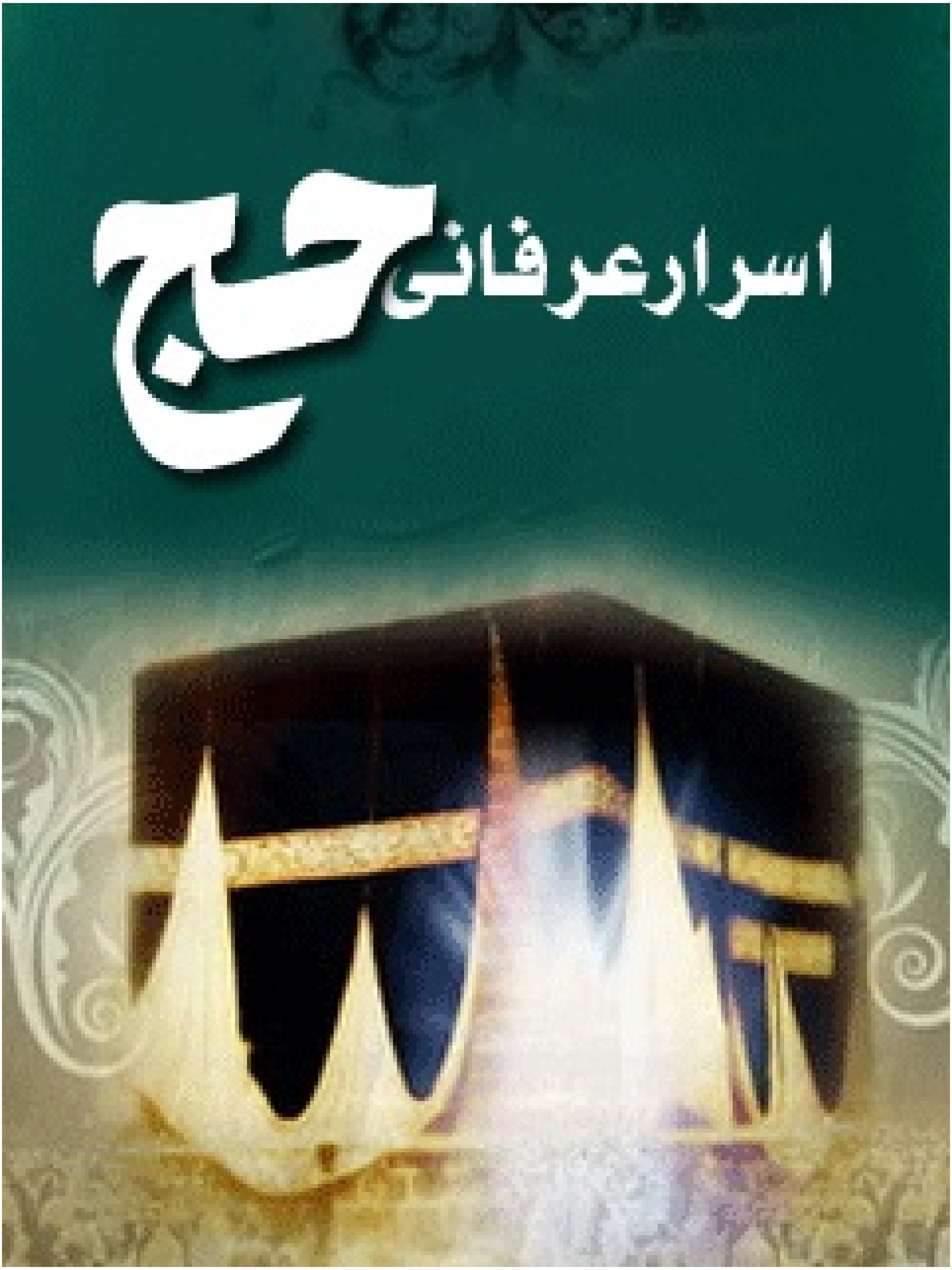

اسرار عرفانی حج

بسم الله الرحمن الرحیم

اسرار عرفانی حج

نویسنده:

محمد تقی فعالی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اسرار عرفانی حج

مشخصات کتاب

سرشناسه : فعالی، محمدتقی، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور : اسرار عرفانی حج/ محمدتقی فعالی.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۵۳۶ ص.

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال ۹۷۸۹۶۴۵۴۰۰۶۵۹:

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۵۳۰ - ۵۳۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : حج.

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/ف۶۶الف۵ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۳۰۳۹۶

ص: ۱

اشاره

پیشگفتار

حج، بریدن از خلق و رویکردی به سوی حق است؛ سفر از خلق به حق و دور شدن از غیر خدا، انسان با رفتن به حج مزه ای از ملکوت می چشد. او خموشی است که به بارگاه نور بهجت و سرور راه یافته است، حج گزار بسوی خدا فرار می کند. سلوک حج منازل و مقاماتی دارد که دیدار حق، اوج آن است؛ حج راه رستگاری و فوز عظیم است.

هر عبادتی مخصوص کاری است، اما حج تنها عبادتی است که تمام عبادتها را در برمی گیرد. در حج نماز، استغفار و زهد معنا می شود. فلسفه اشک در حج نمودار می گردد. راز و نیاز با خدا، نجوا و همنشینی با او در کنار خانه اش به اوج می رسد. زائر چون ستاره ای درخشان در آسمان تاریکی ها می درخشد و نامش در دفتر خدا ثبت می شود. انسانی که به حج می رود، میهمان خداست و خدا از او میزبانی می کند. زیارت خانه خدا، جمع کردن سنگریزه ها، رفتن به عرفات، ورود به صحرای مشعر، گام نهادن در سرزمین پررمز و راز منا و گردش به دور خانه یار، همه و همه غذاهایی است که خدای سبحان بر سر سفره خود نهاده است تا باریافتگان ملکوت از آن بهره بگیرند.

حکمت عبودیت در حج به کمال می رسد؛ حج عفو گنهکاران است، حج آزمون انسان هاست، حج نشانه عظمت بی پایان الهی است، دین خدا با حج زنده است، تجدید خاطره با رسول خدا صلی الله علیه و آله، سرزمین وحی و اهل بیت عصمت در حج شکل می گیرد، حج ذکر خداست. حج بازار خداست و حاجی در این بازار با خدا معامله می کند و از او مزد

می ستاند. کسی که تارک حج باشد کوری است که در قیامت اعمی محشور می شود. حج جهاد ضعفاست، حج لبیک گفتن به دعوت ابراهیم خلیل علیه السلام است و حج دیدار خداست.

زائر خانه خدا باریافته به درگاه الهی و میهمان خداست و به عنوان میهمان بر خدا وارد شده است. خداوند حج گزار را میزبانی می کند، او را در کنف حمایت خود گرفته، مسؤولیتش را به عهده می گیرد. زائر در این میهمانی بر سفره گسترده الهی نشسته و با غذاهای آسمانی تغذیه می شود. میهمان، میزبان را می بیند و به دیدار او می رود. خداوند کرامتها و هدایای خود را به او ارزانی می دارد؛ بهره میهمانی خدا بهشت است.

حج دارای اسرار و معانی باطنی است که اولین سرّ آن، فهم است. حاجی باید بداند که اگر می خواهد به دیدار حق نائل شود باید از شهوات دل برکند، از لذات منقطع شود و فقط به اندازه ضرورت نصیبی از دنیا برگیرد. سزاست در تمامی حرکات و سکنات، خود را برای خدا خالص کند، سلوکی خالصانه در پیش گیرد، انس بیشتری با خدا گیرد، نفس خود را به مجاهدت عادت دهد.

نقل است در زمان های قدیم، «قسیسین» قبل از حج از خلق جدا می شدند، به قله کوهها می رفتند، در آنجا سکنا می گزیدند تا انسی با خدا برقرار کنند و خود را برای دیدار او در مسجدالحرام آماده سازند. قرآن هم به این اشاره ای دارد: ذلک بان منهم قسیسین و رهباناً بانهم لایستکبرون. (۱) تا اینکه خداوند پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد، آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض حال کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله هم به آنها فرمود: «جهاد و حج جایگزین رهبانیت است». خدای سبحان مجاهدتی در حج قرار داد که بندگان با آن مأنوس نبودند، آنها را ملزم به سعی، طواف و رمی جمرات نمود تا کبرشان بشکند و شهواتشان کاسته شود، و فراغتی برای بندگی خدا بیابند، انسی با عظیم گیرند و طبع خود را به سوی او مایل گردانند و سزاوار لبیک او گردند.

دومین سرّ باطنی حج، شوق است. بعد از آنکه سالک حج گزار معانی باطنی را فهمید، شوقی درونی برای دیدار خانه خدا و دیدار خدا پیدا می کند، او قصد زیارت

۱- مائده: ۸۲

می کنـد و بایـد سـخت بکوشـد تا به این رزق نائل آیـد و شایسـته دیـدار حق گردد. اگر در قلبی شوق لقا حق پدیـد آیـد، او اسـباب لقـا را فراهم می کنـد؛ در این صورت زائر تمـامی شـرایط و وسائل لقا را آماده کرده خود را مهیا برای دیـدار بیتی می کند که انتسابی به معشوق او دارد، او سر از پا نمی شناسد و برای ملاقات یار لحظه شماری می کند.

سومین سـرّباطنی حـج، عزم است. زیـارت بیت اللّه عزم و تصـمیم می خواهـد. زائر بایـد اهل و وطن را گذاشـته، از شـهوات و زخارف دنیا مهاجرت کنـد، وجهی به سـمت او داشـته و ارزش بیت در نظرش بزرگ آیـد. حج گزار بداند که عزم امر مهم و رفیعی دارد، دیدار خانه دوست وتقرب به حریم یار، خطیر و عظیم است. طلب عظیم، عزمی عظیم می طلبد.

باید عمل خالص گردد و زائر درون را با اخلاص برای زیارت بیت اللّه مستعد کند.

چهارمین سرّ باطنی حج، قطع علاقه است. مسافر حج باید تائب گردد، از تمامی معاصی و جرمها دوری گزینند، حقوق دیگران را جبران کنـد، حق اللّه را تأمین سازد، کسـی که قصـد بیت مَلِکی دارد امر او را ضایع نمی کند، با او مخالفت نمی کند، او را کوچک نمی شـمارد، از اینکه دست خالی نزد او برود حیا می کند، خوف آن دارد که ملک او را نپذیرد. ملوک دنیا میهمانی پاک و پاکیزه می خواهند؛ اما خدای سـبحان خواسته است میهمانان و زائرانش با چهره ای غبار گرفته نزد او بیایند تا او به آنها مباهات کنـد. کسـی که عازم حـج است و قصـد او کرده، بایـد با این سـفر از اهل و مال و وطن قطع علاقه کند و خود را برای سفری متفاوت مهیا سازد. این قطع علاقه او را آماده سفر اخروی کرده، استعداد حلول موت را به ارمغان می آورد.

پنجمین سـرّ بـاطنی حـج، راحله است. کسـی که به دیـدار حق باریافت و درک حضور او کرد، مشـقات و رنجها بر او هموار و آسان می شود. سفر حج، گویا سفر آخرت است.

شایـد مرگ نزدیک باشـد، باید برای رحل و ارتحال آماده بود؛ حج برای آماده سازی سـفر ابدی است. این سـفر زاد و توشـه لازم را در اختیـار می گـذارد، تقرب به خـدا را برای انسان ممکن می کنـد؛ لباس احرام کفن است، خروج از وطن، خروج از دنیـاست. ورود به بیابـان هـا، وقوف در محشـر و نظر به بیت اللّه حضور در بارگاه الهی در قیامت است. در آنجا انسان ها را با زادشان می سنجند، کسی که توشه اش دنیاست، آن را در دنیا گذارده است و

هم اکنون دستش خالی است و کسی که از تقوا توشه بر گرفته، چیزی برای عرضه نزد پیشگاه عظیم الهی دارد.

حج دو گونه است؛ حج عوام و حج خواص. حج عوام قصد کوی دوست است و حج خواص قصد روی دوست، آن، رفتن به سرای دوست و این، رفتن برای دوست.

عوام به نفس روند تا در و دیوار ببینند، خواص به جان روند تا دیدار یابند، کسی که به نفس رود وجد یابد و بار کشد تا گرد کعبه برآید و کسی که به جان رود بیارامد و بیاساید تا کعبه گرد سرایش درآید.

اثر پیش رو دارای سه بخش است، بخش اوّل اختصاص به حرم دارد و خود دارای سه فصل است که به ترتیب به شهر مکّه مکرّمه، مسجدالحرام و اسرار عرفانی کعبه پرداخته است. دوّمین بخش، شامل اسرار نورانی، معنوی و عرفانی مناسک و مواقف حج می شود و نهایتاً سوّمین بخش مباحثی را پیرامون فضائل شهر پیامبر صلی الله علیه و آله، مسجدالحرام و بقیع پیش رو قرار می دهد.

در پایان بر خود لازم می دانم از مساعی گرانقدر نماینده محترم ولی فقیه و سرپرست حجاج ایرانی، حضرت آیهاللّه جناب آقای محمّد محمدی ری شهری و نیز معاونت محترم آموزش و پژوهش بعثه مقام معظّم رهبری، حضرت حجهالاسلام والمسلمین جناب آقای سیّدعلی قاضی عسکر تشکّر و قدردانی نمایم.

به کعبه رفتم و ز آنجا، هوای کوی تو کردم جمال کعبه تماشا به یاد روی تو کردم

شعار کعبه چو دیدم سیاه، دست تمنّا دراز جانب شعر سیاه موی تو کردم

چو حلقه در کعبه به صد نیاز گرفتم دعای حلقه گیسوی مشکبوی تو کردم

نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت من از میان همه روی دل به سوی تو کردم

مرا به هیچ مقامی نبود، غیر تو نامی طواف و سعی که کردم به جستجوی تو کردم

به موقف عرفات ایستاده خلق دعا خوان من از دعا لب خود بسته، گفتگوی تو کردم

فتاده اهل منا در پی منا و مقاصد چو جامی از همه فارغ، من آرزوی تو کردم

محمّد تقی فعالی

آبان ۱۳۸۶

ص: ۲۳

بخش اوّل: اسرار عرفانی حرم

فصل اوّل: مکّه مکرّمه

گفتار اوّل: اسرار نامها

۱. معانی لغوی مکه

۱. معانی لغوی مکه

در کتاب های لغت برای مکه معانی مختلفی بیان شده است که به اهمّ آنها اشاره می شود:

مجمع البحرین ریشه واژه مکه را «الْمَکُّ» می دانـد (۱) و برای آن دو معنا ذکر می کند؛ یکی نقص و دیگری هلاکت، سپس برای هر یک وجه تسمیه بیان می کند. علت این که بلدالحرام را مکه نامیده اند این است که از گناهان انسان می کاهد و آنها را از بین می برد.

وجه تسـمیه دیگر این که اگر کسـی با قصـد ظلم به مکه تعدی و تجاوز کند، مکه او را هلاک و نابود خواهد ساخت؛ چنانکه در واقعه اصحاب فیل رخ داد.

کتاب مزبور در ادامه اسامی مختلفی را برای مکه بیان می کند از قبیل: صـلاح، عرش، قادس، مقدسه، نسّاسه، باسّه، بیت عتیق، امّ رُحم، امّ القُری، حاطمه، رأس و کوثی.

البته برای هر یک وجه تسـمیه ای بیان شـده است. اسامی مختلف بـدین دلیل است که جایگاه مکه بلند و رفیع بود و هر قبیله و طائفه ای نامی برای آن داشت. تمامی اسامی مختلف و متنوع مکه دلالت بر شرافت و عظمت مکه دارد؛ شرافتی که خدا به این شهر شریف و عظیم داده گرفتنی نیست و نمی توان آن را با حیله و تزویر از بین برد.

۱- مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۲۰(ذیل عنوان م ك ك).

لسان العرب ذیل ریشه «م ک ک» معانی مختلفی آورده است: (۱) یکی این که از «مکُّ الفصیل» باشد، بدین معنا که فرزند تمام شیر مادر را بنوشد که در این صورت شیر مادر کاهش خواهد یافت. وجه تسمیه این است که آب مکه کم است. دیگر این که از ماده «مَکُّ» باشد به معنای ازدحام؛ بدین مناسبت که انسان ها در مکه ازدحام می کنند، همچنین به دو معنای نقص و هلاکت هم اشاره دارد.

دو معنای نقص و هلاکت در قاموس المحیط هم بیان شده است. (۲) در کتاب المصباح المنیر به تفاوت میان مکه و بکّه اشاره شده و چنین آمده است: (۳) ممکن است مراد از بکّه، بیت الحرام و کعبه باشد و مراد از مکه، اطراف بیت الحرام که همان حریم حرم خواهد بود.

بنابراین می توان گفت که به طور کلی مکه، از نظر لغت دارای معانی ذیل است:

نقص، هلاکت، نقصان آب و ازدحام جمعیت. احتمال دارد که معنای نقصان آب وجهی از همان معنای نقص باشد؛ بنابراین معانی لغوی مکه سه معنا بیش نیست؛ نقص، هلاکت و ازدحام جمعیت.

اما آنچه که مورد اتفاق تمامی اهل لغت است دو معنای نقص و هلاکت است. اگر معنای اول دلالت بر کاهش و ریزش گناهان دارد، اشاره به شرافت و عظمت این شهر الهی دارد. و اگر هلاکت از معانی لغوی مکه است و نشان از هلاکت و نابودی ظالمان و متجاوزان دارد، این نیز دلیلی واضح و روشن بر حرمت و امنیت شهری است که خداوند آن را مقدس و عظیم قرار داده است. نکته جالب توجه این است که میان معانی لغوی و مضامین روایاتی که درباره نام های مکه آمده، مناسبت و مشابهت وجود دارد.

۲. اسرار نام های مکه

اشاره

شهر مکه مهم ترین، شریف ترین و باعظمت ترین شهرهای جهان اسلام است که

۱- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۶۱

۲- قاموس المحیط، ج ۳، ص ۴۶۶

۳- مصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۷۷

در سرزمین حجاز قرار گرفته است. مکه شهری است که در آن خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و اولین امام شیعیان، حضرت علی علیه السلام در آن پا به صحنه هستی گذارده اند. مکه رأس جهان هستی است و تمامی زمین از آنجا گسترش یافته است؛ مکه شهر بسیاری از انبیا و اولیاست. در روایات و آیات نام هایی برای مکه ذکر شده که هریک از آنها اشاره به بُعدی معنوی و روحانی دارد. (۱) در برخی احادیث برای مکه پنج اسم آمده است: ام القری، مکه، بکه، بسّاسه و ام رُحم. امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَسْمَاءُ مَكَّهَ خَمْسَهٌ: أُمُّ الْقُرَى وَ مَكَّهُ وَ بَكَّهُ وَ الْبَسَّاسَهُ كَانُوا إِذَا ظَلَمُوا بِهَا بَسَّتْهُمْ أَيْ أَخْرَجَتْهُمْ وَ أَهْلَكَتْهُمْ وَ أُمُّ رُحْمٍ كَانُوا إِذَا لَزِمُوهَا رُحِمُوا». (۲)

«نام های مکه پنج است: ام القری، مکه، بکه، بسّاسه یعنی نابود کننده، چون مردم وقتی در مکه ظلم می کردند آنان را بیرون می کرد و هلاک می ساخت و امّ رُحم چرا که هرگاه معتکف مکه می شدند مورد رحمت قرار می گرفتند.»

در این حدیث به دو وجه تسمیه نام های مکه هم اشاره شده؛ یکی عنوان «بسّاسه» است؛ یعنی اگر کسی در مکه ظلمی کند، این شهر او را اخراج و هلاک می گرداند.

عنوان دیگر «ام رحم» است و بدین معناست که اگر کسی ملازم این شهر شریف باشد، مورد رحمت الهی قرار خواهد گرفت. همین مضمون در حدیث دیگری هم آمده است:

«رُوِيَ فِي أَسْمَاءِ مَكَّهَ أَنَّهَا مَكَّهُ وَ بَكَّهُ وَ أُمُّ الْقُرَى وَ أُمُّ رُحْمٍ وَ الْبَسَّاسَهُ كَانُوا إِذَا ظَلَمُوا بِهَا بَسَّتْهُمْ أَيْ أَهْلَكَتْهُمْ وَ كَانُوا إِذَا ظُلِمُوا رُحِمُوا». (۳)

«نام های مکه پنج است: مکه، بکه، ام القری، ام رحم و بسّاسه. هرگاه مردم در مکه

۱- درباره نام های مکه و نیز وجه تسمیه هر یک از آنها ر. ك: فصلنامه میقات، ش ۲، ش ۴ و ش ۵۳

۲- خصال صدوق، ص ۲۷۸، روایت ۲۲؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۱، روایت ۱۸؛ فقیه، ج ۲، ص ۲۵۷، روایت ۲۳۴۹

۳- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۵۰، روایت ۱۷۶۵۸

ظلم می کردند، آنان را هلاک می کرد و هر گاه ظلمی به آنها می شد مورد رحمت قرار می گرفتند.»

در این حدیث نسبت به حدیث قبلی تفاوتی وجود دارد و آن این که هرگاه شخصی در مکه مظلوم قرار گیرد، مرحوم واقع می شود. در حالی که در حدیث سابق رحمت را برای ملازم مکه دانست. آن چه از این احادیث به دست می آید این است که این شهر مقدس نسبت به ظلم، بی تفاوت و خنثی نیست و نسبت به ظالم و مظلوم حساس است و در قبال هر دو عکس العمل خاصی از خود نشان می دهد. مواجهه او با ظالم، هلاکت و با مظلوم، رحمت است و این خاصیت شهری است که خدا به آن شرافت و قداست بخشیده است.

(یک) مکه

یکی از نام های این شهر مقدس، مکه است. درباره علت نامگذاری این شهر به نام مکه وجوه مختلفی بیان شده است:

الف: کلمه «مکه» از ریشه «المکُّ» است. این واژه در لغت به معنی نابود کردن است.

دو احتمال در باره این وجه تسمیه وجود دارد؛ یکی این که اگر کسی به قصد ظلم و تجاوز به این شهر تعدی کند، نابود خواهد شد و شاهد دیگر این که اگر کسی به این شهر وارد شود، خداوند به برکت این شهر مقدس گناهان او را نابود می کند.

امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود:

«لَا يَدْخُلُ مَكَّةَ رَجُلٌ بِسَكِينَةٍ إِلَّا غُفِرَ لَهُ ...». (۱)

«هرکس با آرامش وارد شهر مکه شود، گناهانش بخشیده می شود.»

گفتنی این که وجه تسمیه مذکور در منابع لغوی هم بیان شده بود. نکته جالب این که مکه بخشی از سرزمین پهناوری است که به آن «حجاز» گویند. واژه حجاز از نظر لغت از

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۱

«حجز»، به معنای مانع شـدن، دور کردن و جـدا ساختن است؛ زیرا انسان را از شـهوات و لذائذ دنیوی جدا و دور می کند. (۱)
ب: واژه «مکه» از ریشه «مکـا، یمکو، مکـاءً» باشـد. مکـا در لغت به معنای سوت زدن است، در این زمینه هم دو احتمال وجود دارد: یکی این که کلمه «مُکّاء» نام پرنده ای است (۲) که در سـرزمین حجاز فراوان یافت می شد. از این پرنده به هنگام پرواز صدایی شبیه سوت شنیده می شد.

احتمـال دیگر آن است که علت نامگـذاری این شـهر این بوده که عـده ای نزد کعبه می آمدنـد و در کنـار آن، به جـای نماز، دست و سوت می زدند. ظاهراً این عمل تا زمان رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و تا ابتدای ظهور اسـلام ادامه داشته است. در مجمع البیان آمده است: (۳) «روایت شده است که هرگاه پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در مسجدالحرام نماز می گزارد، دو مرد در سـمت راست او سوت می زدند و دو مرد دیگر در سمت چپ آن حضرت دست می زدند: تا نماز آن حضرت را برای او پریشان کنند. خداوند تمامی آنها را در جنگ بدر به هلاکت رساند.»

این احتمال با روایتی تأیید می شود. از امام رضا علیه السلام نقل شده است:

«وَ سُمِّیَتْ مَکَّهُ مَکَّهَ لِأَنَّ النَّاسَ کَانُوا یَمْکُونَ فِیهَا ...». (۴)

«از این جهت مکه، مکه نامیده شد، چون مردم در آنجا سوت می زدند ....»

گفتنی است که واژه مکّه در قرآن تنها در یک آیه به کار رفته:

۱- اللمع، ص ۱۵۸.(معمولًا درباره وجه تسـمیه حجاز این گونه می گویند که رشته کوه سراه از شمال تا جنوب در برابر دریای سرخ کشـیده شده است. این کوه دو قسـمت را از یکدیگر جدا کرده که در یک سو نجد و در سوی دیگر تهامه قرار گرفته و حجاز دقیقاً قسمتی است که به سوی غرب، یعنی دریای سرخ کشیده می شود. ر. ک: آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۲.)
۲- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۶۱
۳- مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۱۳
۴- علل الشرایع، ص ۳۹۷، روایت ۱

وَهُوَ الَّذِی کَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَأَیْدِیَکُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَکَّهَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَکُمْ عَلَیْهِمْ وَکانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیراً. (۱)

«اوست که چون در بطن مکه بر آنها پیروزیتان داد، دست آنها را از شما و دست شما را از آنها باز داشت، و خدا به کارهایی که می کردید آگاه و بینا بود.»

این آیه در باره صلح حدیبیه نازل شده است و خداوند در این آیه هردو طایفه را از آزار و جنگ برحذر می دارد تا به صلح روی آورند. این صلح در منطقه ای به نام حدیبیه صورت گرفت. از آنجا که محل حدیبیه نزدیک مکه قرار دارد، به گونه ای که حتی بعضی گفته اند یکی از اراضی مکه بوده و جزء محدوده حرم است، در این آیه تعبیر به «بطن مکه» شده است. (۲)

دو) بکّه

یکی دیگر از نام های این شهر شریف «بکه» است. این تعبیر هم در قرآن تنها در یک آیه ذکر شده:

إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَهُدیً لِلْعالَمِینَ. (۳) «نخستین خانه ای که برای مردم بنا شده است همان است که در مکه است، خانه ای که جهانیان را سبب برکت و هدایت است.»

درباره وجه تسمیه این واژه احتمالات متعددی وجود دارد:

الف: واژه «بکه» از «البکّ» باشد که معنای آن ازدحام کردن و مزاحم شدن است؛ از امام صادق علیه السلام سؤال شد که چرا مکه را بکه نامیدند؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «چون بعضی از مردم در آنجا با دستان خویش مزاحم بعضی دیگر می شدند». (۴)

۱- فتح: ۲۴

۲- المیزان، ج ۱۸، ص ۲۸۸

۳- آل عمران: ۹۶

۴- المحاسن، ج ۲، ص ۶۶، روایت ۱۱۸۴؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷، روایت ۹۵

از حدیث دیگری به دست می آید که اگر انسان نمازش را با ازدحام در مسجدالحرام بخواند اشکالی ندارد، اما نماز خواندن در مکان های پررفت و آمد و شلوغ غیر از مکه کراهت دارد. امام ابی جعفر علیه السلام فرمود:

«إِنَّمَا سُمِّیَتْ مَکَّهُ بَکَّهَ لِأَنَّهُ یَبْتَکُّ فِیهَا الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ وَ الْمَرْأَهُ تُصَلِّی بَیْنَ یَدَیْکَ وَ عَنْ یَمِینِکَ وَ عَنْ یَسَارِکَ وَ مَعَکَ وَ لَا بَأْسَ بِذَلِکَ وَ إِنَّمَا یُکْرَهُ فِی سَائِرِ الْبُلْدَانِ». (۱) «بدین سبب مکه بکه نامیده شد، چون مردان و زنان در آنجا ازدحام می کنند، اگر زنی پیش رو، در سمت راست و در سمت چپ(و پشت سر) و با تو نماز بگذارد، اشکالی ندارد. نماز خواندن در جای شلوغ در شهرهایی غیر از مکه کراهت دارد.»

ب: یکی دیگر از معانی «البکّ» گردن زدن است؛ از این رو مکه را بکه نامیده اند که هر ظالم و ستمگری که در این شهر مرتکب ظلم و ستم می شد، گردن او را می زدند. این مضمون در روایتی هم بیان شده است:

«کَانَتْ تُسَمَّی بَکَّهَ لِأَنَّهَا تَبُکُّ أَعْنَاقَ الْبَاغِینَ إِذَا بَغَوْا فِیهَا ...». (۲)

«از این رو به مکه بکه گفته اند چون هر گاه ظالمی در آنجا طغیان می کرد، گردن او را می زدند.»

ج: در بعضی روایات هم نقل شده که مکه به تمام شهر(قریه) گفته می شد و بکه مکانی است که خانه خدا در آن قرار دارد.

د: بیشترین معنایی که در روایات برای بکه بیان شده و به عنوان وجه تسمیه در نظر گرفته شده است، گریه کردن مردم در مکه است؛ زیرا ممکن است واژه بکه از «بکاء» به معنای گریه کردن مشتق شده باشد. امام صادق علیه السلام در جواب این سؤال که چرا مکه را بکه

۱- علل الشرایع، ص ۳۹۷، روایت ۴؛ بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۳۳۴ و ج ۹۹، ص ۷۸

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۱

نامیدند؟ فرمود: «لِبُكَاءِ النَّاسِ حَوْلَهَا وَ فِيهَا»؛ (۱)

«چون مردم در این شهر و اطراف آن گریه می کنند». همچنین از حضرت امیر علیه السلام سؤالی مشابه شد و آن حضرت فرمود: «لِأَنَّهَا بَكَّتْ عُيُونَ الْجَبَّارِينَ وَ الْمُذْنِبِينَ»؛ (۲)

«چون مکه چشم های جباران و گناهکاران را می گریاند.»

در اینجا نکاتی قابل ذکر است:

نکته اول این که یکی از آداب ورود و حضور در شهر مقدس مکه اشک و آه است. گریه سید آداب و نورچشم سالکین است. گریه نشانه رقّت قلب و دلیل اخلاص است. هر گاه عملی بااخلاص و با قلب خاشع و نرم انجام شود، قطعاً مورد پذیرش ذات حق قرار خواهد گرفت. انسانی که دارای قلب رقیق و چشم گریان است، به خدا نزدیک و از دنیا و دنیاطلبی دور است، در مقابل، دعایی که از روی قساوت قلب باشد مردود است و مورد قبول واقع نمی شود. امام صادق فرمود:

«لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءً بِظَهْرِ قَلْبٍ قَاسٍ». (۳)

«خدا دعایی که از روی قساوت قلب باشد نمی پذیرد.»

از سوی دیگر گریه و اشک نشانه بریدن از غیر خدا است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بیانی گهربار فرمود:

«اگر خدا عبدی را دوست داشته باشد، حزنی در قلب او قرار می دهد؛ زیرا خداوند قلب حزین را دوست دارد. عبدی که از خوف خدا گریان باشد داخل آتش دوزخ نمی شود.» (۴)

خداوند خواهان اشک است و اشک، مطلوب خداست. خدای سبحان از چشم های بندگانش اشک و از قلب های آنها خشوع می خواهد. خداوند به عیسی علیه السلام

۱- علل الشرائع، ص ۳۹۷، روایت ۲؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۹۳، روایت ۲۱۱۹

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۱، روایت ۱۸؛ ارشاد القلوب، ص ۳۷۷

۳- فروع کافی، ج ۲، ص ۴۷۴

۴- ارشاد القلوب، باب حزن و بکاء.

فرمود: «ای عیسی از چشم هایت اشک هایت را و از قلبت خشوعت را به من ده.» (۱)

نکته دوم این که در حدیث پیش گفته شد فعل «ابکت» به شهر مکه نسبت داده شده بود. این مسأله در برخی احادیث گذشته هم به چشم می خورد و افعالی نظیر «اخرجتهم»، «اهلکتهم» به شهر مقدس مکه منسوب شده بود. همچنین در آیه ۹۶ سوره آل عمران دو وصف مبارک و هدایت برای مکه ملحوظ شده است. تمامی موارد نشان از آن دارد که شهر مکه خاصیتی دارد و می تواند کارهایی مثل گریاندن چشم گنهکاران و تائبین، خارج کردن و نابودی کردن ظالمین و هدایت مستعدین را انجام دهد. البته این خاصیت به خودی خود به دست نمی آید، بلکه عطیه ای الهی است و این عطیه و لطف به جهت شرافت، عظمت و حرمتی است که خداوند برای این شهر مبارک قرار داده است.

سه) ام القری

نام دیگر این شهر ام القری است. این عنوان و نامگذاری در برخی از احادیث ذکر شده است. امیرمؤمنان علی علیه السلام در پاسخ مردی که سؤال کرد چرا مکه ام القری نامیده شده است فرمود:

«لِانَّ الْاَرْضَ دُحِيَتْ مِنْ تَحْتِهَا». (۲)

«زیرا زمین از زیر مکه گسترانده شد.»

حضرت در حدیث مشابهی نیز به مسأله دحو الارض اشاره می کند. (۳) بر اساس احادیث مذکور یکی از نام های شهر مکه، ام القری است. این واژه ترکیبی است از دو کلمه «ام» و «قری». اگر به کتاب های لغت مراجعه شود به دست می آید (۴) که واژه «ام» معانی مختلفی دارد از قبیل: اصل، مجمع الاشیاء، منشأ، مرجع، مقصد و مادر.

۱- مستدرک، ج ۲، ص ۲۹۴

۲- علل الشرایع، ص ۵۹۳، روایت ۴؛ فقیه، ج ۲، ص ۲۴۱، روایت ۲۲۹۶

۳- ر. ک: مشارق انوار الیقین، ص ۸۴؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۱، روایت ۱۸؛ ارشاد القلوب، ص ۳۷۷

۴- لسان العرب، ج ۱، ص ۲۱۲- ۲۱۹؛ مصباح المنیر، ج ۱، ص ۲۳؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۰۴- ۱۰۶

البته معنـای اصـلی «امّ» مـادر نیست. از آن جهت به مـادر امّ گفته می شود که مادر نسبت به فرزنـد خود اصل یا منشأ یا مرجع محسوب می گردد. اما درباره مکه چون اصل یا مجمع یا منشأ عالم است(پدیده «دحو الارض») به آن ام القری گفته اند.

در باره علت نامگذاری شهر مکه به «ام القری» نکات متعددی بیان شده است از جمله:

الف: علت نامگذاری، شـرافتی است که خداوند به این شـهر داده؛ پس شهر مکه به جهت شرافت، اصل عالم است. (۱) ب: از آن جـا که شـهر مکه قبله تمـام انسان هاست، مرجع و مقصـد جهانیان نیز هست. (۲) ج: وجهی کـه بیش از وجـوه دیگر بر آن تأکید شده مسأله دحو الارض است.

این مسأله در دو حـدیث سـابق بیـان شـد. بـدین لحـاظ مکه مکرمه اصل یا منشأ عالم است، یعنی زمین در مراحل اولیه خلقت نخست، فقط به سرزمین مکه خلاصه می شد، اما در مرحله توسعه از این سرزمین گسترش یافت.

واژه ام القری در دو آیه از قرآن آمده است. در یک آیه مسأله نزول وحی و انذار ام القری مطرح است:

وَكَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ قُرْآناً عَرَبِيّاً لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرى وَمَنْ حَوْلَها وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّهِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ. (۳) «ونیز این قرآن را به زبـان عربی برتو وحی کردیم تـا ام القری و ساکنـان اطرافش را بیم دهی، همچنین آنـان را از روز قیامت- که در آن تردیدی نیست- بترسانی که گروهی در بهشتند و گروهی در آتش سوزان.»

دعوت پیامبر دارای مراتب و مراحلی بود. (۴) در آغاز دعوت به صورت انذار عشیره

۱- لسان العرب، ج ۱، ص ۲۱۹

۲- همان.

۳- شوری: ۷

۴- المیزان، ج ۱۸، ص ۱۸

بود وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ. (۱) سپس این دعوت توسعه پیدا کرد و شامل اهل مکه و هر کسی که اطراف آن است یعنی اهل جزیره العرب شد. این مرحله از دعوت در آیه مذکور بیان شده است. در گام سوم دعوت پیامبر بیشتر پیدا کرد و شامل اعراب شد قُرْآناً عَرَبِیّاً لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۲) و در آخرین مرحله محدوده نبوت و رسالت کل جهانیان تا قیام قیامت را شامل شد. إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْعالَمِینَ. (۳) بنابراین آیه ای که مربوط به ام القری بود مرحله دوم ابلاغ دعوت پیامبر را در برمی گرفت. همچنین از این آیه به دست می آید که یکی از اهداف نزول وحی انذار است، تا مردم به راه درست و صراط مستقیم بروند.

تفسیر کشف الاسرار ذیل همین آیه علت نامگذاری مکه به ام القری را این گونه بیان می کند که چون مکه شریف ترین سرزمین های روی زمین است و به همین لحاظ زمین از این نقطه عالم گسترش یافته، مکه منشأ و اصل عالم است. لذا اصل تمامی شهرها مکه است. (۴) آیه دوم تقریباً مشابه آیه سابق است و به مسأله نزول کتاب و وحی و همچنین مسأله انذار اشاره می کند.

وَهذا کِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَکٌ مُصَدِّقُ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری وَمَنْ حَوْلَها وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ. (۵) «این است کتاب مبارکی که نازل کرده ایم، تصدیق کننده چیزی است که پیش از آن نازل شده است. تا با آن مردم ام القری و مردم اطرافش را بیم دهی. کسانی

۱- شعراء: ۲۱۴

۲- سجده: ۳

۳- ص: ۸۷

۴- کشف الاسرار وعده الابرار، ج ۹، ص ۷

۵- انعام: ۹۲.

که به روز قیامت ایمان دارند به آن نیز ایمان دارند، اینان مراقب نمازهای خویش اند.»

کشف الاسرار ضمن بیان این مطلب که مراد از ام القری مکه است، به علل نامگذاری پیش اشاره می کند، (۱) ولی بیش از همه نسبت به مسئله دحو الارض تأکید دارد.

مرحوم سیّد حیدر آملی در تفسیر گرانسنگ خویش به این نکته اشاره می کند (۲) که پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خدا برای کلّ بشر صاحب رسالت و بعثت بود، امّا علّت اینکه در این آیه انذار به مکّه و اهل آن اختصاص یافت این است که مکّه مولد و منشأ پیامبر صلی الله علیه و آله است، لذا به جهت شرافت در این آیه قلمرو انذار به مکّه محدود شده است و إلّامخاطب پیامبر صلی الله علیه و آله تمام بشریّت است. از این بیان به دست می آید که آیه مزبور ناظر به مرحله نهایی دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

به جز دو آیه سابق، قرآن در آیه ای مستقل دحو الارض را بیان کرده است.

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذلِکَ دَحاها؛ (۳) «و پس از آن زمین را بگسترد.» «دحا و طحا» هر دو به معنای واحد یعنی بسط آمده است. (۴) خداوند بعد از آنکه هفت آسمان را آفرید، دست به تدبیر عالم از آسمان به سوی زمین زد. خلقت زمین به این گونه بود که نخست نقطه ای کوچک یعنی مکّه را آفرید سپس آن را گستراند و از این طریق زمین و هرچه در آن بود پدید آمد.

مسأله دحوالارض تا بدان حد اهمیت دارد که روز بیست و پنجم ماه ذی القعده بدین نام، نامگذاری شده و روزه این روز معادل روزه هفتاد سال یا معادل کفاره هفتاد سال است. (۵) کسی که شب آن را عبادت کند و روز آن را روزه گیرد برای او روزه صد سال نوشته می شود و تمام موجودات برای او استغفار می کنند. تمامی این فضیلت ها برای آن است که در چنین روزی رحمت خدا بسط یافته است.

دعای این روز با این تعبیری شروع می شود «اللّهُمَّ دَاحِیِ الْکَعْبَهَ ...» با تأمّل در این

۱- کشف الاسرار، ج ۳، ص ۴۲۱؛ ر. ک: بیان السعاده، ج ۲، ص ۱۴۱

۲- المحیط الأعظم، ج ۱، ص ۳۵۹

۳- نازعات: ۳۰

۴- کشف الاسرار، ج ۱۰، ص ۳۷۱

۵- ر. ک: مفاتیح الجنان، اعمال ماه ذی القعده.

دعـا به دست می آیـد که سه محور در آن ملحوظ است؛ یکی اسـماء و صـفات الهی، بخش دوم دربـاره موت، قبر و قیـامت و بخش سـوم دربـاره ظهـور ولیعصـر(عـج) می باشـد. مطلـب مزبـور مؤیـد این نکته است که روز قیـام قـائم(عـج) و ظهـور امـام زمان(عج) همین روز است، چنان که در احادیث بیان شده است. همچنین در حدیث آمده است که حضرت ابراهیم و حضرت عیسی در شب دحوالارض متولد شده اند. (۱)

چهار) بلد

یکی از اسامی شـهر مکه «بلـد» است. این نام در روایات وجود نـدارد، اما در قرآن به دو صورت آمـده است؛ مطلق و همراه با قید «امین» یعنی به دو صورت «بلد یا بلده» و «بلد امین».

تعبیر «بلد» در قرآن در سه مورد به کار رفته است:

وَإِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ. (۲)

«و ابراهیم گفت: ای پروردگار من، این سرزمین را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستش بتها دور بدار.»

در تمامی تفاسیر مصداق بلد، مکه بیان شده است. اما در برخی از تفاسیر عرفانی نکات دیگری هم به چشم می خورد. تفسیر بیان السعاده بر این نکته تأکید دارد (۳) که بیت اللَّه با سعی ابراهیم علیه السلام بنا شد، چنان که شهر مکه و عمارات آن هم با سعی و تلاش ابراهیم علیه السلام پدید آمد. پس حضرت ابراهیم سازنده خانه خداست. ممکن است گفته شود که مراد از بلد، صدر و از بیت اللَّه مقام قلب می باشد. اگر صدر با اسـلام و تسـلیم منشـرح شود به مقام طهارت خواهد رسید. بیت اللَّه حقیقی هم مقام قلب انسان کامل است. بر این اساس معنای عرفانی بلد مقام صدر منشرح است.

۱- همان.

۲- ابراهیم، ۳۵

۳- بیان السعاده، ج ۲، ص ۳۹۴

در تفسیر عرفانی کشف الاسرار هم بیان شده است که:

«ابراهیم علیه السلام در این آیت از حق دو چیز خواست: یکی امن مکه از استیلای دشمن، دیگر امن دل از غلبه سلطان هوا. گفت: بار خدایا! این شهر مکه را حرمی ایمن گردان که هیچ جباری را بر آن دست نبود و هیچ کس را در آن ترس نبود، رب العالمین دعای وی را اجابت کرد و آن را حرمی ساخت مبارك و جای امن.» (۱)

گاهی مراد از بلد بدن معرفی می شود. (۲) بدین معنا که ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که ابدان را از غلبه صفات نفس دور کند. و تعابیری که در ادامه آیه آمده است به مقام های دیگر عرفانی تطبیق شده است. البته این احتمال وجود دارد که آن چه مدّ نظر تفسیر مذکور است، بدن مثالی باشد و مراد این است که بدن مثالی از آفات و آسیب های صفات درونی و نفسانی در امان باشد. در این صورت انسان در مقام برزخ به طهارت، امن و سلامت دست خواهد یافت. و این اولین گام طهارت و سلامت درون است و این یکی از معانی قلب سلیم است. حاصل آن که در این آیه، بلد به معانی ذیل تفسیر یا تطبیق شد:

مکه، صدر، قلب و بدن برزخی.

دومین آیه که واژه بلد به صورت مطلق به کار رفته، مربوط به اواسط سوره بقره است:

وَإِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ. (۳) «و ابراهیم گفت: ای پروردگار من این شهر را جای امنی گردان و از مردمش آنان را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند از هر ثمره [ای] روزی ساز.»

ابراهیم علیه السلام برای اهالی مؤمن مکه طلب امنیت و روزی می کند و خداوند دعای او را به اجابت می رساند. دلیل اجابت آیه سابق است:

۱- کشف الاسرار، ج ۵، ص ۲۸۱

۲- تفسیر منسوب به ابن عربی، ج ۱، ص ۳۵۰

۳- بقره: ۱۲۶

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْناً. (۱)

«و کعبه را جایگاه اجتماع و مکان امن مردم ساختیم.»

ممکن است در این آیه مراد از بلد مقام صدر باشد؛ (۲) سینه ای که از غلبه هواهای نفسانی در امن و امان است و شیاطین در آنجا راهی ندارند. طهارت و سلامت بر آن حاکم است و چیزی جز یاد خدا در آن سینه تسلیم وجود ندارد. بر این اساس ثمرات، به معنای معارف و انوار الهی است که بر قلب سالم و طاهر وارد می شود.

سومین آیه تعبیر بلد، مربوط به سوره بلد است:

لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ. (۳) «قسم به این شهر و تو در این شهر سکنا گزیده ای.»

یکی از شیوه های تأکیدی قرآن در اهمیت به چیزی استفاده از قسم است. لذا قسم یاد کردن خدا به شهر مکه بیان شرافت و رفعت مقام آن است. بنابراین بدون شک مراد از بلد در این دو آیه، مکه است. و مکی بودن سوره هم مؤید همین معناست.

در سه آیه مذکور مراد از بلد، مکه است؛ اما معانی دیگری هم در بعضی از تفاسیر عرفانی نظیر صدر منشرح، قلب و بدن برزخی وجود دارد.

تنها در یک آیه تعبیر «بلده» آمده است:

إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَهِ الَّذِی حَرَّمَها وَلَهُ کُلُّ شَیْ ءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ. (۴) «به من فرمان داده شده که پروردگار این شهر را بپرستم؛ شهر خداوندی که همه چیز از آن اوست و حرمتش نهاده و مأمورم که از مسلمانان باشم.»

۱- بقره: ۱۲۵

۲- بیان السعاده، ج ۱، ص ۱۴۴؛ تفسیر منسوب به ابن عربی، ج ۱، ص ۵۳

۳- بلد: ۱ و ۲

۴- نمل: ۹۱

از نظر لغت (۱) «بَلَد» هم مذکر است و هم مؤنث و جمع آن «بُلدان» می باشد. واژه «بَلَدَه» همان معنای بلد را دارد و جمع آن «بلاد» می باشد. از نظر معنا هر دو معنای واحدی دارند و به بخشی از زمین اطلاق می شود چه آباد باشد چه نباشد، چه مسکونی و چه خالی از سکنه باشد. گاهی هم این معنا را معادل بلد می گیرند و به طائفه ای که در آن زندگی می کنند، بلده اطلاق می شود. به بیان دیگر مراد از بلده یا اهالی مکّه است یا شهر مکّه به لحاظ اینکه بخشی از حجاز محسوب می شود. از منظر عرفانی بلده ناظر به مقام قلب است. (۲) و مراد از «حرّمها» این است که خداوند آن را از استیلای صفات نفسانی و رذائل درونی دور داشته است. بر این اساس مفاد آیه این است که باید بنده رب قلب بود؛ قلبی که حرم امن الهی است.

اما نکته ای که بدون هیچ شکی از آیه به دست می آید، شرافت و عظمت مکه است؛ زیرا رب، به سرزمین مکه اضافه شده است؛ از این رو پروردگار عالمیان به این سرزمین عنایت و لطف خاصی دارد.

گونه دوم کاربرد دوم بلد در قرآن به صورت مقید است. در قرآن تنها در یک آیه و تنها یک قید برای بلد ذکر شده است و آن قید «امین» است:

وَهذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) «سوگند به این شهر ایمن.»

به هر حال اگر به آیات بلد(جمعاً پنج آیه) در قرآن توجه کنیم، خواهیم دید که در تمامی آنها بلد، مکه است.

پنج) وادٍ غیر ذی زرع

در یک آیه از مکه به عنوان سرزمین بدونِ کشت نام برده شده است:

رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ. (۴)

۱- مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۳۸؛ مصباح المنیر، ج ۱، ص ۶۰

۲- تفسیر منسوب به ابن عربی، ج ۲، ص ۱۱۳

۳- تین: ۳

۴- ابراهیم: ۳۷

«ای پروردگار ما، برخی از فرزندانم را به وادی بی هیچ کِشته ای، نزدیک خانه گرامی تو جای دادم.»

ابراهیم علیه السلام بعضی از فرزندان خویش را به سرزمینی برد که در آن هیچ چیز وجود نداشت و به اصطلاح به آنجا سرزمین بی آب و علف، سرزمین سوزان و تفتیده و لم یزرع گفته می شد. اما دلخوشی و امید اب الانبیا به یک چیز بود و آن این که این سرزمین انتسابی به خدا دارد و نزدیک اوست، تعبیر مشابه دیگری نیز وجود دارد:

رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ. (۱) «پروردگارا! برای من خانه ای نزد خودت در بهشت بنا کن.»

این سخن گفته همسر فرعون است. او با تمامی مشقات، مشکلات و مصائبی که در کاخ فرعون تحمل کرد، تنها امیدش به این بود که خانه ای نزد خدا و نزدیک خدا داشته باشد. یعنی به مقام قرب الهی دست یابد.

محی الدین منظور از وادی بدون زرع را عالم طبیعت می داند؛ (۲) زیرا جهان ماده از علم ومعرفت خالی است و کشت، زراعت و محصول جهان چیزی جز ادراک و معرفت نیست.

شش) قریه تو

در قرآن آیه ای است که در آن تعبیر «قریتک» آمده است و مراد از آن شهر مکه است:

وَکَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ هِیَ أَشَدُّ قُوَّهً مِنْ قَرْیَتِکَ الَّتِی أَخْرَجَتْکَ أَهْلَکْناهُمْ فَلاناصِرَ لَهُمْ. (۳)

۱- تحریم: ۱۱

۲- تفسیر منسوب به ابن عربی، ج ۱، ص ۳۵۰

۳- محمد: ۱۳

«چه قریه هایی که مردمش از مردم قریه تو- که از آن بیرونت کردند- بسی نیرومندتر بودند که هلاکشان کردیم و هیچ یاری کننده ای نداشتند.»

آیه اشاره به این نکته دارد که مردم مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را از این شهر بیرون کردند و او را وادار به مهاجرت ساختند. چنین مردمانی شایسته هلاکت اند و اگر اراده خداوند به هلاکت فردی یا گروهی تعلق گیرد، گریزی از آن نیست و احدی را یارای نصرت و حمایت آنان نیست؛ زیرا کسی بر امر الهی غلبه ندارد.

هفت) دو قریه

در یکی از آیات قرآن واژه «قریتین» به کار رفته است که مصداق یک قریه مکه است:

وَقالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هـذَا الْقُرْآنُ عَلى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ. (۱) «گفتند: چرا این قرآن بر مردی از بزرگمردان آن دو قریه نازل نشده است؟.»

هشت) حرم

این عنوان در دو آیه آمده است:

وَ قالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنا أَ وَ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبى إِلَيْهِ ثَمَراتُ كُلِّ شَيْ ءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنَّا (۲)

.

«گفتند اگر از کیش تو پیروی کنیم ما را از سرزمینمان بر می کَنند. آیا آنها را در حرمی امن جای نداده ایم که همه گونه ثمرات در آن فراهم شود»

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ. (۳) «آیا ندانسته اند که حرم را جای امن مردم قرار دادیم، حال آنکه مردم در اطرافشان به اسارت ربوده می شوند؟.»

۱- زخرف: ۳۱

۲- قصص: ۵۷

۳- عنکبوت: ۶۷

نه) بُسّاسه

در برخی روایات، یکی از اسامی مکه «بساسه» آمده است. با توجه به این که معنای لغوی بسّاسه اخراج کردن و هلاک کردن است، وجه تسمیه مکه هم روشن می شود؛ اگر کسی در مکه ظلمی کند، این شهر او را اخراج و هلاک می کند.

ده) امّ رُحْم

بعضی از روایات مشتمل بر تعبیر امّ رحم است، چنانچه پیش تر اشاره شد. در روایات دو وجه تسمیه بیان شده است: یکی این که اگر کسی ملازم این شهر مقدس شد، مورد رحمت الهی قرار می گیرد و دیگر این که اگر در این شهر به او ظلمی شود، رحمت خدا شامل حال او می شود. از این رو شهر مکه نسبت به ظلم حساس است و بی تفاوت نیست، ظالم را هلاک و مظلوم را رحمت می کند.

از مجموع آیات و احادیث به دست می آید که مکه عناوین و اسامی مختلفی دارد که در قرآن عبارتند از: مکه، بکه، ام القری، بلد، بلده، بلد الامین، حرم، قریه خدا، دو قریه، وادٍ غیر ذی زرع.

اسامی مکه در روایات بدین شرح است: مکه، بکه، ام القری، بساسه و ام رُحم. پس سه اسم برای مکه در قرآن و روایات مشترک است؛ مکه، بکه و ام القری. وجوه تسمیه و نامگذاری هر یک نیز از نظر خوانندگان گذشت.

همچنین از نظر اهل لغت و نیز در کتاب های تاریخ، برای این شهر عظیم و شریف اسامی مختلفی بیان شده به گونه ای که برای مکه تا سی نام و عنوان ذکر شده است. (۱) نظیر:

صلاح، معاد، حاطمه، رأس، قادس و کوثی و .... شاید علت نامگذاری ها این باشد که شهر مکه نزد قبائل مختلف اهمیت و جایگاه والایی داشته است؛ از این رو شهر مکّه نزد هر قبیله ای اسمی خاص داشته و هر طایفه آن را به نامی، می خوانده است.

۱- اخبار مکه، ج ۹، ص ۲۸۰- ۲۸۲؛ تاریخ امراء مکه المکرمه، ص ۱۸

گفتار دوّم: فضیلت و عظمت مکّه

۱. حرمت و فضیلت

اشاره

مکه، شهری است که خداوند متعال برای آن عظمت و حرمت ویژه ای قرار داده است؛ در این شهر مسجدی وجود دارد که دارای شرافت و وجاهت الهی است. «بیت اللَّه» در این شهر قرار دارد و مهبط وحی الهی است.

مکه زادگاه آخرین پیامبر خدا و وصیّ اوست. مکه شهری است که خدا آن را برگزیده و محبوب و عزیز گردانیده است. عظمت و حرمت مکه در آیات و روایات متعددی بیان است که در ذیل به پاره ای از آنها اشاره می شود.

الف) حرمت و فضیلت مکه در آیات

اشاره

آیات قرآن به شیوه های مختلف بیانگر جایگاه ویژه شهر مکه اند. در هر آیه بُعدی از عظمت و شکوه این «آرمان شهر آسمانی» بیان شده است.

یک) قسم

یکی از شیوه هایی که قرآن برای نشان دادن شکوه و عظمت امری از آن استفاده می کند، سوگند است. خداوند در دو آیه به این شهر عظیم قسم یاد کرده است.

وَهذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ. (۱) «سوگند به این شهر ایمن.»

تمام مفسـران بر این امر اتفاق نظر دارنـد که مراد از بلد امین، مکه است و اختلافی در این جهت نیست. البته احتمالات دیگری در آیه هست که در بعضـی تفاسـیر بیان شده است. (۲) در برخی تفاسـیر لطیفه ای وجود دارد (۳) و آن این که علت شـرافت فراوان مکه این است که این شـهر، شـهر دوست است. در این شـهر خانه حبیب قرار دارد و خانه دوست قدر و منزلتی دارد که باعث می شود شهر، شهر یار و دوست باشد.

نکته دیگر این که احتمال دارد مراد از «تین»، کوه دمشق باشـد که مأوای عیسـی علیه السـلام بوده و منظور از زیتون، کوه بیت المقـدس که مقام انبیاست. طور سـینین اشاره به موسـی کلیم اللَّه علیه السـلام و بلد امین هم اشاره به شـهر مکه دارد، جایی که بیت اللَّه، خـانه ابراهیم علیه السـلام و خانه حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله در آن واقع شـده است. بنابراین در آغاز سوره اشاره به مقام انبیای عظام الهی علیه السـلام دارد. در واقع رهبران ادیان ابراهیمی در آغاز این سوره بیان شـده اند، ولی بیش از همه تأکید بر بلد امین است که هم به لحاظ کمیت و تعداد و هم به لحاظ کیفیت کلمات اهتمام خاصی نشان داده شده است.

لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ. (۴) «قسم به این شهر و تو [که] در این شهر سکنا گزیده ای.»

مراد از این آیه مکه است، چنـان که تمـامی مفسـران این نکته را بیـان کرده انـد. در این آیه هم خداونـد به شـهر مکه سوگند خورده است که از آن شرافت و عظمت مکه مکرمه به دست می آید.

از آیه وَأَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ به دست می آید که مکه با سکونت پیامبر صلی الله علیه و آله شرافت

۱- تین: ۳

۲- بیان السعاده، ج ۴، ص ۲۶۴؛ تفسیر منسوب به ابن عربی، ج ۲، ص ۴۴۳

۳- لطائف الاشارات، ج ۳، ص ۷۴۵

۴- بلد: ۱ و ۲

کسب کرده است. بنابراین یکی از علل عظمت مکه این است که محل تولد و سکونت نبی خاتم صلی الله علیه و آله است. (۱) همچنین در آیه دوم تعبیر بِهذَا الْبَلَدِ تکرار شده، در حالی که باید به جای آن ضمیر قرار می گرفت که این خود دلیل دیگری است بر عظمت شأن شهر نورانی مکه.

کشف الاسرار تعابیر لطیف و نغزی در باره شأن و جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و شهر او دارد.

در جایی از آن می خوانیم: (۲) «هر که را دوستی بود پیوسته بود در جستن رضای او بود، نظر خود از وی باز نگیرد، با وی رازها کند، در سفر و در حضر ذکر و مراعات وی بنگذارد، در هیچ حال حدیث و سلام از وی باز نگیرد، قدمگاه وی عزیز دارد، به جان وی سوگند خورد. خداوند کریم، جبار، عزیز و رحیم جل جلاله حقایق این معنی جمله آن رسول مکرم را و سید محترم را ارزانی داشت، تا جهانیان را معلوم گردد که بر درگاه عزت هیچ کس را آن منزلت و مرتبت نیست که اوراست. نبینی که در بسی احوال رضای او نگه داشت؟ وَمِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرافَ النَّهارِ لَعَلَّکَ تَرْضی)، در قبله رضای او نگه داشت: (فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها. شفاعت در رضای او بست: وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی. هرگز او را از نظر خود محجوب نکرد: فَإِنَّکَ بِأَعْیُنِنا الَّذِی یَراکَ حِینَ تَقُومُ. رازها با وی گفت:

فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی. در خواب و بیداری، در سفر و در حضر او را نگه داشت: وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ. احوال او همه کفایت کرد: أَلَیْسَ اللَّهُ بِکافٍ عَبْدَهُ. در هیچ حال وحی از او منقطع نگردانید. در خواب بود که وحی آمد: یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ. بر مرکوب بود که وحی آمد: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ. در راه غزات بود که وحی آمد: اتَّقُوا رَبَّکُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیمٌ. از مکه بیرون آمده بود که وحی آمد: إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. در غار بود که او را جلوه کرد: ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی

۱- المیزان، ج ۲۰، ص ۲۸۹

۲- کشف الاسرار، ج ۱۰، ص ۵۰۱ و ۵۰۲

الْغارِ. در انـدوه بود که وحی آمـد: وَلَقَـدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ یَضِـیقُ صَـدْرُکَ. در شادی بود که وحی آمـد: إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً. در حضـرت قـاب قوسـین بود که بی واسـطه این خطاب می رفت: آمَنَ الرَّسُولُ. از عزیزی وی بود که گاه قسم به جان وی یاد می کرد: لَعَمْرُکَ. و گاه به قـدمگاه و نزولگاه وی سوگند یاد می کرد: لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ. علی الجمله در قرآن چهارهزار جای نام وی برد و ذکر وی کرد، بعضی به تعریض و بعضی به تصریح.»

دو) وادٍ غیر ذی زرع

در آیه ای به جای مکه از تعبیر «وادٍ غیر ذی زرع» استفاده شده است.

رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاهَ. (۱) «ای پروردگار ما، برخی از فرزندانم را به سرزمین بی آب و علفی نزدیک خانه گرامی تو جای دادم، ای پروردگار، تا نماز بگذارند.»

خداونـد تبـارک و تعـالی به ابراهیم علیه السـلام که او را اب الانبیا لقب داده انـد، عنایات خاصـی کرده است؛ از جمله این که دعاهـای او را نیـک اجـابت کرد. در آیه مزبـور، ابراهیم علیه السـلام از سـر صـدق به خـدای خـود عرض می کنـد: بعضـی از فرزنـدانم را به سـرزمینی آورده ام که «غیر ذی زرع» است؛ زمینی که خـانه تو در آن است. هـدف من از این کـار اقامه نماز و بندگی توست.

چند نکته در این آیه وجود دارد؛ یکی این که (۲) زمین ها چند دسته اند. سرسبز و بایر.

امـا زمینی که از بـایر بـدتر است، زمینی است که اساساً قابل کشت نباشـد. معمولًا زمین موات قابل احیا و دایر شـدن است، اما تعـبیر «غیر ذی زرع» حـاکی از آن است که زمین مکه اقتضـای کشت و زراعت هم نداشـته و هیـچ شـرایط منـاسبی جهت بهره برداری طبیعی از آن

۱- ابراهیم: ۳۷

۲- صهبای حج، ص ۱۴۹

وجود نداشته است. البته این به حسب شرایط عادی است، ولی با اراده خدا تمام اموری که انسان ناممکن می پندارد، ممکن بلکه محقق می شود. ابراهیم علیه السلام دعایی کرد و از خدا خواست تا از ثمرات به آن روزی دهد. این دعا اجابت شد و سرزمینی که قابلیت و اقتضای کشت و زرع در آن نبود، به اذن الهی سرشار از روزی، سبزی، خرمی و نعمت شد.

حضرت ابراهیم علیه السلام از انبیایی است که در مورد او بسیاری امور ناشدنی، محقق شده است. یک نمونه آن را خواندید و نمونه های دیگری هم دارد. از جمله این که خداوند در دوران پیری به او فرزندی عطا کرد. (۱) و دیگر این که کوهی از آتش برای او گلستانی سرد و خرّم شد. (۲) تمامی این امور انسان را دعوت به توکّل و بی اعتمادی نسبت به اسباب می کند. تأثیر علل و عوامل طبیعی به اذن خداست. لذا اگر خدا اراده نماید، هر کاری محقق می شود. پس فقط به خدا باید تکیه و اعتماد داشت.

به هر حال در عظمت و شرافت مکه همین بس که آنجا زمینی بوده بدون هیچ قابلیتی و به اذن الهی به شهری بزرگ و با کرامت تبدیل شد. از سوی دیگر تعبیر «عند بیتک» نشان می دهد که بیت اللّه نسبتی بسیار نزدیک با خدا دارد و این مکان مقرب و شریف در شهر مکه قرار دارد. از جهت دیگر هدف اقامت و سکونت ابراهیم علیه السلام در این شهر اقامه نماز است. از این رو هدف از بنای مکه، سکونت در آن و حضور نزد بیت اللّه، یک چیز بیش نیست و آن توجه قلبی به خداست.

ماجرای زیر حکایتی شنیدنی است:

سلطان محمود خادمان متعددی داشت، ولی به یکی از آنها بیش از همه ارادت می ورزید. دیگران گله مند بودند، از این رو سلطان محمود برنامه سفری ترتیب داد. در طول سفرشترهای زیادی همراه خود برد؛ اما در جهاز یکی از شتران جواهرات و گوهرهای فراوانی گذاشت و دستور داد تا زیر آن را پاره کنند به گونه ای که در طول مسیر جواهرات یکی یکی می افتادند. تمام خادمان و سواران و پیادگان در طول مسیر به یغمای

۱- حجر: ۵۴

۲- انبیاء: ۶۹

جواهرات سلطان محمود مشغول شدند، جز یک نفر وآن کسی نبود جزایاز. سلطان محمود لحظه ای پشت سر خود را نگریست، کسی را ندید جز ایاز. از او پرسید تو چرا به جمع جواهرات نپرداختی؟ سعدی پاسخ ایاز را چنین زیبا و دلنشین به نظم در آورده است:

من اندر قفای تو می تاختم زخدمت به نعمت نپرداختم

گر از دوست چشمت به احسان اوست تو در بند خویشی، نه در بند دوست

خلاف طریقت بود کاولیا تمنا کنند از خدا جز خدا

سه) حرمت

یکی از آیات قرآن با صراحت از حرمت مکه گفته است. این حرمت از جانب خداست؛ یعنی خداوند برای مکه حرمت قائل شده است. بر اساس عقاید اسلامی و قرآنی همه چیز ملک خداست و خدا مالک تمام امور است. اما اگر ربوبیت یا الوهیت خودش را به امر خاصی اختصاص داد، نشان از احترام و عنایت خاصی است که خداوند به آن امر دارد نه این که ربوبیتش محدود به آن باشد.

إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَهِ الَّذِی حَرَّمَها وَلَهُ کُلُّ شَیْ ءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ. (۱) «به من فرمان داده شده که پروردگار این شهر را بپرستم، شهری که خداوند حرمتش نهاده و مأمورم که از مسلمانان باشم خداوندی که همه چیز از آن اوست.»

این آیه به دو وجه حرمت و فضیلت مکه را نشان می دهد (۲): یکی این که با صراحت از حرمتی که خدا برای شهر مکه قرار داده سخن می گوید و دیگر این که «رب» به این شهر اضافه شده است، در حالی که خداوند رب العالمین است.

مکه مکانی با حرمت الهی و حرم خداست؛ مکه محل مأمنی است که خدا آن را

۱- نمل: ۹۱

۲- المیزان، ج ۱۵، ص ۴۰۳

پناهگـاه انسـان هـا قرار داده است. هیـچ موجودی اعظم از خـدا نیست و خداونـد عظیم برای این شـهر به طور خاص عظمت و حرمـتی ویژه قرار داده است. در حـدیثی از پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله روایت شـده است (۱) که شـهر مکه از روزی که خداوند آسمان ها و زمین را آفرید، حرم الهی بوده است. پس این شهر تا روز قیامت به حرمت الهی حرمت و عظمت دارد.

محی الـدین در کتاب خود مکه را به بهشت عدن تشبیه می کند. (۲) بر اساس آیات قرآنی بهشت مراتبی دارد. گاهی بهشـت به طور مطلق بیان می شود:

وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّهِ. (۳)

«و خدا به جانب بهشت دعوت می کند.»

گاهی نیز بهشت با صفت نعیم بیان می شود:

فَرَوْحٌ وَرَيْحانٌ وَجَنَّهُ نَعِيمٍ. (۴)

«برای اوست آسایش و روزی و بهشت پر نعمت.»

در برخی موارد از بهشت همراه با نهرهای جاری سخن به میان آمده:

لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهارُ. (۵) «از آنِ آسمانهاست بهشت هایی که در آن نهرها جاری است.»

بعضی دیگر از آیات از فردوس سخن به میان آورده اند.

لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا. (۶) «مهمانسرایشان باغ های فردوس است.»

۱- به نقل از: فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۷۵۷

۲- همان، ص ۷۵۶

۳- بقره: ۲۲۱

۴- واقعه: ۱۸۹

۵- مائده: ۱۱۹

۶- کهف: ۱۰۷

اما فوق تمامی مراتب بهشت، بهشت عدن است:

جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحْمنُ عِبادَهُ بِالْغَیْبِ. (۱) «بهشت هایی جاوید که خدای رحمان در غیب به بندگان خویش وعده کرده است.»

ولی شاید بتوان گفت که فوق آن هم بهشتی وجود دارد که به تعبیر عرفا جنه الذات است. یعنی بهشتی که بنده در آن فقط از حضور خدا متنعم می شود. چنان که فرمود:

فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی. (۲) «و در زمره بندگان من داخل شو و به بهشت من در آی.»

ابن عربی مکه را که شریف ترین بقاع روی زمین و محل ظهور و تجلی خدا روی زمین است، به بهشت عدن تشبیه می کند. او حتی معتقد است که مکه قطعه ای از بهشت، روی زمین است؛ مکه سرای پادشاه است و پادشاه مکه خداست. بنابراین هر کس به این شهر وارد شود؛ به طور مستقیم و خاص به مملکت الهی قدم نهاده و از امداد الهی بهره برده است. مهمترین امداد الهی فتح و فتوحات است. فتح حالت حضور حق است. اگر فتحی نصیب کسی شود، این بنده به درک حضور خدا نایل آمده است. دقیقاً به همین دلیل است که ابن عربی یکی از مهمترین کتاب های خود را به نام «فتوحات مکه» نامیده است.

چهار) نخستین عبادتگاه

نخستین خانه ای که برای عبادت بنا شده در مکه(بکه) قرار دارد. این شهر دو خصوصیت دارد: یکی این که دارای برکت است و دیگر آن که سبب هدایت می باشد و هر دو ویژگی برای تمامی انسان هاست. مکه اولین پرستشگاه خدا بر روی زمین است و به

۱- مریم: ۶۱

۲- فجر: ۲۹ و ۳۰

همین دلیل بود که توسعه زمین(دحو الارض) از شهر مکه آغاز شد.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَهُدىً لِلْعالَمِينَ. (۱) «نخستین خانه ای که برای مردم بنا شده همان است که در بکه قرار دارد؛ خانه ای که سبب جهانیان هدایت و برکت است.»

ب) حرمت و فضیلت مکه در روایات

اشاره

در باره عظمت و شرافت مکه احادیث فراوانی وجود دارد و در آنها مضامین گوناگونی وارد شده است؛ مکه شهری است که خدا آن را عظیم داشته است، مکه شهر فرشتگان خداست، مکه را خدا برگزید، از زمین، تنها مکه است که محبوب خداست و خداوند تمام اجزای آن را دوست دارد، مکه شهر پیامبران خداست و مکه از تمامی بلاد روی زمین نزد خدا افضل است و ... .(۲)

روایاتی را که در باره عظمت و شأن مکه وارد شده، می توان دسته بندی نمود:

یک) عظمت و حرمت مکه

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که خود خداوند برای مکه عظمت قائل شده و این شهر را همراه و قرین ملائکه قرار داده است:

«إنّ مکّه بلد عظّمه اللّه و عظّم حرمته، خلق مکه و حفّها بالملائکه قبل أن یخلق شیئاً من الأرض یومئذٍ کلّها بألف عام و وصل المدینه ببیت المقدس ثمّ خلق الأرض کلّها بعد ألف عامٍ خلقاً واحداً». (۳)

۱- آل عمران: ۹۶

۲- درباره عظمت، فضیلت و حرمت مکه رساله ای وجود دارد منسوب به حسن بصری(۲۱- ۱۱۰ ق) است. این رساله مجموعه احادیث نبوی است که در باره جایگاه، قدر، شأن و قداست مکه گرد آمده است. ر. ک: میقات، ش ۱۲. «فضائل مکه معظمه».

۳- فضائل بیت المقدس، ص ۴۸، روایت ۱۴؛ فردوس بمأثور الخطاب، ص ۱۸۵، روایت ۲۹۲۸

«مکـه شـهری اسـت کـه خداونـد آن را و حرمش را بزرگ داشـته اسـت. مکـه را هزار سـال پیش از آن کـه چیزی از زمین را بیافرینـد، آفریـد و آن را مملوّ از فرشـتگان سـاخت و مـدینه را به بیت المقـدس وصـل کرد آن گـاه پس از هزار سـال در یک آفرینش همه زمین را آفرید.»

بـا مراجعه به قرآن به دست می آیـد که وصف «عظیم»، بیش از صـد بـار به کار رفته است. تعبیر عظیم در واقع وصف دو چیز است: یکی خـدا و هر آنچه مربـوط به حریم قـدس ربوبی است و دیگری به قیـامت و هر آنچه مربوط به بهشت و جهنم است. در این میان تنها چند نمونه اندک است از امور زمینی و دنیوی که درباره آن وصف عظیم به کار رفته است. در این میان یکی مکه است:

وَقالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ (۱).

«گفتند چرا این قرآن بر مردی از بزرگمردان آن دو قریه نازل نشده است.»

پیـداست که اگر مراد عظمت مردی از مردان مکه هم باشـد، طبعاً شـهر مکه از این وجود شـریف کسب عظمت خواهـد کرد؛ بنابراین می توان گفت که شهر مکه هم عظمت الهی دارد.

به هر حال مکه شـهری است که خداونـد حرمت آن را بزرگ داشـته است. مکه نخستین قطعه زمین است که هزار سال قبل از آفرینش زمین آفریده شده وجود داشت، شـهری است که مملو از فرشتگان خداست. اگر مکانی از سوی خداوند عظیم آفریده شود، عظیم خواهد بود؛ پس عظمت و بزرگی مکه خدادادی است.

دو) برگزیده خدا

خداوند از هرآن چه آفرید برای خود چیزی را برگزیده است. آفریده های خدا یکدست و یکسان نیسـتند، بلکه بعضی از آنها مختار خداست. خداوند چیزی را

۱- زخرف: ۳۱

برمی گزینند که با خودش نسبت و قرابتی داشته باشد. بنابراین برگزیدن خدا دلیل بر تقرب است.

در بعضـی از احـادیث این مضـمون به چشم می خورد که خداونـد از هر مخلوقی یکی را برای خود برگزیـد. اما از زمین چند نقطه برگزیده خداست و یکی از آنها مکه است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خِیَاراً مِنْ کُلِّ مَا خَلَقَهُ ... فَأَمَّا خِیَارُهُ مِنَ الْبِقَاعِ فَمَکَّهُ وَ الْمَدِینَهُ وَ بَیْتُ الْمَقْدِسِ ...». (۱)

«خداوند از هر چه آفریده است برگزیده ای دارد ... اما برگزیده او از سرزمین ها مکه، مدینه و بیت المقدس است.»

حـدیث مزبور در روایت دیگری به صورتی متفاوت آمـده است. خداوند از هر چیز چهار امر را برگزیده است و از زمین چهار نقطه را در نظر گرفته است. این چهار نقطه روی زمین بر اساس تطبیق آیات اول سوره تین این گونه بیان شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی اخْتَارَ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ أَرْبَعَهً- إلی أن قال:- وَ اخْتَارَ مِنَ الْبُلْدَانِ أَرْبَعَهً. فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ وَ طُورِ سِینِینَ وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ فَالتِّینُ الْمَدِینَهُ، وَ الزَّیْتُونُ بَیْتُ الْمَقْدِسِ، وَ طُورُ سِینِینَ الْکُوفَهُ وَ هَذَا الْبَلَدُ الْأَمِینُ مَکَّه». (۲)

«همانا خـدا از هر چیز چهار امر را برای خود برگزیـد ... و از شـهرها چهار [شـهر را]، سـپس خداونـد فرمود(سوگند به انجیر و زیتون، سوگند به طور مبارک، سوگند به این شـهر ایمن) مراد از انجیر مدینه، از زیتون بیت المقدس، از طور سینین کوفه و از بلد امین مکه می باشد.»

۱- تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۶۶۱

۲- خصال، ص ۲۲۵، روایت ۵۸؛ بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۷۷، روایت ۲؛ معانی الاخبار، ص ۳۶۴، روایت ۱

مسأله برگزیدن در قرآن به گونه های مختلف آمده است؛ از جمله درباره انسان؛ خداوند از میان تمام مخلوقات، انسان را انتخاب فرمود و او را در قرآن کریم مخاطب خود قرار داد و فرمود: يَا أَيُّهَا النَّاسُ. در انتخاب دوم از میان انسان ها عده ای خاص را برگزید و در خطاب دوم به آنها فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا.

در انتخاب سوم در میان مؤمنان عده ای محدودتر را انتخاب کرد. این انتخاب در قرآن به دو صورت بیان شده؛ گاهی به صورت اختیار و گاهی به شکل اصطفاء. خداوند خطاب به موسی علیه السلام که دارای ویژگی «کلیم اللّه» است می فرماید:

وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِما يُوحى. (۱) «و من تو را برگزیده ام، پس به آنچه وحی می شود گوش کن.»

همچنین موسی علیه السلام با تعبیر دوم هم(اصطفاء) برگزیده خدا شمرده شده است:

قالَ يا مُوسى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسالاتِي وَبِكَلامِي. (۲) «گفت ای موسی من تو را به پیام هایم و سخن گفتنم از میان مردم برگزیدم.»

انتخاب موسی علیه السلام در این آیه بعد از میقات است. موعدی که در آن موسی علیه السلام با خداوند چهل شب به مناجات پرداخت. انتخاب موسی علیه السلام در این آیه بعد از تجلّی خداوند بر کوه است که بر اثر آن کوه متلاشی شد. موسی علیه السلام به حالت صعق افتاد. در این حالت خداوند موسی علیه السلام را برای دو چیز برگزید؛ یکی برای رسالت و دیگری برای سخن گفتن با خود.

خداوند انتخاب چهارمی هم دارد و این، آخرین انتخاب اوست. پروردگار عالم از میان انبیای عظام، نبی خاتم صلی الله علیه و آله را برگزید. آیات معراج این حقیقت را بیان می کنند. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله اکمل انسان هاست و آفریده ای اشرف و کامل تر از وجود ندارد.

یکی دیگر از مواردی که مسأله برگزیدن خدا مطرح شده است، مکه مکرمه است.

۱- طه: ۱۳

۲- اعراف: ۱۴۴

بر اساس احادیث، مکه یکی از سه یا چهار منطقه زمین است که خدا به آن عنایت خاصی داشته و آن را از میان شهرهای روی زمین انتخاب کرده است. شایان ذکر است که تعبیر حدیث «اختیار» است که از ریشه «خیر» می باشد. لذا معنای دقیق احادیث این است که مکّه یکی از بهترین نقاط روی زمین است که خدا آنرا اختیار نموده است.

سه) محبوب خدا

مکه شهری است که محبوب خداست. خاک مکه محبوب ترین خاک هاست، سنگ آن، درخت آن، کوه آن و تمامی اجزای آن نزد خدا محبوب ترین است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَحَبُّ الْأَرْضِ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی مَکَّهُ وَ مَا تُرْبَهٌ أَحَبُّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ تُرْبَتِهَا وَ لَا حَجَرٌ أَحَبُّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ حَجَرِهَا وَ لَا شَجَرٌ أَحَبُّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ شَجَرِهَا، وَ لَا جِبَالٌ أَحَبُّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ جِبَالِهَا، وَ لَا مَاءٌ أَحَبُّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ مَائِهَا». (۱)

«محبوب ترین سرزمین نزد خداوند مکه است و نزد خداوند هیچ خاکی محبوب تر از خاک آن و هیچ سنگی محبوب تر از سنگ آن و هیچ درخت و کوه و آبی محبوب تر از درخت و کوه و آب آن نیست.»

در قرآن خداوند دوستدار بعضی انسان ها معرفی شده است و برخی دیگر از دایره حب الهی خارج اند. خداوند دوستدار محسنین، (۲) توابین، (۳) پاکان، (۴) متقین، (۵) صابرین (۶) و اهل قسط و عدل (۷) است. از سوی دیگر گروهی از انسان ها محبوب خدا نیستند، نظیر:

۱- فقیه، ج ۲، ص ۲۴۳، روایت ۲۳۰۴

۲- بقره: ۱۹۵

۳- بقره: ۲۲۲

۴- همان.

۵- آل عمران: ۷۶

۶- آل عمران: ۱۴۶

۷- ممتحنه: ۸

اهل فساد، (۱) گناهکاران، (۲) کافرین، (۳) ظالمین، (۴) فخرفروشان، (۵) متجاوزین (۶) و مسرفین. (۷) لـذا انسان ها به طور کلی به دو دسـته تقسـیم می شونـد: محبوب خـدا و بیرون از قلمرو دوستی خـدا. نکته جالب این که در تمامی موارد مربوط به دسـته دوم خداوند می فرماید: إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ ...؛ «خداوند دوست ندارد» و به تعبیری حب خود را از آنها سـلب می کند، ولی چیزی را اثبات نمی کند. یعنی نمی فرماید خداوند نسـبت به عده ای بغض دارد. و در مورد حب، زبان و بیان سـلبی است و نه ایجابی. البته در آیاتی نیز تعبیر «بُعد» آمده است. مثل:

ی فَبُعْداً لِقَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ ی. (۸) ولی به خدا نسبت داده نشده است.

واقعیت آن است که خداونـد نسبت به تمامی آفریـده های خود حب و دوستی دارد و اساساً هر آفریـده ای محبوب خـداست. ولی حبّی که در آیـات مزبور بیـان شـد این حب نیست، بلکه حبّی خـاص مراد است. حب خاص الهی مربوط به افراد خاصـی است.

خداوند به تمامی انسان ها و تمامی مخلوقات با محبت می نگرد؛ اما بعضی انسان ها به دلیل اعمال نیکشان مورد توجه، عنایت و محبت خاص خدا قرار می گیرند. اگر این محبت شامل بعضـی انسان ها نشود، طبعاً آنها از محبت خاص خدا دورند و بعید. لـذا بعـد و دوری بعضـی انسـان ها نسـبت به محبت خاص مراد است نه محبت نوع اول که شامل تمامی موجودات و مخلوقات می شود.

پیامبراکرم صـلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه هجرت می کرد و در بازار مکه، در حزوره ایسـتاده بود، خطاب به این شهر فرمود:

«واللَّه إنّک لَخَیر أَرضِ اللَّه وَ أَحَبّ أَرض اللَّه إلَی اللَّه عزّ و جلّ و لَو لَا أنّی

۱- بقره: ۲۰۵

۲- بقره: ۲۷۶

۳- آل عمران: ۳۲

۴- آل عمران: ۱۴۰

۵- نساء: ۳۶

۶- مائده: ۸۷

۷- اعراف: ۳۱

۸- مؤمنون: ۴۴

أُخْرجت منک ما خرجت» (۱).

«در حزوره(جایی در بازار مکه) ایستاده بود-: به خدا سوگند تو بهترین زمین خدا و محبوب ترین سرزمین نزد خدای بزرگی و اگر مرا از تو بیرون نمی کردند، بیرون نمی رفتم.»

نبی اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی دیگر خطاب به مکه فرمود:

«مَا أَطْيَبَكِ مِنْ بَلَدٍ وَ أَحَبَّكِ إِلَيَّ وَ لَوْ لَا أَنَّ قَوْمِي أَخْرَجُونِي مِنْكِ مَا سَكَنْتُ غَيْرَكِ». (۲) «خطاب به مکه: چه شهر پاکی و چقدر نزد من محبوبی، اگر قوم من مرا بیرون نمی کردند در جایی جز تو ساکن نمی شدم.»

بنابراین کسی که به خدا عشق می ورزد، به دوست داشتنی های خدا هم عشق می ورزد.

این محبت از محبت ها جداست حب محبوب خدا حب خداست

چهار) شهر انبیا

یکی از امتیازات مکه این است که پیامبران خدا در آن به نماز و عبادت پرداخته اند.

رسولان خدا شهر مکه را محل ذکر و توجه به خدا قرار داده اند. امام صادق علیه السلام فرمود:

«صَلَّى بِمَكَّةَ تِسْعَ مِائَةَ نَبِيٍّ». (۳)

«نُهصد پیامبر در مکه نماز گزاردند.»

پیامبران خدا قوم خود را به سوی خدا دعوت می کردند. در صورتی که حجت بر قومشان تمام می شد و ایمان نمی آوردند، آن قوم به هلاکت می رسید و این یکی از

۱- مسند، ج ۶، ص ۴۴۹، روایت ۱۸۷۴۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۸، روایت ۴۲۷۰ و ص ۳۱۶، روایت ۵۲۲۰؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۷۷، روایت ۱۳۳۴۷؛ تفسیر طبری، ج ۱۳، ص ۴۸، جزء ۲۶

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۲۳، روایت ۳۹۲۶؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۸۶، روایت ۲۶۰

۳- مستدرک، ج ۲، ص ۱۴۲

سنت های الهی بود. اگر پیامبری به قوم خود اتمام حجت می کرد و قومش به هلاکت می رسید، به مکه می آمد و در آنجا تا پایان عمر به عبادت خدا می پرداخت. (۱) بنابراین مکه محل عبادت پیامبران خدا بوده و صدها نبی در آنجا به نماز و عبادت گذرانده اند و هزاران رسول خدا پایان عمر خود را در این شهر به عبادت، ذکر و بندگی خدا پرداخته اند.

پنج) با فضیلت ترین شهرها

مکه با فضیلت ترین شهرهای روی زمین است. یکی از اصحاب امام باقر علیه السلام حدیثی را از ایشان نقل می کند و می گوید: حدود پنجاه نفر بودیم که در خیمه ای در محضر امام علیه السلام نشسته بودیم. سکوتی طولانی بر آنجا حاکم بود تا این که امام علیه السلام سکوت را شکست و پرسید:

«آیا می دانید منزلت کدام سرزمین نزد خدا بیشتر است؟ هیچ کس سخنی نگفت.

حضرت خود پاسخ داد: آن مکه است. مکه الحرام که خداوند آن را به عنوان حرم خویش پسندیده و خانه اش را در آن قرار داده است». (۲)

اگر فردی در سرزمین عرفات به دیدار حق شتافت، باید او را به داخل شهر مکه آورد و در آنجا دفن کرد؛ زیرا محدوده حرم جهت دفن مردگان فضیلت بیشتری دارد. (۳) از امام صادق علیه السلام سؤال شد که چرا عرفات جزء محدوده حرم نیست؟ یعنی از نظر فضیلت و حرمت در حد حرم نیست؛ امام صادق علیه السلام در جواب فرمود: «خدای تبارک و تعالی چنین خواسته است.» (۴)

از این روایات برداشت می شود که حرم الهی با فضیلت ترین بلاد زمین است.

یکی از عوامل این فضیلت بالا این است که خداوند خانه خود را در آن قرار داده

۱- همان، ص ۱۴۵

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۳، روایت ۴۱

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۳.

۴- همان، ص ۴۶۲

است، حتی این شهر از سرزمین مقدس و باشکوه عرفات هم وجاهت و عظمت بیشتری دارد.

شش) شهر فرشتگان

درباره حرمت مکه حدیث جالبی وجود دارد امام صادق علیه السلام می فرماید:

«قریش در زمانی که کعبه مورد تعدی قرار گرفت، در پایه های آن مکتوبی یافتند، کسی نتوانست آن را بخواند زیرا خطوط آن واضح نبود به دنبال خبره ای فرستادند، آن مرد مکتوب را خواند؛ در آن نوشته شده بود:

«أَنَا اللَّهُ ذُو بَكَّهَ حَرَّمْتُهَا يَوْمَ خَلَقْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ وَضَعْتُهَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْجَبَلَيْنِ وَ حَفَفْتُهَا بِسَبْعَهِ أَمْلَاكٍ حَفّاً»؛ (۱)

«من خدا هستم، صاحب مکه که آن را حرمت نهادم، روزی که آسمان ها و زمین را آفریدم و آن را میان این دو کوه قرار دادم و دستور دادم هفت ملک به دور آن بچرخند.»

این مضمون به دو گونه دیگر هم در احادیث آمده است، یکی این که در آن مکتوب نگاشته شده بود:

«هَذَا بَيْتُ اللَّهِ الْحَرَامُ بِمَكَّهَ تَكَفَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِرِزْقِ أَهْلِهِ مِنْ ثَلَاثَهِ سُبُلٍ مُبَارَكٌ لِأَهْلِهِ فِي اللَّحْمِ وَ الْمَاءِ»؛ (۲)

«این محل بیت اللَّه الحرام در مکه است که خداوند روزی اهالی آنجا را از سه راه با برکت متکفل شده است این روزی به صورت گوشت و آب است.»

مضمون دیگر بدین صورت است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«منم خدا، صاحب بکه که وقتی آسمان ها و زمین و خورشید و ماه را آفریدم

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۵

۲- فقیه، ج ۲، ص ۱۵۹

مکـه را آفریـدم و هفـت فرشــته برگرد آن گماشـتم در آب و شـیر برای مردمش برکـت دارد روزی آن از راه هـایی از بالاـ و پایینش و از تپه می آید». (۱)

خداونـد، خود را به طور خـاص مالـک و صاحب این شـهر می نامـد که این دلیل دیگری بر فضـیلت و اهمیت این شـهر است. ضمناً به دست می آیـد که شـهر مکه اولین بخش زمین است که آفریده شد. حضور دائمی ملائکه در این شـهر برکت دیگری برای مکه است چنان که رزق اهالی آن از سوی خدا تضمین شده است، در یک کلام مکه شهر فرشتگان است.

مکه شـهری است بـا امتیازات منحصـر به فرد، به گونه ای که شـهر مکه از نظر قـداست و شـرافت بر روی زمین بی نظیر است؛ نزول وحی الهی در مکه صـورت گرفته، وجود بیت اللّه الحرام به این شـهر اعتبـار معنوی خاصـی بخشـیده است و حضور نـبی اکرم صـلی الله علیه و آله فضـیلت بخش شـهر مکه است. ملائکه در شـهر مکه حضور دارنـد. بر درگاه عزت الهی هیـچ محلی منزلت و مرتبت مکه را نـدارد. مکه سـرزمینی است که در آن دعاهایی اجابت شده است که به ظاهر ناشدنی بود. مکه بهشـت زمین و شهر خدا روی زمین است، نزول امداد الهی در این بخش حجاز، بیشترین است. انتخاب خدا از زمین، سرزمین مکّه می باشـد؛ سـرزمینی که محبوب خـدا است. شـهر انبیـاء در خاکـدان طـبیعت، مکّه است و مکّه آرمـان شـهری است که صالحـان، پیامبران و نیکان بر آن گام نهاده اند.

۲. نماز در مکه

در میـان عبـادات، نمـاز از بزرگـترین فرائض اسـلامی بـوده و عـالی ترین وسـیله تقرب به حریم قـدس الهی محسوب می شود. تشریع این عبادت بزرگ برای برقراری ارتباط انسان با منبع عالم است.

قرآن که مهمترین مرجع مسلمین است، در باره جایگاه نماز آیات متعددی دارد.

۱- همان، ص ۲۴۴، روایت ۲۳۱۱

در کتاب آسمانی کمتر عبادتی همچون نماز مورد توجه و عنایت است. در قرآن تقریباً یکصد و چهل مورد کلمه «صلوه» ذکر شـده. پانزده مورد به آن امر شده است و در چند مورد وجود مقدس پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله مخاطب امر به نماز است. در قرآن برای نماز آثار متعـددی بیان شده است که مهمترین آنها یاد خداست. چنان که نماز موجب فلاح و رسـتگاری انسان هم می شود:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ ی. (۱)

«به تحقیق رستگار شدند مؤمنان، آنان که در نمازشان خشوع می ورزند.»

در احادیث در باره شأن و جایگاه نماز مطالب فراوانی آمـده است از جمله این که در حـدیثی از امام صادق علیه السـلام سؤال می شـود که برترین چیزی که انسـان را به خـدا نزدیـک می کنـد و محبوب ترین کارهـا نزد خـدا چیست؟ امـام در پاسـخ می فرماید:

«بعد از معرفت به خدا با فضیلت ترین و محبوب ترین نماز است و چیزی غیر از نماز از نظر فضل و محبوبیت سراغ ندارم.» (۲)

نمـاز اقرار به ربوبیت خـدا و توحیـد الهی است. انسـان در نمـاز مقابل خـدای عظیم و جبار ایسـتاده است. نماز محل سـکونت، خشوع و خضوع است. سجده در برابر منبع عالم در نماز وجود دارد و نماز انسان را از معاصی دور می کند.

نمـاز به خودی خود جایگـاه و شـأن و منزلت رفیعی دارد، در عین حال نماز در مکه مقامی بالاتر و منزلتی شـریف تر دارد. در حدیثی از امام سجاد علیه السلام آمده است که:

«وَ مَنْ صَـلَّى بِمَكَّهَ سَـبْعِينَ رَكْعَهً، فَقَرَأَ فِي كُـلِّ رَكْعَهٍ بِقُـلْ هُوَ اللَّهُ أَحَـدٌى وَ إِنَّا أَنْزَلْنـاهُ وَ آيَهِ السُّخْرَهِ وَ آيَهِ الْكُرْسِـيِّ لَمْ يَمُتْ إِلَّا شَهِيداً»؛ (۳)

«کسی که در مکه هفتاد رکعت نماز بخواند و در هر رکعتی سوره اخلاص،

۱- مؤمنون: ۲

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۸۲

۳- فقیه، ج ۲، ص ۱۴۶، روایت ۶۴۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۸۹، روایت ۱۷۷۶۷

سوره قدر و آیه سخره و آیه الکرسی بخواند، نمی میرد مگر این که به مقام شهید نائل شود.»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

مَكَّهُ حَرَمُ اللَّهِ وَ حَرَمُ رَسُولِهِ وَ حَرَمُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، الصَّلَاهُ فِيهَا بِمِائَهِ أَلْفِ صَلَاهٍ وَ الدِّرْهَمُ فِيهَا بِمِائَهِ أَلْفِ دِرْهَمٍ»؛ (۱)

«مکه حرم خدا و حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام است. نماز در آن [برابر با] صدهزار نماز است و یک درهم انفاق در آن برابر با صدهزار درهم است.»

اگر نماز در مکه اقامه شود، مقام شهادت برای انسان به ارمغان می آورد چنان که اجر و پاداش آن معادل صدهزار نماز در جای دیگر است. همه این احادیث دلالت قداست و جایگاه رفیع مکه دارد. قداست محل باعث قداست بیشتر عمل در آن است.

چنان که گاهی زمان به عمل قداست ویژه ای می بخشد؛ مثل نمازگذاردن در شب قدر.

۳. روزه در مکه

در کتاب خدا در باره روزه و جایگاه آن آیات متعددی آمده است. در یکی از آیات مهمترین ثمره روزه تقوا قلمداد شده است.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. (۲) «ای کسانی که ایمان آورده اید، روزه داشتن بر شما مقرر شد همچنان که بر کسانی که پیش از شما بوده اند مقرر شده بود تا پرهیزگار شوید.»

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۸۶، روایت ۱؛ فقیه، ج ۱، ص ۲۲۸، روایت ۶۸۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۱، روایت ۵۸

۲- بقره: ۱۸۳

انسان به صورت طبیعی و فطری می داند که برای اتصال به عالم طهارت و قدس در آغاز باید از لذائذ جسمی و شهوات مربوط به عالم ماده بکاهد و به طور کلی از هر چیزی که او را از خدایش دور می کند، دور شود. اگر در انسان چنین حالتی پدید آمد، او دارای صفت تقوا است. رایج ترین مصداق تقوا کاستن از خوردن و آشامیدن و خودداری از محرمات ساده ای از این دست می باشد. در این صورت انسان تمرین خودداری از معاصی کرده و گامی به سمت مدارج کمال و معنویت برداشته است. لذا مهم ترین ثمره و پیامد روزه، تقواست.

روزه از مهمترین منازل سیر و سلوک است، روزه جهادی برای معرفت خداست، روزه حرکتی در راستای اخلاص و تقرب به صاحب ضیافت است. روزه راهی برای رؤیت خدا باز می کند، میراث روزه معرفت، حکمت و یقین است. دل انسان با شکر و ذکری که از روزه حاصل است، روشن می گردد. با روزه شهوات کاسته، حالت انکسار برای انسان حاصل می شود و روزه پشت معاصی را می شکند. درباره روزه همین بس که در میان عبادات تنها روزه است که خدا در باره آن فرمود: «برای من است و من جزای آن هستم». (۱)

اگر کسی ماه رمضان را در مکه ادراک کند، خداوند برای او معادل صدهزار ماه رمضان در غیر مکه ثبت و ضبط می کند. خداوند به ازای هر یک روز به او مغفرت و مقام شفاعت می دهد و به ازای هر یک شب هم مغفرت و مقام شفاعت و بالاخره خداوند به ازای هر یک روز یک دعای او را مستجاب می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ أَدْرَكَ شَهْرَ رَمَضَانَ بِمَكَّهَ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ صِيَامَهُ وَ قِيَامَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِائَهَ أَلْفِ شَهْرِ رَمَضَانَ فِي غَيْرِ مَكَّهَ ...». (۲)

«کسی که ماه مبارک رمضان را از اول تا آخر در مکه باشد و مشغول به

۱- سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۶۲

۲- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۶۴؛ کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۲۱۱، روایت ۳۴۷۰۹

صیام و قیام، خداوند برای او اجر و ثواب صدهزار ماه رمضان در غیر مکه می نویسد و به ازای هر یک روز مغفرت و شفاعت و به ازای هر یک شب، مغفرت و شفاعت به او می دهد. و در برابر هر یک روز یک دعای او را اجابت می فرماید.»

بر این اساس است که گفته می شود بهترین ایام انجام حج، در صورت امکان ماه مبارک رمضان است؛ زیرا در این صورت انسان مراتب کمال را با سرعت و سهولت بیشتری طی می کند. خداوند مقامات فراوانی به چنین انسانی می دهد که در میان آنها مقام رفیع شفاعت جایگاه ویژه ای دارد.

امام سجاد علیه السلام در بیانی عجیب طاعم(خورنده) در مکه را معادل صائم در غیر مکه می داند.

«الطَّاعِمُ بِمَکَّةَ کَالصَّائِمِ فِیمَا سِوَاهَا، وَ صِیَامُ یَوْمٍ بِمَکَّةَ یَعْدِلُ صِیَامَ سَنَةٍ فِیمَا سِوَاهَا، وَ الْمَاشِی بِمَکَّةَ فِی عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ (۱)

«خورنده در مکه همانند روزه دار در غیر مکه است. روزه یک روز در مکه معادل روزه یک سال در غیر مکه است کسی که در مکه راه برود در حال عبادت خداست.»

بنابراین روزه دار نزد خدا مقام رفیعی دارد اما روزه ای که در مکه گرفته شود، قابل مقایسه با غیر آن نیست. چنین روزه ای به دنبال خود عفو و غفران الهی و ثواب ها و حسنات فراوانی را در پی خواهد داشت. شفاعت، میراث روزه مکه است، و از این ها بالاتر این که اگر کسی در مکه باشد و یک روز عادی را با خوردن و آشامیدن پشت سر گذارد، همانند کسی است که در جای دیگر روزه باشد. جایگاه مکه تا بدان حد رفیع و والاست که گام برداشتن در این سرزمین عبادت خداست و در یک کلام حضور در مکه تقرب است و عبادت.

۱- فقیه، ج ۲، ص ۲۲۷، روایت ۲۲۵۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۸۹، روایت ۱۷۷۶۷

۴- سجده در مکه

واژه «سجده» در قرآن کریم بیش از نود بار آمده است که در میان آنها چندین نمونه خاص است. یکی این که خداوند سجده را به کل کائنات نسبت داده است:

وَلِلَّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَالْأَرْضِ؛ (۱) «و برای خداوند سجده می کنند همه آنها که در آسمان ها و زمینند.»

وَلِلَّهِ یَسْجُدُ ما فِی السَّماواتِ وَما فِی الْأَرْضِ؛ (۲) «و هرچه در آسمانها و زمین است خدا را سجده می کنند.»

وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ یَسْجُدانِ ی؛ (۳)

«گیاه و درخت سجده اش می کنند.»

دیگر این که قرآن معتقد است کسی که اهل سجده است، اثر آن در سیمای او آشکار و هویداست: سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِی. (۴)

در این آیه دو معنا بیان شده است یکی این که سجده اثری در رخساره همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله از خود بر جای گذاشته است و آن این که سیمای آنها، سیمای خضوع و خشوع در برابر خداست. دیگر این که در قیامت محل سجده آنها چونان خورشیدی می درخشد و از آن نور ساطع می شود و این نور باطن آنهاست که در قیامت به ظهور می رسد. (۵) امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود:

«أَقْرَبُ مَا یَکُونَ الْعَبْدُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ سَاجِدٌ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَی:

۱- رعد: ۱۵

۲- نحل: ۴۹

۳- الرحمن: ۶

۴- فتح: ۲۹

۵- المیزان، ج ۱۸، ص ۳۰۰

وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ»؛ (۱)

«بیشترین چیزی که بنده را به خدا نزدیک می کند، سجده است، خداوند فرموده:

سجده کن و نزدیک شو.»

درباره درجات عالی مقام سجود و ساجد حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که قرابتی با حج دارد:

«إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا سَجَدَ وَ قَالَ: یَا رَبِّ، یَا رَبِّ، یَا رَبِّ، حَتَّی یَنْقَطِعَ نَفَسُهُ، قَالَ لَهُ الرَّبُّ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَبَّیْکَ مَا حَاجَتُکَ»؛ (۲)

«هرگاه بنده ای سجده کند و در حالت سجده بگوید یا رب تا اینکه نفسش قطع شود خدا به او می گوید: بله بنده من، جاجت تو چیست؟»

بالاترین مقام این است که انسان بتواند با خدا گفتگو کند، نزد خدا عرض حاجتی داشته باشد و در مقابل، خدا با این بنده از در گفتگو درآمده پاسخ او را بدهد. از همین جاست که مضمون حدیث مزبور با حج تناسبی پیدا می کند؛ زیرا حاجی به مقامی نائل آمده است که خداوند به او می گوید: «لبیک». بر این اساس می توان گفت که مقام ساجد و مقام حج گزار متقاربند.

به جز این، در باره سجده در مکه حدیث عجیبی وجود دارد، امام باقر علیه السلام فرمود:

«السَّاجِدُ بِمَکَّهَ کَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِی سَبِیلِ اللَّهِ»؛ (۳)

«کسی که در مکه سجده کند، همانند کسی است که در راه خدا در خون خود بغلتد.»

از این حدیث به دست می آید که سجده در مکه مقامی مضاعف دارد. مقام ساجد مقام گفت و گو با خداست؛ اما سجده در مکه به دنبال خود مقام شهادت می آورد و

۱- فقیه، ج ۱، ص ۲۰۹؛ محجه البیضاء، ج ۱، ص ۳۴۴

۲- محجّه البیضاء، ص ۱۴۶

۳- المحاسن ج ۱، ص ۱۹۵، روایت ۱۹۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۸۹، روایت ۱۷۷۷۰؛ بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۸۲، روایت ۳۴

شهادت مقامی است که خدا روزی عبد می کند و این از مقام گفت و گو بسی برتر و بالاتر است. وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ. (۱)

۵- ختم قرآن در مکه

در باره قرآن مطالب فراوانی به چشم می خورد از جمله این که کسی که قرآن قرائت کند، بیشترین چیزها را از خداوند دریافت می کند، شفیعی افضل از قرآن وجود ندارد، خداوند فزع قیامت را از قاری قرآن مخلص برمی دارد، اهل قرآن اهل اللَّه هستند، تلاوت قرآن باعث لینت قلب و دوری قساوت قلب است و خداوند به قرائت قرآن گوش می دهد. (۲) اما ختم قرآن در مکه فضیلتی متفاوت دارد. اگر کسی می خواهد جایگاه خود را در بهشت ببیند، کافی است در مکه ختم قرآن کند، ختم قرآن در مکه موجب می شود که انسان بتواند رسول خدا صلی الله علیه و آله را ببیند، چنین عملی حسنات یک عمر را در پی دارد. امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

«مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَکَّهَ لَمْ یَمُتْ حَتَّی یَرَی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ یَرَی مَنْزِلَهُ مِنَ الْجَنَّهِ»؛ (۳)

«هر کس در مکه ختم قرآن کند، نمیرد تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ببیند و جایگاهش را در بهشت بنگرد.»

البته دیدن این مقام می تواند در خواب باشد و اگر شخصی دارای مقام عرفانی رفیعی باشد، می تواند در حالت بیداری صورت گیرد. آن چه از این حدیث بر می آید این است که ختم قرآن در مکه حجاب را بر می دارد. چون دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله یا رؤیت

۱- آل عمران: ۱۶۹

۲- ر. ک: محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۱۰- ۲۱۱

۳- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۶۸، روایت ۱۶۴۰؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۴، روایت ۱۹۸

مقامی در بهشت، با حجاب، امکان پذیر نیست. انسان برای نیل به مقام هایی بلند نظیر مشاهده بهشت، باید نخست رفع حجاب کند و بی حجاب گردد.

از امام پنجم علیه السلام نیز در باره ختم قرآن در مکه و ثواب عظیم آن می فرماید:

«هر کس که در مکه از جمعه تا جمعه یا در کمتر یا بیشتر از آن ختم قرآن کند و پایان آن روز جمعه باشد، برای او پاداش و حسنات از اولین جمعه ای که در دنیا بوده تا آخرین جمعه ای که در دنیا خواهد بود نوشته می شود، اگر در روزهای دیگر نیز ختم کند، همین طور است». (۱)

در بعضی از نسخ آمده است که امام رضا علیه السلام به شخصی که در حال طواف بود سخنان نغز و لطیفی فرمود:

«نگاه کن کجا هستی، تو در حرم خدا هستی، اینجا ساحت قدس ربوبی است، اینجا محل عبادت خداست، پس خودت را برای عبادت خدا آماده کن. نماز، روزه، صدقه و تمام افعال نیک در اینجا ثوابی مضاعف دارند چنان که معاصی و گناهان در اینجا عذابی مضاعف در پی خواهند داشت. حتی اگر کسی قصد گناه کند به عنوان سیئه برای او ثبت می شود، چنان که اصحاب فیل آنگاه که قصد هدم کعبه را کردند قبل از عمل به عقوبت اعمال خود رسیدند. در اینجا باید ورع داشته باشی، در اینجا باید زبان خود را حفظ کنی. پس سخنی جز به مصلحت و صواب نگو، تا آنجا که می توانی تسبیح و تهلیل و صلوات بگو، امر به معروف و نهی از منکر کن، در اینجا اعمال خیر انجام بده، در اینجا نماز شب بجای آر، قنوت های طولانی انجام بده، طواف فراوان بجای آر». (۲)

امام علیه السلام فرمایشات خود را ادامه داد تا این که فرمود:

«اگر می توانی در مکه ختم قرآن کنی و بعد از آنجا خارج شوی، این عمل را حتماً انجام بده.»

۱- فروع کافی، ج ۲، ص ۶۱۲، روایت ۴؛ ثواب الاعمال، ص ۱۲۵، روایت ۱

۲- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۳۴۶، روایت ۱۸ و ۱۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۶۳، روایت ۱۱۰۸۶

از مجموعه روایات سابق به دست می آید که تمامی اعمال خوب و نیک اگر در مکه انجام شوند فضیلت دو چندان بلکه صد چندان دارند؛ نماز در مکه، روزه در مکه، انفاق در مکه، سجود در مکه و تلاوت قرآن در مکه اجر و ثوابی مضاعف در پی خواهند داشت ولی این امر اختصاصی به کار نیک ندارد، اگر در مکه کار بدی انجام گیرد، عذاب آن هم مضاعف خواهد بود. قصد کار بد شاید عقاب نداشته باشد، اما اگر در مکه باشد گناه محسوب می شود و در صورتی که انسان اقدام به معصیت کند و آن را انجام دهد، عذاب مضاعف در انتظار اوست.

۶. تسبیح در مکه

تسبیح در قرآن شأن و جایگاه رفیعی دارد، هر آنچه در آسمان ها و زمین است به تسبیح خداوند عزیز و حکیم مشغول است(حدید: ۱)، آسمان ها و زمین به تسبیح خدا مشغولند(اسراء: ۴۴)، هنگامی که دو ابر به هم می خورند و صدای غرشی از آن متصاعد می شود به نام رعد، تسبیح خدا صورت گرفته است(رعد: ۱۳)، هر کسی که در آسمان ها و زمین است تسبیح گوی خداست(حشر: ۲۴)، کوه ها و پرندگان تسبیح خدا می کنند(انبیاء: ۷۹)، تسبیح اختصاص به انسان ها ندارد، فرشتگان خدا هم تسبیح و حمد پروردگار می کنند(زمر: ۷۵) و اگر تسبیح نبود پیامبری مثل یونس علیه السلام از دل ماهی نجات پیدا نمی کرد(صافات: ۱۴۳).

از همین جا به دست می آید که تسبیح امر عام و فراگیری بوده، شامل فرشتگان، کوه ها، پرندگان، پیامبران و به طور کلی هر چیزی که در زمین و آسمان هاست و هر کسی که در زمین و آسمان هاست می شود. پس تسبیح اختصاصی به انسان ندارد، بلکه جمادات، گیاهان و حیوانات را هم در بر می گیرد.

از سوی دیگر تسبیح به دو قسم منقسم است؛ تسبیح تکوینی و تسبیح اختیاری. اگر آیات پیش گفته مرور شود به دست می آید تسبیحی که در قرآن مدّ نظر است بر دو قسم است؛ بعضی آیات شامل تسبیحات تکوینی می شوند و بعضی دیگر ناظر به تسبیح ارادی و اختیاری اند.

از سوی دیگر تسبیح از جنبه ای دیگر هم عمومیت دارد؛ موجودات صبح و شام تسبیح خدا می کنند(فتح: ۹). تسبیح قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن مطلوب است(طه: ۱۳۰)، ساعات اوّل شب و آخر روز، زمان تسبیح است(طه: ۱۳۰)، هنگام ناپدید شدن ستارگان باید تسبیح گفت(طور: ۴۹)، بعد از هر سجده تسبیح مناسب است(ق: ۴۰) و به طور کلّی شب و روز بندگان خدا به تسبیح او مشغولند.(فصلت: ۳۸).

گذشته از اینکه در قرآن برای تسبیح صبحگاهی و شامگاهی تعابیر مختلفی دارد.

بکره واصیل(فتح: ۹)، غدوّ و آصال(نور: ۳۶)، عشیّ اشراق(ص: ۱۸)، عشیّ و ابکار(آل عمران: ۴۱)، آناء لیل واطراف نهار(طه: ۱۳۰) و ادبار النجوم(طور: ۴۹).

در تسبیحات اربعه چهار جزء وجود دارد. امّا در میان آنها تسبیح اصل است؛ زیرا حمد خدا، تهلیل و تکبیر همراه با تشبیه است، لذا لازم است که همه آنها با تسبیح آغاز شود تا حمد و تهلیل و تکبیری متناسب با شأن ربوبی صورت پذیرد. تسبیح، تنزیه خدا از عیوب و نواقص است، تسبیح، تنزیه از تحیمد و تهلیل الهی است، تسبیح یکی از مقامات سیر و سلوک است. عبد سالک توان قیام به حق عبودیت ندارد، او نمی تواند عبد کامل باشد و تمامی مراتب اخلاص و ایمان را طی کند لذا تمامی عبادات انسانها آمیخته با شرک خفی است. کمال معرفت وقوف به عجز در بندگی است. تسبیح نشان دادن عجز و ناتوانی در بندگی است، تسبیح اعتراب به حجاب است. آنگاه که انسان به مقام کمّلین نائل می شود درک عجز می کند و این مقام تسبیح است. کمال انسانی این است که سمیع باشد و با سمع باطنی تسبیح موجودات را بشنوند و از این حقارت درآید که وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ. (۱) اما تسبیح در مکه به گونه ای دیگر است، در این زمینه دو حدیث وجود دارد، در یکی تسبیح در مکه معادل خراج دو عراق (۲) است که در راه خدا انفاق شود. امام

۱- اسراء: ۴۴

۲- مراد از دو عراق بصره و کوفه می باشد. در زمان قدیم این دو شهر مرکز بودند و شهرهای بسیاری از عراق و ایران تیول این دو شهر محسوب می شدند. خراج این دو شهر و شهرهای وابسته فراوان و عظیم بوده است اما در این احادیث تعبیر «خراج العراقین» کنایه است از وفور و فراوانی مال و در واقع به عنوان ضرب المثل به کار می رود.(ر. ک: احمدعلی، صالح، الخراج فی العراق.)

صادق علیه السلام فرمود: (۱) «تَسْبِیحٌ بِمَکَّهَ یَعْدِلُ خَرَاجَ الْعِرَاقَیْنِ یُنْفَقُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ»؛ (۲)

«تسبیح در مکه معادل درآمد دو عراق است که در راه خدا انفاق شود.»

در حدیث دیگری تسبیح در مکه از خراج دو عراق نیز افضل شمرده شده است. (۳) اگر در این دو حدیث تأمل کنیم به دست می آید که فضیلت و ارزش یک تسبیح در مکه از هزینه کردن مبالغ بسیار هنگفتی در راه خدا برتر و بالاتر است. این در حالی است که قرآن می گوید: اگر کسی چیز کمی از مال خود را در راه خدا انفاق کند، خداوند آن را هفت برابر و هر کدام از آنها را صد برابر می کند. (۴) پس به هر میزان که انفاق در راه خدا بیشتر باشد، اجر و پاداش آن هم فزونتر خواهد شد. از سوی دیگر در قرآن می خوانیم اگر کسی اهل انفاق در راه خدا باشد و انفاقش با آزار و منت همراه نباشد، این عمل دو اثر مثبت و با ارزش در پی دارد یکی این که اجر او نزد خداست و دیگر این که لاـ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاـ هُمْ یَحْزَنُونَ. (۵) این در حالی است که این تعبیر در قرآن به عنوان یکی از ویژگی های اولیای الهی ذکر شده است.(یونس: ۶۲).

۷. مقام مجاورت مکه

کسی که مجاور مکه باشد، پاداش ارزشمندی در انتظار اوست، یکی از این پاداش ها مغفرت است، اما این مغفرت ویژگی خاصی دارد و آن این که فقط شامل او نمی شود بلکه شامل خانواده او، دعا کنندگان برای او، طایفه او و تمامی همسایگان او

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۳، روایت ۱۹۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۸۹، روایت ۱۷۷۶۹؛ بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۸۲، روایت ۳۳

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۸۹

۳- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۶۸، روایت ۱۶۴۰

۴- بقره: ۲۶۱

۵- بقره: ۲۶۲

می شود. از سویی دیگر این بخشش گناهان شامل یک روز و دو روز نیست بلکه سال را در بر می گیرد. خصوصیت دیگری هم وجود دارد، علاوه براین که گناهان آنها بخشیده می شود، خداوند آنها را از هر گزندی به مدت صد و چهل سال ایمن می دارد. امام باقر علیه السلام فرمود:

«مَنْ جَاوَرَ سَنَةً غُفِرَ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ وَ لِكُلِّ مَنِ اسْتَغْفَرَ لَهُ وَ لِعَشِيرَتِهِ وَ لِجِيرَانِهِ ذُنُوبُ تِسْعِ سِنِينَ وَ قَدْ مَضَتْ وَ عُصِمُوا مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةَ سَنَهٍ وَ الِانْصِرَافُ وَ الرُّجُوعُ أَفْضَلُ مِنَ الْمُجَاوَرَهِ»؛ (۱)

«کسی که یک سال مجاور مکه باشد خداوند گناه او، اهل بیتش، تمام کسانی که برای او استغفار کردند، عشیره اش و همسایگانش را به مدت نه سال خواهد بخشید. همچنین خداوند آنها را به مدت صد و چهل سال از هر گزندی در امان می دارد، اما رجوع از مکه از مجاورت در آنجا افضل است.»

مشابه این مضمون در حدیث دیگری به نقل از علی بن مهزیار وجود دارد. (۲) در اینجا سئوالی به ذهن می رسد و آن این که در آغاز حدیث ثمرات و آثار مجاورت در مکه را بیان می کند اما در پایان می فرماید: باز گشت از مکه از مجاورت در آنجا افضل است. این دو با یکدیگر تناقضی ندارند؛ زیرا هر یک ناظر به مطلبی است.

مجاورت در مکه دو گونه است؛ کوتاه مدت و بلندمدت. اقامت در مکه اگر زمان کوتاهی داشته باشد یعنی از یک سال تجاوز نکند، دارای فضیلت بالایی است که در حدیث پیش بیان شد، اما اگر مجاورت در مکه طولانی شود، مکروه است و اساساً یکی از مکروهات مکه اقامت طولانی مدت در آنجاست. در احادیث می خوانیم که ماندن در مکه برای مدت طولانی باعث قساوت قلب می شود. (۳) شاید سرّ این مطلب این نکته باشد که حرمت مکه بسیار بالاست و این موجب

۱- فقیه، ج ۲، ص ۱۴۶، روایت ۶۴۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۳۱، روایت ۱۷۶۲۱

۲- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۷۶، روایت ۱۶۸۱

۳- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۴۱

می شود که حقوق عظیمی بر عهـده انسان بیایـد، ولی انسان نمی توانـد از عهـده آن برآید و آهسـته آهسـته انجام این عهود و حقوق کمرنگ می شود و به دنبال آن دلمردگی و تاریکی درونی بر قلب انسان مسلط خواهد شد.

۸- خواب در مکه

حرمت و عظمت مکه تا بـدان حد و پایه است که برای خواب در آن هم اجر و پاداش عظیم در نظر گرفته شده است. خوابیدن در مکه به دو چیز تشبیه شده است: یکی به «متشحّط». این مضمون در روایتی از امام سجاد علیه السلام بیان شده است:

«وَ النَّائِمُ بِمَكَّهَ كَالْمُتَشَحِّطِ فِي الْبُلْدَانِ»؛ (۱)

«کسی که در مکه بخوابد مانند کسی است که در جای دیگر در خون خود در راه خدا بغلطد.»

دیگری هم به مقام «تهجّد» تشبیه شده است. در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل است:

«وَ النَّائِمُ بِمَكَّهَ كَالْمُتَهَجِّدِ فِي الْبُلْدَانِ». (۲) «کسـی که در مکه بخوابـد، همانند کسـی است که در جای دیگر به تهجد مشـغول باشد.»

در قرآن تنها یک آیه حاوی واژه تهجد است:

وَمِنْ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَهً لَکَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّکَ مَقَاماً مَحْمُوداً؛

«پاره ای از شب را به نماز زنده بدار. این نافله خاص تو است. باشد که پرودگارت تو را به مقامی پسندیده برساند.»

تهجد به معنای تیقّظ و شب زنده داری یا احیا است. در این آیه یکی از وظائف

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۴، روایت ۱۹۷؛ بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۷۱، روایت ۴۴۹

۲- فقیه، ج ۲، ص ۲۲۸، روایت ۲۲۶۱؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۴، روایت ۱۹۷

خاص پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده که آن احیاء بخشی از شب می باشد و باید همراه با تلاوت قرآن یا نمازگذاردن باشد. البته این امر برای دیگران یک سنت مستحب تلقی می شود.

از سوی دیگر قرآن برای هر یک از شب و روز احکامی بیان کرده است که بعضی از آنها اختصاصی است؛ یعنی مختص به شب یا روز است. یکی از ویژگی های اختصاصی شب تهجد است. در قرآن احیاء روز مطرح نیست بلکه زنده داشتن شب مطرح است. بجز اینکه در شب مزاحمت ها و ارتباطات کمتر بوده طبعاً آرامش خاصی در شب حاکم است، شب دارای خاصیتی است که در آن مناجات، دعا و نیایش بهتر صورت می گیرد. شب پدیده ای است که دارای دو خصوصیت است؛ یکی «اشد وطئاً» این تعبیر کنایه از این است (۱) که در شب ثبات قدم بیشتر است یا صفای باطن افزونتر و یا اینکه در شب زبان بیشتر قلب را همراهی می کند.

شاخصه دیگر شب «اقوم قیلًا» است. این ویژگی کنایه از این است (۲) که در شب حضور قلب و انقطاع انسان بیشتر است. بنابراین شب خاصیتی دارد که در روز نیست؛ حضور قلب در شب بیشتر است، انقطاع در شب بیشتر است، صفای باطن در شب افزون است و ارتباط انسان با آسمان در شب فزونی می گیرد.

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَأَقْوَمُ قِيلًا. (۳) «هر آینه شب هنگام از بستر برخاستن، موافقت زبان و دل را افزاینده است و بیان سخن را استوار دارنده تر.»

بی جهت نیست که میقات موسی علیه السلام کلیم اللّه هم در چهل شب به اتمام رسید. فَتَمَّ مِيقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً. (۴) و بی جهت نیست که معراج پیامبر صلی الله علیه و آله در شب صورت گرفته است.

سُبْحَانَ الَّذِی

۱- المیزان، ج ۲۰، ص ۶۴

۲- همان.

۳- مزمل: ۶

۴- اعراف: ۱۴۲

أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا. (۱) و بی دلیل نیست که مقدرات جهان و انسان در یک شب به نام لیله القدر صورت می گیرد و در همان شب قرآن نازل می شود إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ.

اگر به تنها آیه قرآن درباره تهجد (۲) بازگردیم در پایان آیه به پاداش تهجد برمی خوریم. تهجد در شب موجب نیل به «مقام محمود» می شود. از آنجا که برای مقام وصف «محمود» به صورت مطلق بیان شده است نشان از آن دارد که این مقام، منزلتی است که مورد ستایش همگان است و هیچ مقامی مورد ستایش همگان قرار نمی گیرد مگر آنکه همه از آن بهره مند باشند و مقامی که نفع آن به همه می رسد مقام شفاعت کبری در قیامت است. این مطلب را روایات هم تأیید می کنند. (۳) ویژگی «مقام محمود» در موارد اندکی بیان شده است؛ یکی از این موارد در زیارت عاشورا است جایی که انسان از خدا می خواهد که او را به مقام محمود برساند. با توجه به جمله بعدکه درخواست مقام شهادت است، «وأسأله أن یبلغنی المقام المحمود لکم عند اللّٰه وأن یرزقنی طلب ثاری»، (۴)

شاید بتوان گفت که مراد از مقام محمود، مقام شهادت است.

این مطلب با نکته سابق هم در آیه هماهنگ است؛ زیرا شهدا واجد مقام شفاعتند چنانکه با حدیث اوّل این بخش هم هماهنگی دارد؛ زیرا در آن حدیث خواندیم که نوم در مکّه موجب مقام شهادت(در راه خدا به خون غلطیدن) است.

به نظر می رسد مهمترین ویژگی شب در قرآن پوشش و پوشاندن است. اگر شب لباس است از این رو است که شب تاریکی را بر زمین می پوشاند و این تقدیر الهی است.

وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِباساً (۵) تعبیر پوشاندن «یغشی» در قرآن با صراحت در چند آیه بیان شده است نظیر(شمس: ۴)،(لیل: ۱) و(اعراف: ۵۴). بنابراین شب خصیصه ای دارد و آن

۱- اسراء: ۱

۲- اسراء: ۷۹

۳- المیزان، ج ۱۳، ص ۱۷۶- ۱۸۰

۴- ر. ك: مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا معروفه.

۵- نبا: ۱۰.

اینکه تـاریکی خود را بر روز یا زمین یا خورشـید می گسترانـد و با ظلمت خود زمین را می پوشانـد. و این یکی از افعال الهی است أَغْطَشَ لَیْلَها. (۱)

نکته جالبی که در یکی از آیات مربوط به شب وجود دارد اینکه شب طالب روز است و این طلب به سرعت محقق می شود.

یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً. (۲)

«شب را بر روز می پوشاند و شب شتابان آنرا می طلبد»

مرحوم علامه طباطبایی از این آیه استفاده ای کرده انـد (۳) و آن اینکه اصـل برای زمین ظلمت است اما روز که از درخشـش خورشـید پدیـد می آیـد امر عارضـی است تو گویی شب به دنبال روز است و روز را تعقیب می کنـد، بر آن هجوم می آورد، آنرا می پوشاند و خود را چون لباسی بر تن آن می افکند.

به قول خواجه عبـداللَّه انصاری که می گوید: (۴) «هر بحری را که می بینی او را لـبیست و هر روزی در عقب شبیست، دریـای رحمت حق است که آنرا لب نیست و روز قیامت که آنرا شب نیست گلبن باغ بلاغت شب است و خزاین دفاین رحمت حق به شب است ...

شب دو حرف است «شـین» و «با». شـین او شفقت و وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیم است و بای او برکت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم است ... ای روز اگر مرا گفتی سیاهی باک نیست جامه کعبه سیاه است، بیت اللَّه سیاه است، حجر الاسود سیاه است ... ای روز تو سرخی و سرخی جز زنان را به کار نیاید نمی بینی که سرخی شفق را بقا نباشد، شاهد سرخ را نیز چندان بقا نمی باشد. آتش سرخ است به جز دود از وی بر نیاید جامه سرخ مردان را در خواب و بیداری نیکو نیاید. چشم که سرخ بُود علامت رَمَد است، آفتاب نیز که سرخ باشد امارت کسوف است باد نیز که سرخ است عاملی ازو هراسان است، علم سرخ نیز یکی از

۱- نازعات: ۲۹

۲- اعراف: ۵۴

۳- المیزان، ج ۸، ص ۱۵۰

۴- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللَّه انصاری، ج ۲، ص ۵۵۲- ۵۶۶

نشانه های خونریزیست. زر چون سرخ است صد هزار عام و خاص در هوس او دل و جان به باد داده اند که سرخی توان یافت که او حلیم و سلیم بُوَد تا برسین سُنَن و وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیم بود. لاجرم سکندر سرّ سالکان سرخ رویی آب حیات علم و حکمت را در تاریکی صبح و سیاهی شب طلبیده اند که «مَنْ أَخْلَصَ للَّهِ أَرْبَعِینَ صَبَاحاً ظَهَرَتْ یَنَابِیعَ الْحِکْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَی لِسَانِهِ ...».

عمرم به غم دنیّ دون می گذرد هر لحظه زدیده اشک خون می گذرد

شب خفته و روز مست هر صبح خمار اوقات عزیز بین که چون می گذرد»

حاصل آنکه خواب در مکه مانند تهجد است و تهجد یا شب زنده داری موجب وصول به مقام محمود و مقام محمود مقام شهادت و شفاعت است. این مقام ها بی جهت به کاری ساده مثل خواب داده نمی شود. به طور قطع محل خواب و مکان خوابیدن دارای چنان قداست و رفعت مقامی است که خواب در آن موجب می شود انسان به چنان مراتب و درجاتی دست یابد.

۹. بیماری در مکه، تحمل گرمای مکه

مکه سرزمین گرم و سوزانی است. زندگی در مکه آسان نیست و انسان باید در آنجا مشکلاتی تحمل کند. حرارت سوزان مکه انسان را به رنج و عذاب می افکند و چه بسا به همین علت انسان بیمار شود. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم بیان شده است که اگر کسی یک روز در مکه بیمار شود، خداوند عبادت شصت سال را برای او لحاظ می کند.

همچنین کسی که ساعتی حرارت سوزان و گرمای طاقت فرسای مکه را تحمل کند و به جان بخرد، به اندازه صد سال از آتش جهنم دور و به اندازه صد سال به بهشت خدا نزدیک می شود. شاید بتوان نتیجه گرفت که سفر به مکه در تابستان بهتر است؛ زیرا تقرب انسان به خدا و بهشت بیشتر خواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ مَرِضَ یَوْماً بِمَکَّه کَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ الَّذِی کَانَ یَعْمَلُهُ عِبَادَهَ سِتِّینَ سَنَهً وَ مَنْ صَبَرَ عَلَی حَرٍّ مَکَّهَ سَاعَهً تَبَاعَدَتْ عَنْهُ النَّارُ مَسِیرَهَ مِائَهِ عَامٍ وَ تَقَرَّبَتْ مِنْهُ الْجَنَّهُ مَسِیرَهَ مِائَهِ عَامٍ». (۱)

«کسی که یک روز در مکّه بیمار گردد خداوند پاداش شصت سال عبادت را برای او می نویسد و کسی که ساعتی گرمای مکّه را تحمل کند به اندازه صد سال آتش از او دور و بهشت به او نزدیک می شود.»

در این حدیث لطیفه ای وجود دارد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود خداوند او را از آتش دور یا به بهشت نزدیک می کند بلکه فرمود آتش را از او دور و بهشت را به او نزدیک می کند.

این مطلب در واقع احترامی است که خدا برای بیمار در مکه و تحمل کننده گرمای سوزان مکه در نظر گرفته است و البته این احترام، احترام و ادب خدا به سرزمین مکه است. در قرآن مشابه این مطلب در باره حضرت یوسف علیه السلام یافت می شود:

کَذَلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشاءَ. (۲) «چنین کردیم تا بدی و زشتکاری را از وی بازگردانیم.»

در این آیه نفرمود ما یوسف را از بدی دور ساختیم، بلکه فرمود ما بدی و زشتی را از یوسف دور کردیم. یعنی شأن یوسف علیه السلام تا بدان حد بلند و رفیع است که نمی توان درباره او گفت یوسف علیه السلام بدی نکرد، بلکه باید گفت بدی نزدیک یوسف نیامد.

۱۰. برداشتن مایه آزار از راه مردم

اگر کسی از راهی که مردم در آن رفت و آمد می کنند، مانعی مثل سنگ، چوب، شیشه و ... ببیند و آن را بردارد، خداوند این عمل او را بدون پاداش نمی گذارد. حال اگر این عمل در مکه انجام شود اجر خاصی خواهد داشت؛ پاداش این عمل در مکه

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۸۵، روایت ۴۷؛ مستدرک وسائل، ج ۹، ص ۳۶۴، روایت ۱۱۰۸۸

۲- یوسف: ۲۴

حسنه ای است که خدا به او می دهد، اما این حسنه ویژگی خاصی دارد و آن این که موجب می شود خداوند او را در قیامت عذاب نکند. امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ أَمَاطَ أَذًى عَنْ طَرِيقِ مَكَّةَ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً وَ مَنْ كَتَبَ لَهُ حَسَنَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ». (۱)

«کسی که مایه آزاری را از راه مکه بردارد، خداوند برای او حسنه ای می نویسد و هر کس را که خدا برایش حسنه بنویسد، عذابش نمی کند.»

۱۱. راه رفتن در مکه

راه رفتن در مکه نیز عبادت است. امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

«وَ الْمَاشِي بِمَكَّةَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ (۲)

«کسی که در مکه راه می رود در حال عبادت خداست.»

پیداست که راه رفتن عملی بسیار سهل و ساده است؛ اما این که یک عمل بسیار ساده هر چند با قصد قربت نباشد، عبادت محسوب شود، توجیهی ندارد جز به لحاظ قداست و عظمت محل راه رفتن. از این رو راه رفتن در هر جا چنین ثوابی در پی نخواهد داشت بلکه راه رفتن در قطعه ای از زمین که ریشه و اساس زمین است، چنین اجر و پاداشی را برای انسان به ارمغان می آورد.

۱۲. وفات و دفن در مکه

مرگ در مکه به منزله این است که انسان در آسمان دنیا بمیرد. کسی که در مکه بمیرد، با حالت لبیک محشور می شود؛ چنین کسی از فزع اکبر در امان است. اگر وفات در

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۷، روایت ۳۴

۲- فقیه، ج ۲، ص ۲۲۷، روایت ۲۲۵۹

مکه نصیب کسی شود، حساب نخواهد داشت و بی حساب به بهشت خواهد رفت. این حکم چنان قطعیت دارد که شامل هر انسانی می شود، حتی اگر اهل فسق و فجور باشد. از این مهم تر کسی است که در مکه یا مدینه دفن شود. بر اساس امر الهی ورود چنین فردی به بهشت قطعی است، او دارای مقام شفاعت است و رخساره اش چون ماه می درخشد.

احادیثی که در این رابطه وجود دارد متعدد است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ مَاتَ بِمَكَّةَ فَكَأَنَّمَا مَاتَ فِی السَّمَاءِ الدُّنْيَا»؛ (۱)

«کسی که در مکه بمیرد، همانند این است که در آسمان دنیا مرده است.»

در حدیث دیگری آمده است که اگر کسی در حرم خدا وفات کند از فزع اکبر ایمن است و به بهشت وارد می شود. (۲) مسأله در امان بودن از فزع اکبر در حدیث دیگری هم آمده است. امام صادق علیه السلام فرمود «من مات بین الحرمین بعثه اللّه فی الأمنین یوم القیامه»، (۳)

و همین مضمون در حدیث دیگری هم آمده است. (۴) مهمترین مسأله ای که در چند حدیث پیش مطرح شد، این است که وفات در مکه موجب امان از فزع اکبر است. در قرآن آیات متعددی در باره مسأله «فزع» وجود دارد.

در آیه ای می فرماید:

وَيَوْمَ يُنفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ؛

«روزی که در صور دمیده شود و همه کسانی که در آسمان ها و زمین هستند- مگر آن که خدا بخواهد- بترسند و همه خوار و ذلیل به سوی او روان شوند.» (۵)

نفخ در صور کنایه از اعلام به تمامی کسانی است که در زمین و آسمان ها هستند تا

۱- مستدرک، ج ۹، ص ۳۶۳، روایت ۱۱۰۸۴

۲- همان، روایت ۱۱۰۸۵

۳- المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۶، روایت ۲۰۵؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۱، روایت ۲۶

۴- مستدرک، ج ۹، ص ۳۶۲، روایت ۱۱۰۸۳(با اندکی تفاوت).

۵- نمل: ۸۷

آنچه بایـد انجام دهنـد به جای آورنـد. فزع نوعی حالت انقباض درونی است که با مشاهـده امر مخوف برای انسان حاصل می شود و دخور ذلت است. (۱) وفات در مکه پیامد دیگری هم دارد و آن این که چنین کسی در قیامت بدون حساب مبعوث می شود و این یکی از اوصاف مخلَصین است. امام باقر علیه السلام فرمود:

«وَ مَنْ مَاتَ مُحْرِماً بُعِثَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مُلَبِّياً بِالْحَجِّ مَغْفُوراً لَهُ ...».

«کسی که محرم باشد و بمیرد، خداوند در قیامت او را در حالتی که لبیک می گوید و بخشیده شده است محشور می کند.»

«وَ مَنْ مَاتَ فِي طَرِيقِ مَكَّهَ ذَاهِباً أَوْ جَائِياً أَمِنَ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ ...».

«کسی که در راه مکه چه در راه رفت چه در راه بازگشت، بمیرد از فزع اکبر ایمن است.»

«وَ مَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ بَعَثَهُ اللَّهُ مِنَ الْآمِنِينَ ...».

«کسی که در یکی از دو حرم بمیرد، خداوند او را در امان مبعوث می کند.»

«وَ مَنْ مَاتَ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ لَمْ يُنْشَرْ لَهُ دِيوَانٌ». (۲)

«و کسی که بین الحرمین بمیرد، بدون حساب محشور می شود.»

مسأله بی حساب بودن کسی که مرگش در مکه باشد، به صورتی واضح و صریح در حدیث دیگری نیز بیان شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَ مَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ بَعَثَهُ اللَّهُ وَ لَا حِسَابَ عَلَيْهِ»؛ (۳)

«کسی که در یکی از دو حرم بمیرد، خداوند او را بدون حساب مبعوث می کند.»

اصولًا یکی از اسماء الهی اسم «حسیب» است. از آیات فراوان قرآن هم به دست می آید که از طرفی یکی از از نامهای قیامت «یوم الحساب» است و از سوی دیگر این

۱- مفردات: ص ۳۹۳

۲- فقیه، ج ۲، ص ۲۲۹

۳- مستدرک، ج ۹، ص ۳۶۲، روایت ۱۱۰۸۳

اسم درباره خدا همراه با سرعت است: «سریع الحساب»، هر چند در دعای کمیل می خوانیم که او «سریع الرضا» هم هست، از طرف سوّم آیات متعدّدی است که می گوید خداوند بدون حساب به بعضی از بندگان روزی می دهد، مشروط به اینکه آنها اهل ایمان و عمل صالح باشند.

غیر از وفات در مکه، مطلب دیگری هم در احادیث یافت می شود و آن دفن در مکه است. هارون بن خارجه می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «کسی که در حرم دفن شود از فزع اکبر در امان است». هارون از امام سؤال می کند که این حکم فقط شامل افراد خوب است یا این که فاجر و فاسق را هم شامل می شود، امام در پاسخ می فرماید:

«مِنْ بَرِّ النَّاسِ وَ فَاجِرِهِمْ».

«اعم از انسان های خوب یا فاجر.» (۱)

نتیجه ای که از این قسمت به دست می آید این است که قبرستان های مکه آباد است.

اتفاقاً همین مضمون در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ رسول خدا روزی در کنار یکی از قبرستان های مکه ایستاده بود و در همان حال فرمود:

«یُبْعَثُ مِنْ هَـذِهِ الْبُقْعَهِ وَ مِنْ هَـذَا الْحَرَمِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ سَبْعُونَ أَلْفاً یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ بِغَیْرِ حِسَابٍ یُشَفَّعُ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِی سَبْعِینَ أَلْفاً وُجُوهُهُمْ کَالْقَمَرِ لَیْلَهَ الْبَدْرِ»؛ (۲)

«خداوند از این قبرستان و از این حرم، روز قیامت هفتاد هزار نفر را مبعوث می کند در حالی که بدون حساب وارد بهشت می شوند، هر یک هفتاد هزار نفر را شفاعت می کنند و رخساره آنها همانند ماه در شب بدر می درخشد.»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیان لطیف و دلنشین دیگری هم دارد. ایشان می فرماید:

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۸؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۴۷، روایت ۶۵۰

۲- همان.

«خداونـد به مأموران خود در روز قیامت امر می کند تا اطراف قبرسـتان مکه(حجون) و قبرسـتان مدینه(بقیع) را بگیرند و یکجا درون بهشت قرار دهند». (۱)

علاوه بر مردن در مکه کسـی که در حرم مـدفون شود بر اساس احادیث پیش گفته قطعاً اهل بهشت است هر چند مؤمن فاسـق باشد، چنان که صاحب مقام شفاعت خواهد شد و رخساری نورانی نزد بهشتیان خواهد داشت.

ممکن است چنین امری به نظر بعید بیاید و این سئوال برای انسان مطرح شود که مگر ممکن است خداوند در مقابل چنین امور ساده ای مثل مردن در مکه یـا دفن شـدن در آنجا یا در برابر مطالبی که گـذشت؛ مثل برداشـتن مانعی از سـر راه مردم، بیمار شـدن در مکه، تحمل گرمای مکه، سـجده یا تسبیح در مکه و ... چنین پاداش های بزرگی را نصـیب انسان کند؟ به بیان دیگر ثمرات پاداش هایی بدین عظمت، به این کارهای کوچک و ساده نمی آید و با آنها سازگار نیست.

در جواب بایـد گفت که اولًا: ممکن است کار کوچک و ساده باشد، اما ظرف عمل بزرگ و عظیم است. به بیان دیگر پاداش عمـل فقـط در برابر عمـل نیست، بلکه مقابـل عمـل بـا تمـامی شـرایطش قرار می گیرد. چنـان که در قرآن متعـدد می بینیم که خداونـد نیت و انگیزه ها را همراه با عمل می آورد و عمل را به تنهایی ملاک و معیار قرار نمی دهـد. در قرآن، مطلوب «عمل صالـح» است. عمـل صالـح بـا عمل خوب تفاوتی دارد و آن این که بایـد همراه با نیت خوب هم باشـد. به زبان دیگر هر عمل خوبی عمل صالح نیست. فقط عمل خوبی صالح است که همراه با نیت خوب باشد. به بیان فلسفی عمل باید دارای حسن فعلی و فاعلی باشـد تا عمل صالح محسوب گردد و اگر این گونه نباشد چیزی جز «عمل طالح» نیست و بخشـی از عمل طالح کردار نیکی است که همراه با نیت خالص نباشد.

ثانیاً: ممکن است عملی در نظر ما ساده و کوچک باشد در حالی که نزد خدا همان عمل بزرگ و عظیم است و می تواند منشأ آثار بسیار عظیم و باشکوهی

۱- همان مصادر، با اندکی تفاوت.

گردد. به یک نمونه قرآنی توجه کنیم. پیراهن به ظاهر چیز کم اهمیت و ساده ای است، ولی همین پیراهن هرگاه بر تن یوسف می شود، سه جا باعث نجات او می گردد.

مکّه به مکانت آسمان است کعبه به محل قطب از آن است

گفتار سوّم: اسرار حدود مکّه

مکه حرم امن الهی است که از اطراف به نقاط خاصـی محدود شده و دارای حدود و ثغور معینی است. حرم مکه عبارت است از محـدوده خاص مکه که این شـهر را احاطه کرده است وخداونـد به احترام مکه، حکم حرم را با حکم مکه یکسان قرار داده است.

مکه در فاصـله هشتاد کیلومتری شرق دریای سرخ واقع شده است. این شهر در طول چهل درجه و نه دقیقه و عرض سی و یک درجه و بیست و هشت دقیقه قرار گرفته و سیصد و سی متر از سطح دریا بلندی دارد.

حرم دارای علائم و نشانه های روشن و مشخصی است (۱) که در هر طرف نصب شـده است و مرز میان حرم و آن سوی حرم را مشـخص کرده است. أزرقی درباره نصب علائم حدود حرم نُه روایت نقل می کند. (۲) این علائم به دست مبارک حضرت ابراهیم علیه السلام نصب شده اند.

حـدود حرم از شـش سـمت معرفی شده است. از طرف طائف از راه عرفات و در میان «نمره» در عرفات قرار دارد که در مورد فاصله آن با مکه اقوال مختلفی نقل شده

۱- درباره علائم حـدود مکه ر. ک: «پیـدایش حرم و محدوده آن»، میقات، ش ۱۰؛ «موقعیت جغرافیایی مکه ومسجد الحرام»، میقات، ش ۵۴

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۳۰- ۱۳۱

است. (۱) بعضی آن را هجده مایل و برخی دیگر آن را یازده مایل ذکر کرده اند. از سمت عراق در مکان ثنیه «خلّ المقطّع» قرار دارد که فاصله آن بین هفت تا ده مایل ذکر شده است. از طرف دیگر حدود حرم مکانی است به نام «جعرانه» که فاصله آن را تا مکه نُه تا دوازده مایل ذکر کرده اند. «تنعیم» یکی دیگر از حدود حرم است که در مسیر مکه قرار دارد و در فاصله شش کیلومتری مکه قرار گرفته است. «حدیبیّه» در سمت جدّه، نقطه ای دیگر از حرم است که تا مکه ده مایل فاصله دارد. محدوده دیگر حرم در سمت یمن به نام «اضاءه لبن» می باشد که در شش یا هفت مایلی مکه قرار دارد.

درباره فلسفه و اسرار عرفانی حدود حرم چندین نکته ارزشمند در احادیث ذکر شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آدم از سمت صفا و حوّا از سمت مروه نازل شدند، آن دو در خیمه ای جمع شدند، عمود آن خیمه یاقوتی سرخ رنگ بود که نور آن اطراف را روشن می کرد، نهایت نور این یاقوت نهایت حرم شد لذا تا مسافتی که نور این ستون نورانی رسید حرم قرار داده شد. (۲) «أَنْزَلَ جَبْرَئِیلُ آدَمَ مِنَ الصَّفَا وَ أَنْزَلَ حَوَّاءَ مِنَ الْمَرْوَهِ وَ جَمَعَ بَیْنَهُمَا فِی الْخَیْمَهِ قَالَ وَ کَانَ عَمُودُ الْخَیْمَهِ قَضِیبَ یَاقُوتٍ أَحْمَرَ فَأَضَاءَ نُورُهُ وَ ضَوْؤُهُ جِبَالَ مَکَّهَ وَ مَا حَوْلَهَا قَالَ وَ امْتَدَّ ضَوْءُ الْعَمُودِ، قَالَ: فَهُوَ مَوَاضِعُ الْحَرَمِ الْیَوْمَ مِنْ کُلِّ نَاحِیَهٍ مِنْ حَیْثُ بَلَغَ ضَوْءُ الْعَمُودِ، قَالَ: فَجَعَلَهُ اللَّهُ حَرَماً لِحُرْمَهِ الْخَیْمَهِ وَ الْعَمُودِ لِأَنَّهُمَا مِنَ الْجَنَّهِ». (۳)

«جبرئیل آدم را از صفا و حوا را از مروه فرود آورد و در خیمه ای را جمع نمود. ستون خیمه از یاقوت سرخ بود. روشنایی و فروغ آن کوه های مکّه و اطراف آنرا روشن ساخت. تا هر جا که نور آن ستون گسترش یافت خداوند آنجا را حرم قرار داد. پس امروز محدوده حرم جاهایی است که فروغ ستون به

۱- شفاءالغرام باخبار بلدالحرام، ج ۱، ص ۱۰۸

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶، روایت ۲۱؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۶- ۱۹۷

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۵

آنجا رسید. خداوند به احترام آن خیمه وستون، آنرا حرم قرارداده چرا که آنها از مشقت اند.»

مشابه حدیث پیش در روایت دیگری از ثامن الحجج علیه السلام بیان شده است. بزنطی از امام رضا علیه السلام درباره علائم حرم و اینکه چرا بعضی دور و بعضی دیگر نزدیک است، سوال می کند. امام علیه السلام می فرماید:

«هنگامی که خداوند آدم علیه السلام را از بهشت هبوط داد و به زمین آورد، او بر کوه ابو قبیس جای گرفت. آدم علیه السلام به خدا از وحشت تنهایی شکایت کرد و گفت:

چیزهایی که در بهشت می شنیدم در اینجا نمی شنوم. خداوند یاقوت سرخی را نازل فرمود و آن را در جایی قرار داد که امروزه بیت اللّه قرار دارد. آدم به طواف دور آن مشغول شد نوری از این یاقوت درخشید و تا موضع نشانه های حرم گسترش یافت، همان جا حرم شد.» (۱)

همچنین مضمون مشابه در روایت دیگری به صورت گسترده و مبسوط بیان شده است. این حدیث از امام باقر است:

«خداوند به جبرئیل وحی فرمود: من خداوند رحمان و رحیم هستم. آنگاه که آدم و حوا به من شکایت کردند، رحمت خود را شامل آنان نمودم. خیمه ای از خیمه های زمین را برای آنان روی زمین نازل کردم. خیمه را در مکان بیت قرار دادم که قوائد آن را ملائک قبل از آدم بالا- برده بودند. عمود خیمه یاقوت سرخ رنگی بود که نور آن کوههای مکه را روشن کرد. این خیمه را طناب هایی بود که در حوالی مسجدالحرام نصب شده بود و هفتاد هزار ملک نگهبان خیمه بودند و در اطراف آن طواف می کردند. آنگاه که از حوّا فرزندی به دنیا آمد، آنها از خیمه خارج شدند ...» (۲)

نکته دیگری که درباره حرم و قداست مکه و نیز نشانه های حرم بیان شده است

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۵

۲- همان، ص ۱۹۶- ۱۹۷

اینکه هنگامی که آدم به زمین فرود آمد، از وسوسه شیطان بیمناک بود؛ از این رو به خدا پناه برد، خداوند فرشتگانی را فرستاد که ازهر طرف مکه را احاطه کرده به نگهبانی و حراست آدم پرداختند محل حضور فرشتگان محدوده حرم ومکه شد. (۱) نکته دیگر اینکه هنگامی که ابراهیم خلیل اللّٰه علیه السلام مشغول ساختن کعبه بود حجرالاسود را در آن قرار داد در این حال نوری از حجرالاسود درخشید و اطراف آن را روشن کرد؛ ازاین رو خداوند تا آنجا را که نور حجرالاسود تابید محدوده حرم قرار داد. (۲) نکته چهارمی که درباره محدوده حرم بیان شده است، اینکه هنگامی که خداوند به آسمانها و زمین فرمود «... پس به آسمانها و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید گفتند:

فرمانبردار آمدیم.» (۳)

این دستور خداوند را در زمین فقط محدوده حرم اجابت کرد ازاین جهت خداوند آن را حرم و سرزمین مقدس قرار داد. (۴) از احادیث یاد شده لطائفی به دست می آید؛ یکی اینکه محل هبوط آدم علیه السلام و حوّا مکه و محل بیت اللّٰه الحرام بوده است. دیگر اینکه آدم و حوا علیهما السلام بعد از هبوط در زمین دچار تنهایی شدند، این امر بدین معناست که آنها در بهشت قبل از هبوط تنها نبوده اند.

در فرازی از احادیث آمده بود که در بهشت چیزهایی می شنیدند که در زمین شنیده نمی شد. شاید علّت این باشد که خداوند روی زمین ستر و پوششی کشیده و با آن دنیا را اداره می کند. به تعبیری تدبیرو ربوبیت خدا نسبت به دنیا و زمین با اسم «ستّار» که از اسماء جمال است، می باشد لذا گوشها و چشم ها بطور عادی در دنیا بسته است مگر اینکه انسان از راهی که خدا نشان داده است برود و سمیع و بصیر گردد.

... وَإِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَاتَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ...؛ (۵) «... و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می ستاید ولی شما ذکر

۱- شفاءالغرام، ج ۱، ص ۱۰۵

۲- همان.

۳- فصلت: ۱۱

۴- روض الانف، ج ۱، ص ۲۲۲

۵- اسراء: ۴۶

تسبیحشان را نمی فهمید.»

سوم آنکه در حرم وساوس شیطانی به دلیل حضور ملائکه کمتر است، حتی ممکن است به صفر برسد. این امر به دلیل حضور فراوان فرشتگان است که در محل حرم به پاسبانی و نگهبانی مشغول اند. لذا محدوده حرم محل حضور دائمی فرشتگان الهی و محل حضور قلب است.

لطیفه چهارم، مسئله نور است. محدوده حرم با نوری معین شده که یا از یاقوت سرخ که ستون خیمه آدم بود منتشر شد و یا درخشش حجرالاسود بود. پس محدوده حرم و مکه محل نزول انوار الهی و خیمه های بهشتی است. در قرآن درباره نور و زمین آیه ای است.

وَأَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا؛ (۱) «خداوند زمین را با نور خویش روشن نمود.»

درباره معنای روشن کردن زمین اقوالی است امّا آنچه مسلّم است اینکه زمین با نور روشن شده است و این روشنایی پدیده ای است برای زمین که خداوند آن را انجام داد.

حال با توجّه به مسئله دحوالارض طبعاً اولین نقطه زمین که نور و اشراق الهی آن را فرا گرفته است سرزمین مکه خواهد بود. (۲) آخرین نکته ای قابل یادآوری اینکه از روایات مزبور به دست آمد که بنای بیت اللّه در زمان آدم علیه السلام بوده است؛ حال یا به دست آدم یا دست فرشتگان نگهبان. این در حالی است که در آیات بنای کعبه به ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام نسبت داده شده است. شاید بتوان گفت که آغاز بنای کعبه به آدم علیه السلام بازمی گردد، امّا پس از آدم خانه کعبه چندان مورد توجّه نبود تا آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام آنرا تجدید بنا کرد. بنابراین از نظر تاریخی پیشینه کعبه و مکه سابقه ای معادل قدمت آدم علیه السلام و زمین دارد. قرآن می فرماید:

۱- زمر: ۶۹

۲- المیزان، ج ۱۷، ص ۲۶۴- ۲۹۶

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ؛ (۱) «ومکان خانه را برای ابراهیم آشکار کردیم.»

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنْ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ؛ (۲) «وچون ابراهیم و اسماعیل پابه پای خانه را بالا بردند.»

۱- حج: ۲۶

۲- بقره: ۱۲۷

گفتار چهارم: ویژگی ها و احکام مکّه

اشاره

وادی مکـه ویژگیهـا واحکـامی دارد. برکـت، هـدایت، امنیت، از جمله خصـایص وویژگیهـای شـهر مکه است. از سـوی دیگر حضور درمکه همراه با احکامی است. بعضی امورحرام وبعضی دیگر مکروه می شود؛ چنانکه مکه مستحبّاتی هم دارد. از آنجا کـه ویژگیهـا و احکـام مکـه هـم در قرآن وهـم در سنّت بیـان شـده است، منـاسب است این بحث دردو بخش قرآنی وروایی پیگیری شود و البته در خصوص مسأله امنیّت حرم از آنجـا که بحث قرآنی و روایی آن قابـل تفکیـک نیست، در یـک جـا به صورت مجتمع مطرح می شود.

الف) ویژگیها واحکام مکه در قرآن

اشاره

سیر در آیات نشان می دهد شهر مقدس مکه خصایص و احکامی دارد که در این بخش به ترتیب به آنها اشاره خواهدشد.

۱. امنیّت

اشاره

بطـورکلّی واژه «امن» در قرآن به گـونه هـای مختلـف مثـل: ایمـان، امین، امـانت و امن بـا مشـتقّات مختلـف به کـاررفته است. استعمال این واژه در میان آیات حدود نهصد مرتبه

است و معنای اصلی امن، اطمینان نفس و از بین رفتن خوف و خشیت و نگرانی است. (۱) امان گاهی برحالت اطمینان وطمأنیه نفس اطلاق می شود و گاهی بر متعلق این حالت. اگر به ایمان، ایمان گفته شده، از این روست که برای انسان حالت سکونت نفس، اطمینان باطنی و آرامش درونی به ارمغان می آورد.

یکی از اسماء الهی از همین واژه می باشد. در فراز چهاردهم از دعای جوشن کبیر می خوانیم: «یا أمان الخائفین» و در فراز پانزدهم: «یاذا الأمن والأمان» و در فراز روشن تری با این اسم مواجه می شویم: «یا مؤمن»؛ لذا مؤمن یکی از اسمهای خداوند سبحان است. این اسم در قرآن هم در تک آیه ای آمده است:

هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَاإِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ ... (۲)؛

«اوست خدای یگانه که هیچ خدای دیگری جز او نیست. فرمانرواست، پاک است، عاری از هر عیب است، ایمنی بخش است ...»

گفتنی است که سه آیه آخر سوره حشر سرشار از اسم های خداست. در این آیات این نام ها ذکر شده است:

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَه، الرَّحمَن، الرَّحِیم، الْمَلِک، الْقُدُّوس، السَّلام، الْمُؤْمِن، الْمُهَیْمِن، الْعَزِیز، الْجَبَّار، الْمُتَکَبِّر، الْخَالِق، الْبَارِئ، الْمُصَوِّر، الْحَکِیم».

به همراه اسم جامع؛ یعنی اسم شریف اللَّه. البته توصیف خدا با این هفده اسم باید همراه تسبیح باشد که دوبار در این دو آیه ذکر شده است. این اسماء ذیل نزول قرآن بیان شده اند که نشان می دهند نزول قرآن از طریق این هفده اسم بوده است. در این میان یکی از اسماء، اسم مؤمن است. از این اسم خدا، ایمان مؤمنان و امنیت پیامبران و فرشتگان ظهور می کند که یکی از مظاهر اسم مؤمن، امنیت مکه است.

۱- مفردات: ۲۱

۲- حشر: ۲۳

در باب امنیت شهر مقدس مکه چند آیه وجود دارد:

* در آیات اول سوره تین خداوند چندین سوگند یاد کرده است که یکی از آنان سوگند به شهر مقدس مکه است:

وَهذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۱)؛

«سوگند به این شهر ایمن.»

مراد از بلد امین بدون شک مکه مشرفه است. زیرا امنیت خصوصیتی است که تنها برای حرم امن الهی یعنی مکه تشریع شده است. از این آیه ویژگی امن و امنیت برای مکه بدست می آید. «امین» یا از باب فعیل به معنای فاعل است که دراین صورت مفید معنای نسبت خواهد بود و یعنی «ذی الأمن» به معنای دارای امنیت یا از باب فعیل به معنای مفعول است که در این صورت مراد بلدی است که انسان ها در آن به امنیت می رسند. (۲) بنابراین وصف امین برای مکه یا به معنای شهری است که دارای امنیت است و یا به معنای شهری است که مردم در آن دارای امنیت اند. در هر صورت امنیت با مکه رابطه ای نزدیک دارد ومکه تنها شهر روی کره زمین است که نام آن یادآور امن و امنیت است.

* امنیت حرم در سوره عنکبوت هم بیان شده است.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَهِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (۳)؛

«آیا ندانسته اند که حرم را جای امن مردم قرار دادیم حال آنکه مردم در اطراف آن به اسارت ربوده می شدند؟ آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت خدا را انکار می کنند؟»

آیات آخر سوره عنکبوت خطاب را متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله می کند. اگر چه معنا و

۱- تین: ۳

۲- المیزان، ج ۲۰، ص ۳۱۹.

۳- عنکبوت: ۶۷

مضمون این دسته از آیات عام است و شامل مؤمنان و حتی غیر معتقدین هم می شود.

آنها در عین حال که خالق و رازق و احیاگر و نجات بخش را خدا می دانند، از عبادت و توجه به نعمت او سرباز می زنند و پوشاندن نعمت رویه و سجیّه آنان است. یکی از این نعمتها، امنیت حرم است. اعراب به قتل و غارت و چپاول مشغول بودند، امّا خدای سبحان شهر مکه را برای آنان امن و امان قرار داد. با این وجود مشرکین از نعمت خدا روی گردان و به باطل گرایش دارند. امّا اگر کسی راه خدا جوید و در این مسیر تمام سعی و تلاش خود را به کار بندد و در زمره «محسنین» قرار گیرد، خداوند او را وانمی نهد و دستگیر او خواهد بود و این مضمون آخرین آیه سوره مذکور است که به آیه اول چنگ زده، معنای آن را تکمیل می کند:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ... (۱)؛

«کسانی را که در [راه] ما جهاد کنند، به راههای خویش هدایتشان می کنیم و خدا با نیکوکاران است.»

واژه «امن» وصفی برای حرم است و بدون تردید، منظور امنیت حرم و اطراف آن است. (۲) نکته ظریف در آیه اینکه امنیت مکه خواست خداست و این امر با اراده مستقیم الهی صورت پذیرفته است. أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً. بنابراین مکه مکرمه امنیتی الهی و آسمانی دارد و احدی حق تعرض به دیگری را نخواهد داشت.

* پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت الهی را بر مردم عرضه داشت. بعضی آن را نپذیرفتند. بهانه آنها این بود که اگر ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ مثبت دهیم، ما را از سرزمینمان بیرون می راند.

خداوند به آنان دو پاسخ می دهد، یکی اینکه من برای شما این شهر را حرم امن قرار دادم و دیگر اینکه ساکنان آن از ثمرات بی شماری در این شهر بهره مندند و از نعمت های بی حد و حصر آن استفاده می کنند. با این وجود بهانه ای برای رد پذیرش هدایت الهی باقی نمی ماند:

۱- عنکبوت: ۶۹

۲- المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۵

وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعْ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَايَعْلَمُونَ. (۱) «گفتند: اگر از کیش تو پیروی کنیم، ما را از سرزمینمان برمی کنند. آیا آنها را در حرمی امن جای نداده ایم که همه گونه ثمرات در آن فراهم می شود؟ و این رزقی است از جانب ما ولی بیشترینشان نمی دانند.»

تعبیر «تخطّف» به معنای اختلاس با سرعت و به زبان ساده قاپیدن است. (۲) همچنین گاهی مراد این است که شخصی را از همه طرف مورد حمله قرار دهند. در برخی از موارد هم تخطف از سرزمین استعاره است و مراد کشتن، اسیر کردن و غارت کردن است.

گویی خود آنان و هر چه متعلق به آنان است یکجا قاپیده می شوند. همچنین تعبیر «ارضنا» اشاره به سرزمین مکه دارد؛ زیرا در ادامه خداوند از آن به حرم امن یاد کرده است. ضمناً به دست می آید که گویندگان در این آیه، مشرکین مکه اند.

واژه «امناً» وصفی برای حرم است. پس معنای آیه این است که خداوند چنین مقدر فرمود که اهل مکه در حرمی که دارای امنیت است جای گیرند. در آیه مزبور امنیت به خود حرم نسبت داده شده است. بعضی از مفسرین آنرا مجاز در نسبت شمرده، منظور را اهل مکه دانسته اند. (۳) و بعضی دیگر میان امنیت خود حرم یا ساکنان آن مردد مانده اند. (۴) با توجه به آنچه گذشت باید گفت اهالی مکه در زمانی که مشرك و کافر بودند و سرزمین مکه وادی بی آب و علف بود، خداوند آنجا را روزی داد و رزق خود را بر آن شهر سرازیر کرد، اما اگر اهالی آن موحد شوند طبعاً بر امنیت و رزق و روزی آن خواهد افزود. از این رو رانده شدن از سرزمین مکه برای عدم پذیرش هدایت خدا بهانه ای بیش نیست و نیز ضمناً به دست می آید که اگر انسان ها به سمت هدایت، تقوا و ایمان الهی بروند، نه تنها از برکات دنیوی آنها کاسته نمی شود، بلکه صد چندان افزوده شده، از

۱- قصص: ۵۷

۲- همان، ص ۶۰

۳- همان.

۴- بیان السعاده، ج ۳، ص ۱۹۴

زمین و آسمان خیر و برکت و نعمت بر آنها خواهد بارید.

* یکی از منّت هایی که خدا بر قریش نهاد، اینکه آنها را از «جوع» و «خوف» نجات داد و آنها را به امنیت رساند. در یکی از سوره های مکی بنام «قریش» با این مطلب مواجه می شویم که این طایفه به منظور تجارت از مکه خارج می شدند و در طول سفر مورد احترام بودند، چه سفرهایی که در زمستان به یمن داشتند و چه سفرهایی که در تابستان به شام. دلیل احترام آنان این بود که قوم قریش از بیت اللّه الحرام و سرزمین وحی مسافرت می کردند.

خداوند دو نعمت را به قریش متذکر می شود یکی نجات ازگرسنگی و دیگری امنیت و رهایی از ترس. بیان آیه همراه با منت است و این منتی ظاهری است. (۱) قرآن با اشاره به مطلب مذکور آنها را به بندگی خدا فرا می خواند؛ خداوندی که پروردگار کعبه است.

قریش زمانی گرفتار قحطی شد و آن زمانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند خواست چند صباحی آنها را مبتلا به چیزی کند که قوم یوسف علیه السلام به آن مبتلا بود و آن، چیزی جز قحطی نیست. بعد از این ابتلا قریش از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که قحطی را از آنان بردارد و اظهار ایمان کردند. (۲) در این هنگام خدا گرسنگی و قحطی را از آنان برداشت.

نکته دیگری در آیه وجود دارد (۳) و آن منتی است که خداوند بر قریش نهاده است.

قرآن در بعضی از آیات بیان می دارد که انسان ها با دو چیز امتحان می شوند: یکی خوف و دیگری جوع.

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ ءٍ مِنْ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ (۴)؛

«البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی می آزمائیم.»

۱- المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۶

۲- لطائف الاشارات، ج ۳، ص ۷۷۲

۳- همان.

۴- بقره: ۱۵۵

امور دیگری هم در ادامه آیه بیان شده است ولی ابتلا به خوف و جوع در آغاز آمده و بر دیگر ابتلائات مقدم شده است که این نشان دهنده اهمیت آن در میان بلاهاست. آیه ای که درباره قریش بود دقیقاً به همین دو ابتلا یعنی جوع و خوف اشاره دارد و می فرماید که خداوند به دلیل عظمت بیت اللّه الحرام و حرم الهی آنها(قریش) را از گرسنگی و ترس رهانید. در این صورت انسان می تواند با خیال آسوده و امنیت خاطر به عبادت و بندگی خدا بپردازد. لذا خدا زمینه لازم را برای عبادت آنها فراهم کرد و فرمود: فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ.

درباره مصادیق خوف اقوال مختلفی است. (۱) برخی آن را بیم از دشمن گفته اند، بعضی آن را به معنای ترس از جذام بیان داشته اند چنانکه در حدیثی نقل شده است که اشاره به امنیت در باب خلافت دارد. بدین معنا که خیال قریش از این جهت آسوده شد که خلافت در آنهاست. همچنین این نقل هم وارد شده که مراد خوف از طریق است.

چون مسافرین قریش معمولًا در راههای مختلف مورد تعرض قرار می گرفتند؛ از این رو خداوند به آنها وعده امنیت راهها را داد. بنابراین مکه و اهل مکه در امنیت کامل بودند و هستند.

* اولین مکانی که خداوند آن را برای بندگی خود و توسل به عبادت قرار داد، کعبه و مکه است. این سرزمین نورانی را خداوند وسیله هدایت انسانها قرار داد. خدای سبحان در این وادی رحمت نشانه های روشنی قرار داده است که به سه نمونه از آنها اشاره می شود؛ یکی مقام ابراهیم علیه السلام، دیگری امنیت و نشانه سوم وجوب حج بر افراد مستطیع است:

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ... (۲).

«در آنجاست آیات روشن و مقام ابراهیم و هر که بدان داخل شود، ایمن است

۱- کشف الاسرار، ج ۱۰، ص ۶۲۶؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۷

۲- آل عمران: ۹۷

برای خدا. حج آن خانه بر کسانی که قدرت رفتن به آن را داشته باشند واجب است.»

در آیه مزبور یکی از آیه های روشن الهی امنیت ذکر شده است. امنیت برای کسی است که به سرزمین مقدس مکه وارد شده باشد. امنیت در این آیه یا به معنای رهایی از عذاب الهی است که در قیامت شامل بعضی می شود یا مراد رهایی از مؤاخذه های دنیویست. احتمال دیگری هم وجود دارد و آن اینکه هر کس به این منطقه وارد شود، از تعرض مستکبران و ستمگران در امان است. البته این نکته هم بیان شده که کسی که در آنجا دفن شود، از عذاب رهیده است. (۱) البته این احتمال به احتمال اول می تواند بازگردد.

در تفسیر عرفانی کشف الاسرار داستانی بیان شده است (۲) که به وجه امنیت خانه خدا اشاره دارد:

«ابوالنجم الصوفی مردی قرشی بود. گفتا شبی طواف می کردم. گفتم یا سیدی! تو گفته ای وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً هر که در خانه کعبه شود ایمن است! از چه چیز ایمن است؟ گفتا هاتفی آواز داد که «آمِناً مِنَ النَّارِ» یعنی از آتش دوزخ ایمن است.»

نکته ای عرفانی در این فراز وجود دارد که فرمود: وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً. بر اساس قاعده ای قرآنی- عرفانی می توان گفت که جهان ظاهری دارد و باطنی، قرآن هم چنین است یعنی باطنی برای آن وجود دارد، چنانکه انسان هم صورت ظاهر و باطن دارد. لذا جهان، قرآن و انسان دو صورت دارند، ظاهر و باطن. از سوی دیگر تمام شئون آدمی هم، چنین است. تمام اعمال و رفتاری که انسان انجام می دهد بجز جنبه ظاهر، بعد باطنی هم دارد. کسی که اهل سیر و سلوك است و یك به یك منازل و مقامات را طی می کند، به مقام قلب وارد می شود. مقام قلب چیزی جز مرتبه تسلیم محض نیست. در این حالت بنده از خود سلب اراده می کند، تمام وجودش را در اختیار خدا قرار می دهد. در

۱- بیان السعاده، ج ۱، ص ۲۸۴

۲- کشف الاسرار، ج ۲، ص ۲۱۷

این حالت هیچ خوف، هراس و بیمی به بنده راه پیدا نخواهد کرد. جان آدمی سرشار از امنیت و آرامش خواهد شد. لذا باطن کعبه به حسب مراتب انسانی، مقام قلب خواهد بود و سالکی که تمام آداب آن را به جاآورد، از نزاعها، معارضه ها و ناامنی ها رهایی یافته به بهشت بندگی، آسایش و آرامش وارد خواهد شد. پیداست که در قلب انسان دو چیز نگنجد. لذا انسان فقط می تواند به یک منزل درآید. زیرا در یک لحظه نمی توان در دو منزلگاه آرمید. کسی که به خانه خدا، یعنی مقام قلب و مرتبه تسلیم درآید از بیمها رهایی جسته، به آرامش و امنیت دست یابد. (۱) روایات متعددی در ارتباط با آیه مزبور وجود دارد. در حدیثی به این نکته اشاره می شود که مراد امنیت حرم است و این امنیت اختصاصی به بیت اللَّه الحرام ندارد. از سوی دیگر این امنیت اختصاصی به انسان هم ندارد و حتی حیوانات وحشی و پرندگان را هم در برمی گیرد. پس هر موجود زنده ای که به حریم حرم وارد شود، از سخط و غضب الهی در امان است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً الْبَيْتَ عَنَى أَم الْحَرَمَ؟ قَالَ: مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ مِنَ النَّاسِ مُسْتَجِيراً بِهِ فَهُوَ آمِنٌ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ وَ مَنْ دَخَلَهُ مِنَ الْوَحْشِ وَ الطَّيْرِ كَانَ آمِناً مِنْ أَنْ يُهَاجَ أَوْ يُؤْذَى حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْحَرَمِ».

«عبداللَّه بن سنان از امام صادق علیه السلام درباره این آیه که «هر که وارد آن شود ایمن است» پرسید: خداوند، حرم را قصد کرده است یا کعبه را؟ فرمود: هر کس از آدمیان به صورت پناهنده وارد حرم شود، از خشم خدا این است و هر حیوان وحشی وارد آن شود ایمن از آن است که مورد هجوم یا آزار قرار گیرد تا اینکه از حرم بیرون رود» (۲)

۱- بیان السعاده، ج ۱، ص ۲۸۴؛ لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۲۶۲

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۷- ۲۲۸، روایت ۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۱۹، روایت ۱۴۵۶

در بعضی از احادیث به این نکته اشاره شده (۱) که اگر دزدی در جایی غیر از مکه دست به دزدی زد، یا جنایتی مرتکب شد، سپس به مکه فرار کرد او در امان است. اما می توان او را از رفتن به بازار و خرید و فروش و نیز مجالست منع نمود تا از مکه خارج شود و سپس او را گرفت. حتی در یکی از فرمایشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده است (۲) که لعنت خدا، ملائکه و همه مردم بر کسی باد که به پناه جوی به حرم راه ندهد یا او را یاری نکند یا از میهمان کردن او سرباز زند. حرمت و امنیت مکه تا بدان حد و پایه است که «لقطه» یعنی شی ء گمشده که در آن حکم متفاوت دارد. اگر انسان شی ء گمشده ای را در جایی پیدا کرد، باید یکسال آنرا اعلان کند، در صورتی که صاحبش پیدا نشود، می تواند آن را برای خود بردارد، اما اگر لقطه در محدوده حرم یافت شد باید آنرا یکسال اعلام و در صورت یأس از سوی صاحبش صدقه دهد و به هیچ وجه نمی تواند آن را به مالکیت خود درآورد. (۳) لذا در محدوده حرم باید حرمت مالکیت را نسبت به جای دیگر بیشتر نگه داشت.

حاصل آنکه حرم امن الهی دارای امنیتی فراوان و بیش از سرزمین های دیگر است. در آنجا وحوش، پرندگان و حیوانات هم آسوده اند، اگر انسانی جنایت کرد و به آنجا پناه برد، باید برای او حرمت قائل شد، در صورتی که مجرم به مکه پناه برد، باید او را مهمان کرد و به او پناه داد، البته استثناهایی هم وجود دارد. تمامی موارد از یک چیز حکایت دارد و آن امنیت، احترام و قداست مکه است.

* تمام موارد گفته شده در آیه ای دیگر به گونه ای متفاوت بیان شده است. یکی از شیوه های قرآن ارائه ضرب المثل است. قرآن به قریه ای مثال می زند که امن است، اهالی آن رزق فراوان دارند اما آنها قدرشناسی نکرده، کفران نعمت کردند. بهمین دلیل مبتلا به

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۷، روایت ۴

۲- ر. ک: الحج والعمره، ص ۳۷، روایت ۲۴

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۸

گرسنگی و بیم شدند.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱)؛

«خدا قریه ای را مثل می زند که امن و آرام بود، روزی مردمش به فراوانی از هر جایی می رسید، اما کفران نعمت خدا کردند و خدا به کیفر اعمالشان به گرسنگی و وحشت مبتلایشان ساخت.»

مراد از قریه، مکه است. خداوند هفت سال مرد این شهر را با «جوع» عذاب کرد.

علت آن کفر و تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله بود. قحطی بر آنان فشار آورد تا اینکه خداوند نعمتش را مجدد بر آنها سرازیر و سرزمین مکه را سرشار از روزی گرداند. در آیه مزبور برای مکه سه وصف بیان شده است: امنیت، اطمینان و رزق. وصفی که در میان آمده همانند واسطه ای است که رزق را برای اهالی مکه به ارمغان می آورد؛ (۲) زیرا در صورتی که اهل مکه از اشرار و مهاجمین و نیز از حوادث طبیعی در امان باشند، طبعاً رزق و روزی آنها فراوان گشته، سرزمینی امن و آرام خواهند داشت.

* ابراهیم علیه السلام که او را «اب الانبیاء» لقب داده اند، از خدا درخواست هایی داشت است که یکی از آنها امنیت شهر مقدس مکه است:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (۳)؛

«و ابراهیم گفت: ای پروردگار من، این سرزمین را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستش بتها دور بدار.»

بر این اساس می توان گفت امنیتی که برای مکه حاصل است، نتیجه دعای ابراهیم علیه السلام است.

یکی از ویژگی های این پیامبر بزرگ الهی در قرآن این است که او اموری را بصورت دعا از خدا درخواست کرده و خداوند هر یک را به گونه ای خاص اجابت فرموده است که یکی از آنها این است که شهر مکه امن باشد.

۱- نحل: ۱۱۲

۲- المیزان، ج ۱۲، ص ۳۶۲

۳- ابراهیم: ۳۵

در این آیه نکـاتی جـالب به چشم می آیـد. یکی اینکه تقاضای امنیت از سوی ابراهیم علیه السـلام به دو صورت در قرآن بیان شده که اندکی با یکدیگر تفاوت دارند. در آیه مزبور فرمود: رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً؛ «ای پروردگار من این سرزمین را ایمن گردان» امّا در مورد دیگر اینگونه درخواست کرده است: رَبِّ اجْعَلْ هـذا بَلَـداً آمِناً؛ (۱) «ای پروردگار من، این را شـهری امن گردان.» علّت تفاوت بیان ظریف دو فراز مـذکور ممکن است به لحاظ دو مقطع زمانی باشـد. ابراهیم علیه السـلام بعد از آنکه اسماعیل و مادر او را به این سرزمین آورد در آن محل شهری وجود نداشت لذا در یک تعبیر اشاره به شهر بودن آن ندارد. در این حال از خـدا خواست اینجا را سـرزمین امنی قرار دهد. (۲) امّا در سـفری که بعـداً به آن سـرزمین بازگشت آن منطقه را به صورت سـرزمینی آباد و همانند شـهری یافت. مجدد همان دعا را از خدا درخواست کردو از خدا خواست که این شهر را شهر امنی قرار دهد. (۳) به هر تقدیر یک دعا مربوط به قبل از آن است که مکّه شـهر شده و یکی بعد از آن است که این سـرزمین صورت شـهر به خود گرفته باشد. بر این اساس دعاهایی که در این آیات آمده است آخرین درخواسـتهای ابراهیم علیه السـلام می تواند باشد.

بـا نگـاهی عرفانی می توان گفت که ابراهیم علیه السـلام با یک بیان دو چیز را از خـدا درخواست کرده است. (۴) درخواست اول اینکه سـرزمین مکه جایگاهی امن برای واردین باشـد. دیگر آنکه خداوند مقام قلب انسانی را محلی امن و دور از دسترس وسوسه هـای شـیطانی قرار دهـد. مکه و بیت اللَّه الحرام از نظر عرفـانی مظهری دارد، مظهر آن دو قلب انسـان است؛ زیرا خـانه واقعی خـدا قلب بنده مؤمن است. ابراهیم علیه السـلام از خدا درخواست می کند که مقام قلب جایگاهی برای تسـلیم و رضای حق و مأمنی دور از دسترس شیطان و مکرهای او باشد.

۱- بقره: ۱۲۶

۲- همان.

۳- ابراهیم: ۳۵

۴- بیان السعاده، ج ۲، ص ۳۹۴

نکته دیگری که در آیه وجود دارد خوف و رجائی است که در دعای ابراهیم علیه السلام به چشم می آید. (۱) با یک چشم به فقر خود نگریست و از خدا خواست او را از بندگی صنم ها نجات دهد و با چشم دیگر به حالت بسط درآمد و با زبان بسط و انبساط از خدا خواست که سرزمین مکه را امن و آباد قرار دهد. ابراهیم علیه السلام به حکم «تلوین» فعل خود دید و از خدا امنیت و آرامش شهر مکّه را خواست. او همچنین به حکم «تمکین» راه «خلّت»(چون ابراهیم علیه السلام خلیل اللّه است) پیش گرفت و فعل خود ندید و از خدا تقاضای کمال بندگی نمود. لذا ابراهیم میان دو حالت خوف و رجا، قبض و بسط و تلوین و تمکین مردد است و این تردید ابدی است و مبارک که از ویژگی های انسان کامل می باشد.

* چنانکه گذشت، ابراهیم علیه السلام در موردی دیگر هم تقاضای امنیت شهر مکه را از خدا داشته است:

وَإِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ؛ (۲)

«و ابراهیم گفت ای پروردگار من، این شهر را جای امنی گردان و از مردمش آنان را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند از هر ثمره [ای] روزی ساز.»

نکات عرفانی که در موردآیه قبل بیان شد ذیل این آیه هم ارائه شده است. (۳) اما بعضی به نکته ظریفی اشاره کرده اند و آن اینکه رمز اجابت دعاهای ابراهیم علیه السلام در این نکته نهفته است که درخواست های او آمیخته به نفع شخصی نبود. آن پیامبر بزرگ الهی درخواستی برای خود نداشت، بلکه دعاهای او واقعاً از خدا و برای دیگران بود. و این یکی از سنت های الهی است که هرگاه بنده ای صادقانه از خدا و برای غیر خود درخواستی داشته باشد، خداوند آن دعا را در حق او و دیگران اجابت می کند. (۴)

۱- کشف الاسرار، ج ۵، ص ۲۸۲

۲- بقره: ۱۲۶

۳- کشف الاسرار، ج ۱، ص ۳۶۵؛ بیان السعاده، ج ۱، ص ۱۴۵؛ تفسیر منسوب به ابن عربی، ج ۱، ص ۵۳

۴- لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۱۲۴

خداونـد اینگونه می پسندد که انسان اگر چیزی می خواهـد برای دیگری بخواهـد؛ زیرا از یک سو به نحوی از خودش خارج شـده و گـام در وادی فنـا نهاده و از سوی دیگر بنـده بر اساس پسـند و دوستی خـدا گام برداشـته است. کسـی که از خـدا می خواهـد، ولی همه چیز را برای خود می خواهـد در خودیت و انـانیت بیشتر فرو می رود، اما آنکه از لاک خود درآیـد و سـعی کنـد غیر خود را هم ببینـد، خـدا به او بیشتر می دهد؛ چون از خود فاصـله گرفته و گامی به سوی خدا برمی دارد. در واقع باید گفـت «ثروت واقعی چیزی نیست که برای خـود نگه داشـته ایم، بلکه ثروت واقعی چیزی است که به دیگران می دهیم و برای آنها می خواهیم».

امنیت از مهمترین ویژگی هـای شـهر مقـدس مکه است. این امتیـاز را خـدا به این سـرزمین بخشـیده است و علت آن بر اساس آیات، دعا و درخواست ابراهیم علیه السلام است.

امنیت تشریعی یا تکوینی

بـدون شـک بر اساس آیات متعـدد، مکه مکرمه دارای قـداست، حرمت و امنیت است. پرسشـی که در اینجا وجود دارد، اینکه مراد از امنیت مکه چیست؟ آیا منظور امنیت تشـریعی این سرزمین است یا امنیت تکوینی؟ در این زمینه دو دیدگاه به چشم می خورد، برخی صرفاً سخن از امنیت تشریعی می گویند و بعضی دیگر امنیت تکوینی را مطرح کرده اند.

علامه طباطبایی رحمه الله ذیل چنـدین آیه بیان داشته انـد (۱) که خداونـد برای سـرزمین مقدس مکه امنیت تشـریعی مقدر و مقرر فرموده است و دعـای ابراهیم علیه السـلام چیزی بیش از این را نشـان نمی دهـد. ابراهیم علیه السـلام از پروردگار خودت شریع حکمی را برای سـرزمین مکه درخواست کرد و این یکی ازبزرگترین نعمت هـایی است که خداونـد بر بنـدگانش نـازل فرمود. اگر انسان در عمق این حکم تشریعی تأمل نماید و در قداست و امنیت تشریعی شهر مکه و

۱- المیزان، ج ۱ ص ۲۸۵ و ج ۳، ص ۳۵۴ و ج ۱۲، ص ۶۹

محدوده حرم ژرف نگری کند، به دست می آورد که خداوند تا چه اندازه خیرات و برکات دینی و دنیوی به اهالی آن نازل فرموده است. تاریخ مملو از گزارشها و نقل های متعددی در این باره است. سپس مرحوم علامه جواب نقضی هم از قول دوم ارائه داده اند و آن اینکه اگر مراد امنیت تکوینی است، تاریخ خلاف آن را نشان می دهد، فتنه ها و حوادث تلخ همه نشان از آن دارند که این شهر به لحاظ تکوینی محل امنی نبوده است.

دانشمند فرهیخته استاد جوادی آملی دیدگاه دیگری دارند. (۱) ایشان معتقدند که سرزمین مکه به صورت طبیعی باید فاقد امنیت باشد زیرا از یک سو خوی مردم حجاز غارتگری بوده است و از سوی دیگر علم و فرهنگ در این شهر وجود نداشته است.

خداوند کعبه را محل امن و بر حسب شرافت آن، مکه را بلد امین قرار داد. آیات متعددی این امر را اثبات می کند که گذشت. اما نکته ای که برای اثبات امنیت تکوینی بر آن سر انگشت تأکید نهاده اند، مربوط به آیه ای از سوره عنکبوت است:

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ (۲)؛

«آیا ندانسته اند که حرم را جای امن مردم قرار دادیم حال آنکه مردم در اطرافشان به اسارت ربوده می شدند؟»

از آنجا که «اختطاف» بمعنای ربوده شدن، امری تکوینی است، لذا امنیتی که مقابل آن قرار گرفته امری تکوینی خواهد بود. از سوی دیگر حکم امنیت تشریعی پس از اسلام آمده، در حالی که قرآن کریم امنیتی را که از دوران جاهلیت تا زمان اسلام ادامه داشته است به عنوان سند ذکر می کند.

استاد جوادی آملی پاسخی برای اشکال نقضی مرحوم علامه طباطبایی فراهم کرده اند. اشکال این بود که اگر امنیت تکوینی باشد، جنگها، کشتارها و ناامنی های بی شماری در طول تاریخ در اطراف کعبه رخ داده است و این ها با امنیت تکوینی سازگار نیست. در پاسخ باید گفت همان گونه که مردم مکه از لحاظ اقتصادی از نعمت های فراوانی بهره مند شدند، با وجود اینکه مکه محل کشاورزی، دامداری و صنعت نبود،

۱- صهبای حج، ص ۱۵۱- ۱۵۹

۲- عنکبوت: ۶۷

آنها از لحاظ اجتماعی هم از امنیت تکوینی برخوردار شدند هر چند این امنیت مقطعی باشد. معنای امنیت تکوینی حرم این نیست که در آنجا جنگ و کشتار نباشد، بلکه خداوند آنجا را مأمن قرار داد، اما اگر مردم در آنجا به بیراهه رفتند، خداوند آن ها را به قهر و غضب خود گرفتار می کند.

به نظر می رسد چنین بیانی از امنیت تکوینی بدین معناست که بود و نبود آن تفاوتی نمی کند. این امر بدین معناست که شهر مکه امن است، مادامی که مردم در آنجا به بیراهه نروند. این حکم شامل همه منطقه ها و سرزمین هاست و اختصاصی به مکه ندارد. یعنی بطور کلی می توان گفت که هر قومی در هر نقطه ای از زمین راه ایمان و تقوا رود، خدا برکاتش را بر آن قوم ارزانی خواهد داشت که یکی از آنها امنیت است.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنْ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛

«اگر مردم قریه ها ایمان آورده و پرهیزکاری پیشه کرده بودند برکات آسمانها و زمین را به رویشان می گشودم.» (۱)

و اگر قومی کجراهه روند و از مسیر حق دور شوند خداوند به آنها غضب می کند:

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْماً وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ؛

«کافران مپندارند که در مهلتی که به آنها دهیم خیر آنهاست. به آنها مهلت می دهیم تا بیشتر به گناهشان بیافزایند و برای آنهاست عذابی خوار کننده.» (۲)

اساساً یکی از سنّتهای خدا این است که هر قومی را با عمل خودش می سنجد و متناسب با آن رحمت یا عذاب خود را فرومی فرستد. گذشته از اینکه ایراد نقضی مرحوم علّامه طباطبایی پاسخی دریافت نکرد؛ اگر شهر مکّه دارای امنیت تکوینی است هیچ ناامنی در آن نباید رخ می داد و اگر رخ داده است نشان آن است که به لحاظ تکوینی، شهر امنی نیست. از سوی دیگر این تعبیر که مکّه از لحاظ اجتماعی امنیت تکوینی دارد

۱- اعراف: ۹۶

۲- آل عمران: ۱۷۸

نشان از آن دارد که مراد از امنیّت تکوینی همان امنیت اجتماعی است و امنیت اجتماعی چیزی جز امنیت تشریعی نیست.

نهایت چیزی که از امنیت تکوینی به دست می آید، این است که اگر کسی از روی ظلم و کفر نسبت به شهر مکه قصد سوئی داشته باشد، خداوند با سرعت به حیات ظالم پایان می دهد و این، ویژه سرزمین مکه است. دلیل این مطلب آیه ای از سوره حج است:

وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۱)؛

«و هر که را در آنجا قصد کجروی یا ستمکاری داشته باشد، عذاب دردآوری می چشانیم.»

به نظر می رسد از ظاهر آیه فوریت و سرعت استفاده نمی شود. آیه می فرماید آنانکه کافر شدند و به صورت مدام و مستمر مردم را از راه خدا باز می دارند و مؤمنین را از ورود به مسجدالحرام منع می کنند خداوند عذاب الیم خود را به آنها خواهد چشاند.

این بیان همانند دیگر تعابیر قرآنی در باب نزول عذاب است، ولی از آن فوریت به دست نمی آید. گذشته از اینکه اگر هم فرض کنیم فوریت عذاب برای تجاوزگران سرزمین مکه از ویژگی های این شهر مقدس است، باز این دلیلی بر امنیت تکوینی نمی شود. اگر منطقه ای براساس خواست و اراده الهی به لحاظ تکوینی در امان باشد، باید همیشه و در تمامی طول تاریخ آن محدوده مبتلاـ به هیچ ناامنی نگردد. امنیت تکوینی، امنیت مشروط نیست. نمی توان گفت که این شهر به لحاظ تکوین امن است مشروط به آنکه اهالی آن خوب باشند؛ زیرا تمامی سرزمین ها این گونه است، چنانکه چنین امنیتی بود و نبودش مساوی است.

۲. برکت

از دیگر ویژگی های سرزمین وحی، برکت و وفور نعمت است. مناسب است در آغاز، نگاهی به آیات قرآن داشته باشیم. یکی از مفاهیم جالب که در آیات متعددی

۱- حج: ۲۵

(حدود سی آیه) یافت می شود، مفهوم «برکت» می باشد. قرآن گاهی برکت را به کوه نسبت داده(فصلت: ۱۰)، گاهی به اطراف مسجدالحرام(اسراء: ۱)، گاهی به ابراهیم علیه السلام(صافات: ۱۱۳)، گاهی به موسی علیه السلام(نمل: ۸)، گاهی به یک قوم(اعراف: ۹۶)، گاهی به قرآن(انعام: ۹۲)، گاهی به باران(ق: ۹) و گاهی به شب(دخان: ۳). لذا طیف گسترده ای از امور می توانند دارای برکت باشند؛ از کوه گرفته تا شب و از پیامبر گرفته تا باران. سؤالی که در اینجا به چشم می آید اینکه برکت در اینگونه امور به چه معناست؟ و ملاک و معیار وجود برکت چیست؟

کلمه برکت در اصل از «البرک» به معنای سینه شتر است. (۱) از آنجاکه «برک البعیر» یعنی «شتر سینه خود را به زمین زد»، و این مستلزم یک نحوه قرار گرفتن و ثبوت شی ء است، لذا کلمه مزبور را در معنای «ثبوت»- که لازمه معنای اصلی است- استعمال می کنند، همچنین به انبار آب برکت می گویند؛ زیرا آب در آن محل که ثابت بوده، قرار گرفته است.

برکت در قرآن به معنای ثبوت خیرات الهی است. اگر نعمت و خیر از آسمان در محلی قرار گیرد به آن برکت گفته می شود.

لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنْ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ (۲)؛

«برکات آسمان و زمین را به رویشان می گشودیم.»

خیرات الهی از مقام ربوبیت و الوهیتش نازل می شود. این خیرات و نعمت ها قابل شمار نیست و بی حد و حصر بر زمین و زمینیان می بارد و آنها را در برمی گیرد. خداوند رحمت بی کران خود را از در و دیوار برای انسان ها فرو می فرستد. از این رو به هر چیزی که دارای زیاده محسوس یا نامحسوسی باشد می گویند دارای برکت است. و روایات متعددی هم بدین مضمون نقل شده است که «مال با صدقه کم نمی شود». بنابراین برکت به معنای خیر و نعمتی است که در چیزی استقرار داشته باشد مانند: برکت در نسل که به

۱- مفردات: ۴۱

۲- اعراف: ۹۶

معنای فراوانی اعقاب یا مانـدگاری نام و دودمان است، یا برکت در غذا به معنای سـیر کردن افراد بیشتری از مردم یا برکت در وقت به معنای گنجانیدن کارهایی در مقدار وقتی که به صورت معمول آن وقت گنجایش آن امور را ندارد.

برکت در هر امری به حسب اغراض متفـاوت است (۱) مثلًا غرض از خوردن غـذا سـیر شدن است لذا برکت در طعام به معنای این است که مقـداری از غـذا افراد بیشتری را سـیر کنـد. گاهی غرض از غـذا شـفاگیری است لذا برکت در طعام به معنای این است که خوردن آن بـاعث بهبودی و شـفای افراد فراوانی بشود و گاهی غرض از طعام تحصـیل نورانیت در باطن برای عبادت خـداست لـذا برکت بر حسب این هـدف معنـای خـاص خود را پیـدا می کنـد. گفتنی اینکه نزول برکت الهی منافـات بـا سایر عوامـل دخیـل نـدارد. اگر خـدا اراده کنـد در چیزی برکـت قرار گیرد این امر بـدین معنـا نیست که سـایر علـل و عوامـل را از تأثیرگذاری باز دارد زیرا اراده و مشـیت او در طول اسـباب است. اگر خداوند اراده کرد تا برکت در غذا یا وقت یا عمر کسی قرار گیرد بدین معناست که اسباب را به گونه ای ترتیب می دهد که نتیجه مطلوب حاصل آید نه اینکه علل و عوامل طبیعی از کار بازدارد.

به عبارت دیگر در یک محـدوده زمانی مشـخص که به طور معمول چنـد عمل خاص انجام می شود، اگر خداوند اراده کند و به آن وقت و زمان برکت دهـد بر اثر ترتیب علل و عوامل در همان محـدوده زمانی، اعمال با آثار بیشتری محقق خواهـد شـد. لـذا طول زمان چنـدان مهم نیست آنچه اهمیت دارد عمق زمانی است. ممکن است کسـی صد سال عمر کند امّا خدمت مهمی به خود و دیگران انجـام ندهـد امّـا چه بسـا فرد دیگری نصف این زمـان عمر داشـته باشـد ولی آثار و برکات این عمر محـدود بسـیار بیشتر و گسترده تر باشـد. ممکن است سـرمایه هنگفتی برای انسان حاصل آید اما این سـرمایه نفعی به حال او یا دیگران نداشـته بلکه خرج کارهای ناشایست یا بیماری های مهلک شود، در حالی که سـرمایه ای کوچک اگر محل برکت الهی باشد می توانـد چنان نافع باشـد یا در راه کارهای مفید خرج شود که نسـلها و زمانهای مدید بعد از آن آثار و منافعش باقی و برقرار باشد.

از ویژگی های شهر مقدس مکه برکت آن برای جهانیان است. این برکت به لحاظ

۱- المیزان، ج ۷، ص ۲۸۰- ۲۸۲

خـانه خـداست که به حرم هم سـرایت پیـدا کرده است. با نگاهی عرفانی برکات مکه، الطاف، فتوحات و مکاشـفاتی است که برای سالـک حاصل می شود. (۱) کسـی که با همت خود قصـد کعبه کنـد و در آنجا اسـتقرار یابـد، خداوند کعبه دل را محل افاضات و مشاهدات قرار می دهد. خیر و برکتی که برای سالک مقرر شده است از نوع دیگری است، او بدنبال برکات معنوی است و هر گاه فتح و بهجت و سرور باطنی نصیبش شود، قلبش مبارک و روحش متعالی گشته است. خداوند درخت وجود او را با برکت می کند، خداوند چنان توبه او را می پذیرد که گویا تازه از مادر زاده شده است و خداوند به انسان مؤمن و سالک نظر می کند.

برکت شامل حیوانات، پرندگان و گیاهان هم می شود. آنها هم هر یک به نحوی در سرزمین مبارک از برکات و خیرات الهی بهره منـد می شونـد. حتی نماز در آن محل برکت است؛ زیرا احادیث متعـددی یک رکعت نماز در آنجا را مانند هزار رکعت نماز در جای دیگر و حتی بالاتر از آن دانسته است.

۳. هدایت

خصـیصه دیگری که خداونـد برای مکه مکرمه به سـبب کعبه بیـان نموده، هـدایت است. خداونـد چنین اراده کرده که کعبه و حرم وسـیله هدایت مردم باشـند. هدایت، دلالت و راهنمایی است و اگر کسـی به دنبال مقصد و مقصودی باشد و راه را نداند، در صـورتی کـه کسـی راه نشـان داد، او را هـادی و راهنمـایی او را هـدایت می گوینـد. انسـان هـا هر یـک به دنبـال هـدف و منزلگاهی هستند که راه را نمی شناسند. خداوند هادی با لطف خود راه درست را به انسان نشان داده است.

هـدایت چهار قسم است. (۲) هـدایتی که شامـل تمـام انسانهـا است و از طریق عقل و حجت باطنی حاصل می شود: رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی؛ (۳) «پروردگار

۱- لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۲۶۲؛ بیان السعاده، ج ۱، ص ۲۸۳؛ کشف الاسرار، ج ۲، ص ۲۱۴

۲- مفردات، ص ۵۳۶

۳- طه: ۵۰

ما همان کسی است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته سپس هدایتش کرده است.» نوع دوّم هدایتی است که از طریق انبیا، اوصیا و وحی آسمانی صورت می گیرد.

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ...؛ (۱) «از میان آن قوم پیشوایانی پدیـد آوردیم که به فرمان ما به هدایت مردم پرداختند.» گاهی هـدایت از طریق توفیقی است که خدا به انسانهای لایق و مؤمن عطا می کند: ... وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ؛ (۲) «و هر که به خدا ایمـان بیـاورد خـدا قلبش را هـدایت می کنـد». و آخرین نوع هـدایت در رابطه با آخرت است و آن هـدایتی است که به سوی بهشت صورت می گیرد: سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ؛ (۳)

«او را که هـدایتشان کنـد و کارهایشان را به اصـلاح آورد». نکته جالب اینکه میان هـدایت های چهارگانه نوعی ترتیب برقرار است. یعنی اگر هـدایت اول حاصل نشود هدایت دوم هم محقق نخواهد شد و اگر دومی صورت تحقق پیدا نکند هدایت سوم و چهارم شامل نخواهد شد چنانکه شمول هدایت سوم و چهارم مشروط به تحقّق هدایت های سه گانه پیشین است.

هدایت کعبه و مکه نسبت به مردم گونه های مختلف دارد. (۴) این سرزمین سعادت آخرت انسان ها را نشان می دهد، آدمیان را به قرب و بنـدگی خـدا می رسانـد. در این وادی آیات روشن الهی وجود دارد، آیاتی که در این وادی نور قرار دارد، علائم صدق انبیا و اولیا است، شـهر مقدس مکه انسان را به توحید و بندگی ناب دعوت می کند، کسـی که قصد تخریب آن را دارد مثل اصحاب فیل، نابود می شود، قبیله ای که حجر الاسود را گرفت و مخفی کرد، مرگ میان آنان شایع شد، هر گاه پرندگان به محاذات مکه یا کعبه می رسند منحرف شده، حالت تواضع و خضوع به خود می گیرند، آیات متعدد از آثار

۱- سجده: ۲۴

۲- تغابن: ۱۱

۳- محمد: ۵

۴- المیزان، ج ۳، ص ۳۵۱؛ بیان السعاده، ج ۱، ص ۲۸۴

انبیا و معجزات آنها در این محل موجود است، آن زمان که حجرالاسود را به شهادت گرفتند، این سنگ سیاه به نطق آمد و سخن گفت. اگر در قلب انسانی ذره ای ایمان باشد، با ورود به این سرزمین و نگاه به خانه خدا سراپا شور بندگی شده، حالت انقلاب، ابتهال و اشک و آه پیدا می کند. اینها، گوشه ها و نمونه هایی از هدایت گری سرزمین بی آب و علفی به نام مکه است.

۴. رزق

ابراهیم خلیل علیه السلام از خدا خواست که رزق خود را برای اهل مکه فرو ریزد و خدا تقاضای او را پذیرفت و آن را اجابت نمود. این درخواست در سه آیه بیان شده است:

(بقره: ۱۲۶، ابراهیم: ۳۷، قصص: ۵۷).

بدون تردید رازق فقط خداست و هیچ موجود دیگری توان دادن روزی کائنات را ندارد. رازق واقعی خداست و احدی نمی تواند مدعی رزق و روزی شود. ادعای رزق دهی برابر با شرک است و اگر کسی برای روزی از رازق حقیقی سؤال نکند تلاش او برای رزق به نتیجه مطلوب نخواهد رسید.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی اللَّهِ رِزْقُهَا؛

«هیچ جنبنده ای در روی زمین نیست جز آنکه روزی او به عهده خداست.» (۱)

رزق الهی دو گونه است: رزق عام و رزق خاص. خداوند هر جنبنده ای را روزی می دهد، این رزق عام خداست. خداوند در عین حال رزق خاصی هم دارد، یعنی به فردی خاص نعمت خاصی می دهد چنانکه فرمود: هر کس که اهل تقوا باشد خداوند رزق بی حساب به او می دهد؛ (۲) یکی از رزق های خاص الهی روزی سرزمینی لم یزرع به نام وادی ابراهیم است. خداوند ثمرات و برکات خود را بر اهل مکه می فرستد، این ثمرات شامل منافع و فواید طبیعی و ظاهری می شود؛ چنانکه ثمرات معنوی نظیر انقیاد، بندگی، معرفت و هم نشینی با خدا را هم شامل می شود. (۳)

۱- هود: ۶

۲- طلاق: ۳

۳- بیان السعاده، ج ۲، ص ۳۹۴؛ تفسیر منسوب به ابن عربی، ج ۱، ص ۳۵۰

در روایتی آمـده که چون ابراهیم علیه السـلام دعای رزق برای مکه نمود، خداوند به قطعه ای پرثمر بنام «اردن» امر فرمود تا به سمت مکه سـیر کنـد. آن قطعه زمین به دور خـانه خـدا طواف کرد سـپس خداونـد امر کرد در همان موضع طواف بمانـد و از همین جاست که به این سـرزمین «طائف» گفته اند. (۱) در حدیث دیگری از امام باقر علیه السـلام آمده است که خداوند تمام ثمرات عالم را در این شهر جمع نموده است، به گونه ای که انسان می تواند در یک روز میوه چهار فصل را در مکه پیدا کند. (۲) خلاـصه آنکه ثمرات و رزق شـهر مکه هم شامل منافع دنیوی است و هم منافع علمی وهم ثمرات قلبی. لـذا منافع و ثمرات این سرزمین در عین حال که خاص است بسیار عام و فراگیر خواهد بود.

۵. شوق دلها به آن سو

ابراهیم خلیل علیه السلام دعای دیگری کرد، او از خدا خواست تا دلهای مردم چنان باشد که هوای سرزمین مکه کند

... فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنْ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ ... (۳)؛

«دلهای مردم را چنان کن که هوای آن را کنند.»

کلمه «هوی» به معنای سـقوط است، ولی در این آیه بدین معناست که دلهای مردم به آن سـمت و سو تمایل یابد. البته با توجه به مرجع ضـمیر «الیهم»، مراد این است که قلب هـای مردم به سوی فرزنـدان ابراهیم علیه السـلام متمایل شونـد؛ به گونه ای که وطن خود را رها کنند و پیرامون ایشان منزل گزینند. اما اگر کسـی به زیارت خانه خدا رفت، طبعاً این هدف محقق شده و می توان گفت به نحوی مضمون دعای ابراهیم علیه السلام این است که دل ها به

۱- به نقل از: بیان السعاده، ج ۱، ص ۱۴۵

۲- همان.

۳- ابراهیم: ۳۷

سوی این سرزمین متمایل شود. (۱) نکته ظریفی در آیه وجود دارد؛ در آیه مزبور از دل با تعبیر «فؤاد» یاد شده است.

فؤاد همان قلبی است که در آن آتشی افتد، اگر قلبی سخت بسوزد و شعله کشد و دود آن به هوا رود، به آن فؤاد گویند. شوقی که خداوند نسبت به فرزندان ابراهیم علیه السلام و نیز سرزمین نور و وحی در دلها قرار داده است، اشتیاقی معمولی نیست، بلکه شوق و حبی از نوع سوختن و آتش گرفتن است. قلبها در این سرزمین به هیجان می آیند، مملو از حرارت عشق و شوق می شوند و کنار خانه یار به یاد یار می سوزند.

ب) ویژگی ها و احکام مکه در روایات

اشاره

در احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت مضامین و مطالب فراوان و متنوعی درباره ویژگی ها و نیز احکام حرم بیان شده است. می توان این مطالب را دسته بندی نمود و با یک نظام خاصی ارائه کرد. گفتنی است که احکام فقهی حرم در کتاب های توضیح المسائل به تفصیل بیان شده و در این مقام قصد تکرار آنها نیست. در اینجا عمدتاً مباحث عرفانی مدّنظر بوده، به حدی از مطالب فقهی بسنده می شود که دارای مضامین معنوی و عرفانی باشد. ولی از آنجا که در پاره ای از روایات مباحث فقهی و عرفانی به هم آمیخته اند، چاره ای جز اشاره به بعضی از احکام فقهی نیست.

یک) محرمات حرم

۱. نقض امنیّت

یکی از اموری که به عنوان کار حرام و ممنوع در شهر مقدس مکه مطرح است، نقض امنیت آنجاست. شکستن قداست و امنیت حرم امن الهی یکی از محرمات محسوب می شود. حرمت مکه هدیه ای الهی و آسمانی است و خداوند از آن زمان که آسمان ها و زمین را آفرید، برای مکه حرمت قرار داد؛ از این رو حرمت مکه قدمتی بسیار دارد و همزاد آفرینش است. عظمت و حرمت مکه استمرار دارد و تا قیامت نیز ادامه خواهد داشت، هیچ کس قبل و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله حق ندارد حرمت این آرمان

۱- المیزان، ج ۱۲، ص ۷۷

شهر آسمانی را زیر پا گذارد و امنیت آن را نقض کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله روز فتح مکه فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مَكَّهَ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ هِيَ حَرَامٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَهُ لَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي وَ لَا تَحِلُّ لِأَحَدٍ بَعْدِي وَ لَمْ تَحِلَّ لِي إِلَّا سَاعَهً مِنْ نَهَارٍ»؛ (۱)

«خداوند روزی که آسمان ها و زمین را آفرید، مکه را حرام ساخت و تا برپایی قیامت نیز حرام است و برای هیچ کس پیش از من حلال نشده و برای احدی پس از من نیز حلال نخواهد شد و برای من جز ساعتی از یک روز حلال نشده است.»

در حدیث دیگری همراه داشتن شمشیر به هنگام ورود به حرم ممنوع اعلام شده است، (۲) همچنین نماز خواندن درحالی که شمشیر در برابر انسان باشد، داخل شهر مکه مجاز نیست، لذا بردن شمشیر و نیز نماز خواندن با شمشیر در شهر مکه ممنوع است. علتی که در این حدیث بیان شده اینکه قبله امن است و امنیت آن اجازه حتی بردن شمشیر هم به انسان نمی دهد.

البته استثنا هم وجود دارد از جمله اینکه در حرم و حتی در حال احرام کشتن چند حیوان اشکال ندارد؛ (۳) حیواناتی نظر افعی، مار خطرناک، عقرب و موش. چنانکه راندن کلاغ و زاغ هم بی اشکال است و نیز اگر دزدی به انسان تعرض کرد می توان از خود دفاع کرد.

۲. وارد شدن غیرمسلم

یکی دیگر از محرمات حرم این است که مشرکان نباید وارد شهر امن الهی شوند.

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۶، روایت ۴؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۲۱۱، روایت ۲۸۹۲؛ اخبار مکه ازرقی، ج ۲، ص ۱۲۶

۲- خصال، ج ۲، ص ۶۱۶؛ علل الشرایع، ص ۳۵۳، روایت ۱

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۶۳، روایت ۳

اهل ذمه حق ورود به سرزمین وحی را ندارند و خانه خدا باید از حضور مشرکان و اهل کتاب دور نگه داشته شوند.

در حدیثی از وجه تسمیه «بیت اللَّه الحرام» سئوال شده است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«از این جهت به این مکان چنین اسمی نهاده اند زیرا که ورود مشرکین به آنجا حرام است». (۱)

در حدیث دیگری سرّ این امر بیان شده است؛ از جمله اسرار حرم اینکه طهارت دارد. طهارت حرم به سبب طهارت بیت اللَّه است. خداوند به ابراهیم علیه السلام امر فرمود تا خانه اش را برای عبادت خودش پاک گرداند؛ (۲) یکی از وجوه طهارت شهر مکه نیز این است که مشرکین و اهل کتاب به آن وارد نشوند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ...؛ (۳)

«درباره این آیه که خانه ام را برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجود کنندگان پاک سازید یعنی خانه خدا را از مشرکان دور نگه داریم.»

البته همین مضمون در سوره توبه بیان شده است، آنجا که فرمود:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا (۴)؛

«ای کسانی که ایمان آورده اید، مشرکان نجس اند و از سال بعد نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند.»

در اینجا نکته جالبی وجود دارد و آن اینکه مراد از مسجدالحرام در این آیه مکه و

۱- علل الشرایع، ص ۳۹۸، روایت ۱؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۹۱، روایت ۲۱۱۱

۲- بقره: ۱۲۵

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۹

۴- توبه: ۲۸

حرم است؛ زیرا محلی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آنجا به معراج رفت، خانه امّ هانی بود، پس همه حرم مسجدالحرام است. (۱)

۳. شکار، کندن خار و لقطه

اشاره

حرمت و قداست سرزمین وحی و وادی نور تا حدی است که حتی خار آن را نمی توان چید، شکار آن را نمی توان راند، اگر چیزی در آنجا یافت شد نمی توان آن را برای خود برداشت و نگه داشت، گیاهان آنجا هم چیده نمی شود، درخت در آنجا قطع نمی گردد. تمامی این موارد به لحاظ طهارت، عظمت و امنیت شهر مقدس مکه و حرم امن الهی است. همه در آنجا باید احساس امنیت کنند و این امر اختصاص به انسان هم ندارد، شامل گیاهان و حیوانات هم می شود. یک گیاه، یک درخت، یک خار و یک حیوان هم در سرزمین پیامبر صلی الله علیه و آله احساس امنیت می کند؛ از این رو حرمت و امنیت مکه فراگیر بوده، تمامی موجودات را در بر می گیرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه درباره حرمت ازلی و ابدی این شهر چنین فرمود:

«این، شهری است که خداوند روزی که آسمان ها و زمین را آفرید، حرمتش بخشید و این شهر با حرمت خدا تا روز قیامت حرام است، نه خارش چیده می شود، نه شکارش رمانده می شود، نه یافت شده اش برداشته می شود، مگر کسی بخواهد اعلام کند(تا صاحبش پیدا شود) و گیاهان تازه روییده اش چیده نمی شود. عباس گفت: یا رسول اللّٰه جز گیاه «اذخر» که برای تزیین و برای خانه هایشان است. پیامبر فرمود: جز اذخر». (۲)

اگر در صدد یافتن علت اصلی حرمت و عظمت شهر مکه باشیم، باید پاسخ آن را در حدیثی یافت که نشان می دهد حرمت حرم به دلیل حرمت مسجد است و سبب

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۹۶

۲- سنن نسائی، ج ۵، ص ۲۰۳؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۱۸، روایت ۲۰۱۷؛ فقیه، ج ۲، ص ۲۴۶، روایت ۲۳۱۶. مشابه مضمون مزبور در احادیث دیگری هم آمده است: فروع کافی، ج ۴۹، ص ۲۲۶، روایت ۴؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۵۹؛ صحیح بخاری، ج ۴۹، ص ۲۲۱، روایت ۲۹

اصلی وجوب احترام به سرزمین وحی، وجود مسجدالحرام و خانه خدا در این منطقه است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَ حُرِّمَ الْحَرَمُ لِعِلَّهِ الْمَسْجِدِ» (۱)

؛

«حرمت حرم به خاطر مسجدالحرام است.»

دو) مکروهات حرم

کسی که در مکه مکرمه حضور پیدا می کند، اعمالی بر او مکروه می شود. انجام دادن این اعمال در این سرزمین حرام نیست ولی ترک آنها بهتر است. این مطلب هم باز دلیل دیگری بر طهارت و قداست شهر مقدس مکه است.

یکی از مکروهات حرم این است که انسان نبایـد بیش از یکسال در این سـرزمین بماند. محمد بن مسـلم در روایتی از امام باقر صلی الله علیه و آله نقل می کند که ایشان فرمود:

«سزاوار نیست که انسان در مکه یک سال بماند. گفتم: پس چه کند؟ فرمود: جای دیگر برود». (۲)

اگر انسان در پی علت برآیـد و درصـدد باشـد تا سـبب این امر مکروه را دریابـد احادیث متعـددی پاسخ آن را بیان کرده اند. آنچه در تمـامی این احـادیث به چشم می خورد این است که علت کراهت اقـامت بیش از یکسال در شـهر مکه دو چیز است؛ یکی اینکه پیـامبر صـلی الله علیه و آله را از آنجـا بیرون کردنـد و دیگر اینکه اقامت بیش از یکسال در مکه باعث قساوت قلب می شود. امام صادق صلی الله علیه و آله در این رابطه چنین بیان می دارد که:

«اقامت در مکه مکروه است، به خاطر اینکه رسول اللَّه را از این شهر بیرون کردند کسی که مقیم مکه شود سنگدل خواهد شد تا اینکه در جای دیگری اقامت گزینند». (۳)

۱- علل الشرایع، ص ۴۱۵؛ المحاسن، ج ۲، ص ۵۵، روایت ۱۱۶۲؛ بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۴۳، روایت ۲۸ و ص ۱۳۶، روایت ۵

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۴۸، روایت ۱۵۶۳؛ فقیه، ج ۲، ص ۲۵۴، روایت ۲۳۳۸

۳- علل الشرایع، ص ۴۴۶، روایت ۲

همین مضمون در حدیثی دیگر بیان شده است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَا أُحِبُّ لِلرَّجُلِ أَنْ یُقِیمَ بِمَکَّهَ سَنَهً وَ کَرِهَ الْمُجَاوَرَهَ بِهَا وَ قَالَ ذَلِکَ یُقَسِّی الْقَلْبَ»؛ (۱)

«دوست نـدارم انسـانی یکسـال در مکه اقـامت کنـد و مجاورت در آنجا در این زمان مکروه است؛ زیرا باعث قساوت قلب می شود.»

حتی در روایتی آمـده که حضـرت امیر علیه السـلام زیاد در مکه نمانـد. ایشان بعـد از هجرت اگر به مکه می آمد، بعد از نماز عصـر از مکه خارج می شد و در مکانی دیگر بیتوته می کرد. (۲) مسأله کراهت اقامت در مکه مسأله ای جـدی است به گونه ای که معصومین علیهم السـلام توصـیه فرموده انـد که هرگاه انسان از مناسک فارغ شـد بهتر است به وطن خود بازگردد و در مکه زیاد نمانـد. حتی گاهی امر به مراجعت شده است. (۳) کراهت اقامت در مکه اسـراری دارد که می توان به وجوهی اشاره کرد.

۱. عظمت و حرمت مکه در حـدی است که پـاداش و ثواب اعمال نیکی که در آنجا انجام می گیرد بیشتر از پاداشـی است که در غیر شـهر مکه باشـد. کیفر گنـاه نیز چنین است؛ یعنی عقوبت گنـاهی که انسان در مکه انجام می دهـد، نسبت به شـهرهای دیگر بیشتر است.

لـذا ممکن است انسانی که در مکه اقامت دارد، به دلیل ارتکاب گناه و معصـیت مبتلا به عذاب ها و عقوبت های فراوانی شود که این طبعاً به قساوت قلب می انجامـد. معایه بن عمار از امام صادق علیه السـلام درباره تفسـیر آیه مبارکه وَمَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ سؤال می کند، (۴) امام پاسخ می دهد که:

۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۴۳، روایت ۱۷۶۳۴

۲- علل الشرایع، ص ۴۵۲، روایت ۱

۳- فروع کـافی، ج ۴، ص ۲۳۰، روایت ۲؛ بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۸۱، روایت ۲۶ و ۲۷؛ علل الشـرایع، ص ۴۴۶، روایت ۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۴۸، روایت ۱۵۶۳

۴- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۷، روایت ۲؛ فقیه، ج ۲، ص ۲۵۲، روایت ۲۳۲۹؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۲۰، روایت ۱۴۵۷

«هر ستمی، الحاد است و زدن خادم بدون گناه از همین نوع الحاد است.»

همچنین در حدیث مشابه دیگری ابوالصباح کنانی از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه مزبور را سؤال می کند و امام علیه السلام معنای آیه را چنین بیان می دارد که:

«هر ظلمی را که مردی در مکه روا دارد مثل دزدی یا ظلم به کسی یا هر نوع ظلمی که باشد، من آن را الحاد می دانم و لذا از سکونت و اقامت در حرم منع شده است». (۱)

مسأله تا بدان حد جدی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله احتکار طعام را در مکه الحاد تلقی می کند. (۲) در رابطه با مسأله گناه در مکه نکته ظریفی وجود دارد. اگر کسی گناهی مرتکب شد، خداوند به او مهلت می دهد شاید پشیمان شده استغفار کند، اما اگر استغفار نکرد پروردگار عالم برای او فقط یک سیئه ثبت می کند. این احتمال هم وجود دارد که براساس قانون «تکفیر» همین سیئه هم محو شود. از سوی دیگر خداوند هرگز برای نیت گناه، گناهی ثبت نمی کند و برای آن عذابی در نظر نمی گیرد. اما مسأله کار نیک نزد خداوند معکوس است. امام صادق علیه السلام گوید: (۳) «خداوند خطاب به حضرت آدم علیه السلام فرمود: من برای تو مقرر کرده ام که اگر کسی از ذریه تو اراده گناه کرد چیزی برای او نوشته نمی شود و اگر آنرا انجام داد برایش ثبت می شود و اگر اراده عمل صالحی را کرد گرچه آن را انجام ندهد خداوند یک حسنه برای او می نویسد و اگر آنرا انجام دهد ده حسنه برای او می نویسد.»

ولی وضعیت معصیت در مکه متفاوت است، اولًا: نیت گناه، گناه محسوب می شود و برای او نوشته می شود، هرچند آن شخص گناه را انجام ندهد. ثانیاً: اگر معصیتی

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۴۵، روایت ۱

۲- معجم الاوسط، ج ۲، ص ۱۳۳، روایت ۱۴۸۵۱

۳- فروع کافی، ج ۲، ص ۴۴۰

مرتکب شد عقوبت آن مضاعف است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که ایشان فرمود: (۱) «اگر کسی تصمیم بگیرد که در مکه گناهی مرتکب شود گرچه آن را انجام ندهد خداوند گناهی برای او می نویسد، زیرا خداوند فرموده است: وَمَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ و هرکس بخواهد در این سرزمین از راه حق منحرف گردد و دست به ستم بیالاید عذابی دردناک به او می چشانیم. اصحاب فیل فقط اراده کردند که کعبه را خراب کنند ولی خداوند آنها را عذاب کرد پیش از آنکه کاری را انجام دهند.»

۲. وجه دیگری که برای کراهت اقامت در مکه معظمه می توان در نظر گرفت، اینکه این شهر به دلیل حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز خانه خدا در آن از حرمت و احترام خاصی برخوردار است. اگر انسان در آن اقامت طولانی داشته باشد، ممکن است با مرور زمان حضور در آنجا برای او عادی و معمولی شده احترامی که شایسته مکه است از بین برود یا کاهش یابد و در واقع نسبت به حرم الهی بی احترامی کند و همین امر می تواند به صلابت قلب منجر شود. شهید اول با اشاره به همین نکته اظهار می دارد (۲) که سبب کراهت اقامت و مجاورت در مکه ترس از قلّت احترام است. همچنین صاحب حدائق هم به این نکته اشاره می کند (۳) که ممکن است انسان این مکان شریف را هتک حرمت کند.

۳. ممکن است اقامت در شهر مکه باعث کم رغبتی یا بی رغبتی نسبت به زیارت خانه خدا شود، از سوی دیگر دوری از مکه ممکن است موجب شوق بسیار نسبت به دیدار این شهر و بیت اللّه الحرام باشد. از این جهت مجاورت و اقامت در مکه مکروه تلقی شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هرگاه از مناسک فراغت یافتی، به وطن خود بازگرد زیرا که در این صورت

۱- بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۴۶

۲- دروس، ج ۱، ص ۴۷۱

۳- الحدائق الناظره، ج ۱۷، ص ۳۴۶

شوق تو برای دیدار مجدد بیت اللّٰه الحرام بیشتر می شود». (۱)

حاصل آنکه کراهت اقامت و مجاورت در مکه نه تنها با عظمت و احترام این شهر منافات ندارد، بلکه دقیقاً همین امر علت کراهت است. مکانی که دارای قداست و نورانیت بالایی باشد، می تواند باعث مضاعف شدن آثار عبادت شود چنانکه می تواند به تشدید عقوبت گناهان هم منجر گردد. مکه تاب تحمل مخالفت الهی را ندارد، مکه نسبت به معصیت حساس است و از خود عکس العمل های تند بروز می دهد، مکه حتی ظرفیت عبادات ضعیف انسان را ندارد، مکه در برابر اعمال زشت و رفتارهای ناپسند ساکت و بی تفاوت نیست و عظمت و حرمت مکه با ارتکاب معاصی سر سازگاری ندارد لذا می تواند قساوت قلب و نیز الحاد را در پی داشته باشد.

یکی دیگر از مکروهات حرم، ساختن بنای مرتفع است. ساختمان هایی که در اطراف کعبه و سرزمین وحی ساخته می شوند نباید ارتفاعی بیش از کعبه داشته باشند. از این رو در شهر مکه ساختن بناهایی که با ارتفاع بیش از ۱۵ متر مکروه است. البته بعضی هم حکم به حرمت داده اند. (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «سزاوار نیست که کسی ساختمانی بلندتر از کعبه بسازد». (۳) یکی دیگر از اعمال مکروهی که در حرم مطرح شده، مطالبه قرض است. اگر کسی از دیگری طلب دارد، نمی تواند و نباید در محدوده حرم از شخص بدهکار طلب کند تا اینکه از حرم خارج شود.

سه) مستحبات حرم

کسی که در محدوده حرم قرار می گیرد، اعمالی برای او مستحب می شود. یک نماز

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۰، روایت ۲؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۶۵، روایت ۱۷۶۳۰؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۴۲، روایت ۱۷۶۳۰

۲- النهایه، ص ۲۸۴؛ السرائر، ج ۱، ص ۶۴۵

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۰، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۴۸، روایت ۱۵۶۳؛ فقیه، ج ۲، ص ۲۵۴، روایت ۲۳۳۸

در حرم معادل هزار نماز اجر و پاداش دارد، کسی که در مکه هفتاد رکعت نماز بخواند و در هر رکعتی سوره توحید، قدر، آیهالکرسی و آیه سخّر بخواند، نمی میرد مگر آنکه شهید محسوب شود، روزه یک روز در مکه معادل روزه یکسال در مکان دیگر است و روزه ماه مبارک رمضان ثواب صدهزار شهر رمضان در غیر مکه دارد. کسی که در سرزمین وحی ختم قرآن کند پیامبر صلی الله علیه و آله و محل خود را در بهشت خواهد دید. انفاق یک درهم در مکه معادل انفاق هزار درهم در غیر مکه است. همچنین تسبیح در مکه و برداشتن مانع از سر راه مردم در این شهر دارای فضیلت خاصی است. روایات مربوط به موارد پیش و مباحث تفصیلی آن در بخش اول کتاب بیان شده است.

چهار) سکونت ابراهیم علیه السلام و خانواده اش در مکه

یکی از ویژگی هایی دیگر سرزمین وحی و وادی نور یعنی مکه مکرمه این است که این منطقه محل سکونت ابراهیم علیه السلام، فرزند و همسرش بوده است. ابراهیم علیه السلام به دستور الهی هاجر و اسماعیل علیه السلام را به جایی برد که قرآن به آن سرزمین بی آب و علف و لم یزرع می گوید. در آنجا هیچ گیاهی، آبی، حیوانی و سرپناهی نبود یعنی هیچ کدام از امکانات ضروری برای زندگی در آنجا وجود نداشت، این یکی از مواردی است که خداوند از هیچ، همه چیز ساخت و این است معنای برکت!

بعد از آنکه اسماعیل علیه السلام و هاجر در این وادی مستقر شدند، ابراهیم علیه السلام قصد ترک آنها را کرد در این لحظه هاجر و اسماعیل علیه السلام به گریه افتادند، ابراهیم علیه السلام خطاب به آنها گفت: من شما را به امر الهی به سرزمینی آورده ام که حرم اللّٰه است و محبوب ترین قطعه های روی زمین برای خداست. پس علت گریه شما چیست؟ هاجر اظهار داشت کدام پیامبر با خانواده اش کاری می کند که تو انجام می دهی؟ تو زنی ضعیف و کودکی ضعیف را در جایی قرار دادی که هیچ انسانی در آن نیست، آبی برای آشامیدن وجود ندارد، زراعتی برای خوردن نیست و شیری برای شرب وجود ندارد. قلب ابراهیم علیه السلام متأثر شد و اشک های او جاری گشت. در این لحظه ابراهیم علیه السلام رو به کعبه آورد پایه های کعبه را گرفت و این درخواست را از خدا کرد که اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ

ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ ....

در این لحظه خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی نمود که از کوه ابوقبیس بالا برود و مردم را مخاطب خود قرار دهد و به آنها بگوید: خداوند شما را به حج خودش امر فرمود.

سپس ابراهیم علیه السلام از کوه ابوقبیس بالا رفت و با تمامی صوت خلایق را ندا داد که خداوند شما را به حج فراخوانده است و این فریضه ای از سوی خداست. خداوند فریاد ابراهیم علیه السلام را قوت و قدرت بخشید تا بدان حد که اهل شرق و غرب عالم آن را شنیدند و حتی تمامی کسانی که در صلب پدرانشان بودند دریافت کردند و نیز تمام فرزندان در رحم مادرانشان آن ندا را شنیدند. بر این اساس خداوند بر تمام زائران و حاجیان مقرر فرمود تا تلبیه کنند، لبیک حج گزاران پاسخی است به ندای ابراهیم علیه السلام (۱) و از همین جا سنت های دیگر حج مثل سعی و نوشیدن آب زمزم پدید آمد.

قرآن هم به مسأله سکونت ابراهیم علیه السلام و ذریه اش در این سرزمین اشاره دارد.

ابراهیم علیه السلام دعاها و درخواست هایی دارد که یکی از آنها در این آیه بیان شده است:

رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاهَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ؛ (۲) «ای پروردگار ما، برخی از فرزندانم را به وادی ای بی هیچ کِشته ای، نزدیک خانه گرامی تو جای دادم، ای پروردگار ما تا نماز بگزارند، دلهای مردمان چنان کن که هوای آنها کند و از هر ثمره ای روزیشان ده باشد که سپاس گزارند.»

یکی از نکات آیه این است که به غرض از سکونت اشاره شده است. هدف اسکان اسماعیل علیه السلام، هاجر و ذریه ابراهیم علیه السلام در وادی نورانی مکه، اقامه نماز است. با توجه به اینکه در آغاز آیه فرمود این سرزمین لم یزرع و بی آب و علف است می توان بدست آورد که عبادت در این سرزمین باید فقط برای خدا باشد و از هرگونه شواغل دنیوی و

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۲

۲- ابراهیم: ۳۷

نیت هـای غیرالهی خالی باشـد لـذا یکی دیگر از ویژگی های شـهر مکه اینکه عبادت در آنجا بایـد همراه با اخلاص بوده نیت غیرالهی آنرا همراهی نکنـد. (۱) کسـی که در بلد صدر منشـرح سـکونت دارد و حول خانه قلب طواف می کند با عمق وجود متوجه خـدا شـده است لـذا مراد از بلـد مکه، مقـام صـدر و مراد از بیت کعبه، مقـام قلب عارف است و اگر سالک توجه تام و کامل به خدا داشته باشد سـینه اش به طواف مقام قلب همت گمارده است لذا غایت و هدف حضور در سرزمین مقدس مکه، اقـامه نمـاز و توجه کامـل به حریم قـدس ربوبی است. (۲) در ادامـه آیه یکی دیگر از دعاهـای ابراهیم علیه السـلام تحقـق می پذیرد و آن اینکه ابراهیم علیه السلام از خدا خواست دلهای مردم متمایل به ذریه او شوند. ضمیر «الیهم» به ذریه باز می گردد. در آیه ضـمیر مفرد «الیه» اسـتفاده نشـد تا به بیت بازگردد. آیه نمی گوید دلهای مردم به بیت اللّٰه الحرام متمایل باشد بلکه می گویـد دلهـای مردم به ذریه من یعنی همانها که اقامه نماز می کننـد متمایل باشـد. از سوی دیگر واژه «تهوی» به معنی محبت و اشتیاق است و نیز در آغاز این قسمت از «فاء» استفاده شده است(فاجعل) که دلالت بر تفریع می کند.

از مجموعه این تعابیر می توان استفاده کرد که ابراهیم علیه السلام ذریه خود را در آن سرزمین ساکن نمود؛ سرزمینی که کعبه را در خود جای داده است تا آنها خالصانه عبادت کنند.

سپس ابراهیم علیه السلام از خدا خواست در دلهای تمام آدمیان شوق و محبتی نسبت به ذریه او پدید آید. شاید بتوان از اینجا به قانونی دست یافت و آن اینکه اگر کسـی بنـدگی خـدا کنـد خداونـد محبت او را در دل مردم قرار می دهـد لذا راه کسـب محبت و علاقه مردم رفتن به سوی آنها نیست بلکه تنها راه مفیـد و مؤثر این است که انسان به سـمت خدای مردم برود نه خود مردم. قرآن هم در شریفه ای به این لطیفه اشاره می کند:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا. (۳)

۱- المیزان، ج ۱۲، ص ۷۷؛ لطائف الاشارات، ج ۲، ص ۲۵۶

۲- بیان السعاده، ج ۲، ص ۳۹۴

۳- مریم: ۹۶

«خدای رحمان کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند محبوب همه گرداند.»

البته ذیل آیه روایاتی وجود دارد که می فرماید این آیه درباره حضرت علی علیه السلام نازل شده است. (۱)

۱- ر. ک: المیزان، ج ۱۴، ص ۱۱۳- ۱۱۶

گفتار پنجم: آداب ورود به مکّه

اشاره

تشرف به حریم امن الهی همراه بـا آدابی است. مکه مکانی معمولی نیست که با هر شـرایطی بتوان به آنجا وارد شـد و در آن سرزمین گام نهاد. قـداست و حرمت سـرزمین وحی اقتضا دارد که ورود به آنجا با آدابی همراه و قرین باشد. در روایات آداب متعـددی جهت ورود و حضور در مکه مکرمه بیـان شـده است. آدابی نظیر اینکه هنگام ورود به حرم قلب زائر همراه با سـکینه باشـد، پای او برهنه باشـد، با غسل وارد شود، با احرام وارد شود، ورود او از محلی خاص باشد و به هنگام تشـرف از مال خود انفاق کند.

۱. با آرامش و بی تکبر

از جمله آداب ورود به حرم این است که سـینه زائر مملو از سـکینه باشـد. اگر کسـی بـا قلبی آرام به مکه وارد شـد، خـداوند گناهان او را می بخشد. لذا مغفرت از آثار سکینه است. امام باقر علیه السلام فرمود:

مَنْ دَخَلَ مَکَّهَ بِسَکِینَهٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ». (۱)

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۲، روایت ۱۹۲؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۲۰، روایت ۱۷۵۷۳؛ بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۲، روایت ۲

«کسی که همراه با سکینه وارد مکه شود، خداوند گناهان او را خواهد بخشید.»

از آنجا که نسبت به سکینه تأکید شده است باید در رابطه با آن درنگ نمود. سکینه از سکون در مقابل حرکت است. اگر در مورد قلب به کار رود، به معنای استقرار انسان است. نفسی که ثبات دارد و در حالت اطمینان به سر می برد و باطنش همراه با اضطراب نیست، نفسی است که دارای سکینه است. از این رو سکونت نفس به دنبال خود عزیمت، استحکام و قاطعیت در تصمیم و اراده را می آورد. (۱) یکی از نعمت های خدا به مؤمنین این است که در قلب آنان سکینه قرار می دهد، در واقع جان آنان محل استقرار و سکونت و آرامش می شود.

هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ. (۲) «اوست که بر دلهای مؤمنان آرامش فرستاد تا بر ایمانشان پیوسته بیفزاید و از آنِ خداست لشکرهای آسمانها و زمین و خدا دانا و حکیم است.»

مراد از «انزال سکینه» ایجاد آن است یعنی قلب مؤمنین در شرایطی آرام نیست.

خداوند براساس مصالح خویش دلهای مؤمنان را محل استقرار طمأنینه و ثبات قرار می دهد. انسان به حکم فطرت اعمال و افعالی انجام می دهد؛ اعمال فطری از آنجا که از منشأ فطرت الهی سرچشمه می گیرند در سعادت و سرنوشت انسان تأثیر گذارند.

رفتارهای فطری خالی از اضطراب و تزلزل است. اما اگر انسان از فطرت خدایی خود فاصله گیرد و به زمین بچسبد و از هواهای نفسانی تبعیت کند وارد تخیلات و اوهام می شود و در این صورت به تردیدها، اضطراب ها و تشویش ها گرفتار می شود. لذا ایمان که امری فطری است برای انسان آرامش و سکونت به ارمغان می آورد و اضطراب،

۱- المیزان، ج ۹، ص ۲۲۷ و ج ۱۸، ص ۲۵۸ و ج ۲، ص ۲۸۹؛ مفردات، ص ۲۴۲

۲- فتح: ۴

تردید و تزلزل نتیجه کفر، شرک و ولایت شیطان است. اگر کسی مرده بود و خداوند او را زنده کرد خداوند به او نوری داده است که با آن حق را از باطل تمیز می دهد(انعام: ۱۲۲). کافر نصیبی از این حیات و نور ندارد لذا در دریای ظلمت ها و تاریکی ها دست و پا می زند و طبعاً حیاتی آرام و زیستنی همراه با اطمینان و خیالی آسوده نخواهد داشت. (۱) شرط نزول سکینه و آرامش ایمان است که اهلیت و قابلیت می خواهد، سکینه بدون طهارت به دست نمی آید. اگر خدا بخواهد قلبی را آرام کند و سکینه را به آن وارد نماید باید آن قلب پاک و باصفا باشد؛ قلب مکدر و ناپاک محل نزول سکینه نیست، لذا نخست باید از مخالفت خدا دست کشید، تائب شد تا جان انسان قابلیت نزول سکینه بیابد.

از سوی دیگر اگر حالت سکونت و اطمینان به قلب وارد شد، آثاری در پی خواهد داشت. یکی اینکه ایمان انسان افزایش پیدا می کند(فتح: ۴)، دیگر اینکه خداوند جنودی از ملائکه را به یاری انسان می فرستد(توبه: ۴۰)، و سوم اینکه نزول سکینه باعث تکفیر گناهان می گردد(فتح: ۵). همچنین سکینه می تواند برای انسان فتح و پیروزی به ارمغان بیاورد(فتح: ۱۸).

از مجموع شش آیه ای که در قرآن درباره سکینه مطرح شده است جایگاه و اهمیت، آثار و برکات و علل و عوامل آن به دست می آید. سکینه یک حالت نفسانی است که اگر در قلبی وارد شود و در آن استقرار یابد، آرامش و اطمینان ثمره آن است، وقار، ثبات، استحکام و مهابت نتیجه این حالت ارزشمند است. سکینه با خود رحمت می آورد. سکینه همراه میزانی از عصمت است، سکینه شخص مؤمن را مؤمن تر می کند، سکینه فراخوانی برای ملائکه است تا به یاری انسان مؤمن بیایند و سکینه جان های آشفته را آرام و رام می کند. تمامی حالات و ویژگی های مزبور برای ورود به سرزمین وحی لازم است.

۱- ر. ك: المیزان، ج ۲، ص ۲۸۹- ۲۹۱

در برخی روایات از حقیقت سکینه سؤال شده است، امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَا يَدْخُلُ مَكَّهَ رَجُلٌ بِسَكِينَهٍ إِلَّا غُفِرَ لَهُ، قُلْتُ: مَا السَّكِينَهُ؟ قَالَ: يَتَوَاضَعُ». (۱)

«انسان با سکینه وارد مکه نمی شود مگر آنکه گناهانش آمرزیده شود. راوی از امام علیه السلام سؤال می کند سکینه چیست؟ امام علیه السلام می فرماید: تواضع است.»

همچنین در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

مَنْ دَخَلَهَا [مَكَّهَ] بِسَكِينَهٍ غُفِرَ لَهُ ذَنْبُهُ، قُلْتُ: كَيْفَ يَدْخُلُهَا بِسَكِينَهٍ؟ قَالَ:

يَدْخُلُهَا غَيْرَ مُتَكَبِّرٍ وَ لَا مُتَجَبِّرٍ»؛ (۲)

«هرکس با آرامش وارد مکه شود آمرزیده می شود. پرسیدم: چگونه با آرامش وارد آن شود؟ فرمود: بدون حالت تکبر و غرور وارد شود.»

در روایت دیگری با صراحت و وضوح بیشتری به همین نکته اشاره شده است، امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ دَخَل مَكَّه مبرأً عَنِ الْكِبْرِ غُفِر ذَنْبُهُ، قُلْتُ: وَ مَا الْكِبْرِ؟ قَالَ: غَمْصُ الْخَلْقِ وَ سَفَهُ الْحَقِّ، قُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَاكَ؟ قَالَ: يَجْهَلُ الْحَقَّ وَ يَطْعُنُ عَلَى أَهْلِهِ». (۳)

«کسی که بدون کبر وارد مکه شود گناهانش آمرزیده می شود. راوی از حقیقت کبر سؤال می کند، امام می فرماید: کبر یعنی بی اعتنایی به خلق و جهالت به حق.

راوی می پرسد چگونه ممکن است؟ امام می فرماید: او به حق جاهل است و به اهل حق طعنه می زند.»

کبر آن است که انسان برای خود جایگاه و رتبه ای فوق دیگران ببیند، در واقع خود را نسبت به دیگران مقایسه کند و برای خودش نسبت به آنها مزیت و برتری معتقد باشد.

به عبارتی کبر برتری بینی است و تکبر رفتاری است که از این حالت و خلق باطنی از انسان

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۱، روایت ۱۰

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۱، روایت ۹؛ فقیه، ج ۲، ص ۲۰۶، روایت ۲۱۵۰

۳- معانی الاخبار، ص ۲۴۲

سر می زند. در حدیث قدسی است (۱) که خداوند فرمود:

«کبریاء رداء من است و عظمت پوشش من است، هرکس با من در این امر منازعه کند او را به جهنم می افکنم.»

از سوی دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود (۲):

«خدا بنده تائبی را نمی بخشد مگر آنکه عزیز شود و کسی برای خدا تواضع نمی کند مگر آنکه خداوند او را بلند می کند.»

بنابراین شرط ورود به سرزمین خدا آن است که انسان با خدا معارضه و منازعه نکند، یعنی با تکبر، لباس کبریاء و عظمت او را نپوشد، در کبریائی خود را با خدا شریک نکند و حالت کبر و عجب را از قلب خود خارج کند، لااقل اینکه از خود رفتار متکبرانه بروز ندهد و سعی کند رفتاری براساس تواضع و فروتنی داشته باشد.

ممکن است سؤالی به ذهن بیاید و آن اینکه در احادیث دسته اول که به سکینه توصیه شده بود معنای آن آرامش، طمأنینه، وقار و سکونت نفس بیان شد، در حالی که در احادیثی که در ادامه ذکر شد سکینه معادل تواضع و نفی تکبر آمده است. شاید بتوان اینگونه پاسخ داد که تواضع علت آرامش است. اگر کسی از کبر و تکبر دوری کند و برای خدا تواضع پیشه سازد، قلبی مطمئن خواهد یافت و آرامشی شایسته به قلب وارد می شود. لذا وقار و سکونت نفس نتیجه تواضع است و تواضع سبب آن. بر این اساس در حدیث از سکینه به تواضع و نفی کبر تعبیر شده است.

۲. با پای برهنه

از دیگر آداب ورود به شهر مقدس مکه این است که انسان با پای برهنه وارد شود، کفش ها را از پای درآورد و بدون هیچ پوششی به این شهر درآید تا ادب خود را نسبت به

۱- محجه البیضاء، ج ۶، ص ۲۱۳

۲- همان، ص ۲۱۹

شهری که مهبط وحی است نشان دهد. پای برهنه نشانه ادب است، پای برهنه علامت خضوع و خشوع است، برهنگی پا، تواضع را نشان می دهد؛ معصومین علیهم السلام به هنگام ورود به حرم چنین می کرده اند و به این امر هم دستور داده اند تا دیگران هم چنین کنند.

ابان بن تغلب می گوید (۱):

همراه با امام جعفر صادق علیه السلام بودیم تا اینکه به شهر مکه نزدیک شدیم، همینکه امام علیه السلام نزدیک حرم شد، غسل کرد و نعلین از پای خود کند و با پای برهنه وارد محدوده حرم شد، سپس به او دستور داد تا همان کاری را انجام بدهد که خود انجام داد، تا تواضع خود را نسبت به خدا نشان دهد. اگر کسی چنین کند، خداوند صدهزار گناه از او محو نماید، صدهزار حسنه برای او می نویسد، صدهزار درجه برای او مقرر می کند و صدهزار حاجت او را برآورده می سازد.

امام صادق علیه السلام خطاب به ابان بن عثمان فرمود:

«هرگاه به چاه میمون رسیدی، غسل کن، کفش های خود را درآور و با پای برهنه راه برو و بدین صورت به حرم وارد شو». (۲)

لذا به لحاظ رعایت ادب، تواضع و خضوع و خشوع در مقابل حق لازم است انسان با پای برهنه به سرزمینی گام نهد که در آنجا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله حضور داشته است، در آن محل وحی الهی نازل شده است و در آنجا قطعه ای از بهشت قرار دارد.

۳. غسل

از دیگر آداب ورود به شهر مکه این است که انسان غسل کند، این سنت پیامبران است. ابراهیم، اسماعیل و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اساس سنتی دیرین هنگام ورود به شهر مکه غسل می کردند. سرّ این عمل را باید در طهارت جست جو کرد. خداوند به ابراهیم علیه السلام

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۸۹

۲- همان، ص ۴۰۰

دستور داد خانه مرا طاهر کن. لذا باید برای ورود به سرزمین پاک، پاک بود و غسل بهترین نماد و ظهور پاکی و طهارت است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمان داد تا حج گزارد و اسماعیل را هم همراه خود برده، او را ساکن حرم سازد. هر دو به آهنگ حرم بر شتری سرخ سوار شدند، در حالی که جز جبرئیل همراهشان نبود، چون به حرم رسیدند، جبرئیل به او گفت: ای ابراهیم! فرود آیید و پیش از آنکه وارد حرم شوید، غسل کنید، آن دو فرود آمدند و غسل کردند». (۱)

۴. احرام

احرام یکی از آداب ورود به حرم الهی است. حرمت مکه به لحاظ مسجد است و حرمت مسجد مرهون حرمت کعبه. این حرمت اقتضای احرام است. بر این اساس احرام، شرط حضور در محلی است که دارای حرمت است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَ حُرِّمَ الْمَسْجِدُ لِعِلَّهِ الْکَعْبَهِ وَ حُرِّمَ الْحَرَمُ لِعِلَّهِ الْمَسْجِدِ وَ وَجَبَ الْإِحْرَامُ لِعِلَّهِ الْحَرَمِ»؛ (۲)

«خداوند مسجدالحرام را به خاطر کعبه، حرام قرار داد و حرم را به خاطر مسجدالحرام و احرام را به خاطر حرم واجب کرد.»

لذا جهت احترام به کعبه و مسجد باید حرمت نگه داشت و با احرام به حرم درآمد.

۵. از بالا

مکه شهری است که دو جهت بالا و پایین دارد. سمت بالای مکه همان قسمتی است که امروز معروف به «الابطح» است و در آنجا منطقه معابده قرار دارد و در

۱- همان، ص ۲۰۲

۲- المحاسن، ج ۲، ص ۵۵، روایت ۱۱۶۲؛ علل الشرایع، ص ۴۱۵، روایت ۱؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۹۵، روایت ۲۱۲۲

واقع قسمت شمالی مکه محسوب می شود. نقطه مقابل، بخش دیگری از مکه است که از سمت باب ملك عبدالعزیز شروع می شود و قسمت جنوبی شهر مکه به حساب می آید.

یونس بن یعقوب از امام صادق علیه السلام سؤال می کند که:

«از کدام قسمت به مکه وارد شوم؟ امام علیه السلام فرمود: از قسمت بالای مکه به این شهر وارد شو». (۱)

بر این اساس ورود به شهر مکه از قسمت بالا و جزء سنت ها و آداب است.

۶. صدقه دادن

انفاق هم یکی از آداب ورود به شهر مکه است. هرگاه انسان قصد داشت به این شهر عظیم وارد شود، باید به هر نحوی که ممکن شد تصدّق کند. از آنجا که کالای مهم در مکه خرماست، معمولًا انفاق با خرما صورت می گیرد. امام ششم علیه السلام فرمود:

«هرگاه به مکه وارد شدی، با درهمی خرما بخر و آن را صدقه بده». (۲)

یکی از دستورهایی که خداوند در قرآن بر آن تأکید کرده، انفاق است. انفاق شرط ایمان است، انفاق چه در آشکار و چه در پنهان، باید انجام شود، انفاق تجارتی است که خدا در یک طرف آن قرار دارد، نتیجه انفاق به خود انسان باز می گردد. انفاق کردن از آنچه انسان دوست دارد، آدمی را به مقام ابرار می رساند، انفاق به انسان وفا می کند.

انفاق همراه با اخلاص انسان را بی نیاز می کند و مقام غنا برای انسان به ارمغان می آورد. همچنین بخشش اگر همراه با منت نباشد و با نیت الهی انجام گیرد اثری دیگر هم در پی خواهد داشت و آن اینکه آدمی به مقامی می رسد که خدا آن را چنین توصیف

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۹۹، روایت ۱
۲- معانی الاخبار، ص ۳۴۰

می کنـد لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ. (۱) به این نکته هم بایـد توجه داشت که انفـاق تنهـا شامل مال نمی شود. بلکه عمل صالح نیز انفاق است. (۲) همچنین عفو و گـذشت انفاق تلقی شده است، بنابراین تصدق و انفاق جایگاه و پاداش برجسـته ای دارد؛ خصوصـاً اگر این عمـل در سـرزمین وحی انجام گیرد که در این صورت خیرات و برکات آن به مراتب بیشتر و فزون تر خواهد بود.

۱- بقره: ۲۶۲

۲- ر. ک: المیزان، ج ۲، ص ۴۰۱

گفتار ششم: آداب خروج از مکّه

اشاره

بیرون رفتن از مکه همانند ورود به این سرزمین آدابی دارد که در روایات و احادیث به آنها اشاره شده است.

۱. صدقه دادن

انفاق نمودن و صدقه دادن هم شرط ورود است و هم شرط خروج. هم به هنگام ورود به مکه باید انفاق کرد و هم در زمان خروج. امام صادق علیه السلام فرمود:

«هرگاه از مکه خارج شدی، با درهمی خرما بخر و آن را صدقه بده». (۱)

این بزرگوار همچنین فرمود:

«اگر کسی قصد دارد از مکه خارج شود باید به درهمی خرما بگیرد و آن را صدقه دهد تا کفاره چیزی باشد که احتمالًا بعنوان نقصانی در حج او وارد شده است». (۲)

۱- معانی الاخبار، ص ۳۴۰

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۳۳، روایت ۲

این تعبیر سرّ تصدّق و انفاق را برملا می سازد. انسان معمولًا به هنگام حج به دلایلی نمی تواند حجی کامل، آن گونه که خدا می خواهد انجام دهد؛ از این رو معمولًا حج ها دارای کاستی و خلل است و باید آنها را به کمال نزدیک کرد تا حجی کامل برای انسان نوشته شود. از جمله چیزهایی که می تواند به تکمیل حج انسان کمک کند و کاستی حج را کاهش دهد، انفاق است. لذا نقش و جایگاه انفاق چه بهنگام حضور در شهر مکه و چه در زمان بیرون رفتن روشن می شود؛ انفاق در مکه جبران کننده کاستی های حج است.

۲. از پایین

یکی دیگر از آداب خروج از مکه این است که باید از قسمت پایین این شهر خارج شد. ابن عمر می گوید:

«پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه وارد مکه می شد، از راه مسجد شجره از مدینه بیرون می رفت و از راه معرّس وارد می شد و هرگاه وارد مکه می شد، از بلندیِ شمال وارد می شد و از بلندیِ پایین خارج می گشت». (۱)

۳. نیت بازگشت

کسی که به حج می رود نباید هنگام خروج از مکه قصد کند که به آنجا باز نمی گردد، به عبارت دیگر، لازم است هنگام خروج از مکه نیت بازگشت داشته باشد.

قصد عدم بازگشت مطلوب نیست؛ زیرا آثار و پیامدهای خوشایندی ندارد. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

«کسی که از مکه خارج شود و قصد بازگشت به آنجا را نداشته باشد، مرگ او

۱- مسند ابن حنبل، ج ۸، ص ۴۵۴، روایت ۴۸۴۳

نزدیک است و عذاب در انتظار اوست». (۱)

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که از مکه باز گردد و قصد بازگشت داشته باشد عمر او افزون شود و در غیر اینصورت اجلش نزدیک گردد». (۲)

امام صادق علیه السلام فرمود:

«یزید بن معاویه زمانی که حج گزارد، این شعر را خواند:

إِذْ جَعَلْنَا ثَافِلًا یَمِینا فَلا نَعُودُ بَعدها نَسِینا

لِلْحَجّ وَ الْعُمْرَهِ مَا بَقینا

«هرگاه کوه ثافل (۳) در سمت راست ما قرار گرفت(کنایه از اینکه از مکه خارج شدیم) ما دیگر به آنجا باز نمی گردیم و حج و عمره ای از ما باقی نمانده است. به همین دلیل خداوند از عمر او کاست و مرگ قبل از اجلش به سراغش آمد». (۴)

پایانبخش مباحثی که مربوط به حرم است، اعمالی است که در این شهر مطلوب شمرده می شوند، تسبیح در مکه برکات فراوانی دارد، سجده در مکه به مانند آن است که انسان در راه خدا در خون خود بغلتد، کسی که در مکه ختم قرآن کند پیامبر صلی الله علیه و آله و جایگاه خود را در قیامت خواهد دید، روزه در مکه معادل روزه یکسال است، نماز در مکه برابر هفتاد نماز است، حتی راه رفتن در مکه عبادت شمرده می شود. این اعمال در مباحث پیشین مطرح شد، در اینجا تنها به نقل یک حدیث بسنده می شود. در کتاب مستدرک حدیثی از امام رضا علیه السلام نقل است:

«وَ انْظُرْ أَیْنَ أَنْتَ فَإِنَّمَا أَنْتَ فِی حَرَمِ اللَّهِ وَ سَاحَهِ بِلَادِ اللَّهِ وَ هِیَ دَارُ الْعِبَادَهِ فَوَطِّنْ نَفْسَکَ عَلَی الْعِبَادَهِ فَإِنَّ الصَّلَاهَ وَ الصِّیَامَ وَ الصَّدَقَهَ وَ أَفْعَالَ الْبِرِّ

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۰، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۴۴، روایت ۱۵۴۵

۲- فقیه، ج ۲، ص ۱۴۱

۳- ثافل اسم کوهی است که بین مکه و شام قرار دارد و اگر کسی از مکه به سوی شام خارج شود، این کوه در سمت راست او قرار می گیرد.

۴- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۴۴، روایت ۱۰۴۶

مُضَاعَفَهٌ وَ الْإِثْمَ وَ الْمَعْصِیَهَ أَشَدُّ عَذَاباً مُضَاعَفَهٌ فِی غَیْرِهَا فَمَنْ هَمَّ لِمَعْصِیَهٍ وَ لَمْ یَعْمَلْهَا کُتِبَ عَلَیْهِ سَیِّئَهٌ لِقَوْلِهِ تَعَالَی وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ وَ لَیْسَ ذَلِکَ فِی بَلَدٍ غَیْرِهِ وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَصْحَابُ الْفِیلِهِ هَدْمَ الْکَعْبَهِ فَعَاقَبَهُمُ اللَّهُ بِإِرَادَتِهِمْ قَبْلَ فِعْلِهِمْ فَوَطِّنْ نَفْسَکَ عَلَی الْوَرَعِ وَ احْرُزْ لِسَانَکَ فَلَا تَنْطِقْ إِلَّا بِمَا لَکَ وَ أَکْثِرْ مِنَ التَّسْبِیحِ وَ التَّهْلِیلِ وَ الصَّلَاهِ عَلَی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ افْعَلِ الْخَیْرَ وَ عَلَیْکَ بِصَلَاهِ اللَّیْلِ وَ طُولِ الْقُنُوتِ وَ کَثْرَهِ الطَّوَافِ إِلَی أَنْ قَالَ فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تَخْرُجَ مِنْ مَکَّهَ حَتَّی تَخْتِمَ الْقُرْآنَ فَافْعَلْ».

«ای زائر! نگاه کن کجا هستی، تو در حرم الهی و ساحت سرزمین خدا قرار داری، اینجا محل عبادت است، خودت را برای عبادت مهیا کن. نماز، روزه، صدقه و تمام افعال نیک اجری مضاعف دارد، گناه و معصیت هم عذابی مضاعف. کسی که قصد معصیت کند هرچند آن را انجام ندهد، برای او گناه نوشته می شود؛ زیرا خداوند فرمود: «هرکه در آنجا قصد کجروی یا ستمکاری داشته باشد، عذاب دردآور [ی به او] می چشانیم». (۱) اصحاب فیل قصد هدم کعبه کردند، خداوند قبل از اینکه این عمل را مرتکب شوند آنها را نابود کرد. نفست را برای ورع مهیا کن، مراقب زبان خود باش و کلامی نگو، مگر آنکه برای تو فایده ای داشته باشد. تسبیح، تهلیل و صلوات را زیاد انجام ده، امر به معروف و نهی از منکر کن. بر تو باد نماز شب و طول دادن قنوت و کثرت طواف ... اگر توانستی قبل از خروج از مکه قرآن را ختم کنی از این کار دریغ نکن.»

۱- حج: ۲۵

ص: ۱۴۳

فصل دوّم: اسرار عرفانی مسجدالحرام

۱. حرمت مسجدالحرام

اشاره

مسجدالحرام دارای حرمت و قداست بسیار بالایی است. این مسجد از قصرهای بهشت در روی زمین شمرده شده و محبوب ترین مسجد روی زمین نزد خداست، مسجدالحرام محل رحل اقامت نبیّ خدا بود، محل نزول ملائکه مسجدالحرام است، دعا در این مسجد مستجاب است، مدفن انبیای بزرگ در این مسجد قرار دارد و مسجدالحرام از ارکان اصلی زمین است. حرمت مسجدالحرام وجوهی دارد که می توان به شرح ذیل به آنها اشاره کرد:

یک) فضیلت و عظمت مسجدالحرام

نگاهی قرآنی به ما می گوید که مسجدالحرام محل معراج پیامبر صلی الله علیه و آله است، مسجدالحرام هیچ ظلمی را نمی پذیرد و به آن پاسخی مناسب می دهد و مسجدالحرام محل امن الهی است. در میان آیاتی که درباره این مسجد بزرگ نازل شده است آیه معراج می درخشد:

سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذِی

بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ (۱)؛

«منزه است آن خدایی که بنده خود را شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی- که گرداگردش را برکت داده ایم- سیر داد، تا بعضی از آیات خود را به او بنمایانیم، هر آینه او شنوا و داناست.»

واژه «اسراء» به معنای سیر در شب است. این که چرا مجدداً واژه شب آمده است دو وجه دارد: (۲) یکی این که جهت تأکید است و دیگر آن که معراج در بخشی از شب انجام شد، نه در کل آن؛ از این رو تعبیر «لیلًا» آمده است. نکته دیگر استفاده از تعبیر «عبد» می باشد. این تعبیر اشاره به علت عروج دارد؛ کسی که به مقام الوهیت معرفت پیدا کند، خود را مالک چیزی نبیند و تمام عزت و عظمت را در اختیار خدای سبحان ببیند و در یک جمله عبودیت، ذلت و وابستگی را در سراسر وجود خود احساس کند، لیاقت معراج پیدا می کند. از سویی دیگر واژه «عبد» اشاره به نکته ای جالب تر دارد. (۳) وصول به چنین مقامی و عروج و نیل به مقام «بندگی» و حریم قدس ربوبی، مقام بسیار شامخی است که برای هیچ انسانی بر روی زمین حاصل نشده است. دستیابی به این مقام بالاـ ممکن است برای انسان حالت عُجب و تکبر در پی داشته باشد، اما پیامبر به دلیل نیل به مقام عبودیت، ذره ای احساس عجب و کبر نکرد، بنابراین عبودیت در آیه به دو امر اشاره دارد: یکی علت عروج و دیگری حالت پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از عروج.

خداوند درباره میقات موسی علیه السلام فرمود:

وَ لَمَّا جاءَ مُوسی لِمِیقاتِنا (۴)؛

«چون موسی به میعادگاه ما آمد.»

اما درباره پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده:

۱- اسراء: ۱

۲- کشف الاسرار، ج ۵، ص ۴۷۹.

۳- لطائف الاشارات، ج ۲، ص ۳۳۳.

۴- اعراف: ۱۴۳.

اسْری بِعَبْدِهِ؛

«بنده اش را شبانه برد.»

میان این دو، تفاوتی لطیف وجود دارد، موسی علیه السلام به میقات رفت، اما خداوند، خود، پیامبرش را برد؛ موسی علیه السلام مرید است و پیامبر صلی الله علیه و آله مراد؛ میقات موسی علیه السلام مقام تفرقه است و معراج پیامبر صلی الله علیه و آله مقام جمع. (۱) هدف از معراج رؤیت آیات الهی است. از یک سو قرآن می فرماید رؤیت ذات ممکن نیست، زیرا موسی علیه السلام درخواست کرد و خداوند در پاسخ، آن را محال دانست:

قالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانِی (۲)؛

«گفت ای پروردگار من! بنمای، تا در تو نظر کنم، گفت هرگز مرا نخواهی دید.»

آنچه امکان پذیر است، رؤیت آیات الهی، وجه اللّه و ملکوت است. از سوی دیگر خداوند درباره ابراهیم علیه السلام یک بار برای او مقام رؤیت را بیان نموده است:

وَکَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ (۳)؛

«بدین سان به ابراهیم ملکوت آسمان ها و زمین را نشان دادیم.»

اما درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در چند مورد برای ایشان مقام رؤیت آیات به گونه های مختلف بیان شده است: لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری (۴) یا وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِینِ (۵) یا ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی (۶) ونیز لِنُرِیَکَ مِنْ آیاتِنَا الْکُبْری. (۷) اما پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج که از مسجدالحرام آغاز و به همان جا ختم شد، چه دید

۱- لطائف الاشارات، ج ۲، ص ۳۳۴

۲- اعراف: ۱۴۳

۳- انعام: ۷۵

۴- نجم: ۱۸

۵- تکویر: ۲۳

۶- نجم: ۱۱

۷- طه: ۲۳

و در سیر و عروج چه وقایعی رخ داد؟ داستان معراج به گونه های مختلف در احادیث نقل شده است. (۱) اما در تفسیر مجمع البیان خلاصه ای از روایات چنین آورده شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

جبرئیل در موقعی که در مکه بودم، نزد من آمد و گفت: ای محمد برخیز.

من برخاسته، با او به طرف در به راه افتادم و دیدم که میکائیل و اسرافیل نیز با او آمده اند. جبرئیل براق را- که حیوانی بزرگ تر از الاغ و کوچک تر از قاطر بود و صورتی چون گونه انسان و دمی چون دم گاو و یالی چون یال اسب و پاهایی چون پاهای شتر داشت- حاضر کرد. بر پشت آن حلی بهشتی بود و دو بال از قسمت رانهایش جدا شده بود، گامش به اندازه چشم اندازش بود.

جبرئیل مرا گفت: سوار شو. من سوار شدم و به راه افتادم تا به بیت المقدس رسیدم. (۲)

وقتی به بیت المقدس رسیدم، فرشتگانی از آسمان فرود آمده از ناحیه رب العزه به من بشارت داده، احترام کردند و من در آن جا به نماز ایستادم- و در بعضی روایات این باب آمده که ابراهیم هم درمیان خیل انبیا مرا بشارت داد- آن گاه وصف موسی و عیسی داده و فرمود، سپس جبرئیل دست مرا گرفته بالای صخره برده و در آن جا نشانید که ناگهان نردبان و معراجی دیدم که هرگز به زیبایی و جمال آن ندیده بودم.

پس به آسمان بالا صعود داده و عجایب و ملکوتش را دیدم، ملائکه آنجا به من سلام کردند، آن گاه جبرئیل مرا به آسمان دوم بالا برد، در آن جا عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا را ملاقات کردم، سپس مرا به آسمان چهارم بالا برد، در آن جا ادریس را دیدم، به آسمان پنجم برد، در آن جا هارون را دیدم، به آسمان ششم برد، در آن جا خلق کثیری دیدم که موج می زدند، سپس به آسمان هفتم عروج داد و در آن جا خلقی و فرشتگانی را دیدم ...

آن گاه فرمود: از آسمان هفتم به اعلی علیین رفتم و اعلی علیین را وصف نموده،

۱- ر. ك: المیزان، ج ۱۳، ص ۱۰- ۳۴؛ کشف الاسرار، ج ۵، ص ۴۸۴- ۵۰۴؛ بیان السعاده، ج ۲، ص ۴۳۱- ۴۳۳

۲- مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۰۹- ۶۱۱

در آخر فرموده: پروردگار با من سخن گفت و من با پروردگار سخن گفتم.

بهشت و دوزخ را دیدم و عرش سدرهالمنتهی را دیده، به مکه بازگشتم.

عروج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج به مقام عظمت، جبروت و کبرایی خداوند از مسجدالحرام آغازید و پایان این عروج در همین مسجد صورت پذیرفت، لذا مسجدالحرام محل معراج انسان کامل، ختم رسل و محبوب خداست.

درباره قداست و عظمت مسجدالحرام در احادیث هم مضامین بلندی وارد شده است. پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله فرمود:

«الصَّلَاهُ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مِائَهُ أَلْفِ صَلَاهٍ وَ الصَّلَاهُ فِی مَسْجِدِ الْمَدِینَهِ عَشَرَهُ آلَافِ صَلَاهٍ وَ الصَّلَاهُ فِی مَسْجِدِ بَیْتِ الْمَقْدِسِ أَلْفُ صَلَاهٍ». (۱)

«نماز در مسجد الحرام برابر با یکصدهزار نماز و نماز در پیامبر صلی الله علیه و آله برابر با ده هزار نماز و نماز در مسجد بیت المقدس برابر با هزار نماز در جای دیگر است.»

امیرمؤمنان علیه السلام مسجدالحرام را یکی از کاخ های بهشت در دنیا دانسته، فرمود:

«أَرْبَعَهٌ مِنْ قُصُورِ الْجَنَّهِ فِی الدُّنْیا؛ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ، وَ مَسْجِدُ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله وَ مَسْجِدُ بَیْتِ الْمَقْدِسِ، وَ مَسْجِدُ الْکُوفَهِ»؛ (۲) «چهار مکان است که از قصرهای بهشت در دنیاست: مسجدالحرام، مسجد پیامبر، مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه.»

لذا مسجدالحرام عظیم ترین، محبوب ترین و کریم ترین مساجد نزد خداست، اگر روی زمین رکنی از بهشت باشد، یکی از آنها بدون تردید مسجدالحرام است. پیامبر صلی الله علیه و آله فقط در مسجدالحرام رحل اقامت می افکند و مسجدالحرام مأمن و پناهگاه مسلمین و مؤمنان است.

۱- مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۳۰

۲- امالی طوسی، ص ۳۶۹، روایت ۷۸۸

دو) فضیلت نماز در مسجدالحرام

بیشترین چیزی که نسبت به آن تأکید شده، نماز در مسجدالحرام است. ابعاد این امر انسان را به شگفتی وامی دارد و تنها توجیهی که می توان برای آن داشت، وجاهت و عظمت این مسجد است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هرکس در مسجدالحرام یک نماز واجب بخواند، خداوند همه نمازهایی را که از روز وجوب نماز بر او، خوانده است و همه نمازهایی را که تا زمان مرگ می خواند، به برکت این نماز از او قبول می کند.» (۱)

همچنین امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«در این مسجد نماز و دعا زیاد بخوانید. آگاه باشید که برای هر بنده روزی ای است که به سوی او سوق داده می شود.» (۲)

منظور این است که در مکه خیلی دنبال کسب و کار نباشید؛ در پی دعا و نماز باشید چراکه روزی شما تضمین شده است.

اساساً مسأله رزق در قرآن بصورت جدی مطرح شده و در این رابطه نکاتی به چشم می آید. اولین نکته ای که در برخورد با تمامی آیات مربوط به رزق(حدود صد و بیست و هشت مورد) جلب توجه می کند اینکه رزق بدست خداست و رازق فقط اوست.

اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ (۳)؛

«خداست که شما را آفرید سپس روزی داد سپس می میراند سپس زنده می کند.»

حال که رزقها معلوم و مقسوم است، در جایی مثل مسجدالحرام به طریق اولی

۱- فقیه، ج ۱، ص ۲۲۸، روایت ۶۸۱

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۲۶، روایت ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۷۲، روایت ۶۵۲۴

۳- روم: ۴۰

خداوند رزق انسان را به او می رساند. نکته دیگری که وجود دارد اینکه رزق در جایی دیگر مشروط به سعی و تلاش است، اما در مسجدالحرام این شرط برداشته شده است و انسان می تواند با خیالی آسوده به عبادت خدا بپردازد و اطمینان داشته باشد که رزقش به دستش می رسد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الصَّلَاةُ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مِائَةُ أَلْفِ صَلَاةٍ وَ الصَّلَاةُ فِی مَسْجِدِ الْمَدِینَهِ عَشَرَهُ آلَافِ صَلَاهٍ وَ الصَّلَاهُ فِی مَسْجِدِ بَیْتِ الْمَقْدِسِ أَلْفُ صَلَاهٍ». (۱)

«یک نماز در مسجدالحرام برابر با صدهزار نماز است و یک نماز در مسجد من هزار نماز است و در بیت المقدس هزار نماز است». (۲)

درباره بهترین مکان نماز، روایات متفاوتی است، ولی اکثر آنها اشاره به «حطیم» دارند. ابوبلال مکی می گوید: (۳) امام صادق علیه السلام را دیدم که طواف کرد و بین باب و حجرالاسود دو رکعت نماز خواند، از ایشان پرسیدم: چرا در این موضع نمازگزاردید؟

امام علیه السلام فرمود:

«این محلی است که آدم توبه کرد و خدا توبه او را پذیرفت.»

بنابراین، نماز و راز و نیاز با خدا در مسجدالحرام از جایگاه و منزلت ویژه ای برخوردار است؛ مسجدی که خانه رحمت و مغفرت الهی است، مسجدی که محل نزول ملائکه است، مسجدی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز و دعا می گذارد و مسجدی که بیت اللّه را درون خود جای داده است، قطعاً نماز و دعا را بالا می برد و به اجابت می رساند. از این رو است که ائمه اطهار علیهم السلام در این مسجد دعاها و نمازهای فراوانی به جا آورده اند، سجده های طولانی می کردند و با خشوع و خضوع به درگاه خدا پناه می بردند. این همه، نشان دهنده اهمیت و جایگاه مسجدالحرام است.

۱- مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۳۰

۲- کنزالعمال، ج ۱۲، ص ۱۹۵، روایت ۳۴۶۳۲؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۵۲۶، روایت ۵ و ۶؛ اخبار مکه، ج ۲، ص ۶۴؛ خصال، ج ۲، ص ۶۲۸

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۴، روایت ۵؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۳۵

سه) مدفن انبیا

یکی از ویژگی های مسجدالحرام این است که انبیا و اولیای فراوانی در آنجا دفن شده اند، هرگاه پیامبری از انبیاء سلف قومش را از دست می داد، یعنی قومش به هلاکت می رسید، خودش به همراه پیروان اندکش به مکه می آمدند و در مسجدالحرام به عبادت می پرداختند تا این که آن پیامبر از دنیا می رفت. او را همان جا یعنی نزدیک کعبه دفن می کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«براساس همین سنت نوح، هود، صالح و شعیب کنار کعبه از دنیا رفتند و همان جا دفن شدند، قبر آنها بین زمزم و حجرالاسود است.» (۱)

امام باقر علیه السلام به این نکته اشاره می فرماید که کنار خانه خدا انبیای فراوانی دفن شده اند؛ فرمود:

«بین رکن و مقام مشحون از قبور انبیاست، آدم همان جا دفن شده است.» (۲)

امام صادق به تعداد آنها اشاره می کند:

«میان رکن یمانی و حجرالاسود هفتاد پیامبر دفن شده اند؛ آن ها از گرسنگی و آزار و اذیت مردند.» (۳)

بنابراین مسجدالحرام درون خود، قبر هفتاد یا بیش از هفتاد پیامبر را جای داده است؛ پیامبران بزرگی چون: آدم، نوح، هود، صالح، شعیب و ذبیح اللّٰه. محل دفن آنها در بعضی روایات حطیم و در بعضی دیگر میان رکن یمانی و باب و در دسته سومی از روایات، داخل حجر اسماعیل علیه السلام بیان شده است. آنها به طواف کعبه آمدند، انبیاء در این محل به دعا و نماز و نیایش ایستادند، و در این مکان خفتند و هنوز عطر وجود آنها به

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۶۸

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۴، روایت ۷

۳- همان، روایت ۱۰

مشام می رسد و نجوای راز و نیازشان با خدا به گوش می رسد و این نیز شاهد گویای دیگری بر عظمت و شکوه مسجدالحرام است.

چهار) تحریم ورود مشرکان

مشـرکان حق ورود به مسـجدالحرام را ندارند. در قرآن با صـراحت از وارد شدن مشرکین به مسجدالحرام نهی شده است، زیرا قداست و طهارت این مکان با ورود افرادی که نجس شمرده شده اند، سازگاری ندارد. این مکان محل خانه خداست، جایگاه عاشقان است، محل حضور نیکان و پاکان است، پس کسی که پاک نیست، اجازه ورود به آن جا را ندارد؛

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا (۱)؛

«ای کسانی که ایمان آورده اید، مشرکین نجس هستند و پس از این نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند.»

این مضـمون در احادیث هم بیان شـده است. (۲) لطیفه ای عرفـانی ذیل آیه وجود دارد (۳) و آن اینکه شـرک دوگونه است، شرک ظـاهری یا جلیّ و شـرک باطنی یا خفیّ. حکم فقهی تحریم وورد مربوط به شـرک ظاهری است اما اگر کسـی به لحاظ باطنی مشرک باشد و از آب توحید سیراب نگشته باشد چندان بهره ای از حضور در مسجدالحرام نصیب او نخواهد شد، او در اوهام و پنـدار خواهـد مانـد و نور توحید درون او را روشن نمی کند. اما اگر انسان مؤمن و موحد واقعی بود و از نگاه به اغیار بری شد حق را مشاهده و توحید را در این مکان مقدس معاینه خواهد کرد. لذا

۱- توبه: ۲۸

۲- تفسیر قمی، ص ۲۸۲؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۴

۳- لطایف الاشارات، ج ۲، ص ۲۰

شرط حضور واقعی و بهره گیری حقیقی از این مکان باعظمت طهارت باطنی و توحید راستین است.

پنج) بهترین مکان های مسجد

مسجدالحرام حرمت و عظمتی وصف ناشدنی دارد، اما تمامی مکان های آن یکسان و برابر نیست، بلکه بعضی مواضع مسجد نسبت به دیگر جاها رجحان و برتری دارد. روایات در این زمینه محل های متفاوتی را بیان کرده اند.

ابوحمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام سؤال می کند که کدام بقاع از مسجد افضل است؟

امام علیه السلام می فرماید: «بهترین بقاع مسجدالحرام مابین رکن و مقام است». (۱) البته رکن در روایات معمولًا به دو محل اطلاق می شود: گاهی به حجرالاسود و گاهی به رکن یمانی ولی باتوجه به روایات دیگر احتمالًا مراد از رکن در این حدیث همان حجرالاسود باشد.

ابوعبیده همین سؤال را از امام صادق علیه السلام می پرسد، امام علیه السلام در پاسخ می فرماید:

«نماز و دعا در تمام مسجد خوب است، اما بهترین محل مسجد بین باب و حجرالاسود است.» (۲)

براین اساس افضل بقاع مسجدالحرام محدوده حطیم می باشد، چنان که امام صادق علیه السلام در حدیثی ضمن اشاره به همین مطلب می فرماید: «همانا بافضیلت ترین مکان ها روی زمین حطیم است». (۳)

۲. اسرار حدود مسجدالحرام

بعد از آن که کعبه به دست ابراهیم علیه السلام تجدید بنا شد، هیچ حصار و حدودی دور مسجدالحرام وجود نداشت، تنها در اطراف کعبه آن سوی محدوده طواف، خانه های

۱- امالی طوسی، ص ۱۳۲، روایت ۲۰۹

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۲۵، روایت ۲

۳- فقیه، ج ۲، ص ۲۰۹، روایت ۲۱۷۰

اعراب بنا شده بود. پیروزی اسلام سبب شد تا خانه خدا و اطراف آن از بت ها پاك شود و ندای توحید، مسجدالحرام را فرا گیرد. با گسترش اسلام، مسلمانان احساس کردند که باید محدوده طواف وسیع شود و طبعاً لازم بود بر این محدوده افزوده شود. از این رو اطراف مسجد به عنوان حصار، دیواری کوتاه کشیده شد. این دیوار نخستین بار به دستور خلیفه دوم بنا شد. در دوره های بعدی مسجدالحرام توسعه بیشتری یافت و حد و حدود آن وسیع تر شد. (۱) البته در این زمینه مباحث تاریخی و فقهی فراوانی وجود دارد که از آنها صرف نظر می شود.

از برخی روایات به دست می آید (۲) که اولین محدوده مسجدالحرام به دستور ابراهیم علیه السلام از کعبه تا سمت مشرق، یعنی صفا و مروه محدود می شده است. لذا حد مسجد کعبه تا مسعی است. به دنبال این با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام مواجه می شویم که فرمود:

«هرگاه حضرت قائم ظهور کند، بیت اللّه الحرام ومسجدالحرام و مسجد کوفه را به حالت اولش بازمی گرداند. ابوبصیر گفت: یعنی به همان محلی که بازار خرمافروش ها بود.» (۳)

بنابراین آن همه قداست و عظمت و شکوه مربوط به محدوده اصلی کعبه و مسجدالحرام است.

۳. آداب ورود به مسجدالحرام

وارد شدن به محدوده امن الهی مهبط نزول ملائکه و قطعه ای از بهشت طبعاً آداب و شرایط خاص و ویژه ای دارد. در این مکان نشانه های خدا وجود دارد، آیات الهی در مسجدالحرام به وفور یافت می شود، لذا باید آنها را شناخت و نسبت به آنها حالت

۱- ر. ك: آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۷۲- ۷۸؛ تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص ۶۹- ۷۷

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰

۳- همان، ص ۲۱۰

خشوع و خضوع داشت.

یکی از آداب ورود به مسجد این است که انسان با طهارت و غسل گام بر سنگ فرش های نورانی مسجدالحرام گذارد. ادب دیگر این که از باب بنی شیبه به مسجد وارد شود. علت این است که «مأزمین» نام محلی میان عرفات و مشعر است که به صورت دره ای میان دو کوه است. آن جا محلی است که بت ها در آن پرستیده می شدند و سنگ بت «هُبَل» (۱) از آن جا آورده شد. (۲) از دیگر آداب حضور در مسجدالحرام این است که انسان پا برهنه باشد، با حالت سکینه، وقار، خضوع و خشوع و بی هیچ تکبر و نخوتی گام در این مسجد الهی گذارد تا این که خداوند گناهان او را عفو کند و او را بیامرزد. آن گاه که به در مسجدالحرام رسید بایستد و این دعا را بخواند: «السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ، بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَمِنَ اللَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ و ...».

دیگر این که اگر کسی خواست نزد بیت اللّه الحرام برود، آن گاه که به در مسجدالحرام رسید ادب اقتضا می کند که بایستد، دست های خود را بر دیوار گذارد، صورت به در مسجدالحرام بچسباند و با حالت خضوع و خشوع خداوند عظیم را بخواند و این گونه بگوید: «یا سابق الفوت، یا سابق الصوت، یا کاسی العظام لحماً بعد الموت».

ادب ورود به مسجدالحرام طهارت ظاهری و باطنی است. حضور قلب، خضوع و توجه به وحدانیت خدا و گام نهادن بر بت ها شرط ورود به این مسجد مقدس است.

راز و نیاز با خدا، اشک و آه به درگاه او و درخواست رحمت از مقام قدسی پروردگار ادب ورود به مسجد است. شهادت به وحدانیت و کبریایی خداوند، سلام و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام، تائب شدن، درخواست آمرزش گناهان و اطاعت از

۱- بت هُبَل همان بتی است که علی علیه السلام وقتی بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله بالا رفت، آن را از بام کعبه به زمین افکند. امام صادق علیه السلام می فرماید: «به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله بت هبل در کنار بنی شیبه دفن شد و از این رو ورود از درب بنی شیبه سنت گشت».

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۲

خـدا از جملـه احـترام نسـبت بـه مسـجد نـوراست. و در یـک جملـه توحیـدی شـدن و موحـد زیسـتن ادب حضـور و ورود به مسـجدالحرام است. گفتنی این که به هنگام ورود به مسـجدالحرام دعاهای متعـددی وارد شـده است که بایـد به کتب آداب و ادعیه مراجعه کرد.

فصل سوّم: اسرار عرفانی کعبه

اشاره

کعبه، مقـدس ترین و با احترام ترین خانه های روی زمین است. خانه کعبه نخستین و برترین نقطه خاکـدان طبیعت است، کعبه در جایگـاهی بسـیار مقـدس قرار دارد و خداونـد بـه آن نظر وعنـایتی ویژه داشـته ودارد. خداونـد از هر چیز یکی را به عنـوان بهترین برمی گزیند.

او از زمین کعبه را برگزید، هیچ منزلی روی زمین محبوب تر و عزیزتر از کعبه نیست، پس هتک حرمت آن جایز نبوده، بیرون راندن کسی که به آن جا پناه برده هم جایز نمی باشد.

کعبه ستون دین و بنیاد بقای شریعت محمدی است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَا یَزَالُ الدِّینُ قَائِماً مَا قَامَتِ الْکَعْبَه» (۱)

؛

«مادامی که کعبه پابرجاست دین پایدار خواهد بود.»

اولین سؤالی که مطرح است این که ساختن کعبه از چه زمانی آغاز شد؟

۱. شروع ساختن کعبه

درباره آغاز ساختن خانه خـدا احادیث متعددی وارد شده و در این زمینه به گونه های مختلف مطالبی مطرح شده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۱

«خداونـد جبرئیل رانزد آدم و حوا فرسـتاد و به آن دو فرمود: برای من خانه ای بسازیـد. جبرئیل برایشان نقشه کشـید. آدم حفر می کرد و حوّا(خـاک را) منتقـل می کرد تـا بـه آب رسـید. از زیر آن چنین نـدا آمـد: بس است ای آدم، پس چـون خـانه را ساختنـد، خداوند به او وحی فرمود که بر گرد آن طواف کند و به او گفته شد: تو اولین کسـی و این، اولین خانه است، سـپس قرن ها گـذشت تا آن که حضرت نوح آن را دیـد بعـد قرن ها گذشت تا آن که حضـرت ابراهیم، پایه های آن را برافراشت.» (۱)

امام باقر علیه السلام هم فرمود:

«اما آغاز این خانه چنان بوده که خداوند به فرشـتگان فرمود: من در زمین جانشـین قرار می دهم فرشـتگان پاسخ دادند: آیا در آن کسـی را قرار می دهی کـه فساد می کنـد و خـون هـا می ریزد؟ خداونـد از فرشـتگان روی گردانـد. آنهـا دیدنـد کـه این رویگردانی از خشم خداست، پس به عرش او پناهنده شدند. خداوند به یکی از فرشتگان فرمان داد تا در آسمان ششم در برابر عرش او خانه ای برایش بسازد به نام «ضُـراح» که آن را برای آسـمانیان قرار داد که هر روز هفتاد هزار فرشته طوافش می کنند و بـازنمی گردنـد و اسـتغفار می کننـد. پس چون آدم به آسـمان دنیا فرود آمـد، خداونـد فرمانش داد که این خانه را- که در مقابـل آن بود- ترمیم کنـد. پس خداونـد این را برای آدم و نسـل او قرار داد همچنان که آن خانه را برای آسـمانیان قرار داده بود.» (۲)

در دو روایت پیش ساختن کعبه به آدم علیه السـلام نسبت داده شـده است. خانه خدا را آدم علیه السـلام به عنوان اولین پیامبر خدا حفر کرد و در آن جا خانه ای بنا نمود؛ این خانه معادل خانه ای است در عرش خدا که توسط فرشتگان ساخته شد، اما در بعضی احادیث آمده است که ابراهیم علیه السلام کعبه را بنا کرد. امام باقر علیه السلام می فرماید:

۱- کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۲۱۳، روایت ۳۴۷۱۸

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۷، روایت ۱

«خداونـد به فرشـتگان فرمـان داد که در زمین برای او خـانه ای بسازنـد تـا هرکه از فرزنـدان آدم گنـاه کنـد، برگرد آن طواف نماید- آن گونه که فرشتگان عرش خدا را طواف می کنند- تا از آنان خشنود شود همچنان که از فرشتگان راضی شد.

پس در محل کعبه خانه ای ساختند که زمان توفان بالا برده شد که اکنون در آسمان چهارم است. هر روز هفتاد هزار فرشته بر گرد آن طواف می کنند و هرگز به سوی آن برنمی گردند. حضرت ابراهیم علیه السلام بر پایه همان، کعبه را بنا نهاد.» (۱)

درباره زمان بنای کعبه دوقول پیدا شد: برخی معتقدند که کعبه را حضرت ابراهیم علیه السلام ساخت و پیش از آن خانه ای به نـام کعبه وجود نـداشت، بعضـی دیگر هم بر این باورنـد که خـانه خـدا قبـل از ابراهیم علیه السـلام ساخته شـده بود و نخستین سازنده کعبه آدم علیه السلام است. می توان میان این دو قول جمع نمود: کعبه نخستین بار توسط آدم علیه السلام و به امر خدا بنـا شـد، امـا بر اثر توفـان نوح علیه السـلام یا پدیـده ای دیگر از بین رفت، پس از آن با راهنمایی خـدا و به دست ابراهیم علیه السـلام این بنا تجدیـد شد. لذا ابراهیم علیه السـلام در بنای کعبه و آداب و مناسک آن نقشـی عظیم دارد. تعبیر دقیق قرآن هم شاهدی بر این مدعاست:

وَإِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ (۲)؛

«و مکان خانه را برای ابراهیم آشکار کردیم.»

این حـدیث هم تأییـد دیگری است بر وجه جمعی که بیـان شـد، امـام بـاقر علیه السـلام داسـتان سـاختن کعبه را چنین بیان می فرماید: (۳) «چون خداوند، آدم را از بهشت فرود آورد فرمود:

من همراه تو خـانه ای فرود می آورم که بر گرد آن طواف شود، همچنـان که عرش من طواف می شود و نزد آن نماز خوانـده شود، همچنـان که نزد عرش من نمـاز خوانـده می شود. زمان طوفان، خانه بالا برده شـد. پیامبران خانه خـدا را حـج می کردند ولی جای آن را(دقیقاً) نمی دانستند تا آنکه خداوند جای آن را برای حضرت ابراهیم مشخص

۱- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۲

۲- حج: ۲۶

۳- فقیه، ج ۱، ص ۲۲۹، روایت ۶۷۳

کرد. او هم خانه را از(سنگ) پنج کوه بنا کرد. کوه حرا، ثَبیر، لبنان، طور و حمر.»

البته داستان آفرینش داستانی نغز و دلکش است و قرآن آنرا با بیان های متنوع به بشر تعلیم داده است گاهی می فرماید: اللَّهِ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ؛ (۱) «خدا موجودات را می آفریند آنگاه دیگربارشان باز می گرداند.» یا یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَی الْأَرْضِ ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ؛ (۲) «کار را از آسمان تا زمین سامان می دهد پس بسوی او بالا می رود.» یا وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ وَکانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ؛ (۳) «اوست که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر روی آب بود.» یا در سوره نازعات(۳۳- ۲۷) به خلقت آسمان، شب، آب و کوه ها اشاره می کند. یا این که به پدیده دخان اشارتی دارد. (۴) اما بجز این ها، قرآن به مسأله دحوالارض یا انبساط زمین هم اشاره ای دارد: وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذلِکَ دَحاها؛ (۵) «و پس از آن زمین را بگسترد.» دحوالارض از نقطه ای شروع می شود که طبعاً آن منطقه مرکز زمین خواهد بود، مرکز زمین جایی جز کعبه نیست. (۶) قصه ساختن بیت اللَّه الحرام و نحوه تکوّن آن در فرمایشات معصومین ذکر شده است. امام باقر علیه السلام با اشاره به آیه وَکانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ می فرماید: (۷) «آب که محل عرش الهی بود بر هوا قرار داشت و غیر اینها مخلوقی نبود. چون خدا اراده فرمود زمین را بیافریند به بادها دستور داد تا به آب برخورد کنند موجی پدید آمد روی آن کف های فراوانی بود، آنها را در محل بیت جمع نمود تا کوهی از کف جمع شد سپس از آنجا زمین را گستراند.»

۱- روم: ۱۱

۲- سجده: ۵

۳- هود: ۷

۴- فصلت: ۱۱

۵- نازعات: ۳۰

۶- ر. ک: الکعبه مرکز العالم، ص ۱۳۹- ۲۱۵؛ الکعبه المشرفه، سره الارض ووسط الدنیا، ص ۲۱- ۳۵؛ اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۱- ۷۵

۷- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۲۳، روایت ۲

نحوه گسترش و بسط زمین بـدین صورت است که «خداوند زمین را از زیر کعبه تا منی گستراند، از منی تا عرفات و از عرفات تا منی و از منی تا کعبه، سپس بیت را از آسـمان نازل کرد در حالی که چهار در داشت و به هر دربی قندیلی از طلای بهشتی آویزان بـود.» (۱) نکتـه جـالب و ظریفی کـه بـدان تصـریح شـده است علت سـیاهی جایگـاه کعبه است در حـالی که براسـاس احادیث جایگاه کعبه از کف های روی آب ساخته شـده که طبعاً باید سـفید باشد، علت تغییر رنگ جایگاه کعبه و اطراف آن گناهان بشر و پیش از همه کشتن فرزند آدم بود. امام صادق علیه السلام فرمود (۲):

«جایگاه کعبه سـرزمینی مرتفع و سـفید بود که همچون خورشـید و ماه می درخشید تا آنکه از دو فرزند آدم، یکی آن دیگری را کشت پس سیاه شد، چون آدم فرود آمد خداوند همه جای آن زمین را برای او بالا آورد تا آن را دید.

سپس فرمود: همه این از آن توست. گفت: خدایا این زمین سفید درخشان چیست؟ فرمود: آن زمین من است.»

حاصل آن که خانه خـدا به امر خدا ساخته شد، جبرئیل آن را طراحی کرد، اولین پیامبر خدا و اب الأنبیا در ساختن آن دخالت داشـتند، کعبه در برابر خانه خدا در عرش است، کعبه وسـیله استغفار بنی آدم است، فرشتگان در ساختن کعبه نظارت داشتند، کعبه قطعه ای از بهشت است و هرکس به بهشت نظر کنـد، گناهانش آمرزیـده می شود، نوح علیه السـلام با کشتی خود چهل روز بـه دور کعبه گشت تـا سـرانجام در وادی جـودی سـکنا گزیـد. (۳) کعبه بعـد از پیـدایش در دوره هـای مختلف تـاریخی تحولات و تطورات فراوانی به خود دید. کعبه در دوره انبیای پیشـین، در عهد جاهلیت، در دوره پیامبر صـلی الله علیه و آله، در عصـر خلفـا و نیز دوره هـای بعـدی تـا به امروز ادامه حیـات داده است. در این زمینه، کتب تـاریخی مباحث مبسوطی را مطرح کرده اند. (۴)

۱- همان، روایت ۳

۲- همان، روایت ۱

۳- اخبار مکه، ج ۱، ص ۵۲

۴- ر. ک: تاریـخ الکعبه المعظمه؛ آثار اسـلامی مکه و مدینه، ص ۶۴- ۸۳؛ تاریخ عماره مسـجدالحرام؛ بناء الکعبه علی قواعد ابراهیـم علیـه السـلام؛ تاریـخ الکعبه؛ الکعبه المشـرفه؛ بنـاء الکعبه الـبیت الحرام؛ مکه المکرمهـوالکعبه المشـرفه؛ تاریـخ و آثـار اسلامی، ص ۴۳- ۴۸

۲. اسرار نام های کعبه

اشاره

نام های کعبه هم در قرآن و هم در احادیث ذکر شده است و اسرار فراوانی ذیل آنها وجود دارد. در قرآن از خانه خدا بیست بار و جمعاً در شانزده آیه یاد شده است، بدین صورت که واژه «کعبه» دوبار، واژه «البیت» هفت بار، واژه «بیت» یک بار، واژه «بیت الحرام» دوبار، واژه «بیت العتیق» دوبار، واژه «بیتک المحرّم» یک بار، واژه «بیتی» دوبار، «بکه» یک بار، «مسجدالحرام» یک بار و «بیت المعمور» هم یک بار به کار برده شده است. شایان ذکر است که در تفاسیر و بعضی احادیث نکاتی در باب اسرار برخی نام های کعبه به چشم می خورد که مناسب است به آنها اشاره شود.

یک) کعبه

عنوان کعبه در دو جای قرآن به کار رفته است که عبارتند از: جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ؛ (۱) و دیگری: هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَهِ؛ (۲) درباره علت این نام گذاری چند قول مطرح است:

الف: کعبه به صورت مربع است و در زبان عربی معمولًا به خانه های چهارگوش و مربع، کعبه اطلاق می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«کعبه را از آن جهت کعبه نام نهاده اند که چهارگوش است. علت چهارگوش بودنش نیز آن است که درمقابل بیت المعمور است که آن هم چهارگوش است.

۱- مائده: ۹۷

۲- مائده: ۹۵

بیت المعمور چهارگوش شده، چون در برابر عرش است که آن هم چهارگوش است. عرش چهارگوش شده چون کلماتی که اسلام برآنها استوار است چهار کلمه است: سبحان اللَّه، الحمد للَّه، لا إله إلّااللَّه و اللَّه اکبر.» (۱)

بنابراین چهارگوش بودن کعبه بدین دلیل است که عرش خدا چهارگوشه دارد و هر گوشه ای بر اسمی از نامهای الهی استوار شده است. این نامها یا به عبارت دیگر تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر ارکان اسماء الهی، اسماء محیط و امهات اسماء محسوب می شوند و تحت اسماء جمال و جلال می گنجند. از آن جا که این اسماء چهارگانه بر اسماء دیگر الهی احاطه و هیمنه دارند، طبعاً کعبه هم احاطه بر زمین خواهد داشت.

ب: در زبان عربی به وسط هر چیز، کعبه می گویند. از آن جا که خانه خدا و بیت اللَّه الحرام در وسط دنیا قرار گرفته است، به آن کعبه می گویند. گروهی از یهود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و درباره بعضی مسائل از ایشان سئوالاتی پرسیدند. یکی از آنها پرسید: چرا به کعبه کعبه می گویند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لأنّها وسط الدنیا»؛ (۲)

«زیرا کعبه در وسط دنیا قرار گرفته است.» مسأله دحوالأرض مؤیدی بر این سخن است؛ زیرا که زمین از کعبه انبساط و گسترش یافت. بر این اساس کعبه مرکزیت داشته، اساس و پایه این کره خاکی است، از این رو مادامی که کعبه باقی است، زمین و دنیا هم وجود دارد، یعنی پیدایش دنیا از کعبه است و پایداری و بقای آن هم وابسته به اوست.

ج: یکی دیگر از معانی کعبه ارتفاع و بلندی از سطح زمین است. به هر چیزی که دارای ارتفاع از سطح زمین باشد کعبه می گویند. کعبه دارای دوگونه بلندی است: ظاهری و معنوی. هم به لحاظ ظاهر بنای کعبه از سطح زمین ارتفاع دارد، هم به لحاظ شرافت و عظمتی که نزد خدا دارد، رفعت و بلندای معنوی دارد. احتمالًا به همین دلیل است که ساختن بنایی بلندتر از خانه کعبه مجاز نیست. (۳)

۱- فقیه، ج ۲، ص ۱۹۰، روایت ۲۱۱۰

۲- امالی صدوق، ص ۱۶۶

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۰؛ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۶۰

دو) عتیق

عنوان «عتیق» در قرآن در دو مورد ذکر شده است: یکی در باب طواف خانه خداست: وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ؛ (۱) و دیگری درباره جایگاه قربانی ها می باشد: ثُمَّ مَحِلُّها إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ. (۲) در زمینه علت این نامگذاری وجوه مختلفی بیان شده است که عبارتند از:

الف: آزاد؛ در احادیث بیان های مختلفی درباره آزادی کعبه ذکر شده است؛ از جمله این که:

- آزاد از مالکیت مردم. هر خانه ای که در زمین ساخته شود، مالکی از انسان ها دارد، مگر خانه خدا که مالک آن فقط خداست. ابوحمزه ثمالی می گوید: در مسجدالحرام بودم و به امام علیه السلام عرض کردم که خداوند چرا این خانه را عتیق نامید؟

امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّهُ لَيسَ مِنْ بَيْتٍ وَضَعَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا لَهُ رَبٌّ وَ سُكَّانٌ يَسْكُنُونَهُ غَيْرَ هَذَا الْبَيْتِ فَإِنَّهُ لَا رَبَّ لَهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الْحُرُّ ...»؛ (۳)

«هیچ خانه ای نیست که خدا بر روی زمین قرار داده مگر آن که صاحب و ساکنانی دارد، جز این خانه که جز خدای متعال، صاحبی ندارد و آزاد است.»

امام باقر علیه السلام با بیانی روشن تر به همین مضمون اشاره دارد:

«کعبه خانه ای است که آزاد از مردم بوده و هیچ کس مالک آن نیست.» (۴)

۱- حج: ۲۹.

۲- حج: ۳۳.

۳- فروغ کافی، ج ۴، ص ۱۸۹، روایت ۵.

۴- همان، روایت ۶

بنابراین تنها خانه ای که روی زمین مـدعی از سوی انسان ها نـدارد کعبه است. کعبه خانه ای است که ساکنی جز خـدا ندارد، مالکی جز خـدا نـدارد، انتسابی جز به او نـدارد و هیچ انسانی حقی بر این خانه ندارد. کعبه، خانه خداست. لذا ادعای مالکیت کعبه چه با صراحت چه تلویحی و چه آشکارا چه پنهانی و از سوی هرکسی که باشد، مردود است.

– آزاد از غرق و توفان نوح: خداوند در داستان نوح علیه السلام تمام زمین را غرق آب کرد، لذا هر چیز که در زمین بود غرق شـد مگر بیت که خداونـد آن را از زمین بالا برد تا غرق نشود. از آن روست که به کعبه عتیق گفته انـد؛ چرا که از غرق شدن رهایی یافت. امام صادق علیه السلام فرمود:

«خداونـد در ماجرای نوح، همه زمین را زیر آب برد جز خانه خـدا را، آن روز این خانه «عتیق» نام نهاده شد، چون که آن روز از غرق شدن رها شد.» (۱)

لذا خانه خدا از غرق شدن و توفان نوح رهایی یافت.

– آزادی از جهنم: در بعضـی از تفاسیر (۲) به این نکته اشاره شـده است که اگر کسـی خانه خدا را در دنیا زیارت کند و زائر بیت اللّه الحرام باشـد، خداونـد او را از جهنم نجات می دهـد و برائت از جهنم هـدیه او خواهـد بود، پس کعبه باعث برائت از آتش جهنم می باشد و به همین دلیل به آن بیت العتیق گفته اند.

ب: قدیم و کهن: از جمله معانی عتیق، کهن و قدیمی است، همین مضـمون در روایات هم آمده است. امام باقر علیه السلام در مسجدالحرام نشسته بودند. از ایشان درباره بیت عتیق سئوال شد، امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهُ قَبْلَ الْأَرْضِ ثُمَّ خَلَقَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِ فَدَحَاهَا مِنْ تَحْتِهِ»؛ (۳)

«خداوند کعبه را قبل از خلقت زمین آفرید، سپس به آفرینش زمین پرداخت و زمین را از زیر آن گستراند.»

۱- علل الشرایع، ص ۳۹۹، روایت ۵

۲- التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۵۸

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۹

در تفاسیر، این آیه ناظر به حج تلقی شده است. (۱) «تفث» اشاره است به مناسک حج و مراد از قضاء آن تدارک آنهاست یا این که مراد تعلقات نفسانی به هنگام حج است.

انسان باید در ایام حج از تعلقات خود بکاهد و خواهش های نفسانی خود را مهار کند تا به لقاء امام نائل آید، چه در مُلک، چه در عالم ملکوت.

سه) بکّه

این عنوان از قرآن گرفته شده است. در یک آیه واژه «بکّه» با ویژگی های خاصی بیان شده است:

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّهَ مُبارَكاً (۲)؛

«نخستین خانه ای که برای مردم بنا شده، همان است که در مکه است.»

درباره بکه احتمالات مختلفی است که در مباحث پیشین به آنها اشاره شده است.

یکی از احتمالات این است که بکه نامی برای کعبه است.

عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام درباره این نامگذاری سئوال می کند، امام علیه السلام می فرماید: «زیرا مردم در اطراف آن و درون آن می گریند.» (۳) لذا از این که خانه خدا پیوندی با اشک و آه دارد و از برکات و خیراتی برای انسان به ارمغان می آورد، وسیله هدایت بشر است. خانه ای با جایگاه کعبه می تواند هادی بشر باشد، دست او را تا وصول به مقصود بگیرد و او را راهنمایی کند. این مهم با تضرع، راز و نیاز با خدا و اشک و آه امکان پذیر است.

۱- بیان السعاده، ج ۳، ص ۷۴؛ کشف الأسرار، ج ۶، ص ۳۶۴؛ لطائف الإشارات، ج ۲، ص ۵۴۰؛ تفسیرمنسوب به ابن عربی، ج ۲، ص ۵۷

۲- آل عمران: ۹۶

۳- علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۹۷

چهار) بیت المعمور

عنوان مزبور در سوره طور آمده است:

وَالطُّورِ وَكِتابٍ مَسْطُورٍ فِی رَقٍّ مَنْشُورٍ وَالْبَیْتِ الْمَعْمُورِ (۱)؛

«قسم به کوه طور و قسم به کتاب نوشته شده در صفحه ای گشاده و قسم به بیت المعمور.»

یکی از معانی بیت معمور خانه خداست. این خانه همواره آباد است. آبادانی کعبه به دومعنا می تواند باشد: یکی این که همواره این خانه روی زمین آباد بوده است و اگر هم کسی آن را تخریب کرده، با سرعت تجدید بنا و آباد شده است. دیگر این که بیت معمور اشاره به عمران و آبادی معنوی است. کعبه نخستین معبد روی زمین است که محاذی بیتی در آسمان قرار دارد. بیت معمور خانه ای است در آسمان که محاذی آن بر روی زمین، کعبه قرار دارد. در بعضی تفاسیر از امام باقر علیه السلام حدیثی نقل است که فرمود:

«خداوند زیر عرش چهار استوانه قرارداد و آن را ضراح نامید و این بیت معمور است. خداوند به ملائکه امر فرمود تا حول آن طواف کنند، سپس آنها را مبعوث فرمود و به آنها گفت که در زمین خانه ای مانند آن بنا کنند و به تمام زمینیان دستور داد تا گرد آن طواف کنند.» (۲)

بنابراین بیت معمور یا عنوانی است برای خود کعبه یا اسمی برای خانه ای در عرش الهی که کعبه به محاذات آن بر روی زمین قرار دارد. به هر تقدیر کعبه نسبتی با آسمان و عرش خدا دارد و از آن جا تنزل یافته است و رشحه ای از بهشت درون خود دارد. کعبه این عظمت را از خدا دارد. گفتگویی است میان کعبه و خدا:

«چهار هزار سال آن کعبه معظم را بتخانه آذری ساخته بودند تا از غیرت نظر اغیار به خداوند خود بنالید که: پادشاها مرا شریف ترین بقاع گردانیدی، و

۱- طور: ۱- ۴

۲- بیان السعاده، ج ۴، ص ۱۱۷

رفیع ترین مواضع ساختی، بیت الحرام نام من نهادی و امن و امان خلق در من بستی. پس به بلاء این اصنام مبتلا کردی. از بارگاه جبروت بدو خطاب رسید که: آری چون خواهی که معشوق صد و بیست و چهار هزار طهارت باشی و خواهی که همه اولیا و صدّیقان و طالبان را در راه خود بینی و آن را که خواهی به ناز در کنارگیری، و صدهزار ولیّ و صفیّ را جان و دل در راه خود به تاراج دهی کم از آن نباشد که روزی چند در بلاء این اصنام بسازی، و صفات صفا و مروه را در بطش قهر فروگذاری. سنت ما چنین است، کسی را که روزی دولتی خواهد بود، نخست او را از جام قهر شربت محنت چشانیم. خواست ما این است و بر خواست ما اعتراض نه، و حکم ما را مردّ نه، وضع ما را علت نه: نفعل ما نشاء ونحکم ما نرید.» (۱)

در تفسیر کشف الاسرار درباره بیت معمور به نکاتی جالب برمی خوریم: (۲) «بیت معمور خانه ای است در آسمان هفتم که به حذاء عرش الهی بنا شده است، حرمت آن در آسمان مانند حرمت کعبه است روی زمین، هر روز هفتاد هزار ملک گرداگرد آن طواف می کنند و در آن نماز می گزارند و این داستانی ابدی است. بیت معمور خانه ای در بهشت بود که خداوند آن را برای توبه آدم علیه السلام به زمین آورد. سپس آن را به آسمان برد و به جای آن روی زمین کعبه بنا شد و خداوند کعبه را هر سال با عبادات مردم آباد می کند.»

۳. اسرار عرفانی کعبه

اشاره

جهان هستی از مبدأ واحدی آفریده شد. تنزل و تجلی وجود از واحد است، لذا مبدأ جهان هستی امر واحدی است که عالم را براساس اراده حبّی خود آفرید:

«کنت کنزاً مخفیاً فأحببت أن أعرف فخلقتُ الخلق لکی أعرف»؛

۱- کشف الاسرار، ج ۳، ص ۲۳۷- ۲۳۸

۲- همان، ج ۹، ص ۳۳۳

«من گنج پنهانی بودم، خواستم تا شناخته شوم، پس جهان را آفریدم تا شناخته شوم.»

بنابراین خداوند از روی حب و عشق هستی را خلق نمود. این همان عشق نخستین است که سرآغاز تجلی بود. به قول حافظ:

در ازل پرتو حسنت زتجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

عشق نخستین خدا به ماسوا سرمنشأ پیدایش عشقی دیگر شد و آن عشق ماسوا برای رجوع به اوست. عشق اول در قوس نزول است و عشق دوم در قوس صعود، عشق اول منشأ خلقت است و عشق دوم باعث رجوع خلقت، عشق اول می آفریند، عشق دوم می برد و عشق دوم دایره هستی را کامل می کند: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. (۱) جهان به سمت واحد پیش می رود، تاریخ و عالم هستی هدفمند است، هدف و غایت عالم و تاریخ به سمت خداست، لذا حرکت گیتی وحدت گراست، یعنی همه چیز از جمله انسان به سوی عالم وحدت پیش می رود و در حال شدن هستند وَإِلَيْهِ المَصيرُ؛ (۲) در یک کلام جهان و انسان سمت و سویی توحیدی دارند، براین اساس لازم است توحید در عالم خودنمایی کند. اولین مظهر توحید روی زمین کعبه است. کعبه تنها قبله گاه عاشقان خداست. کعبه خانه خدای واحد است و کعبه تجلی گاه توحید در دنیاست. هر وجودی سرّی دارد کعبه هم سراسر سرّ است و اسرار الهی را درون خود جای داده است.

بی جهت نیست که کعبه خانه خدا روی زمین است.

از آیات و احادیث به صورت مجموعی به دست می آید که خانه خدا دوگونه اوصاف دارد: اوصاف جلال و اوصاف جمال. گاهی کعبه انسانی را نابود می کند، گاهی

۱- بقره: ۱۵۶

۲- مائده: ۱۸

وسیله بخشش و مغفرت می شود، گاهی خانه خدا اجازه نزدیکی به خود را به انسانی نمی دهد و گاهی نگاه به او عبادت و نیکی است. کعبه از یک طرف گنهکاری را مسخ می کند و از سوی دیگر بنده خاشع را در آغوش می گیرد. خانه خدا با یک نگاه سپاه ابرهه را از پای درمی آورد و با نگاه دیگر تمام زائرین خود را شفاعت می کند. بیت اللَّه الحرام تجلی گاه جلال و جمال الهی است و خداوند خودش را با کعبه به انسان ها نشان می دهد. براین اساس اسرار عرفانی کعبه به دوبخش تقسیم می شوند:

یک) شکوه و عظمت کعبه

اشاره

خدا عظیم است و باشکوه و او عظمت و جلال خود را در خانه اش در چند چیز نشان داده است:

مسخ گنهکار

اگر کسی نزد کعبه گناهی انجام دهد، ممکن است کعبه چنان او را ادب کند که باعث مسخ انسان شود. این حادثه در تاریخ رخ داده است، در زمان جاهلیت عرب ها بت پرست بودند. در این میان نام دو بت معروف تر بود: یکی به نام «اساف» که بت قریش بود و دیگری به نام «نائله» که آن را میان صفا و مروه برای پرستش قرار داده بودند. قریش آن دو را می پرستیدند. این دو بت شباهت زیادی به انسان داشتند. از حضرت علی علیه السلام در این باره سئوال شد، امام فرمود:

«آن دو جوانی زیبا بودند، اساف پسر و نائله دختر بود. زمانی با هم برای طواف کعبه رفتند، در آنجا خلوتی یافتند و گناهی مرتکب شدند. خداوند آن دو را مسخ نمود.» (۱)

حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام است:

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۶.

«زنی مشغول طواف بود، مردی پشت سر او قرار گرفت آن مرد به گناه، دست زن را گرفت. در این حال دست او به دست زن گره خود به گونه ای که جدا نمی شد. آن دو را نزد حاکم بردند، فقها آمدند، صحنه را دیدند و فتوا به قطع دست دادند. در آن جا یکی از نوادگان پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت گفت: بهتر است از حسین بن علی علیه السلام استمداد جوییم. شب همه نزد او حاضر شدند و از او کمک خواستند، امام علیه السلام رو به قبله شد، مکث طولانی نمود و از خدا خواست تا این که دست آنها از هم جدا شد.» (۱)

کشتن بی ادب

اگر کسی از روی تعمد و عناد کعبه را آلوده و نجس کند، اعدام خواهد شد و کسی که مسجدالحرام را عمداً نجس کند، محکوم ضرب شدید است. ابی صباح کنانی می گوید:

از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: نظر شما درباره کسی که مسجدالحرام را عمداً نجس کند چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «سر او را شدیداً می زنند.» سپس پرسید:

کسی که کعبه را عمداً نجس کند چگونه است؟ امام علیه السلام فرمود: «کشته می شود.» (۲)

این یک حکم فقهی است که در هیچ جای دیگری نظیر ندارد، ولی نشان از واقعیتی دارد. این واقعیت چیزی جز شکوه و عظمت و جلال الهی نیست که در کعبه به ظهور رسیده است. خداوند نسبت به خانه اش حساس است و بی ادبی به آن را به هیچ وجه تحمل نمی کند.

حکم مشابه دیگری هم وجود دارد که در مباحث پیشین گذشت؛ مشرک از آنجا که نجس است، حق نزدیک شدن به خانه خدا را ندارد، طواف برای او جایز نیست، علت آن آیه برائت است. خداوند و رسول او از مشرکین برائت جسته اند، (۳) لذا حق

۱- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۷۰

۲- همان، ص ۴۶۹

۳- توبه: ۱

نزدیک شدن به خانه خدا را ندارند. از سوی دیگر طواف خانه خدا به صورت برهنه حرام است. (۱)

پایان حیات بشر

این مسأله به گونه های مختلف بیان شده است. گاهی گفته می شود: «دین باقی است مادام که کعبه برپاست»؛ (۲) لذا بقا و پایداری دین وابسته به کعبه است، مادام که کعبه پابرجاست دین خدا استوار است. دین به کعبه پیوند خورده است.

از سوی دیگر امام صادق علیه السلام فرمود:

«اگر حتی طواف کعبه برای یک سال تعطیل شود، خداوند به انسان ها مهلت نمی دهد.» (۳)

پس استقامت کعبه، هم علت برپایی دین است، هم عامل استمرار حیات بشر و این است معنای مرکزیت کعبه نسبت به دنیا و زمین. خداوند اراده فرمود که هم نظام تشریع و هم عالم تکوین دائرمدار مرکز عالم وجود، یعنی کعبه باشد؛ آن دو باقی اند مادام که کعبه پایدار بماند.

حضرت علی علیه السلام در آستانه شهادت وصیت هایی فرمود و انسان ها را به رعایت اموری سفارش کرد که یکی از آنها ادب و خشوع دربرابر خانه خداست. امام علیه السلام تعطیل حج را حرام می داند و به نکته ای تکوینی اشاره می کند:

«وَ اللَّهَ، اللَّهَ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تُخَلُّوهُ مَا بَقِيتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تُرِكَ لَمْ تُنَاظَرُوا»؛ (۴) «خدا را خدا را در مورد خانه پروردگارتان، تا آن هنگام که هستید، آن را خالی

۱- تفسیر قمی، ص ۲۵۸؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۵

۲- فروع کافی، ج ۲، ص ۲۷۱

۳- همان.

۴- نهج البلاغه، نامه ۴۷، بند ۶

نگذارید که اگر خالی گذارده شود، مهلت داده نمی شوید.»

نابودی سپاه ابرهه

در قرآن سوره ای به نام فیل وجود دارد که در آن به داستان اصحاب فیل و ابابیل اشاره شده است:

«آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران چه کرد؟! آیا نیرنگشان را در تباهی و گمراهی قرار نداد؟ و بر سر آنان پرندگانی دسته دسته فرستاد که با سنگ هایی از سجیل آنان را زدند، پس آنان را مانند برگی خوردشده قرار دادند.» (۱)

در احادیث در این زمینه مباحث فراوانی مطرح شده است از جمله این که ابومریم می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره ابابیل سئوال کردم، امام علیه السلام فرمود:

«پرندگانی بودند با پرواز پایین که از سمت دریا سراغشان آمدند. سرهایشان مثل سر درندگان و چنگال هایشان مانند پرندگان شکاری بود، هر پرنده سه سنگ همراه داشت: دوسنگ در چنگ ها و یکی در منقار. با آن سنگ ها آن قوم را سنگباران می کردند، تا آن که پیکرهایشان آبله گرفت و بر اثر آن کشته شدند.

پیش از آن آبله دیده نشده بود و این کار را از پرندگان نیز نه پیش از آن و نه پس از آن هرگز ندیدند. کسانی هم که از آن حادثه جان سالم به در برده بودند، چون به حضرموت- نام یک وادی نزدیک یمن- رسیدند، خداوند سیلی فرستاد و همه را غرق کرد. فرمود: از پانزده سال پیش در آن وادی هرگز آبی دیده نشده بود! فرمود: به همین خاطر که آنان در آن جا مردند، نام آن جا حضرموت(مرگ حاضر) شد.» (۲)

دو) فضل و رحمت

اشاره

کعبه مظهر رحمت خداست. جمال و کرم الهی در خانه خدا نمودار است. این بُعد کعبه نمود و ظهور بیشتری دارد و در دین نسبت به آن بیشتر توجه شده است. کعبه

۱- فیل: ۱- ۵

۲- فروع کافی، ج ۸، ص ۸۴، روایت ۴۴

انسان ها را شفاعت می کند، کعبه اولین عبادتگاه روی زمین است، خانه خدا، کریم ترین خانه های دنیاست، خداوند به وسیله کعبه بندگانش را به بندگی فراخواند، کعبه وسیله بخشش گنهکاران است، کسی که به کعبه نگاه کند به بهشت خیره شده است و کعبه خیمه ای از نور الهی است که زمین را روشن کرده است: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها. (۱)

برگزیده خدا

خداوند از زمین خودش خانه خودش را برای خودش برگزید. امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«خداوند سه چیز را محترم شمرده است به گونه ای که هیچ چیز مانند آن نیست؛ یکی کتاب، دیگری عترت و سومی بیت اوست که راضی نیست احدی به غیر آن توجه کند.» (۲)

خداوند اهل انتخاب است. اگر به آیات قرآن کریم رجوع کنیم می بینیم که خداوند از طبیعت، چیزهایی را مثل آسمان ها، زمین و آب را برگزیده است. همچنین از گیاهان و درختان اموری نظیر زیتون، انجیر و خرما را و از میان حیوانات به جانورانی مثل مورچه، زنبور عسل و شتر اشاراتی دارد. اما مهم ترین گزینش خدا در باب انسان است. پرورگار عالم از میان تمام مخلوقات و کائنات، انسان را برگزید و همه چیز را مسخر او نمود و همه چیز را برای انسان آفرید. این انتخاب اول خداست و از این روست که انسان ها لیاقت پیدا کردند تا مخاطب خدا باشند:(یا ایها الناس).

خداوند ازمیان انسان ها دست به انتخاب دومی زد و آنها مؤمنان هستند. مؤمنین مخاطبین خاص خدایند: یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا؛ خداوند از میان انسان های مؤمن برگزیدگان دیگری هم دارد:

۱- زمر: ۶۹.

۲- معانی الاخبار، ص ۱۱۸.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْراهِيمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ (۱)؛

«خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را برجهانیان برتری داد.»

اما خداونـد انتخاب چهارمی هم دارد: او از میان انبیاء، رسول خاتم صـلی الله علیه و آله را برای خودش برگزید و از این رو او را ملقب به «مصطفی» نمود. حاصل آن که خدای سبحان از انسان ها مصطفی را و از زمین کعبه را برگزید.

آمرزش گناهان

یکی از اسـرار عرفانی خانه خـدا این است که کعبه جایگاه مغفرت است. خانه خدا گناهان انسان را پاک می کند و بشـر را به سرمنزل مقصود نزدیک می سازد. گناه ربط و نسـبتی با شـیطان دارد. شـیاطین رهزنان حقیقت انـد، آنها لحظه به لحظه سـر راه هـدایت انسـان کمین می کننـد و برای او موانعی فراهم می کننـد. اگر شـهوت بر انسـان غـالب شـد و گنـاه یا خطایی رخ داد، خداونـد برای آن تمهید فراهم نموده است؛ تمهید خدا خانه خداست، چنان که این امر را نخستین بار به آدم علیه السـلام نشان داد. توبه آدم در جوار خانه خدا پذیرفته شد.

وقتی حضـرت آدم علیه السـلام مرتکب خطا شد و خداوند او را به زمین فرسـتاد حضـرت آدم علیه السـلام به سوی خانه کعبه رفت و همان طور که دیده بود ملائکه دورِ عرش طواف می کنند، او نیز هفت مرتبه پیرامون خانه کعبه طواف نمود، سپس نزد مستجار توقف نمود و فریاد زد «رَبِّ اغْفِرْ لِی»، درپاسخ ندا آمد:

«یا آدَمُ قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لکَ»

و حضرت آدم علیه السلام فرمود:

«یَا رَبِّ وَ لِذُرِّیَّتِی».

۱- آل عمران: ۳۳

در پاسخ ندا آمد:

«یَا آدَمُ مَن باء بِذَنبِهِ مِن ذُرِّیَّتِکَ حَیثُ بُؤْتَ أنتَ بِذَنْبِکَ هَهُنا غَفَر اللَّهُ لَهُ»؛

«ای آدم! هر فردی از فرزندانت که مانند تو در خانه کعبه با اعتراف به گناهش به سوی خدا برگردد، خداوند او را می بخشد.» (۱)

شفاعت زائر

کعبه دارای مقام شفاعت است و بندگان خدا را شفاعت می کند. در کتاب مستدرک از شیخ ابوالفتوح رازی حدیثی است (۲) که اساس آن به تورات برمی گردد:

«خداوند در روز قیامت هفتاد هزار ملک مبعوث می کند که همراه آنها زنجیرهایی از طلاست. آنها با این زنجیرها کعبه را به عرصات قیامت می آورند، در این لحظه ملکی به کعبه می گوید: ای کعبه خدا به بهشت وارد شو. کعبه پاسخ می دهد تا حاجت من داده نشود نمی روم. می گویند: حاجت تو چیست؟ می گوید:

شفاعت من درباره کسانی که اطراف من مدفونند قبول شود. خدا می گوید:

حاجتت روا شد. در این هنگام مردگان از قبرهایشان مبعوث شده، در حالی که صورت هایشان سفید و با احرام دور کعبه می چرخند و ندای لبیک سرمی دهند.

ملک می گوید: ای کعبه اللّه، به بهشت وارد شو. کعبه پاسخ می دهد: تا حاجت من داده نشود نمی روم. می گویند: حاجت تو چیست؟ می گوید: پروردگارا! بندگان گنهکار تو از راه های دور با صورت های غبارآلود به سوی من می آیند و همراه خود اهل و اولاد و خانه های خود را می آورند، به دوستان و نزدیکان خود وعده دعا و زیارت می دهند، پروردگارا، شفاعت من را برای آنها قبول کن تا تحت حمایت من قرار گیرند. ملک می گوید: درمیان آنها کسانی اهل گناهان کبیره اند و بر گناه اصرار می ورزند. کعبه می گوید: من همانها را شفاعت کردم. خدا می گوید: شفاعت تو را پذیرفتم و حاجت تو روا شد. ملک می گوید: ای اهل کعبه

۱- همان، ص ۱۱۹

۲- مستدرک، ج ۲، ص ۹

برخیزید. تمام حاجیان برمی خیزند در حالی که صورت هایشان سفید و گرداگرد کعبه طواف می کنند و ندا می دهند. لبیک. ملک می گوید ای کعبه خدا به بهشت وارد شو. در این حال کعبه به سمت بهشت می رود و این را ندا می دهد: «لَبَّیْکَ اللهُمَّ لَبَّیْک» و اهل او به دنبالش به سوی بهشت می روند.»

از این حدیث به دست می آید که از یک سو کعبه دارای مقام شفاعت است و از سوی دیگر هرکسی زائر کعبه باشد، روز قیامت در امان است، همچنین جایگاه بلند کعبه هم نزد خدا آشکار می شود.

نخستین خانه

کعبه اولین و قدیم ترین خانه روی زمین است. این مطلب مفاد آیه ای از قرآن است:

إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَهُدیً لِلْعالَمِینَ (۱)؛

«اول خانه ای که برای عبادت خلق بنا شد، همان خانه ایست که در مکه است که در آن برکت و هدایت است برای آدمیان.»

پرسشی است و آن اینکه کعبه اولین خانه است، به چه معناست؟ در این زمینه چندین احتمال وجود دارد:

شاید این، همان داستان دحوالارض باشد. براین اساس، کعبه اولین قطعه در زمین است که پیش از گسترش زمین آفریده شده است، لذا کعبه به لحاظ خلقت و آفرینش در عالم هستی اولین مخلوق زمینی خواهد بود.

احتمال دیگر این که مراد نخستین معبد روی زمین است، اولین خانه ای که فقط برای بندگی و راز و نیاز و نیایش با خدا مقرر شد، خانه خداست. خانه خدا قدیمی ترین معبد خداست. حضرت علی علیه السلام ذیل آیه به همین نکته اشاره دارد:

«پس از کعبه هم خانه هایی بود، ولی کعبه اولین خانه ای بود که برای پرستش

۱- آل عمران: ۹۶

خداوند قرار داده شد.» (۱)

احتمال سوم این که کعبه به لحاظ برکت، هدایت و امنیت اولین و قدیمی ترین خانه روی زمین است. از مولی الموحدین امیرمؤمنان علیه السلام درباره آیه پیش سئوال شد، امام علیه السلام فرمود:

«کعبه اولین خانه ای است که در آن برکت، هدایت، مقام ابراهیم و امنیت قرار داده شد.» (۲)

گرامی ترین و محبوب ترین خانه ها

خانه در روی زمین فراوان است، ولی در این میان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چهار خانه را گرامی ترین و بخشنده ترین خانه های روی زمین برشمرده اند:

«کعبه، بیت المقدس، هر خانه ای که در آن قرآن قرائت شود و مساجد.» (۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال طواف بود تا به رکن یمانی رسید، در این حال سر خود را به سمت کعبه بلند کرد و گفت:

«سپاس خدای را که تو را شرافت و عظمت بخشید و مرا به پیامبری برانگیخت و علی را امام قرارداد. خدایا بهترین بندگانت را به سوی آن رهنمون باش و آن را از بندگان بدِ خویش، دوربدار.» (۴)

زراره، صحابی بزرگوار امام محمد باقر علیه السلام درباره کعبه حدیثی نقل می کند، امام فرمود (۵):

۱- تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۲، ص ۴۰۲، روایت ۹۶۲

۲- مستدرک، ج ۲، ص ۳۲۱، روایت ۳۱۵۴

۳- فقیه، ج ۲، ص ۲۴۱، روایت ۲۲۹۶

۴- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۰، روایت ۱۹

۵- همان، ص ۲۳۹، روایت ۱

«خداوند هیچ خانه ای را بر روی زمین محبوب تر و گرامی تر و بخشنده تر از آن [اشاره فرمود به سوی کعبه] نیافریده است. از روزی که آسمان ها و زمین را آفرید، در کتاب خویش ماه های حرام را به خاطر حرمت آن حرام ساخته است، سه ماه پیاپی برای حج: شوال، ذی قعده و ذی حجه و یک ماه جدا برای عمره رجب است.»

آزمودن انسان ها

یکی از سنت های الهی نسبت به انسان ها این است که خداوند تک تک افراد بشر را می آزماید. به تعبیر دیگر «ابتلاء» یکی از قوانین خلقت است، تا سره از ناسره آشکار شود و خوب و بد انسان ها از هم تفکیک گردند. خداوند چنین مقدر فرمود تا کعبه محلی برای آزمودن انسان ها باشد. کعبه در سرزمینی است بی آب و علف، کوه های ناهموار، آفتاب سوزان، سرزمینی لم یزرع و راه های پرمشقت، اینها همگی دست به دست هم داده اند تا حج را دشوار کنند و خداوند به همین دلیل کعبه و حج را محل آزمایش انسان ها قرارداد. خدا خواسته است حج و رفتن به سوی کعبه(نظیر زیارت سیدالشهدا در کربلا) صعب و دشوار باشد تا بندگانش را مبتلا کند و وسیله آزمونی برای آنها فراهم شود.

حضرت علی علیه السلام فرمایشاتی در باب حج و زیارت خانه خدا دارند که در بعضی از آنها به مسأله شدائد و مشکلات حج گزاردن و زیارت خانه خدا اشاره ای دارد:

«أَ لَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِینَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صلی الله علیه و آله إِلَی الْآخِرِینَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَ لَا تَنْفَعُ وَ لَا تُبْصِرُ وَ لَا تَسْمَعُ فَجَعَلَهَا بَیْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِی جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِیَاماً ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بِقَاعِ الْأَرْضِ حَجَراً وَ أَقَلِّ نَتَائِقِ الدُّنْیَا مَدَراً وَ أَضْیَقِ بُطُونِ الْأَوْدِیَهِ قُطْراً بَیْنَ جِبَالٍ خَشِنَهٍ وَ رِمَالٍ دَمِثَهٍ وَ عُیُونٍ وَشِلَهٍ وَ قُرًی مُنْقَطِعَهٍ لَا یَزْکُو بِهَا خُفٌّ وَ لَا حَافِرٌ وَ لَا ظِلْفٌ ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ علیه السلام وَ وَلَدَهُ أَنْ یَثْنُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ فَصَارَ مَثَابَهً لِمُنْتَجَعِ أَسْفَارِهِمْ وَ غَایَهً لِمُلْقَی

رِحَالِهِمْ تَهْوِی إِلَیْهِ ثِمَارُ الْأَفْئِدَهِ مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ سَحِیقَهٍ وَ مَهَاوِی فِجَاجٍ عَمِیقَهٍ وَ جَزَائِرِ بِحَارٍ مُنْقَطِعَهٍ ... وَ لَوْ کَانَ الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَیْهَا ...»؛ (۱)

«مگر نمی بینید خداوند انسان ها را از آدم تا انسان های آخرین این جهان، با سنگ هایی که نه زیان می رسانند و نه نفع می بخشند، نه می بینند و نه می شنوند آزمایش نموده، این سنگ ها را خانه محترم خود قرار داده و آن را موجب پایداری و پابرجایی مردم گردانیده است. سپس آن را در پرسنگلاخ ترین مکان ها و بی گیاه ترین نقاط زمین و کم فاصله ترین دره ها قرار داد. درمیان کوه های خشن، رمل های فراوان، چشمه های کم آب و آبادی های از هم جدا و پرفاصله، که نه شتر و نه اسب و گاو و گوسفند، هیچ کدام در آن به راحتی زندگی نمی کنند و سپس آدم و فرزندانش را فرمان داد که به آن سو توجه کنند و آن را مرکز تجمع و سرمنزل مقصود و باراندازشان گردانید تا افراد از اعمال قلب به سرعت از میان فلات و دشت های دور به آنجا روی آورند و اگر پی و بنیان خانه کعبه و سنگ هایی که در بنای آن به کار رفته، از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنایی بود، شک و تردید دیرتر در سینه های(ظاهربینان) رخنه می کرد و کوشش ابلیس بر قلب ها کمتر اثر می گذاشت و وسوسه های پنهانی از مردم منتفی می گشت.

اما خداوند بندگانش را با انواع شدائد می آزماید و با انواع مشکلات دعوت به عبادت می کند و به اقسام گرفتاری ها مبتلا می نماید تا تکبر را از قلب هایشان خارج سازد و خضوع و آرامش را در آنها جایگزین نماید. باب های فضل و رحمتش را به رویشان بگشاید و وسایل عفو خویش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد.»

تبرک به پرده کعبه

اشاره

می گویند (۲) اولین کسی که بنای بیت را گذاشت و اولین کسی که پوششی از مو بر آن

۱- نهج البلاغه، خ ۱۹۲، بند ۵۳ و ۶۲- ۶۵

۲- فقیه، ج ۲، ص ۲۳۵، روایت ۲۲۸۶

پوشاند و اولین کسی که حج گزارد آدم علیه السلام بود. سپس قوم تبّع و بعد از آنها ابراهیم علیه السلام و پس از او سلیمان بن داود علیه السلام به این افتخار نائل آمدند. پوشش کعبه در طول تاریخ به دست افراد یا اقوام مختلف انجام می شد. این امر در ابتدا با هدف حفظ دیوارهای کعبه و نیز حرمت نهادن به آن صورت می گرفت، اما با مرور ایام انگیزه سیاسی هم دخالت کرد و بافتن پرده یا نصب آن روی خانه خدا به عنوان یک افتخار سیاسی تلقی شد. درباره پوشش کعبه، تاریخچه و سیر تحولات آن مباحث گسترده ای وجود دارد. (۱) آن چه در این جا اهمیت دارد، توجه به اسرار پرده کعبه است که دونمونه از آن بیان شده است.

الف) تبرک به پرده کعبه

یکی از اسرار کعبه در پرده آن متجلی است. پرده کعبه باعث برکت است و خیرات و نعمت های زندگی را چه مادی و چه معنوی افزایش می دهد، کعبه انتسابی به خدا دارد و در باب او و با این اسماء و صفات مواجهیم: (۲) «وَاهِبَ الْهَدَايَا»، «رَازِقَ الْبَرَايَا»، «ذَا الْجُودِ وَ السَّخَاءِ» و «ذَا الْآلاءِ وَ النَّعْمَاءِ». و در قرآن هم برکت به گونه ای به خداوند نسبت داده شده است: تَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ؛ (۳) لذا اصل و اساس برکت از اوست و اگر او بخواهد زندگی انسان سرشار از هدایا و برکات خواهد شد، یعنی امکاناتی اندک دارای بازدهی فراوان خواهد شد. از آن جا که خانه خدا منسوب به صاحب برکت است، تمام

۱- ر. ک: تاریخ الکعبه المعظمه، ص ۲۴۴- ۲۸۱؛ اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۴۴- ۲۶۵؛ تاریخ الکعبه ص ۱۷۵- ۱۸۱؛ کعبه و جامه آن، ص ۸۱- ۲۸۶؛ العقد الثمین، ج ۱، ص ۵۶- ۶۰؛ التاریخ القویم، ج ۴، ص ۱۹۸. همچنین می توان به مقالات ذیل از مجله میقات مراجعه کرد: میقات، ش ۱۲، ص ۸۵- ۱۰۳؛ میقات، ش ۲۶، ص ۱۱۴- ۱۲۵؛ میقات، ش ۲۷، ص ۵۶- ۷۱؛ میقات، ش ۱۵، ص ۸۲- ۹۰؛ میقات، ش ۳۱، ص ۱۱۳؛ میقات، ش ۳۲، ص ۱۰۳؛ میقات، ش ۳۹، ص ۱۰۰؛ میقات، ش ۵۶، ص ۱۰۸

۲- ر. ک: مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر.

۳- اعراف: ۵۴

اجزاء و ارکان آن هم مبارک شده، باعث برکت می شوند.

از امام صادق علیه السلام درباره پوشش کعبه سئوال شد. امام فرمود:

«می توان برای کودکان، قرآن ها و بالش از آن استفاده کرد و به خواست خدا بدین وسیله برکت جست.» (۱)

ب) آویختن به پرده کعبه

سیره امامان این بوده که هنگام طواف به پوشش کعبه آویزان می شدند و با خدا مناجات می کردند. راز و نیاز با خدا، خلوت کردن با او و دلدادگی به او در کنار خانه او صفا دارد. این که بنده به کعبه بچسبد، دست ها را بلند کند و به پرده کعبه آویزان شود و تمام وجود خود را وابسته به خدا احساس کند و در این حال حدیث بندگی با خدا گوید، لذتی دارد وصف ناشدنی. آویختن به حجاب خانه خدا انسان را بی حجاب می کند، چشم انسان را باز و قلب آدمی را به مقام فناء فی اللّه نزدیک می نماید. ائمه اطهار علیهم السلام آن گاه که به کعبه می رسیدند، با چنگ زدن به پرده کعبه با خدا معامله زندگی می کردند و خدا هم با آنها معامله جود و کرم می نمود.

اصمعی می گوید:

«شبی در حال طواف بودم، جوانی دیدم خوش رو که خود را به کعبه آویخته بود و با تضرع و دیدگانی اشک بار با خدا چنین می گفت:

«نَامَتِ الْعُیُونُ وَ عَلَتِ النُّجُومُ وَ أَنْتَ [الْمَلِکُ] الْحَیُّ الْقَیُّومُ، غَلَّقَتِ الْمُلُوکُ أَبْوَابَهَا، وَ أَقَامَتْ عَلَیْهَا حُرَّاسَهَا وَ بَابُکَ مَفْتُوحٌ لِلسَّائِلِینَ، جِئْتُکَ لِتَنْظُرَ إِلَیَّ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ»؛ (۲)

«چشم ها به خواب رفته و ستاره ها نمایان گشته اند و تویی پادشاه زنده قیوم، شاهان درهای درگاهشان را بسته اند و نگهبان بر آن گماشته اند در حالی که باب رحمت تو به روی محتاجان گشوده است، به طرف تو آمده ام تا با نظر لطف

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۹، روایت ۱

۲- المناقب، ج ۴، ص ۱۵۱

بر من بنگری، ای مهربان ترین مهربانان» و او امام زین العابدین علیه السلام بود.

نایب خاص ولی عصر علیه السلام محمد بن عثمان می گوید:

«در آخرین دیداری که با امام زمان علیه السلام داشتم، او را کنار کعبه ملاقات کردم، صاحب الامر در حالی که به پرده کعبه دست انداخته بود این گونه با خدا گفت:

«اللَّهُمَّ انْتَقِمْ لِی مِنْ أَعْدَائِکَ». (۱)

مصافحه با خدا

کعبه دست خدا روی زمینِ خداست و خدا با آن با بندگانش مصافحه می کند، چنان که بندگان او هم با کعبه دست به دست خدا می دهند و با او مصافحه می کنند. این، مضمون حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «إِنَّهُ یَمِینُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ یُصافِحُ بِهَا خَلْقَهُ». (۲)

دست دادن با خدا دوگونه است؛ گاهی انسان به خدا دست می دهد و گاهی خدا با بنده ای مصافحه می کند. قصه کعبه چنان رفعت و منزلتی دارد که وسیله ای است برای دست دادن خدا با بندگان.

پیداست که از این مصافحه و دست خدا، قرب و انس مراد است. ارتباط بنده با خدا ممکن است با حجاب های متعددی همراه باشد، اما در شرایطی از حجاب ها کاسته و قرب انسان با خدا بیشتر می شود. کعبه انسان را به خدا نزدیک می کند و کعبه محل قرب و انس به آسمان و خداست.

هوس را سوی قربانگاه بردند هوا را در کف مسلخ سپردند

شنیدم از خدا لبیک لبیک به شادی دست رحمت را فشردند

در حدیث می خوانیم که مستحب است انسان به دیدار حاجی برود و با او مصافحه کند، زیرا مصافحه با او مصافحه با حجرالاسود و کعبه است. (۳) سرّ این عمل مستحبی آن

۱- فقیه، ج ۲، ص ۳۰۷

۲- محجه البیضاء، ص ۱۵۴، حدیث ۴

۳- به نقل از: ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۷۴

است که حـاجی بـا کعبه- که دست خـداست- مصـافحه کرده و مصافحه با او مصافحه با خـداست. داسـتان مصافحه با کعبه و خدای کعبه، اشاره به انس و دلدادگی با او دارد. خدا به بنده اش نزدیک است و بنده اش را به جوار خود فرا می خواند:

وَإِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَهَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی (۱)؛

«چون بنـدگان من درباره من از تو پرسـند من نزدیکم و به نـدای کسـی که مرا بخوانـد پاسـخ می دهم پس به ندای من پاسخ دهند.»

انس و قرب بـا او برای انسان آسایش و سـرور می آورد، بی قراری، نشاط، امیـد و معرفت در پی انس و قرب با حق پدیـد می آید. انس، آرامشی از انسان می ستاند و آرامش واقعی به جای آن می نشاند. خواجه عبداللَّه انصاری مقام انس با حق را چنین به وصف می کشد:

«انس آسایش است و آرام به نزدیک دوست، و آن سه تن راست: مریـد [صادق] را که امیـد شـنود و عارف را که نشان یاود، محبّ را که فرا مُراد نگرد. امـا مریـد صـادق را که امیـد شـنود وی را سه نشان است که پدیـد آیـد: حلاوت خـدمت و بر همه جـانوران شـفقت و اخلاص دعوت. اما عارف که نشان یابـد در وی سه نشان پدیـد آیـد: مؤانست مناجات و حلاوت فکرت و سیری از زندگانی. و اما محب که فرا مراد نگرد در وی سه علامت پدید آید: آزادی و شادی و بی قراری.» (۲)

نگاه به کعبه

کعبه خریدار نگاه بنده مؤمن است، خیره شدن به کعبه بندگی خداست، نگریستن به خانه خدا درهای آسمان را به روی انسان باز می کند، نعمت ها و رحمت های خدا برای ناظرین کعبه است، نگاه به کعبه نه تنها باعث جلب رحمت است، بلکه بدی ها و زشتی ها

۱- بقره: ۱۸۶

۲- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللَّه انصاری، ج ۱، ص ۳۳۰

را از انسان دور می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«نگاه به کعبه عبادت است.» (۱)

همچنین فرمود:

«نگاه به کعبه اگر از روی حب به آن باشد، عبادت است و گناهان را از بیخ و بن برمی کَند.» (۲)

و نیز فرمود:

«درهای آسمان در چهار محل باز می شود و دعا در آن محل ها به استجابت می رسد، یکی از آنها هنگام نگاه به کعبه است.» (۳)

از سوی دیگر کعبه برای ناظر جلب رحمت و نعمت می کند. حضرت امیر علیه السلام چنین تقسیم رحمت فرمود:

«هرگاه به سمت خانه خدا رفتید، به آن زیاد نگاه کنید. خداوند برای کعبه صد و بیست رحمت درنظر گرفته است که شصت رحمت برای طائفین، چهل رحمت برای نمازگزاران و بیست رحمت برای ناظران است.» (۴)

همچنین امام صادق علیه السلام هم فرمود:

«با هر نگاه به کعبه به انسان حسنه ای داده می شود، گناهی از ناظر برداشته و درجه ای به او داده می شود.» (۵)

۱- الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۸۱، روایت ۹۳۲۰

۲- المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۵، روایت ۲۰۰

۳- السنن الکبری، ج ۳، ص ۵۰۲، روایت ۶۴۶۰

۴- المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۴، روایت ۱۹۹

۵- همان، ص ۱۴۵، روایت ۱۰۲

امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر این درجات و رحمت ها را منوط به معرفت به ولایت معرفی می کند:

«کسی که با معرفت به کعبه نگاه کند و حق ما و حرمت ما را مثل حق و حرمت کعبه پاس دارد، خدا گناهان او را بخشیده، او را از دنیا و آخرت بی نیاز می کند.» (۱)

آیا می دانیم که اگر کسی از کعبه دور است به یاد او بیفتد یا از فراقش آهش را در سینه حبس کند، خداوند به برکت کعبه او را می بخشد؟ خداوند به حرمت کعبه در هر روز و هر لحظه ای از روز به چنین بندگانی رحمت و معرفت خود را اهدا می کند. این فرموده امام صادق علیه السلام است. (۲) یوسف علیه السلام را نگاه نجات داد، آن گاه که زمان همت سوء بود، نگاه یوسف علیه السلام به برهان خدا باعث نجات او شد. (۳) موسی علیه السلام هم آتشی دید و به دنبال آن رفت تا نخستین نور وحی الهی را دید. (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در معراج چیزهایی دید که خدا آن را بازگو نمی کند، فقط می گوید، پیامبر در آسمان های حقیقت آیات بزرگی از خدا دید. (۵) ابراهیم علیه السلام هم به رؤیت ملکوت هستی نائل آمد و نظر به آن کرد. (۶) نگاه پاك اگر به محل و جایگاه پاکی دوخته شود، انسان را تا معراج بالا می برد.

توحید و اخلاص ناب

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۴۱، روایت ۶

۲- همان، ص ۲۴۰

۳- یوسف: ۲۴

۴- طه: ۱۰

۵- نجم: ۱۸

۶- انعام: ۷۵

کعبه براساس توحید ناب و خالص بنا شده است، جایگاه کعبه براساس وحدت بنا شده و خداوند هرگونه شرکی را از آن منزه می دارد، حتی شرک خفیّ. وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ أَنْ لا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً. (۱) گفته اند که مراد از لا تُشْرِكْ بی شَيْئاً این است که به خانه نگاه نکن بلکه به صاحب خانه بنگر. (۲) از سوی دیگر اخلاص ناب و کامل در کعبه موج می زند. ابراهیم علیه السلام زمانی که با اسماعیل علیه السلام بنای کعبه را می نهاد و سنگ های آن را بالا می بردند، نجوایی با خدا داشتند و آن این که اجر ما را قبولی این عمل قرار بده. بزرگ ترین خواسته انسان مخلص و باتقوا این است که خداوند عمل او را بپذیرد و خداوند فقط از متقین عمل می خرد: إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. (۳) دو پیامبر خدا یعنی ابراهیم و دستیارش اسماعیل علیهما السلام فقط برای خدا در محل کعبه، خانه خدا را تجدید بنا کردند. نیت آنها پاک و عمل آنها فقط برای خدا بود، از این رو تنها پاداشی که از خدا خواستند، پذیرش عملشان بود و این مقام تسلیمی است که همه کس بدان راه ندارند.

به هرتقدیر سازندگان کعبه عمل خالصانه داشتند و با اخلاص و طهارت کامل دست به این عمل زدند. این اخلاص و پاکی در کعبه نمایان است، زیرا کعبه تنها با مخلصین معامله می کند و هرچه اخلاص انسان بیشتر باشد، کعبه بیشتر او را به سوی خود فرامی خواند. خانه خدا انسان تسلیم و منقاد می طلبد، بنده ای که با صفای درونی و توحید باطنی نزدیک تر باشد به خانه خدا و خدا نزدیک تر است.

نکته ظریف آیه این که ابراهیم علیه السلام آن گاه که از خدا درخواستِ قبول کرد، هیچ اشاره ای به عمل خود ندارد، یعنی نفرمود خدایا این عمل را از ما بپذیر. این امر، نشان دهنده کمال عبودیت و کوچک شمردن عمل در برابر خداست. خداوند سمیع است و فریاد ناشنیده درون را می شنود و نیز او علیم است و به اسرار درون انسان ها آگاه است، پس نیازی برای اشاره به عمل نیست. ابراهیم علیه السلام هم در اوج بندگی و بدون

۱- حج: ۲۶

۲- کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۷۰

۳- مائده: ۲۷

کوچک ترین اشاره ای به عمل به اقتضای تسلیم و انقیاد درخواست پذیرش نمود و خداوند عظیم عمل کوچک او را پذیرفت. (۱)

خانه پاکان

خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور داد خانه اش را برای سه دسته از مؤمنان پاک گرداند؛ یکی آنان که گرداگرد خانه خدا می چرخند، دیگری آنان که اهل قیام اند و سوم کسانی که اهل رکوع و سجودند: وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ. (۲) و در موردی دیگر خلیل و ذبیح را مخاطب قرار داد تا خانه اش را برای طواف گزاران و مقیمان و اهل رکوع و سجده پاک کنند: وَ عَهِدْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ. (۳) تطهیر به معنای زدودن چیزی از ناپاکی است تا به اصل خود که پاک است بازگردد. (۴) تطهیر خانه خدا یا به معنای ازاله کردن هر نجاستی اعم از صوری و معنوی است یا فقط به معنای پاک کردن خانه خدا از پلیدی ها و آلودگی های معنوی است. سیاق آیه حکایت از احتمال دوم دارد. (۵) بدین معنا که زیارت خانه خدا با نجاسات درونی مثل شرک و صفات رذیله و بندگی غیرخدا سازگار نیست. زائر باید قلب خود را پاک کند، عبادت خود را خالص گرداند و تمام لحظات خود را چه در طواف، چه در قیام و چه در نماز مخصوص خدا قرار دهد.

کعبه خانه ای است که براساس توحید و اخلاص بنا شد، شرک در آن راه نداشت و خداوند این عمل را از ابراهیم خلیل علیه السلام و فرزندش پذیرفت. چنین بیتی طبعاً پاک و برای پاکان و نیکان است. از سوی دیگر کعبه دست خداست که خدا با آن با بندگان مصافحه

۱- المیزان، ج ۱، ص ۲۸۲

۲- حج: ۲۶

۳- بقره: ۱۲۵

۴- المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۸.

۵- همان.

می کند، دست خدا پاک است و تنها دست پاکان را می فشارد؛ لذا دست های مشرک دست خدا را لمس نخواهند کرد. اگر زائر بخواهد به دیدار حق برود و خانه خدا را زیارت کند، باید نخست زشتی ها و پلشتی ها و رذائل را از درون خود بزداید و با صفای باطن خدا را ملاقات کند.

خداوند اهل بیت علیهم السلام را پاک کرد، به گونه ای که در وجود نورانی آنان هیچ آلودگی وجود نداشت، آنها نور محض، پاک مطلق و بنده خالص خدایند: إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً؛ (۱) و از این جا به دست می آید که شرط دیدار واقعی خانه خدا تمسک به مقام ولایت است. زیارت خانه خدا بدون ولایت به نتیجه نمی رسد، از سوی دیگر پاکان محبوب خدا هستند و خدا آنها را دوست دارد: وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ؛ (۲) یا إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ. (۳) گاهی انسان به خدا عشق می ورزد و دوست دار او می شود و گاهی خدا به انسانی دل می بندد و او را محبوب خود قرار می دهد، پاکان و نیکان کسانی هستند که معشوق و محبوب خدا گشته، خدا آنها را از میان بشر برگزیده است. به هرتقدیر کعبه درس پاکی و طهارت می دهد و پیامی جز رهایی از آلودگی ها و زشتی ها ندارد.

با نگاه عرفانی، کعبه مقام قلب انسان است، لذا خطاب به طهارت بدین معناست که انسان قلب خود را از هرآن چه غیرخداست بزداید، گویا خدا گفته است:

«دل خویش را یک بارگی با ذکر من پرداز، هیچ بیگانه و غیری را بدو راه مده که دل پیرایه شراب مهر و محبت ماست. «القُلُوب أوانی اللّه فی الأرض فأحبّ الأوانی إلی اللّه أصفاها و أرقها و أصلبها»؛ هر دلی که از مکونات صافی تر و بر مؤمنان رحیم تر، آن دل به حضرت عزت عزیزتر و محبوب تر، دل سلطان نهاد توست زینهار تا او را عزیزداری و روی وی از کدورت هوی و شهوت نگاه داری و به ظلمت و شهوت دنیا آلوده نگردانی. به داود علیه السلام وحی آمد که: «یا داود

۱- احزاب: ۳۳

۲- توبه: ۱۰۸

۳- بقره: ۲۲۲

طهّر لی بیتاً أسکنه»؛ ای داود خانه پاک گردان تا خداوند خانه به خانه فرود آید، گفت: بارخدایا «و أیّ بیت سعک؟» آن کدام خانه است که عظمت و جلال تو را شاید؟ گفت آن دل بنده مؤمن است، گفت بارخدایا چگونه پاک گردانم؟ گفت:

آتش عشق درو زن تا هرچه نسب ما ندارد سوخته گردد و آن که به جاروب حسرت بروب تا اگر بقیّتی مانده بود پاک بروبد، ای داود از آن پس اگر سرگشته بینی در راه طلب ما آنجاش نشان ده که خرگاه قدس ما آن جاست أنا عند القلوب المحمومه». (۱)

اسرار کعبه منحصر به مباحث پیش نیست، در احادیث ظرایف و اشاره های فراوانی در باب کعبه بیان شده که هریک حکمت و معرفتی را نسبت به شرافت و عظمت این مکان مقدس بیان می کند. امام صادق علیه السلام فرمود:

«این خانه ای است که خداوند به سبب آن بندگانش را به عبادت فراخوانده است، تا طاعت آنان را درآمدن به سوی آن بیازماید. پس آنان را به گرامیداشت و زیارت آن برانگیخته و آن را جایگاه پیامبران و قبله نمازگزاران ساخته است، پس کعبه شعبه ای از رضای او و راهی به سوی آمرزش الهی است که بر راستای کمال نهاده شده و مجمع عظمت و شکوه است. خداوند آن را دو هزار سال پیش از دحوالارض آفرید. پس خدایی که پدید آورنده روح ها و صورت هاست، شایسته ترین کسی است که در امر و نهی اطاعت می شود.» (۲)

امام باقر علیه السلام هم کعبه را یکپارچه نور می بیند و در این باره می فرماید:

«خداوند از زمین مکه و از مکه کعبه را برگزید. کعبه خیمه ای است سرشار از درّ و یاقوت که در آن چهار ستون قرار دارد و میان آنها گوهرهای سفید رنگ نورانی وجود دارد. در این خیمه انوار فراوانی همانند قندیل به چشم می خورد که یک سوی آن در زمین و سوی دیگرش تا عرش الهی می رود. این انوار تا

۱- کشف الاسرار، ج ۶، صص ۳۷۰- ۳۷۱

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۷، روایت ۱

اطراف حرم می روند و تمامی حرم در نور خدا غرق است.» (۱)

از سوی دیگر به هنگام رودررو شدن با کعبه دعاهایی وارد شده است که در آنها خضوع، خشوع، عشق، راز و نیاز و مناجات با خدا موج می زند. بنده ای کوچک به درگاه خدا آمده، مسکینی به طواف خانه خدا آمده است و از حال بد خود به درگاه او شکوه می کند. انسان با خضوع و خشوع برای مغفرت و جلب رحمت الهی به دیدار خانه او آمده است. بنده گنهکار با اشک و آه خدا را به نامهایش سوگند می دهد تا از گناهانش درگذرد و در محشر او را تنها نگذارد.

امام زین العابدین علیه السلام در حجر اسماعیل علیه السلام بعد از نماز چنین دعا می کند:

«عُبَیْدُکَ بِبَابِکَ، أَسِیرُکَ بِفِنَائِکَ [مِسْکِینُکَ بِفِنَائِکَ] سَائِلُکَ بِفِنَائِکَ یَشْکُو إِلَیْکَ مَا لَا یَخْفَی عَلَیْکَ وَ فِی خَبَرٍ لَا تَرُدَّنِی عَنْ بَابِکَ»؛ (۲)

«بنده ناچیز تو به درگاهت روی آورده، برده تو فدای تو، مسکین تو فدای تو، فقیر درگاه تو فدای تو، بنده ات شکایت دارد از آن چه برتو پوشیده نیست.»

زائری می گفت: سحرگاهی در حال طواف بودم، فردی را دیدم که با تمامی رمق و توان خود در حالی که اشک بر دیده داشت، به خدا چنین می گفت:

«وَ عِزَّتِکَ وَ جَلالِکَ مَا أَرَدْتُ بِمَعْصِیَتِی مُخَالَفَتَکَ وَ مَا عَصَیْتُکَ إِذْ عَصَیْتُکَ وَ أَنَا بِکَ جَاهِلٌ وَ لا لِعُقُوبَتِکَ مُتَعَرِّضٌ وَ لا لِنَظَرِکَ مُسْتَخِفٌّ وَ لکِنْ سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی وَ أَعَانَتْنِی عَلَی ذَلِکَ شِقْوَتِی وَ غَرَّنِی سِتْرُکَ الْمُرخَی عَلَیَّ فَمِنَ الْآنَ مِنْ عَذَابِکَ مَنْ یَسْتَنْقِذُنِی وَ بِحَبْلِ مَنْ أَعْتَصِمُ إِنْ قَطَعْتَ حَبْلَکَ عَنِّی فَیَا سَوْأَتَاهْ غَدا مِنَ الْوُقُوفِ [الْمَوْقِفِ] بَیْنَ یَدَیْکَ إِذَا قِیلَ لِلْمُخِفِّینَ جُوزُوا وَ لِلْمُثْقِلِینَ حُطُّوا أَ فَمَعَ الْمُخِفِّینَ أَجُوزُ أَمْ مَعَ الْمُثْقِلِینَ أَحُطُّ وَیْلِی کُلَّمَا کَبُرَ سِنِّی

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰

۲- المناقب، ج ۴، ص ۱۴۸

كَثُرَتْ ذُنُوبِی وَيْلِی كُلَّمَا طَالَ عُمْرِی كَثُرَتْ مَعَاصِيَّ فَكَمْ أَتُوبُ وَ كَمْ أَعُودُ أَمَا آنَ لِی أَنْ أَسْتَحْيِيَ مِنْ رَبِّی»؛ (۱)

«سپس به سجده افتاد و در این حالت با خدا مناجات کرد. دانستم که او امام سجاد علیه السلام است نزد او رفتم و به او گفتم جانم به فدایت پدر تو حسین بن علی علیه السلام است، مادر تو فاطمه زهرا علیها السلام و جد تو رسول خدا صلی الله علیه و آله چرا چنین گریه می کنی؟

امام علیه السلام فرمود: «مرا از حدیث پدرم، مادرم و جدم رها کن، خدا بهشت را آفرید برای کسی که به زیبایی اطاعت او کند، هرچند برده حبشی باشد و آتش را آفرید برای کسی که عصیان کند، هرچند قریشی باشد.» (۲)

۴. ورود به کعبه

ورود به خانه خدا یکی از مستحباتی است که برای زائر مقرر گردیده است. این امر برای «صروره»(کسی که حج اول اوست) تأکید شده است. علت تأکید برای کسی که قبلًا حج انجام نداده و طبعاً حج اول اوست، این است که:

«او به حج خانه خدا فراخوانده شده است، پس باید وارد خانه ای شود که به سوی آن دعوت شده تا در آن جا مورد اکرام قرار گیرد.»

این یکی از فرمایشات امام صادق علیه السلام است. (۳) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که وارد بیت شود، در یک حسنه وارد شده است و از یک گناه آمرزیده بیرون می آید.» (۴)

۱- همین دعا(با اندکی تفاوت) در مفاتیح الجنان و دعاهای مسجد زید آمده است.

۲- علل الشرایع، ص ۴۵، روایت ۱

۳- همان.

۴- معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۶۰، روایت ۱۱۴۹۰.

همچنین امام باقر علیه السلام داخل شدن به کعبه را همراه با رضایت الهی می داند. (۱) چنان که در قولی مشابه فرمایش جالبی دارند:

«ورود به آن، ورود به رحمت خداست و بیرون آمدن از آن، خروج از گناهان است و در باقیمانده عمرش از گناهان مصون است و گناهان گذشته اش آمرزیده است.» (۲)

ورود به بهشت روی زمین، قدم گذاردن در وادی نور و رحمت و ارتباط یافتن با خانه خدا بدون آمادگی امکان ندارد. زائر باید خود را مهیا کند تا با دوست در خانه دوست دیدار کند، خود را در دامن رحمت و کرم او بیندازد و غرق در شادی وصال گردد؛ زائر نخست باید بداند به کدام نقطه گام می نهد، خانه خدا کجاست، جایگاه آن را درک کند، حاجی باید وقار، متانت و تواضع را سرلوحه عمل خود قرار دهد، او باید پیش از آن خود را با غسل طاهر کند، کفش ها را برکند، پاها را برهنه سازد و با تمام خضوع و خشوع وارد شده، میان دو ستون بایستد و به هر سمتی که خواست روی سنگ های سرخ نماز بخواند و این گونه بخواند:

«اللَّهُمَّ مَنْ تَعَبَّأَ وَ تَهَيَّأَ وَ أَعَدَّ وَ اسْتَعَدَّ لِوِفَادَةٍ إِلَى مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رِفْدِهِ وَ جَائِزَتِهِ وَ نَوَافِلِهِ وَ فَوَاضِلِهِ فَإِلَيْكَ يَا سَيِّدِي تَهْيِئَتِي وَ تَعْبِئَتِي وَ إِعْدَادِي وَ اسْتِعْدَادِي رَجَاءَ رِفْدِكَ وَ نَوَافِلِكَ وَ جَائِزَتِكَ فَلَا تُخَيِّبِ الْيَوْمَ رَجَائِي ...».

«خدایا هرکس مهیا و آماده دیدار مخلوقی شود تا از پذیرایی و جایزه و انعام او بهره مند شود آمادگی و توشه گیری و آمدن من به سوی تو سرور من، به امید پذیرایی و احسان و جایزه تو بوده است. پس امروز امیدم را ناامید مکن ...». (۳)

۱- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۲۷۵، روایت ۹۴۳

۲- همان، ص ۲۸۶، روایت ۹۴۴

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۲۸، روایت ۳

ابوحمزه ثمالی می گوید:

جوانی را دیـدم که در آسـتانه کعبه به نماز ایسـتاده بود، نماز خود را طولانی کرد، گاهی بر پای راست تکیه می کرد و گاهی بر پـای چپ. در این لحظه شـنیدم که او بـا صـدایی سـرشار از حزن می گفت: «ای مولاـی من! آیا دلی را عـذاب می کنی که مالامال از عشق به توست؟.» (۱)

به هر تقـدیر کسـی که می خواهـد از گناهان خارج شود، زائری که می خواهد به محدوده رحمت و لطف او وارد شود و حج گزاری که به دنبال مؤانست و معاشـقه با خـداست، بایـد با معرفت و آهسـته آهسـته به داخل خانه درآید، خود را مسـتغرق در اقیانوس عشق و محبت او ببیند، با او نجوا کند، راز دل با او گوید و چونان معصوم، ضمیر خود را برای یار بگشاید و هرچه می خواهد از او بخواهد.

۱- فروع کافی، ج ۲، ص ۵۷۹، روایت ۱۰

ص: ۱۹۹

بخش دوّم: اسرار عرفانی مناسک و مواقف حج

فصل اوّل: جایگاه و اسرار حج

۱. نامگذاری حج و حکمت ها

حـج در لغت به معنای قصد آمده است (۱) لـذا با حرف «الی» متعـدی می شود؛ «حج الینا» یعنی قصد ما را کرد. حج بیت اللّه الحرام یعنی قصـد خانه خـدا را داشـتن برای انجام مناسک و حاجّ بمعنای کسـی است که مقصد و مقصودش زیارت خانه خدا باشـد. این واژه مشـتقات دیگری هم دارد مثل محاجّه؛ جدال کردن، حج اکبر؛ حجّی که همراه با وقوف در عرفات باشد، حج اصـغر؛ حج بدون وقوف یا به تعبیر دیگر عمره، حُجّه؛ دلیل و نیز مَحَجّه؛ راه مسـتقیم. (۲) معنای دیگر از امام پنجم علیه السلام نقل شده است. ابان بن عثمان از امام باقر علیه السلام درباره علت نامگذاری حج سؤال کرد و امام علیه السلام فرمود:

«حَجَّ فُلَانٌ؛ أَیْ أَفْلَحَ فُلَانٌ»؛

«فلانی حج کرد، یعنی رستگار شد.»

شایـد این نامگذاری به لحاظ نتیجه باشد. کسـی که قصد خانه یار می کند و به دیدار و وصال او نائل می شود قطعاً به فلاح و رستگاری نزدیک شده، مقرب می شود؛ بنابراین

۱- المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۱۵۶؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۶؛ القاموس المحیط، ج ۱، ص ۳۸۶

۲- همان.

نتیجه قصد بیت، رستگاری است و فوز و فلاح غایت و مقصود قصد بیت است که البته چیزی جز هم نشینی و هم سخنی با خدا نیست. اگر کسی قدر و منزلت این مجالست را بدانـد، قالب تهی می کنـد و یک لحظه مرغ وجودش تاب تحمل قفس جسم را نمی کند.

«فضیل بن عیاض می گوید: جوانی دیدم انـدر موقف خاموش ایستاده و سر فرو افکنـده همه خلق انـدر دعا بودنـد و وی خاموش! گفتم: ای جوان تو نیز چرا دعایی نکنی. گفت: مرا وحشتی افتاده است، وقتی که داشتم از من فوت شد. هیچ روی دعا کردن نـدارم. گفتم: دعا کن تا خدای تعالی به برکت این جمع ترا به سر مراد تو رسانـد. خواست که دست بردارد و دعا کند، نعره ای از وی جدا شد و جان با آن نعره از وی جدا شد. (۱)»

حج به معنای قصد است و قصد بدون مقصود ممکن نیست. مقصد، حج بیت اللّه و کعبه است. کعبه دو قسم است؛ کعبه صوری و کعبه معنوی. آن که به دنبال صورت کعبه است، حج ظاهری به جای آورده و از رسیدن به باطن حج محروم است. به این گونه حج، «حج آفاقی» می توان گفت.

اما اگر مقصد حج، کعبه معنوی و بیت واقعی و حقیقی بود، «حج انفسی» حاصل شده است. در حج انفسی احرام، تلبیه، طواف، نماز طواف، سعی، عرفات، منا، رمی و ذبح معنای دیگری دارد و صورتی واقعی پیدا می کند و گرنه در حدّ ظاهر و سیر آفاق و انجام اعمال بی محتوا باقی خواهد ماند.

کعبه معنوی و بیت اللّه حقیقی، مقام قلب است. مقام قلب دو مقام است؛ یا مقام قلب انسان کبیر، که همان بیت معمور یا لوح محفوظ است و یا مقام قلب انسان صغیر که از آن به مقام نفس یا مقام فؤاد تعبیر می شود؛ بنابراین، مقصد حج انفسی، یا اتصال به حقیقت انسان کامل است یا اتحاد با حقیقت انسان صغیر، که در هر دو صورت، حاجی گامی در جهت نیل به حج حقیقی برداشته است.

در حدیثی، درباره کعبه آمده است:

۱- کشف المحجوب، ص ۴۲۶

«انّ أَوّلَ بَیت مَدَت عَلی الماءِ وَ ظَهَرت عَلی وَجهِهِ کانَتِ الکَعبَه قَبلَ الارضِ وَ ما عَلَیها مِنَ البُیُوتِ.» (۱)

و در حدیث دیگری آمده است:

«الکَعبَهُ أوَّلُ بَیت ظَهَرت عَلی وَجهِ السَّماءِ عِندَ خَلقِ السَّماء، خَلَقَهُ اللّهُ قَبلَ الارضِ بِأَلفَی عام و کانَ زُبدَهً بَیضاءَ عَلی وَجهِ الماءِ فَدَمِیَتِ الارضُ تَحتَهُ». (۲)

این دو حدیث یادآور یکی از آیات قرآن کریم است: انّ أوَّلَ بَیت وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلعالَمینَ. (۳) تطبیق حج انفسی مربوط به انسان کبیر بر حدیث: مراد از کعبه نفس کلی انسان کبیر است که همان بیت اللّه الأعظم می باشد. ظهور آن بر ماء، اشاره به عوالم روحانی دارد که از قلب انسان کبیر نشأت گرفته است. یکی از قواعد عرفانی می گوید: هر گاه وجودی فوق وجود دیگر بود، وجود بالا بر وجود پایین تسلّط و احاطه دارد. قرآن می فرماید:

هُوَ الّذِی خَلقَ السَّمَواتِ وَالارضَ فِی سِتَّهِ أَیّام وَ کَانَ عَرشُهُ عَلی المَاءِ. (۴) لذا عرش، قبل از خلقت آسمان ها و زمین مادی، وجود داشته است، البته مراد از عرش دو چیز می توانند باشد؛ یا مراد عرش معنوی است که همان عقل اول است؛ در این صورت، ماء همان آب ظاهری است. وجه دیگر این که منظور از عرش علم مطلق الهی است که فوق علوم جزئی است. بر این اساس، «بکّه» اشاره به نفس مکی انسان کبیر دارد و منظور از ناس عموم مردم است. در این آیه تمام انسان ها مکلف به توجه به انسان اعظم اند؛ حتی انبیا و اوصیا. مبارک اشاره به برکاتی دارد که از انسان کامل سرازیر شده به

۱- اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۲۳

۲- همان، ص ۲۳۰

۳- آل عمران: ۹۶

۴- هود: ۷

مراتب پـایین تر می رسـد، چنانکه فیض ها و تجلّیات او هـدایتی است که از جناب قـدس انسان کامل به عوالم مادون تنزّل می یابـد. هر کس به این حریم وارد شود، در امنیت مطلق است: وَ مَن دَخَلَهُ کـانَ آمِنـاً. (۱) اگر انسانی مسـتعد است، باید به حریم بیت اللَّه اعظم، که مقـام قدسـی انسـان کامـل است، وارد شود و راهی به آن بیابـد: وَلِلَّهِ عَلی النّاسِ حِجُّ البَیتِ مَن استَطاعَ الَیهِ سَبیلًا. (۲) حج عمل صالح است و عمل صالح دو گونه است؛ عمل صالحی که مربوط به اهل شـریعت است و آن عملی اسـت که ریا و سُمعه یا شکی در آن نباشد، بلکه خالص برای رضای خدا صورت گیرد؛ اما عمل صالح واقعی مربوط به اهل حقیقت است. آنـان که اهـل وصـل انـد، به هنگـام عبـادت جز صاحب عبادت نمی بیننـد. عمل آنها محجوب نیست بلکه با شـهود حق صورت می گیرد.

گسترش عوالم بعد از کعبه، از عوالم روحانی است و سپس به عوالم جسمانی می رسد؛ زیرا روحانیات از جسمانیات لطیف تر و وجود آنهـا بالاـتر است؛ بر این اساس، عالم ارواح و عالم امر، بر عالم خلق و عالم اجسام مقـدم است و عالم ماده پایین ترین درجه عالم هستی است.

تطبیق حـج انفسـی مربوط به انسان صـغیر بر حـدیث: مراد از کعبه، که اولین بیتی است که ظاهر شده است، قلب انسان است و ظهور آن بر ماء تعلّق روح به نطفه و بدن مادی است. (۳) خلقت آن، عبارت از خلقت قلب انسانی قبل از روح حیوانی است و قبـل از زمین بـدن که ممکن است از آن تعبیر به دو هزار سـال بشود. از آنجـا که بـدن طفیـل روح است، پیـدایش و رشـد آن براسـاس تـدبیر روح صـورت می گیرد. لـذا مراد از اولیـن بیت- که مبـارك است- قلب معنـوی است- که هرگـونه برکـتی از اوست و هر تـدبیر و هدایتی نسبت به مراتب دانی انسانی است- از قلب انسان سرچشـمه می گیرد. حج این بیت، از سوی خدا مقدر است و انسان باید راهی به درون باز کند.

۱- آل عمران: ۹۷

۲- آل عمران: ۹۷

۳- اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۳۰

کسی که به این مسیر برود و در این راه گام نهد، بر آیات، اسرار و حقایق معنوی واقف می شود و برای خود زاد اخروی برمی گیرد. چنین کسی به علوم حقیقی و موت ارادی نائل آمده و حجاب ها را یک به یک پشت سر می گذارد و به تدریج به مدینه واقعی و کعبه مقصود گام می نهد و این حج انفسی است که حج انسان های باایمان و اهل حقیقت است.

از منظر عرفانی، حج دو گونه است (۱): یکی «حج غیبت» و دیگری «حج حضور»؛ کسی که در مکه است، اما از صاحب خانه غایب، همانند کسی است که در خانه خود است؛ زیرا هر دو در غیبت است و کسی که در خانه خود حاضر باشد همانند کسی است که در مکه حاضر است. اما حضور در مکه از حضور در خانه اولی است؛ لذا حج جهادی است برای کشف و مشاهده و از این رو، مقصود حج، دیدن خانه نیست بلکه رؤیت و شهود باطنی صاحب خانه است.

عارفان برای حج و مقام ابراهیم دو مقام معتقدند (۲): یکی «مقام تن» و دیگری «مقام دل»؛ مقام تن، احرام، دخول به حرم، طواف، نماز، سعی، تقصیر، مزدلفه، رمی، هَدی، وقوف به منا و رمی جمرات است. اما مقام دل که اشاره به باطن حج دارد، مقام خُلّت ابراهیم است. در این موضع، حاجی باید از عادات اعراض کند، به ترک لذات بپردازد، از ذکر غیر او پرهیز و از تمامی ماسوا اجتناب کند، سنگ به هوای نفس زند تا به مقام امن الهی و رمی از اغوای شیطان نایل شود.

آنگاه که ابراهیم به مقام خلّت رسید و خلیل اللّه نام گرفت، از علایق گذشت و دل از غیر او بگسست. آنگاه که ابراهیم به منجنیق آمد و او را به سمت آتش پرتاب کردند، جبرئیل آمد و از او پرسید: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم پاسخ داد: «أمّا إِلَيکَ فَلا»، سپس جبرئیل پرسید: از خدا هم حاجتی نداری؟ ابراهیم پاسخ داد: «حسبی مِن سؤالی علمه بحالی». از عارفی نقل است که گفت:

۱- کشف المحجوب، ص ۴۲۷

۲- همان، ص ۴۲۲

«در نخستین حج، من بجز خانه هیچ چیز ندیدم، دوم بار خانه و خداوند خانه دیدم و سوم بار همه خداوند خانه دیدم هیچ خانه ندیدم.» (۱)

از این روست که عارفان گفته اند: «أظلم الأشیاء دار حبیب بلا حبیب». (۲)

خواجه عبداللّه انصاری درباره حکمت نامگذاری حج لطیفه ای دارد. او ذیل آیه الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ...؛ «حج در ماههای معینی است»، (۳)

درباره دو حرف حج چنین می گوید:

«حاء اشارت است به حلم خداوند با رهیکان خود، جیم اشارت است به جرم بندگان و آلودگی ایشان، چنانستی که اللّه گفتی: بنده من اکنون که جرم کردی باری دست در حبل حلم من زن و مغفرت خواه که بیامرزم، که هر کس آن کند که سزای وی باشد، سزای تو نابکاری و سزای من آمرزگاری! قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ. بنده من! اگر زانک عذر خواهی، عذر از تو و عفو از من، جرم از تو و ستر از من، ضعف از تو و برّ از من، عجز از تو و لطف از من، جهد از تو و عون از من، قصد از تو و حلم از من. بنده من! چندان دارد که عذری بر زبان آری و هراسی در دل و قطره آب گرد دیده بگردانی، پس کار وامن گذار، بنده من! وعده که دادم راست کردن بر من، چراغ که افروختم روشن داشتن بر من، در که گشادم بار دادن بر من، اکنون که فرا گذاشتم در گذاشتن بر من، اکنون که به دعا فرمودم، نیوشیدن بر من اکنون که به سئوال فرمودم، بخشیدن بر من هر چه کردم، کردم، هر چه نکردم باقی بر من.» (۴)

خواجه به همین مضمون در جای دیگر اشاره دارد (۵):

«مرا خداوندی است که اگر گناه کنم نراند و نعمت باز نگیرد و اگر باز آیم

۱- همان، ص ۴۲۴

۲- همان.

۳- بقره: ۱۹۷

۴- کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۳۹

۵- همان، ج ۶، ص ۳۷۱

بپذیرد و بنوازد و اگر روی به درگاه وی آرم نزدیک کند و اگر برگردم باز خواند و خشم نگیرد.»

۲. حج و پیامبران

اشاره

طبق احادیث حج قبل از آدم علیه السلام هم وجود داشته و خانه خدا قبل از آفرینش انسان و پدر انسان محل طواف بوده است. امام صادق علیه السلام به این حقیقت اشاره ای عرفانی دارد:

«چون که آدم در انجام حج خود به منا رسید، فرشتگان به دیدار او آمدند و گفتند: ای آدم! حَجّت قبول. بدان که دو هزار سال قبل از تو این خانه طواف شده و بر آن حج گزارده شده است». (۱)

همچنین زراره خطاب به امام صادق علیه السلام سئوال می کند که من از چهل سال پیش درباره حج از شما سئوال کردم و شما فتوا داده اید. امام علیه السلام فرمود:

«آیا انتظار داری درباره خانه ای که دو هزار سال قبل از آدم حج گزاشته شد، در چهل سال احکامش گفته شود؟». (۲)

حج آدم علیه السلام

حضرت آدم به عنوان اولین انسان روی زمین و نخستین پیامبر خدا آغازگر حج خانه خدا بوده، لذا حج در زمین با آدم ابوالبشر شروع شده است. اولین پیامبر هزار بار به طواف کعبه آمد. طبق روایات، هفتصد حج تمتع و سیصد عمره انجام داد. او از ناحیه شام از کوه نور پایین می آمد، در حطیم بیتوته می کرد و به طواف کعبه می پرداخت. در این هنگام جبرئیل به او «لبیک» را آموخت. (۳)

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۴

۲- فقیه، ج ۲، ص ۳۰۶

۳- همان، ص ۱۴۷

امام هشتم علیه السلام ازجدش امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود:

«اولین باری که آدم حج نمود. باز شکاری همراهش بود تا او را به آب راهنمایی کند و همراه او از بهشت بیرون آمده بود و از خوردن گوشت باز شکاری و پرستو نهی شده بود. از آسمانیان اولین کسی که حج گزارد جبرئیل بود.

آدم و حوا در بهشت گناهی مرتکب شدند، خداوند آن دو را از بهشت بیرون کرد و به زمین هبوط کردند، محل هبوط آدم، صفا و محل هبوط حوا، مروه است. این محل را صفا نامیدند چون مشتق از اسم پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی «مصطفی» است. البته اساس آن قول خداست که فرمود: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحاً. مروه را مروه نامید چون از اسم مرأه مشتق شده است. خداوند میان آن دو فاصله انداخت تا اینکه روز آمد و رفت، شامگاهان خوف بر حوا غالب شد. به سوی صفا آمد و در کنار آدم آرام گرفت؛ از این رو به زنها «نساء» گفتند؛ زیرا حوا با آدم علیه السلام انس گرفت. خداوند با آدم سخن نمی گفت تا اینکه آدم علیه السلام از طریق تلقی کلماتی توبه نمود. خداوند توبه او را پذیرفت و با او سخن گفت. سپس جبرئیل را برای او مبعوث کرد، جبرئیل به آدم گفت: سلام بر تو ای آدمی که از گناه تائب شدی و بر بلایا صبر کردی. خداوند مرا فرستاد تا مناسک را به تو تعلیم دهم. دست آدم را گرفت و او را به محل خانه خدا برد. خداوند خیمه ای فرستاد جبرئیل آنرا محاذی بیت المعمور و دقیقاً در محل بیت قرار داد. گفت: اینجا قبله تو و انسانهای بعد از تو است. در این لحظه خداوند از آسمان حجرالاسود را فرستاد که از شیر سفیدتر و از خورشید نورانی تر بود. اما بعداً مشرکین آنرا مسح کردند و از همین رو سیاه شد. سپس جبرئیل آدم را به مشاعر خبر داد و آنها سنگریزه هایی جمع کردند و به سوی عرفات و مزدلفه به راه افتادند». (۱)

نخستین موجودی که طواف خانه کرد جبرئیل امین بود. او طوافی آسمانی داشت.

آدم علیه السلام اولین پیامبر و انسانی است که حج خانه خدا و تمامی حجهای خود را با پای پیاده انجام داد. معلم او جبرئیل امین بود. نخستین اقدام آدم بعد از هبوط توبه است ولی بعد از

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۴۳؛ علل الشرائع، ص ۵۹۴، روایت ۴۴

توبه اولین عمل او حج است، صـفا و مروه هبوط آدم و حواست. آن دو چونان پروانه عاشق به دور شـمع خانه گشتند و با حج عاشقانه خود توبه خود را تکمیل نمودند.

حج دیگر پیامبران

پیامبران خـدا مأمور به حـج بودنـد، سـفیران الهی حج خانه خدا کردند و از برکات کعبه و سـرزمین وحی بهره بردند. زراره از امام باقر علیه السلام درباره زیارت خانه خدا قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله سئوال می کند و امام می فرماید:

«مردم پیش تر هم حج می گذاردند و ما به شما خبر می دهیم که آدم، نوح و سلیمان همراه با جن و انس و پرندگان حج خانه خدا کردند. موسی علیه السلام سوار بر شتری سرخ حج گزارد، در حالیکه «لبیک لبیک» می گفت». (۱)

ابن عباس؛ صـحابی پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله می گوید: با پیامبر صلی الله علیه و آله از جایی عبور کردیم. از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: این کدام وادی است. ایشان فرمود (۲): وادی عسفان. سپس فرمود:

«هود و صالـح سوار بر شترهای سـرخ بودند که زمام آنها لیف خرما بود و پوشـش آنها عبا و ردایشان راه راه بود، بر این وادی گذشتند و در حالی که لبیک می گفتند، حج بیت العتیق می کردند.»

خضـر آب حیات نوشـید؛ لـذا زنـده ماند و هرگز نمی میرد. او هر سال در حج حضور می یابد. در عرفات وقوف می کند و به دعای مؤمنان آمین می گویـد. خداونـد به واسـطه او وحشت قائم را در دوران غیبتش به انس تبـدیل و تنهایی اش را به وصـل بـدل می کند. بعد از آدم رسولان حق هر یک به حج رفته اند، لبیک گفته اند، طواف خانه کرده اند؛ آنها با پای پیاده و برهنه مسافتهای طولانی پیموده اند. نوح، سلیمان، موسی، هود، صالح و خضر

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۶، روایت ۹۶

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۵، روایت ۴

به سراپرده انس الهی باریافته اند. کوههای مکه شاهد لبیک های فرشتگان و رسولان الهی است، بادهای مکه حاملان پیامهای انس پیامبرانند.

کشتی نوح علیه السلام در آن زمان که زمین غرق شد، مأموریت یافت تا به دور خانه خدا بچرخد و در هنگام بازگشت هم طواف نساء نمود و در این میان این دو، سعی میان صفا و مروه هم نمود. سپس در وادی جودی استقرار یافت. (۱) در مسجد خیف هفتصد پیامبر خدا نماز خواندند و میان رکن و مقام هفتصد رسول الهی خفته اند. همراه با موسی علیه السلام هفتاد پیامبر از بنی اسرائیل لبیک گفتند. اساساً تاریخ انبیا با تاریخ حج گره خورده است و پیشینه طواف، عرفات و منا همزاد سفیران وحی است.

پایان بخش این مجالست عاشقانه، ختم انبیا، رسول خاتم است که لبیک ذالمعارج گفت و با این لبیک معراج خود را تکمیل نمود.

۳. جایگاه حج

اشاره

حج، بریدن از خلق و رویکردی به سوی حق است؛ سفر از خلق به حق و دور شدن از غیر خدا، انسان با رفتن به حج مزه ای از ملکوت می چشد. او خموشی است که به بارگاه نور، بهجت و سرور راه یافته است، حج گزار بسوی خدا فرار می کند. سلوک حج منازل و مقاماتی دارد که دیدار حق، اوج آن است؛ حج راه رستگاری و فوز عظیم است.

هر عبادتی مخصوص کاری است، اما حج تنها عبادتی است که تمام عبادتها را در برمی گیرد. در حج نماز، استغفار و زهد معنا می شود. فلسفه اشک در حج نمودار می گردد. راز و نیاز با خدا، نجوا و همنشینی با او در کنار خانه اش به اوج می رسد. زائر چون ستاره ای درخشان در آسمان تاریکی ها می درخشد و نامش در دفتر خدا ثبت می شود. انسانی که به حج می رود، میهمان خداست و خدا از او میزبانی می کند. زیارت خانه خدا، جمع کردن سنگریزه ها، رفتن به عرفات، ورود به صحرای مشعر، گام نهادن در

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۲

سرزمین پررمز و راز منا و گردش به دور خانه یار، همه و همه غذاهایی است که خدای سبحان بر سر سفره خود نهاده است تا باریافتگان ملکوت از آن بهره بگیرند.

حکمت عبودیت در حج به کمال می رسد؛ حج عفو گنهکاران است، حج آزمون انسان هاست، حج نشانه عظمت بی پایان الهی است، دین خدا با حج زنده است، تجدید خاطره با رسول خدا صلی الله علیه و آله، سرزمین وحی و اهل بیت عصمت در حج شکل می گیرد، حج ذکر خداست. حج بازار خداست و حاجی در این بازار با خدا معامله می کند و از او مزد می ستاند. کسی که تارک حج باشد کوری است که در قیامت اعمی محشور می شود. حج جهاد ضعفاست، حج لبیک گفتن به دعوت ابراهیم خلیل علیه السلام است و حج دیدار خداست.

درباره ارزش، اهمیت و جایگاه حج مضامین گسترده و متنوعی وجود دارد که می توان به اهم آنها اشاره کرد.

الف) وراثت بهشت

میراث حج بهشت است و حج گزار جایگاهی جز بهشت عدن ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَیسَ لِلحَجَّه الْمَبْرُورهِ ثَوابٌ إلَّا الْجَنَّهِ»؛ (۱)

«پاداش حج نیکو، جز بهشت نیست.»

همچنین فرمود:

«هر عمره تا عمره دیگر، کفاره(گناهان) میان آن دو می باشد و پاداش حج مقبول، بهشت است». (۲)

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و کاروان شتران حجاج از آنجا می گذشت.

۱- سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۷۵، روایت ۸۱۰؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۲۷، روایت ۱۱۴
۲- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴

پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها نگریست و فرمود:

«هیچ گامی بر نمی دارند مگر آنکه برایشان حسنه نوشته می شود و هیچ گامی نمی گذارند، مگر آنکه گناهی از آنان محو می شود، و هر گاه اعمال حج خود را به پایان برند به آنان گفته می شود: بنایی ساختید، پس ویرانش نکنید، گناهان گذشته شما بخشوده شد، برای آینده کار نیک انجام دهید». (۱)

کسی که برای حج از خانه اش بیرون آید، با هر گامی که بر می دارد گناهانش می ریزد همانگونه که برگ از درخت می ریزد. آنگاه که وارد مدینه شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام داد، فرشتگان به او سلام داده، با او مصافحه می کنند، زمانی که لبیک گفت، خدای سبحان حسنات بر او می پوشاند، خداوند به ناله ها و نیازهای بندگان مباهات می کند و به فرشتگانش می گوید:

«آیا به بندگانم نمی نگرید که از راهی دور، ژولیده و غبارآلود نزد من آمده اند، پولها خرج کرده اند و بدنهایشان را به رنج افکنده اند؟ به عزت و جلالم سوگند بدکارانشان را به خاطر نیکوکارانشان خواهم بخشید و از گناهانشان درمی گذرم، مانند روزی که از مادر زاده شده اند. در این هنگام منادی از دل عرش ندا می کند: باز گردید، بخشوده شدید و کار خود از سر گیرید». (۲)

بنابراین حج خروج از عذاب و ورود به بهشت خداست، فردوس برین میراث حج است. امام صادق علیه السلام داستانی از حضرت موسی علیه السلام نقل می کند:

«چون حضرت موسی علیه السلام حج گزارد، جبرئیل نازل شد. موسی به او گفت: «...

کسی که با نیتی صادق و خرجی پاک و حلال، این خانه را زیارت کند چه پاداشی دارد؟ جبرئیل به سوی خدا بازگشت. خداوند وحی فرمود که به او بگو:

او را در ملکوت اعلی، همراه پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان قرار می دهم و اینان چه رفیقان و همراهان خوبی اند». (۳)

۱- الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۱۶۳، روایت ۳

۲- تنبیه الغافلین، ص ۴۸۹، روایت ۶۰

۳- فقیه، ج ۲، ص ۲۳۵، روایت ۲۲۸۷

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«هر گاه بنده مؤمنی از دنیا رفت و وارد برزخ شد شش صورت زیبا می بیند؛ یکی از سمت راست، دیگری چپ، یکی جلو، دیگری عقب، یکی نزد پاها و زیباترین صورت بالای سر. صورتی که از سمت راست می آید نماز، صورتی که از سمت چپ می آید زکات، صورت پیش رو روزه و صورت پشت سر حج و عمره است. صورت زیبایی که نزد پاهای خود می بیند، صله رحم و زیباترین صورت و خوشبوترین بوها و وجیه ترین شکلها را که بالای سر خود رؤیت می کند، ولایت محمد صلی الله علیه و آله و آل او است.» (۱)

ب) جهاد ضعیفان

اگر انسان ضعیف باشد یا در شرایط ضعف قرار گیرد، در این صورت جهاد بر او واجب نیست. خداوند جایگزینی برای جهاد ضعفا فراهم نموده که حج است. اما ضعیف کیست؟ امام صادق علیه السلام از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که ایشان فرمود: «حج جهاد ضعیف است»، (۲) سپس امام صادق علیه السلام دست خویش را بر سینه اش گذارد و گفت: «ضعفا ما هستیم، ضعفا ما هستیم». بر این اساس مراد از ضعیف مقام عظمای ولایت است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «حج، جهاد ضعفاست و ضعفا شیعیان ما هستند». (۳) بنابراین منظور از ضعفا یا ولایت است یا پیروان ولایت. در روزگاری که ائمه شیعه و شیعیان به ظاهر ضعیف بوده اند و حکومت در دست حاکمان جور و ستم بود، در این شرایط طبعاً جهادی واجب نبود، اما به جای آن جهادی توصیه شده است که به فرموده

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۸

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۹

۳- ثواب الاعمال، ص ۷۳

امام حسین علیه السلام (۱): «جهاد لا شوکه فیه»؛ «جهاد بدون خار» باشد.

در حج تمامی معارف، اعتقادات و مناسک اسلامی ظهور می یابد، حج یکی از بهترین ابزارهای تبلیغی دین است که در آن می توان به خوبی به نشر معارف الهی و هدایت مردم پرداخت، تبیین حقانیت دین راستین و ترویج احکام اسلامی براساس ولایت در حج امکان پذیر است. بنابراین در زمانی که ظلم و جور فراگیر باشد، حج، جهاد شیعه و ولایت مداران علوی قلمداد شده است. هر چند در برخی شرایط افضل از حج، مقام مردی است که در راه خدا جهاد کند تا به شهادت برسد. (۲)

ج) انفاق برای حج

حج گزاردن مخارجی دارد اما هزینه ای که انسان برای حج می پردازد، بسیار ارزشمند و گرانبهاست. درهمی که انسان برای حج انفاق می کند، گاه معادل هزاران درهمی است که در راه حق بپردازد. گاهی گفته می شود درهمی که انسان برای حج مصرف کند معادل هزار درهم است. در برخی از روایات امام صادق علیه السلام می فرماید:

«درهمی که حاجی برای حج پرداخت می کند، برابر هزاران هزار درهمی است که در راه خدا صرف شود.» (۳)

و گاهی یک درهم از بیست هزار درهم برتر و بالاتر شمرده شده است. (۴) این امر حکایتی واضح از ارزش فراوان حج دارد، حج را با پول نمی توان سنجید و پولهای فراوان مقابل یک حج بیرنگ می شود. به فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله اگر انسان به اندازه کوه ابوقبیس طلا در اختیار داشته باشد و آن را در راه خدا صرف کند، هرگز به اندازه یک حج نمی شود (۵) زیرا اجر و جایگاه زائر خانه خدا از اینها برتر و

۱- المعجم الکبیر للطبرانی، ج ۳، ص ۱۳۵، روایت ۲۹۱۰

۲- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۳

۳- همان.

۴- المحاسن، ج ۱، ص ۶۴

۵- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۸

بالاتر است.

هزینه ای که انسان برای حج در نظر می گیرد، چه پیش از موسم و چه در موسم و چه پس از آن، چون در راه حج مصرف می شود، ارزشی هزار برابر می یابد، کمِ آن، زیاد است تا چه رسد به زیاد آن. اگر به حداقل اکتفا کند، خداوند آن را افزایش داده، هزاران برابر کرده یا برای او ذخیره آخرت می کند و به عنوان انفاق فی سبیل اللّه در نظر می گیرد و یا در همین دنیا به او باز می گرداند.

به هر تقدیر باید دانست مسیری که انسان پول خود را هزینه می کند، اهمیت دارد.

امکانات دو سمت و سو دارند؛ از یک نظر باید دید از کجا می آیند و چگونه حاصل می شوند، که از این جهت باید از راه حلال و خداپسند به دست آید؛ اما بعد دیگر، مصرف مال است. گاهی مال فراوان در مسیر نادرست مصرف می شود. چنین مالی ضایع شده و هیچ بازگشتی ندارد؛ اما زمانی مالی هر چند اندک در مسیر خوب هزینه می شود که این مال ماندگار است و باعث افزایش ثروت انسان می شود، به تعبیری ثروت چیزی نیست که برای خود اندوخته ایم، ثروت آن است که برای خدا بخشیده ایم؛ زیرا ثروت دارایی ماست، داشته های انسان بخششهای اوست. اگر دیگران را در مال خود سهیم دانستیم و برای آنان حقی قائل شدیم و این حقوق را به صاحبانش رساندیم. ثروت ما فزونی خواهد یافت. از این این روست که قرآن می فرماید: انفاق باعث افزایش مال انسان می شود.

اینها شرایط عادی است، حال اگر امکاناتی که انسان در اختیار دارد در مسیر اموری مثل حج صرف شود، این افزایش فزونی می گیرد و درهمی از آن معادل هزاران درهم می شود. یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام عقبه است. او می گوید: سدیر صیرفی نزد من آمد و گفت: امام صادق علیه السلام به تو سلام می رساند و می فرماید که چرا به حج نمی روی؟

گفتم: مال ندارم. گفت: امام فرمود: «قرض کن و به حج برو». (۱)

۱- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۴۱، روایت ۱۵۳۴

د) برتری حج

حج از بسیاری اعمال برتر و بالاتر شمرده شده است. حج از نماز و روزه افضل است و این برتری بدون علت نیست. انسان در نماز بخشی از وقتش را مشغول خدا شده، از خانواده جدا می شود. روزه دار یک روز را به خدا مشغول شده، از خانواده جدا می شود اما حج گزار بدن خویش را به رنج می اندازد و از خانواده خود مدتی طولانی دور می شود. امام صادق علیه السلام از پدرش نقل می فرماید:

«حج برتر از نماز و روزه است؛ نمازخوان ساعتی از وقتش را مشغول(و جدا از خانواده) است و روزه دار یک روز، ولی حج گزار، بدن خویش را به رنج و خود را به ناراحتی و دلتنگی می افکند، مالش را خرج می کند و از خانواده اش مدتی طولانی دور می شود، نه به امید مالی و نه به قصد تجارتی». (۱)

از این حدیث نکات جالبی به دست می آید: اولًا: جایگاه و فضیلت حج بیشتر روشن می شود، ثانیاً: مراتب و درجات میان این سه عبادت به دست می آید، ثالثاً: یکی از ملاک های فضیلت در کنار خانواده بودن است؛ زیرا هر چه انسان بیشتر دور باشد، اجر آن عمل بیشتر است.

حج از صدقه هم برتر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله از منا کوچ می کرد که بادیه نشینی از منطقه «ابطح» با آن حضرت روبه رو شد و از ایشان سئوالی کرد. گفت: من به قصد حج از خانه ام خارج شدم، اما مانعی مرا از حج بازداشت. من مرد پولدار و ثروتمندی هستم، دستور بفرما با مالم کاری کنم تا به پاداش حاجیان نائل شوم. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به کوه ابوقبیس کرد و فرمود:

«اگر به اندازه کوه ابوقبیس طلای سرخ داشته باشی و آن را در راه خدا انفاق

۱- علل الشرائع، ص ۴۵۶، روایت ۱

کنی، هرگز به پاداشی نمی رسی که حج گزار می رسد». (۱)

حج نسبت به آزاد کردن بنده هم برتری دارد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«حَجَّةٌ أَفْضَلُ مِنْ عِتْقِ سَبْعِينَ رَقَبَةً». (۲)

«یک حج از آزاد کردن هفتاد برده برتر است.»

بنابراین انجام حج مبرور و مقبول می تواند از نماز، روزه، صدقه و آزاد کردن بنده ای در راه خدا ارزشمندتر و بالاتر باشد. به جز این در برخی از فرمایشات معصومین حج به طور کلی افضل اعمال تلقی شده است چنانکه برترین انسان دو عالم، بالاترین و ارزشمندترین اعمال را نزد خدا دو چیز دانست: یکی ایمانی که در آن شکی نباشد و دوم حجی که خدا آن را پذیرا باشد. (۳) اما زیباترین تعابیر گفته زیباترین و کاملترین انسان هاست که فرمود:

«الْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ»؛ (۴)

«حج نیکو جزائی ندارد.»

این مضمون اشاره به عظمت حج دارد. اگر حجی با شرایط انجام گیرد که البته یکی از آنها حج همراه با ولایت اهل بیت علیه السلام است و این حج را خدا از انسان قبول کند، نمی توان برای آن پاداشی در نظر گرفت؛ جزای این عمل را فقط خدا می داند. لذا خداوند در مقابل فرشتگانش به بنده مباهات می کند و به آنها می گوید: نگاه کنید به زائر خانه من که از راه دور با رنج فراوان و بدنی غبارآلود، خانه و کاشانه خود را ترک کرده و به سوی من آمده است. (۵) پاداش حج گزار و زائر خانه دوست نور است، خدا به زائر خویش نور می دهد و وجودش را منور می کند. کعبه در فترتی که میان دو پیامبر خدا یعنی عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله حاصل شد، به خدا شکوه کرد و به او گفت: زائرین من کم هستند.

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۸، روایت ۲۵

۲- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۲۲

۳- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۸

۴- سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۷۵، روایت ۸۱۰؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۲۷، روایت ۱۱۴

۵- المستدرک، ج ۲، ص ۸

خدا به کعبه وحی نمود که:

«من نور جدیدی به قومی می تابانم که به سوی تو اقبال داشته باشند و خود را برای تو بیارایند، همانگونه که زنان خود را برای مردان آراسته می کنند. مراد نوری است که در امت محمد می افتد». (۱)

ه) رهبانیت شرعی

حج تقرب به حریم یار و دور شدن از زینتها و زخارف دنیاست. انسان با رفتن به حج نشانه های عظمت الهی را مشاهده می کند، در واقع حج نوعی رهبانیت مشروع است راهب شدن و بریدن از زن و فرزند و مال و دنیا در اسلام پسندیده نیست و نسبت به آن سرزنش شده؛ اما اگر ترک وطن و اهل و عیال برای حج و به تعبیر دیگر رهبانیتی شرعی باشد، در اسلام مجاز است. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ابن امّ عبد فرمود:

«آیا می دانی رهبانیت امت من چیست؟» گفت: خدا و رسولش بهتر می دانند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هجرت، جهاد، نماز، روزه، حج و عمره». (۲)

بنابراین حج یکی از رهبانیت های مجاز و مشروع مورد تأکید اسلام است.

و) بازار آخرت

در احادیث از حج و عمره به عنوان دو بازار آخرت نام برده شده است. کسی که به این بازار وارد شود، خدا او را ضمانت می کند و در جوار رحمت او قرار می گیرد. مغفرت پاداش او خواهد بود. بازارها دو قسم اند؛ دنیوی و اخروی. بازارهای دنیا کالاهای خاص خود را دارد؛ اما در بازارهای آخرت کالاهای دیگری عرضه می شود. حج از جمله

۱- فقیه، ج ۲، ص ۱۵۸

۲- بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۷۷

کالاهـایی است که در بازار آخرت عرضه می گردد و طبعاً مصـرف کننـدگان خاصـی هم دارد. خداونـد برای انسان ها به جز بازارها و کالاهای دنیوی، بازارها و کالاهای اخروی هم فراهم کرده است تا هر انسانی هر کدام را بخواهد برگزیند و مسیر فرا راه خود قرار دهد.

انسـان ها اهل تجارت و داد و سـتد هسـتند لـذا قرآن از واژه هایی نظیر «اشتراء، تجارت، ربـح، قرض و خسـران» اسـتفاده کرده است، تجارت ها نیز دو گونه انـد؛ گاه تجارت دنیوی است و طبعاً ویژگیهای خاص خود را دارد. اما قرآن خرید و فروش، داد و ستد و معامله با خدا را مطرح می کند. سرمایه ای که انسان ها در اختیار دارند، عمر و وجود آنهاست. انسان ها عمر و وجود خود را می دهند و در قبال آن چیزهایی دریافت می کنند.

اگر کالاهای دریافتی مال، شـهوت، مقام و زخارف دنیا باشـد، آنچه انسان به دست آورده، ارزشـی کمتر از وجود و عمر آنها دارد و زیان کرده است. تنها در صورتی انسان سود می برد که آنچه می سـتاند دارای ارزشی بیش از چیزی باشد که می دهد یعنی ارزشمندتر از عمر و جان آدمی. چنین تجارتی و چنین بازاری سودآوری است.

مقـایسه دو آیه ذیـل جـالب است؛ از یـک طرف خـدا انسان ها را به تجارتی سودآور دعوت می کنـد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَهٍ تُنجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ. (۱)

در اینجـا انسـان، ایمـان می دهـد و در قبـال آن بهشت دریـافت می کنـد. از سوی دیگر خداونـد تجارتی را سـرزنش می کند أُوْلَئِکَ الَّذِينَ اشْتَرَوْا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ .... (۲)

بنـابراین همه انسـان هـا کـاسب انـد و کارگر، تا کسب او چگونه باشـد و در این کسب و تجارت چه چیز را داد و سـتد کنـد. خوشـا به حـال کسـی که در قبـال این معـامله از او دنیا و آخرت الهی دریافت کنـد. چه سودآور است این تجارت و چه کریم است خـدایی که انسـان بـا او معـامله می کنـد و چه زیباست کالاهایی که در بازار خـدا یافت می شود. و حـج یکی از بهترین کالاهای بازار آسمانی است.

۱- صف: ۱۰

۲- بقره: ۱۶

چه زیباست که پایان بخش این قسمت فرازی از نهج البلاغه باشد؛ سخنانی که تشنگان را سیراب، حق جویان را رهنمایی و بندگان را هدایت می کند:

«فَرَضَ عَلَیْکُمْ حَجَّ بَیْتِهِ الَّذِی جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ ...»؛ (۱)

«خدا حج خانه خود را بر شما واجب کرد، همان خانه ای که آن را قبله گاه انسان ها قرار داده که چونان تشنگان به سوی آن روی می آورند و همانند کبوتران به آن پناه می برند. خدای سبحان، کعبه را مظهر تواضع بندگان در برابر عظمت خویش و نشانه اعتراف آنان به بزرگی و قدرت خود قرار داد و در میان انسانها، شنوندگانی را برگزید که دعوت او را برای حج اجابت کنند و سخن او را تصدیق نمایند و پای بر جایگاه پیامبران الهی نهند. همانند فرشتگانی که بر گرد عرش الهی طواف می کنند و سودهای فراوان در این عبادتگاه و محل تجارت زائران به دست آورند و به سوی وعده گاه آمرزش الهی بشتابند. خدای سبحان کعبه را برای اسلام، نشانه ای گویا و برای پناهندگان، خانه ای امن قرار داد؛ ادای حق آن را واجب کرد و حج بیت اللّه را واجب شمرد و بر همه شما انسان ها مقرر داشت که به زیارت آن بروید و فرمود: آن کس که توان رفتن به خانه خدا را دارد؛ حج بر او واجب است.»

۴. جایگاه حج گزار

اشاره

زائر خانه خدا باریافته به درگاه الهی و میهمان خداست و به عنوان میهمان بر خدا وارد شده است. خداوند حج گزار را میزبانی می کند، او را در کنف حمایت خود گرفته، مسؤولیتش را به عهده می گیرد. زائر در این میهمانی بر سفره گسترده الهی نشسته و با غذاهای آسمانی تغذیه می شود. میهمان، میزبان را می بیند و به دیدار او می رود. خداوند کرامتها و هدایای خود را به او ارزانی می دارد؛ بهره میهمانی خدا بهشت است. تعابیر زیر را می توان برای حج گزار به کار برد:

۱- نهج البلاغه، خ ۱، بند ۸

الف) میهمان خدا (ضیف اللّه)

زائر بیت اللّه الحرام میهمان خـدا می شود و خـدا از او پـذیرایی خواهـد کرد. خداونـد سـبحان به آدم علیه السـلام چنین وحی نمود:

«منم خـدای صـاحب بکه. اهـل آن، همسایگان مننـد و زائرانش میهمانان من. آن را با آسـمانیان و زمینیان آباد می کنم، گروه گروه، ژولیـده و غبارآلود به زیارت آن می آینـد و با تکبیر و لبیک گویی، به درگاه من می نالنـد. پس هر که به قصد زیارت آید و جز آن نیتی نداشـته باشد، مرا دیدار کرده و او مهمان من است و بر من نازل شده و سزاوار است که با کرامت های خود به او هدیه دهم». (۱)

انسـانی که به میهمانی می رود، طبعاً از قبل دعوتی از او شـده است. آنگاه که به میهمانی می رود، خود را کاملًا برای ضـیافت آمـاده می کنـد. در میهمـانی معمولًـا میزبـان و عوامل او از میهمان پـذیرایی می کننـد و تا هنگامی که میهمان در خانه اوست، میزبان این مسؤولیت را در حـد کمال انجام می دهـد. خداوند انسان ها را به این میهمانی فراخوانده است: وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا .... (۲) همچنین در فراخوانی عام فرمود: وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ .... (۳) از سوی دیگر خداوند خانه خود را برای میهمانان آماده و پاکیزه کرده است: أَنْ طَهِّرَا بَیْتِی لِلطَّائِفِینَ .... (۴) خداوند بیگانه را به این میهمانی راه نمی دهد. «در روز حج بزرگ از جانب خـدا و پیامبرش به مردم اعلام شـد که خـدا و پیامبرش از مشـرکان بیزارنـد». (۵) خدای سبحان منافع بیشـماری رادر حج قرارداده است (۶) تاحـج گزار ازتمامی آنها بهره ببرد، حیوانات هم در این میهمانی آسوده انـد؛ زیرا صید آنها حرام است. پروردگار عالم زائران

۱- الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۸۰

۲- آل عمران: ۹۷

۳- حج: ۲۷

۴- بقره: ۱۲۵

۵- توبه: ۳

۶- حج: ۲۸

خانه اش را به عنوان میهمان خودپذیرفته وتحفه ها وهدایایی برای آنها آماده ساخته است.

امیرمؤمنان علیه السلام برای انجام کاری وارد مکه شد، بادیه نشینی را دید که خود را به پرده های کعبه آویخته و با خدای خویش چنین می گوید: «ای صاحب خانه! خانه، خانه تو و میهمان، میهمان توست. هر میهمانی در میهمانی اش بهره ای دارد، پس امشب بهره مرا آمرزش من قرار بده». حضرت علی علیه السلام خطاب به اصحابش فرمود: «خداوند بزرگوارتر از آن است که میهمان خود را رد کند. (۱)»

امام صادق علیه السلام حاجی و نیز معتمر را مهمان خدا خواند و فرمود:

«زائری که به خانه خدا می رود تا به خانه اش بازگردد، میهمان خداست». (۲)

کسی که به میهمانی می رود معمولًا هنگام خداحافظی میزبان به او می گوید: باز هم بیا. دعوت مجدد خدا انسان را شایق می کند تا بار دیگر هم به دیدار او بشتابد؛ از این روست که ما هر سال از خدا طلب حج می کنیم و به او می گوییم:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی حَجَّ بَیْتِکَ الْحَرَام، فِی عَامِی هَذَا وَ فِی کُلِّ عَامٍ، مَا أَبْقَیْتَنِی فِی یُسْرٍ مِنْکَ وَ عَافِیهٍ وَ سَعَهِ رِزْقٍ، وَ لا تُخْلِنِی مِنْ تِلْکَ الْمَوَاقِفِ الْکَرِیمَهِ، وَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِیفَهِ ...». (۳)

و جالب است که این دعا را در ماه مبارک رمضان می خوانیم؛ ماهی که در آن دعاها بیشتر مستجاب می شود.

ب) باریافته خدا (وفد اللَّه)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باریافتگان الهی را سه دسته معرفی نمود؛ (۴) رزمندگان، حج گزاران و

۱- امالی الصدوق، ص ۵۳۳، روایت ۷۴۲

۲- الخصال، ص ۱۲۷، روایت ۱۲۷

۳- مفاتیح الجنان، دعاهای هر روز ماه مبارک رمضان.

۴- سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۱۳

کسانی که عمره بجا می آورند. امام حسن علیه السلام فرمود:

«سه نفر در پناه خداینـد ... و مردی که برای حج و عمره بیرون آید و جز برای خدا بیرون نیامده باشد. او باریافته خداست تا به خانواده اش بازگردد». (۱) امـام زین العابـدین رساله ای به نام «رساله الحقوق» دارد. ایشان در این رساله حق حـج را این گونه بیان می دارند:

«وَ حَقُّ الْحَجِّ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ وِفَادَةٌ إِلَى رَبِّکَ وَ فِرَارٌ إِلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِکَ وَ فِيهِ قَبُولُ تَوْبَتِکَ وَ قَضَاءُ الْفَرْضِ الَّذِی أَوْجَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْکَ»؛ (۲)

«حق حـج آن است که بـدانی حج، در آمدن به آسـتان الهی و گریز از گناهانت به سوی اوست و پذیرش توبه و ادای تکلیفی که خداوند بر تو واجب ساخته بواسطه آن است.»

اگر حاجی باریافته خدا «وفداللَّه» است، اگر چیزی از خدا بخواهد به او عطا می کند.

اگر خدا را بخواند او پاسـخش می دهد، اگر شـفاعت کند، شـفاعتش را می پذیرد و اگر سـکوت کند و هیچ از خدا نخواهد، خداونـد خود، ابتدا به بخشـش می کند و در مقابل هر درهم هزار درهم به کسـی که به درگاهش پناه آورده پاداش می دهد. (۳) خداونـد بر خود حقی مقرر فرموده و آن اینکه زائر باریافته خود را تکریم کند، تحفه ها و هدایای خود را ارمغان او کند و محبت خود را از طریق مغفرت به او نشان دهد. (۴)

ج) در ضمان الهی (ضمان اللَّه)

زوّار خانه خدا در ضـمانت خدا هسـتند؛ خداوند، آنان را در سـفر و خانواده شان را در حضـر ضمانت کرده است. در صورتی که حاجی باایمان به حج برود، خدا ضمانت او

۱- تنبیه الغافلین، ص ۳۰۳، روایت ۴۲۸

۲- فقیه، ج ۲، ص ۶۲۰، روایت ۳۲۱۴

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۵، روایت ۱۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۲۴، روایت ۷۱

۴- خصال، ج ۲، ص ۶۳۵؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۶، روایت ۴۶۶۶

را کرده است؛ بدین صورت که اگر در سفر بمیرد، وارد بهشت می شود و اگر به خانه اش بازگردد، پس از رسیدن به خانواده تا گذشتن هفتاد شب خداوند گناهی بر او نمی نویسد. (۱) امام صادق علیه السلام در تعبیری زیبا می فرماید:

«معنای اینکه حج گزار در ضـمان الهی است، این است که خداوند جانشین او در خانواده اش می باشد و امور منزل او را تدبیر می نماید و حوادث را از آن خانه دفع می کند». (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز درباره ضمانت خدا برای حاجی فرمود:

«حج گزار چه در رفتن و چه در بازگشـتن، در ضـمانت خداست. پس اگر در سـفرش به او رنج و خستگی برسد، به خاطر آن گناهـانش آمرزیـده می شود و در برابر هر گـامی که برمی دارد، هزار درجه در بهشت بالا می رود و مقابل هر قطره بارانی که به او ببارد، پاداش یک شهید دارد». (۳)

امام صادق علیه السلام به لحاظ اهمیت فراوان ضمانت الهی، در این باره فرمود:

«حـج گزار و عمره گزار در ضـمانت خداینـد. اگر در راه رفتن به حـج بمیرد، خداونـد گناهـانش را می آمرزد و اگر در حـال احرام بمیرد، خداونــد او را لبیـک گـوی بر می انگیزد و اگر در یکی از دو حرم بمیرد، خداونــد او را در زمره ایمـن شـدگان محشور می کند و اگر در راه بازگشت بمیرد، خداوند همه گناهانش را می آمرزد». (۴)

ضمانت زائر یا معتمر بر خـداست، بنابراین اگر عمرش باقی باشد، خداوند تا بازگشت به منزلش او را همراهی می کند، اجر او را هم می دهد و اگر از عمرش چیزی

۱- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴
۲- معانی الاخبار، ص ۴۰۷، روایت ۸۵
۳- الفردوس، ج ۲، ص ۱۴۹، روایت ۲۷۶۱
۴- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۶، روایت ۱۸

باقی نمانده باشد، خدای سبحان او را وارد بهشت می کند.

یکی دیگر از وجوه ضمانت الهی برای کسی که وارد حرم می شود، این است که خداوند دو فرشته خود را همراه او می کند تا طواف و سعی خود را درست انجام دهد. هر گاه به عرفه رسید، به او می گویند: خداوند از گذشته های تو درگذشت، به فکر آینده ات باش تا گناه نکنی. (۱) خداوند ضمانت خود را تا بدانجا گسترش داده است که حفظ بار اثاثیه حاجی را نیز بر عهده گرفته است. (۲)

د) یاری خدا (عون اللّه)

یاری خداوند شامل حال همه می شود؛ امداد او، رحمت واسعه اوست و خداوند نسبت به تمام انسان ها رئوف و رحیم است. اما خدای سبحان یاری های خاصی هم دارد که شامل حال بعضی از انسان ها می شود، چنانکه رحمت او نیز دو گونه است؛ رحمت عام و رحمت خاص. رحمت عام شامل هم دنیا و هم آخرت و تمامی انسان ها می شود ولی رحمت خاص او به دو گونه است یا فقط شامل بهشتیان در قیامت می شود؛ از این رو مخصوص آخرت است و یا اینکه اختصاص به برخی از انسان ها در دنیا دارد که در این صورت تنها مؤمنین و متقین از رحمت های خاص الهی بهره مند می شوند. خداوند بر بعضی انسان ها کمک و امداد خاص خود را نازل می کند. یک دسته از کسانی که یاری های ویژه الهی را دریافت می کنند، حجاج اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«خداوند برای چهار نفر بر خود حقی قائل شده است که آنها را یاری رساند:

رزمنده، ازدواج کننده، عبد مکاتب و حاجی.» (۳)

۱- ثواب الاعمال، ص ۷۱، روایت ۶؛ بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۵۴، روایت ۲۱

۲- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۸، روایت ۱۸

۳- الترغیب والترهیب، ج ۲، ص ۵، روایت ۱۰۳۵

ه) دعای مستجاب

دعا ریشه قرآنی دارد. یکی از زیباترین آیات در مورد دعا این است:

وَإِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِی إِذَا دَعَانِی فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَلْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ. (۱)

«و چون بنـدگان من از تو دربـاره من بپرسـند، من به آنها نزدیکم هر که مرا خوانـد دعای او را اجابت کنم پس بایست دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند تا راه سعادت یابند.»

در این آیه هشت نکته زیبا و جالب درباره دعا و استجابت آن وجود دارد؛ (۲) اول اینکه خداوند معمولًا در قرآن هر گاه می خواهـد از خود نـامی برد، بصورت غایب یاد می کنـد؛ مثل «هو». در موارد کمتری که بخواهـد حضور خود را نشان دهـد می گوید: «ما» مثل: «انا، نحن و انزلنا». در مواردی اندک از خودش به عنوان «من» یاد می کند مثل: در فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی. (۳) قرآن تنهـا در یـک آیه خداونـد هفت بـار فرمـوده است «من» و این یـک آیه، همـان آیه پیش گفته است. در اینجا خداوند با کمال حضور، صمیمیت و مؤانست با بندگانش مواجه شده و به آنها اجازه تشرف به محضر خود را داده است.

نکته دوم اینکه فرمود: «عبـادی» یعنی بنـدگان من. به جای اینکه بگویـد: «ناس» یعنی مردم. سوم اینکه در اینجا واسـطه حـذف شده است. فرمود: هر گاه بندگان من درباره من

۱- بقره: ۱۸۶

۲- المیزان، ج ۲، ص ۳۰

۳- فجر: ۲۹ و ۳۰

از تو سئوال کردند، من نزدیکم. در حالی که باید می فرمود: به آنها بگو که من نزدیکم.

در رابطه میان خدا و بنده اش حتی پیامبر صلی الله علیه و آله را هم در نظر نگرفت. چهارم اینکه با «ان» تأکید فرمود. پنجم اینکه مفهوم قرب را به صورت صفت بیان کرد: «انی قریب» و نه بصورت فعل تا دلالت بیشتری بر ثبات و دوام قرب کند. ششم اینکه اجابت را به صورت فعل مضارع آورد تا دلالت بر استمرار کند. نکته هفتم اینکه اجابت را فقط مشروط به دعا کرد؛ یعنی دعا کردن همان و اجابت همان. چنانکه در آیه دیگر فرمود: ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ .... (۱) و آخرین نکته اینکه خودش انسان را دعوت کرد و فرمود: «دعوت من را اجابت کنید و از من بخواهید تا به شما بدهم».

دعا جایگاه و ارزشی والا دارد. خداوند خودش انسان را به دعا دعوت کرده و به او وعده اجابت داده است. مسأله اجابت دعا در چند مورد تأکید شده که یکی از آنها دعای حاجی است. کسی که به محضر الهی نزد خانه اش باریافته، هر چه از او بخواهد خداوند رد نمی کند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«حاجیان و عمره گزاران میهمانان خدایند، خداوند آنها را دعوت کرده و پاسخ گفته اند، آنان هم از خدا درخواست می کنند و خداوند عطایشان می کند». (۲)

همچنین فرمود:

«دعای سه نفر قطعاً مستجاب است؛ دعای حاجی، دعای بیمار و دعای مظلوم.» (۳)

و) گناه نوشته نمی شود

خداوند الطاف بی شماری نسبت به حج گزار دارد یکی از آنها این است که گناه بر او نمی نویسد؛ درباره زمان ننوشتن گناه، روایات متفاوت اند. بعضی از روایات هفتاد شب گفته اند. (۴) بعضی دیگر می گویند گناه بر او نوشته نمی شود مادام که حج خود را باطل نکند. (۵) بنابراین تا مدتی بعد از بازگشت، بر حاجی گناهی مکتوب نمی گردد. او پاک بر

۱- مؤمن: ۶۰

۲- الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۸۵، روایت ۳۷۸۹

۳- الدعوات للراوندی، ص ۳۰، روایت ۵۸

۴- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴

۵- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۹۶

می گردد و تـا زمانی پاک می مانـد. حاجی بایـد بکوشـد پاکی خود را حفظ کنـد و خود را پاک و طاهر نگهـدارد. البته مراد گناهان بعد از حج است اما(چنانکه گذشت) گناه کردن و حتی فکر گناه هم در مکه ثبت می شود.

ز) مرگ در راه حج

حـج و حـج گزار جایگاهی بس والا دارنـد. کسـی که در راه حج جان دهد، بی پاداش نمی ماند. اگر حاجی در راه خانه خدا بمیرد، خداونـد گناهـان او را می آمرزد، او را در قیـامت مبعوث می کنـد، در حالی که لبیک می گویـد. (۱) در راه مکـه اگر مرگ به سـراغ کسـی بیایـد در قیامت از فزع اکبر در امان است. (۲) بهشت در انتظار چنین کسـی است. (۳) کار به جایی می رسد که پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره فرمود:

«کسی که در راه مکه بمیرد، بدون حساب بخشیده شده، وارد بهشت می شود.» (۴)

بنـابراین اجر و پـاداش حـج گزاری که در راه رفتن به حـج بمیرد بسـیار بالاـست؛ بخشـش پـاداش او، امان اجر او و بهشتی بی حساب در انتظار اوست. حتی شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او واجب می شود. (۵)

ح) جانشین حاجی

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۶، روایت ۱۸

۲- همان، ص ۲۶۳، روایت ۴۵

۳- فقیه، ج ۱، ص ۸۴، روایت ۳۸۷

۴- الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۱۸، روایت ۱۰۶۳

۵- فقیه، ج ۲، ص ۳۳۸، روایت ۱۵۷۱

حج گزار نزد خدا جایگاه بلندی دارد؛ از این رو کسی که در غیاب زائر بیت اللّٰه الحرام، به خانواده او رسیدگی کند پاداشی بزرگ خواهد داشت. امام زین العابدین علیه السلام جایگاه او را چنین معین کرده است:

«کسی که در غیاب حج گزار به خانواده و اموالش رسیدگی کند، اجری همانند او دارد تا حدی که گویی سنگ های کعبه را لمس کرده است. (۱)»

همچنین اگر انسان در تجهیز سفر حج به حاجی کمک کند، اجر و پاداشی همانند او دارد بدون اینکه از پاداش حاجی کاسته شود. (۲) یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به امام می گفت: ما گروهی هستیم که به حج می رویم، آنگاه که دوستان به طواف و سعی می روند، وظیفه من این است که از وسایل آنها مواظبت می کنم. امام علیه السلام فرمود:

«أَنْتَ أَعَظَمُهُمْ أَجْراً»؛ (۳)

«بیشترین اجر از آن توست.»

بنابراین هر گونه همکاری با حاجی ثواب و پاداشی معادل حج دارد، چه در غیاب او از اهل و مالش مراقبت کند، چه به هنگام رفتن در تجهیز سفرش او را یاری دهد، چه در حج از وسایل او مواظبت کند و چه به هنگام بازگشت خدمت به حاجی کند.

ط) حج نیابتی

آیا می توان با یک حج افراد مختلفی را وارد بهشت کرد؟ حج نیابتی پاسخی مثبت به این پرسش است. اگر کسی برای حج نایب شود، در واقع سه حج انجام شده است و سه گروه به بهشت وارد شده اند و سه نفر ثواب حج برده اند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«یک حج به نیابت از مرده، سه حج است: حجی برای مرده، حجی برای نایب و

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۷، روایت ۱۴۲۵

۲- شعب الایمان، ج ۳، ص ۴۸۰، روایت ۴۱۲۱

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۵، روایت ۲۶

حجی برای عمل کننده به وصیت مرده». (۱)

نـایب با انجام حـج رهایی از آتش را تضـمین می کنـد، بهشت را برای کسـی که دسـتش از دنیا کوتاه است، می خرد و باعث شادی و خوشـنودی او می شود. از امام صادق علیه السـلام پرسـیدند: مردی که از طرف دیگری حج انجام می دهد، چه اجر و ثوابی دارد؟

امام فرمود:

«برای کسـی که از طرف دیگری حـج می کنـد، پاداش ده حـج است و خودش، پدر و مادرش، پسـر و دخترش، خواهر، عمو، عمه، دایی و خاله اش آمرزیده می شوند، خداوند، بی نیاز و بزرگوار است». (۲)

ی) حج گزار پیاده

درباره پیاده به حـج رفتن احادیث فراوانی وارد شـده است و در آنها مضامین چشـمگیری وجود دارد. حج به دو گونه صورت می گیرد: با مرکب و پیاده. در صورتی که انسان بتواند پیاده به سـرزمین وحی برود و از وسـیله اسـتفاده نکند، پاداشـی می برد که حساب آن فقط با خداست. تفاوت حج پیاده نسبت به حج با مرکب همانند خورشـید به ماه است. امام سـجاد علیه السـلام گـاهی به حـج می رفت در حـالی که مرکب بـا او بود، ولی به دنبال او می آمـد و امام علیه السـلام بر آن سوار نمی شـد. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

«برترین بندگی خدا پیاده به مکه رفتن است». (۳)

رویه امام حسن مجتبی علیه السـلام این بود که هر گاه به حـج مشـرف می شـد با خود چندین کفش می برد تا اگر کفشـی در طول مسیر پاره شود دیگری را بپوشد. (۴) سالی امام

۱- الفردوس، ج ۲، ص ۱۳۶، روایت ۲۶۹۶

۲- فقیه، ج ۲، ص ۲۲۲، روایت ۲۲۳۹

۳- همان، روایت ۲۲۴۰

۴- همان، روایت ۲۲۴۱

حسن مجتبی علیه السلام بصورت پیاده به سمت مکه حرکت کرد، در بین راه پاهای او تاول زد.

بعضی از اصحاب امام اجازه خواستند تا روغنی بخرند و به پای ایشان بمالند، امام علیه السلام فرمود:

«هرگز، خداوند می خواهد بنده اش را در مسیر زیارت بیتش اینگونه مشاهده کند.» (۱)

روزی بادیه نشینی در صحرا به دنبال حاجتی از قافله بازماند. ناگهان با کودکی مواجه شد که پیاده می رفت. با خود گفت صحرای پرخطر و کودکی پیاده؟ به او نزدیک شد و سلام کرد، جواب شنید، گفت: کجا می روی؟ گفت: به زیارت خانه خدا. به او گفت:

تو کوچکی و این سفر برای تو مناسب نیست. پاسخ داد: از من کوچکترها هم به حج می روند. پرسید: توشه تو چیست؟ پاسخ داد: توشه من تقوای من و راحله من پاهای من است. به او گفت: طعام با خود داری؟ پاسخ داد: آیا زیباست انسان را دعوت کنند و او با خود طعام ببرد؟ بادیه نشین با کمال دقت نگریست. او کودکی بسیار خوشرو زیبا با لباسهای سپید بود. از او خواست تا خود را معرفی کند. فرمود: من علی بن الحسین هستم.

پرسید کسی که با توست کیست؟ پاسخ داد: او برادرم خضراست. هر روز به نزد من می آید و به من سلام می کند. به او گفت: جانم به فدایت چهار زاد و توشه به من بنما.

امام علیه السلام فرمود:

«دنیا را به کمال و تمام می بینم که مملکت خداست، خلق خدا را می بینم که بندگان کوچک خدایند، تمامی اسباب را می بینم که در دست خدا و وسیله روزی اند و قضای خدا را می بینم که در تمام زمین نافذ است». (۲)

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

ک) تارک حج

زمانی که ابراهیم علیه السلام بنای خانه خدا را به پایان رساند، خدا به او امر کرد که تمامی انسان ها را به حج دعوت کند. ابراهیم علیه السلام اظهار داشت صدای من به همه نمی رسد.

خداوند به او گفت: بر توست گفتن و بر من است رساندن. ابراهیم بر سنگی قدم گذاشت(سنگی که هم اینک به عنوان مقام ابراهیم به یادگار مانده است) خود را به بیت اللّه چسباند، صدایش را بلند کرد، انگشتانش را بر گوش گذارد و چهره خود را به شرق و غرب عالم چرخاند و گفت: ای انسان ها، حج بیت العتیق بر شما واجب است. دعوت حق را لبیک گویید. خداوند چنان صدای ابراهیم علیه السلام را رفعت داد که نه تنها تمامی انسان های روی زمین، بلکه انسان ها در صلب پدرانشان هم

شنیدند و تمامی آنها گفتند: «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ». (۳)

از اینجا حج بر تمامی انسان ها واجب شد و اگر کسی بدون عذر ترک حج کند، شریعت اسلام را ترک کرده و تعمداً یکی از فروع را نادیده گرفته است و به فرموده امام صادق علیه السلام در حالی خواهد مرد که یهودی یا نصرانی است، (۴) حتی او را کافر دانسته اند. (۵) یکی از مفاهیمی که در باب حج و حج گزار مطرح است، واژه «ادمان» می باشد.

ادمان یعنی پیوسته به حج رفتن که شامل یک سال در میان هم می شود، یا اینکه سه سال پیاپی به حج برود، یا اینکه هر گاه امکانات حج برایش فراهم شد به حج برود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که از مکه باز گردد در حالی که تصمیم به حج دوباره ندارد اجلش نزدیک و عذابش در راه است». (۶)

امام صادق علیه السلام هم خطاب به عیسی بن ابی منصور فرمود:

۱- تفسیر قمی، ص ۴۳۱

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۹

۳- تفسیر قمی، ص ۴۳۱

۴- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۹

۵- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۶

۶- فقیه، ج ۲، ص ۲۲۰، روایت ۲۲۲۴

«اگر می توانی نان و نمک بخوری ولی هر ساله به حج بروی، چنین کن». (۱)

ادمان حج، آثار و برکات فراوانی به دنبال دارد؛ عمر انسان زیاد می شود، آدمی از فقر و تنگدستی رهایی می یابد، مرگ بد و فشار قبر را از انسان دور می کند و به انسان امکان شفاعت می دهد و شهری در بهشت به انسان عطا می کند. امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرمود:

«ای عیسی، خدا دوست دارد که تو را بین حجی و حج دیگر ببیند». (۲)

۵. شرایط پذیرش حج

اشاره

هر عبادتی زمانی پذیرفته می شود که شرایط آن مراعات شده باشد. نماز، روزه، خمس و زکات دو گونه شرایط دارند؛ شرایط صحت و شرایط قبول. ممکن است تمامی شرایط صحت نماز برقرار باشد؛ مثلًا با طهارت باشد، استقبال رعایت شود و ارکان نماز انجام گردد؛ اما اگر نماز با حضور قلب همراه نباشد، در این صورت مقبول حق نمی افتد.

حج هم به جز شرایط صحت، شرایطی برای پذیرش دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

الف) ولایت

یکی از اساسی ترین شرایط قبولی حج، ولایت است. اگر ولایت اهل بیت نباشد، حج به ظاهر شاید صحیح صورت پذیرد، اما مورد قبول حضرت حق واقع نمی شود.

اسلام ارکانی دارد که یکی از آنها حج است؛ اما مهمترین رکن اسلام ولایت است و لازم است تمامی ارکان همراه با ولایت باشد. امام باقر علیه السلام درباره عناصر اصلی اسلام فرمود:

«بُنِیَ الْإِسْلَامُ عَلَی خَمْسٍ: الصَّلَاهِ وَ الزَّکَاهِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَایَه وَ لَمْ

۱- الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۷۰، روایت ۶۲۲۵

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۸۱، روایت ۱

يُنَادَ بِشَيْ ءٍ مَا نُودِيَ بِالْوَلَايَهِ يَوْمَ الْغَدِيرِ»؛ (۱)

«اسلام بر پنج چیز بنا شده است؛ نماز، زکات، روزه، حج و ولایت. و به هیچکدام باندازه ولایت در روز غدیر سفارش نشده است.»

امام علیه السلام در فرمایش دیگری ضمن اشاره به همین مضمون اضافه می فرماید:

«مردم چهار رکن اول را می گیرند و ولایت را ترک می کنند». (۲)

امام باقر علیه السلام در حالی که به طواف گزاران می نگریست، خطاب به فضیل فرمود:

«در جاهلیت هم اینگونه طواف می کردند، مردم باید طواف کنند سپس به سمت ما بیایند و با پذیرش ولایت و مودت ما حج خود را کامل کنند و ناصر ما باشند». (۳)

این حدیث یعنی حجی که همراه با ولایت نباشد، حج جاهلیت است. در زمان جاهلیت هم گاهی حج صورت می گرفت، اما خالی از ولایت بود. ولی زمانی که ولیّ خدا حاضر است، حجی مقبول است که همراه با موّدت، محبت و نصرت ولایت باشد.

امام صادق علیه السلام خطاب به یکی از یاران خود درباره اهمیت حق ولایت چنین تعبیر فرمود:

«اگر انسانی صد سال میان رکن و مقام بندگی خدا کند، روزها روزه گیرد و شبها قیام کند تا ابروهایش بریزد و استخوان های ترقوه اش بشکند، ولی حق ما را نشناسد و بجا نیاورد، ثوابی برای او نیست». (۴)

از اینجا به دست می آید که عبادت خدا هم بدون ولایت پذیرفته نیست. سرآمد کارها و درِ گشایش امور و معرفت به حق، ولایت است. پذیرفتن ولایت اهل بیت راه

۱- الاصول، ج ۲، ص ۲۱

۲- همان، ص ۱۸

۳- همان، ص ۱۹

۴- ثواب الاعمال وعقاب الاعمال، ص ۲۴۳

وصول به خوشنودی خدا و رکن اساسی دین است. کسی که از ولایت ائمه اطهار علیه السلام دور باشد، هیچ حقی بر خدا برای پاداش اعمال خود ندارد؛ بنابراین راهی جز ایمان به ولایت و معرفت به حقوق اولیا نیست.

ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند که ایشان پرسید: کدام قطعه مسجد افضل است؟ گفتم: خدا، رسولش و فرزند رسولش بهتر می دانند. امام علیه السلام فرمود:

«با فضیلت ترین بقاع، میان رکن و مقام است، اما اگر کسی به اندازه نوح علیه السلام عمر کند(نهصد و پنجاه سال)، روزها روزه بگیرد و شبها به قیام بگذراند و تمام لحظات میان رکن و مقام باشد، ولی بدون ولایت ما به ملاقات خدا برود، اعمالش هیچ نفعی برای او ندارد». (۱)

بنابراین حجی که بدون ولایت انجام گیرد همانند نامه ای است که بازگشت خورده باشد؛ زیرا خدا آنرا نپذیرفته است. یکی از نتایجی که از این مطلب به دست می آید، حضور صاحب الامر در حج است. اگر حج مشروط به ولایت است، پس ولی خدا باید در موسم حاضر باشد تا افرادی که لایق اند تشرف یابند و آنها که به او ایمان دارند، از ایشان بی بهره نمانند. امام صادق علیه السلام به این حقیقت بلند اشاره دارند و می فرمایند:

«مردم امامی را نمی یابند که در مراسم حج حضور دارد، امام آنها را می بیند ولی آنها حضرتش را نمی بینند». (۲)

یکی از نواب خاص امام زمان(عج) در زمان غیبت صغرا، محمد بن عثمان عمری است. او در این زمینه می گوید:

«وَ اللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ يَرَى النَّاسَ وَ يَعْرِفُهُمْ وَ يَرَوْنَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ»؛ (۳)

۱- همان، ۲۴۴

۲- الغیبه للنعمانی، ص ۱۷۵، روایت ۱۳

۳- فقیه، ج ۲، ص ۵۲۰، روایت ۳۱۱۵؛ کمال الدین، ص ۴۴۰، روایت ۸

«به خدا قسم حضرت صاحب الامر همه ساله در موسم حج حضور می یابد، مردم را می بیند و می شناسد و مردم هم او را می بینند، ولی او را نمی شناسند».

در رابطه با حضور امام زمان(عج) در حج نقل های تکان دهنده و متعددی وجود دارد. شخصی به نام ابو محمد حسن بن وجناء می گوید:

«پس از عمره چهارمین حج- از پنجاه و چهار حجی که بجا آوردم- زیر ناودان در حال سجده و مشغول تضرع و نالیدن در دعا بودم که کسی مرا تکان داد و به من گفت: ای حسن بن وجناء برخیز. من لرزیدم سپس ایستادم، زنی لاغر و زرد چهره دیدم. به نظرم چهل ساله و یا بیشتر می آمد. جلوتر راه می رفت و من چیزی از او نمی پرسیدم. تا اینکه به خانه حضرت خدیجه علیها السلام در آمد. در آن جا اتاقی بود و در آن وسط دیوار قرار داشت؛ با پله هایی چوبی که از آن بالا می رفتند. آن زن بالا رفت. صدایی به گوشم آمد که «حسن! بیا بالا.» بالا رفتم و دم در ایستادم، حضرت صاحب الزمان به من فرمود: «ای حسن! خیال کردی از چشم من پنهانی؟ به خدا قسم هیچ وقتی از حج تو نبود، مگر اینکه همراه تو بودم.» و شروع کرد به شمردن آن اوقات برای من. پس با صورت به زمین افتادم. سپس احساس کردم دستی بر سر من قرار گرفت و برخاستم. به من فرمود: «ای حسن! در مدینه، ملازم خانه جعفر بن محمد علیه السلام باش و فکر آب و غذا و لباس مباش.» سپس نوشته ای به من داد که در آن دعای فرج و صلوات بر آن حضرت بود وفرمود: «با این دعا مرا بخوان و اینگونه بر من صلوات بفرست و جز به دوستان خاص من به کسی مده، همانا خداوند توفیقت خواهد داد». (۱)

و نیز محمد بن احمد انصاری می گوید:

«کنار مستجار بودم. گروهی حدود سی نفر مرد نیز بودند و جز محمد بن قاسم علوی هیچ یک از آنان مخلص(شیعه) نبودند. در حالی که ما در این شرایط در روز ششم ذیحجه سال ۲۹۳ بودیم، جوانی از طواف بیرون آمد که دو جامه

۱- الغیبه للطوسی، ص ۲۵۹، روایت ۲۲۷؛ دلائل الامامه، ص ۵۴۲، روایت ۵۲۳

احرام بر تن داشت و کفشهایش در دستش بود. چون او را دیدیم از هیبت او همه ما بدون استثنا برخاستیم. او بر ما سلام کرد و میان ما نشست و ما اطراف او بودیم. سپس به راست و چپ نگاه کرد و گفت: آیا می دانید امام صادق علیه السلام در دعای الحاح چه می گفت؟ گفتیم: چه می گفت؟ گفت: می گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی بِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ ...». سپس برخاست و وارد طواف شد.

با برخاستن او ما نیز برخاستیم تا آن که برگشت. یادمان رفت که بپرسیم او کیست. تا فردا همان وقت که باز از طواف بیرون آمد. و به طرف ما آمد مثل دیروز برای او برخاستیم و در جای خود میان ما نشست. نگاهی به راست و چپ کرد و گفت: آیا می دانید امیرالمؤمنین علیه السلام پس از نماز واجب چه می گفت؟

گفتیم: چه می گفت؟ فرمود: چنین می گفت: «إِلَیْکَ رُفِعَتِ الْأَصْوَاتُ وَ دُعِیَتِ الدَّعَوَاتُ وَ لَکَ عَنَتِ الْوُجُوهُ ...». آنگاه پس از این دعا به راست و چپ نگریست و گفت: آیا می دانید امیرالمؤمنین علیه السلام در سجده شکر چه می گفت؟

گفتیم: چه می گفت؟ فرمود: چنین می گفت: «یَا مَنْ لَا یَزِیدُهُ کَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا سَعَةً وَ عَطَاءً ...» و برخاست و وارد طواف شد. با برخاستن او ما نیز برخاستیم ... و فردا در همان وقت باز آمد. ما مثل گذشته برای آمدنش برخاستیم. در میان ما نشست و نگاهی به راست و چپ افکند و گفت: امام زین العابدین علیه السلام درسجده اش در همین جا- و با دستش اشاره به حجر، زیر ناودان کرد- و فرمود می گفت: «عُبَیْدُکَ بِفِنَائِکَ، مِسْکِینُکَ بِفِنَائِکَ، فَقِیرُکَ بِفِنَائِکَ، سَائِلُکَ بِفِنَائِکَ، یَسْأَلُکَ مَا لَا یَقْدِرُ عَلَیْهِ غَیْرُکَ». سپس به راست و چپ نگاه کرد و از میان ما نگاهی به محمد بن قاسم افکند و گفت: ای محمد بن قاسم! تو اگر خدا بخواهد بر خیری- و محمد بن قاسم معتقد به ولایت بود- سپس برخاست و وارد طواف شد. همه ما دعایی را که او خواند، به خاطر سپردیم و فراموش کردیم که درباره او صحبت کنیم. سرانجام روزی ابوعلی محمودی گفت: ای گروه! آیا او را می شناسید؟ او به خدا سوگند صاحب الزمان شماست. گفتیم: ای ابوعلی از کجا دانستی؟ گفت که هفت سال مانده و از پروردگارش خواسته تا صاحب الزمان را ببیند. گفت:

یک روز غروب عرفه همان مرد را دیدم که همان دعایی را که فراگرفته بودم، می خواند. پرسیدم: این از کیست؟ گفت: از مردم است. گفتم از کدام مردم؟ گفت:

از مردم عرب. گفتم از کدام تیره عرب؟ گفت: از با شرافت ترین آنها. گفتم آنان کیانند؟ گفت بنی هاشم. گفتم از کدام بنی هاشم؟ گفت: آنان که از برترین و برجسته ترین و درخشان ترین نسبت را دارند. گفتم از کیان؟ گفت: از آن که فرق سر(دشمن) را شکافت و(به محرومان) طعام خورانید و آنگاه که مردم در خواب بودند، به نماز ایستاد. گفت: دانستم که او علوی است و به خاطر علوی بودن به او علاقه پیدا کردم. سپس او را در برابر خودم گم کردم و نفهمیدم چگونه رفت. از مردمی که اطراف او بودند، پرسیدم: آیا این علوی را می شناسید؟ گفتند: آری. همه ساله با ما پیاده به حج می آید. گفتم: سبحان اللَّه! به خدا سوگند نشان پیاده روی بر او نمی بینم. گفت: غمگین و دل گرفته از فراق او به مزدلفه آمدم و آن شب را خوابیدم و در خواب، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که فرمود: ای احمد! خواسته ات را دیدی؟ گفتم: او کیست سرور من؟ فرمود: آن را که دیشب دیدی، صاحب الزمان تو بود. چون این را از او شنیدیم او را سرزنش کردیم که چرا ما را زودتر آگاه نکرد! گفت: تا زمانی که با ما در این باره سخن گفت، این مسأله را فراموش کرده بود. (۱)»

ب) اخلاص

اولین کسی که فضیلت اخلاص را یادآور شد خداست. فرمود: وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (۲) و نیز فرمود: أَلَاللَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ. (۳)

اخلاص، سرّی از اسرار خداست و از ویژگیهای بندگانی است که خدا آنها را دوست دارد. خداوند امت خود را از برکت دعا و اخلاص نصرت می کند، از قلّت عمل نباید وحشت داشت، زیرا اگر عملی قلیل با اخلاص همراه باشد، برکات فراوانی دارد، انسانی که چهل روز عمل خود را برای خدا خالص کند، خداوند سرچشمه های حکمت

۱- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴

۲- بینه: ۴

۳- زمر: ۳

را از قلبش بر زبانش جاری می کند. سرّ عبادت اخلاص است، بنده خدا در بندگی نظری جز فنا در ذات احدیت و اخلاص عمل برای محبوب خود ندارد. آنان اساس پرستش خود را بر محبت و کشش به سمت خدا نهاده اند. تقرب به او بنیان نیت آنان است و انجذابی که از جانب حق وجودشان را فراگرفته، داعی بندگی است؛ آنها خدا را می پرستند، چون خدا شایسته پرستش است. امام علی علیه السلام فرمود: «إِلَهِی مَا عَبَدْتُکَ خَوْفاً مِنْ عِقَابِکَ وَ لَا طَمَعاً فِی ثَوَابِکَ وَ لَکِنْ وَجَدْتُکَ أَهْلًا لِلْعِبَادَهِ فَعَبَدْتُکَ». (۱)

سرّ حج اخلاص در آن است. حج گزار ممکن است انگیزه های متفاوتی داشته باشد؛ گاهی برای تجارت، گاهی برای سیاحت و زمانی برای شهرت، ولی هیچ یک از این نیتها حج خالص نیست. به تعبیری حج دو گونه است؛ حج برای مردم، حج برای خدا.

حجی که برای مردم است ثوابش با مردم است، اما حجی که برای خداست، ثوابش با خداست و پاداشش چیزی جز بهشت نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یَأْتِی عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ یَکُونُ فِیهِ حَجُّ الْمُلُوکِ نُزْهَهً وَ حَجُّ الْأَغْنِیَاءِ تِجَارَهً وَ حَجُّ الْمَسَاکِینِ مَسْأَلَه»؛ (۲)

«زمانی می رسد که امرا برای تفریح به حج می روند و ثروتمندان برای تجارت و فقرا برای تأمین نیاز خود.»

همچنین امام صادق علیه السلام می فرماید:

«کسی که به حج برود فقط برای خدا نه برای خودنمایی و کسب عنوان و شهرت، خداوند قطعاً او را می آمرزد». (۳)

بنابراین تمام پاداشها و ثمرات و منافعی که برای حج باز گو شد، اولًا: مشروط به ولایت است، ثانیاً: باید همراه با اخلاص در نیت باشد و قصد انسان برای حج چیزی جز خدا، رضای او و انس با او نباشد.

۱- بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۴

۲- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۶۳

۳- ثواب الاعمال، ص ۷۰

ج) مال حلال

کسی که از حرام استفاده می کند به حقیقت ایمان نائل نمی شود، او راهی به مقام صدیقین و ابرار ندارد. کسی که مال مشتبه یا حرام می خورد، قلبش سیاه می شود، خشم خدا را برانگیخته، به مقام اطاعت او بار نمی یابد. کسی که در طلب حلال نیست خداوند از او راضی نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَن سَعَی عَلَی عِیَالِهِ مِن حِلّه فَهُوَ کَالمُجاهِدِ فِی سَبِیلِ اللَّهِ».

«کسی که برای خانواده اش از راه حلال کوشش کند، مانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند.»

«مَنْ طَلَبَ الدُّنْیَا حَلَالًا فِی عِفَافٍ کَانَ فِی دَرَجِهِ الشُّهَدَاءِ». (۱)

«و کسی که دنیا را از راه حلال همراه با عفت طلب کند، هم درجه با شهداست.» (۲)

تأثیر مال حلال منحصر به خود انسان نیست، بلکه اثر خود را در فرزند هم نشان می دهد. مخارج حج باید از مال حلال باشد. هزینه ای که انسان برای حج می کند، نباید از راه حرام به دست آمده باشد. حج یک سفر الهی است و انسان با این حرکت معنوی قصد تقرب دارد؛ از این رو باید تمامی شرایط برای تقرب و بهره مندی معنوی فراهم باشد، با مال حرام و بدنی که از مال حرام رشد کرده، نمی توان از منافع عرفانی و معنوی حج بهره مند شد. بدن آلوده، با خدا ارتباط برقرار نمی کند. امام صادق علیه السلام فرمود:

«اگر کسی مال حرامی کسب کند و با آن به حج برود، هنگام گفتن کلمه «لبیک» خطاب می رسد: ما تو را نمی پذیریم و اگر مال حلالی کسب کند و به حج برود، هنگام گفتن کلمه «لبیک» خطاب می رسد: ما تو را می پذیریم». (۳)

حجی که پذیرفته شود، یعنی حجی که در آن تمامی شرایط محقق باشد، نشانه هایی

۱- محجه البیضاء، ج ۳، ص ۲۰۳، روایت ۱۰

۲- محجه البیضاء، ج ۳، ص ۲۰۳، روایت ۱۰

۳- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۶۸؛ محجه البیضاء، ج ۳، ص ۲۰۶، روایت ۵

دارد و هر کس می تواند خود را با این نشانه ها بسنجد و ببیند که حجش پذیرفته شده یا نه.

مهم ترین علامت و معیار قبولی حج را پیامبر صلی الله علیه و آله چنین معین فرموده است:

«آیَهُ قَبُولِ الْحَجِّ تَرْکُ مَا کَانَ عَلَیْهِ الْعَبْدُ مُقِیماً مِنَ الذُّنُوبِ». (۱)

«علامت پذیرش حج، ترک گناهان گذشته است.»

ثواب روزه و حج قبول آن کس برد که خاک میکده عشق را زیارت کند

۶. حکمتها و آثار حج

اشاره

حج حکمتها و علتهای فراوانی دارد. حج آثار و منافع بی شماری در پی دارد و قرآن به این حقیقت خبر داده است:

وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجَالًا وَعَلَی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ* لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ ... (۲)؛

«در میان مردم را به حج فراخوان تا، پیاده و سواره بر شتران لاغر از راههای دور به سوی تو آینـد تا سودهایی را که برای آنان هست، بنگرند.»

منافعی که در این آیه آمده است اختصاصی به آخرت ندارد و شامل منافع دنیوی هم می شود. فوایدی نظیر صحت بدن، رزق و مال فراوان، محفوظ مانـدن در کنار مغفرت و بخشـش خداونـد، بهشت و نورانیت. تمامی این موارد منافع و آثاری است که حج دربردارد و برای انسان به ارمغان می آورد.

در تفاسیر، منافع به معنای عام آن لحاظ شده؛ یعنی هم تجارت دنیا مراد است که طلب روزی حلال باشد و هم ثواب و بهشت آخرت. (۳) در حج رحمت و مغفرت و برکات آسمانی نازل می شود. کسی که به مکه آمده، از تمام برکات دنیوی، دینی و

۱- الاصول، ج ۱، ص ۳۹۲
۲- حج: ۲۷ و ۲۸
۳- کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۶۲

اخروی بهره منـد می شود. به عبـارت دیگر نکره بودن «منـافع» افاده عمومی می کنـد. (۱) کسـی که اهل مال دنیاست، از حج منـافع مـادی برمی گیرد و آنکه اهـل عمـل و طـاعت است، از حـج، شـیرینی طـاعت نصـیبش می شود و آنکه اهل حال است، صفای باطنی دریافت می کنـد و اهل توحیـد رضای حق می خرد. (۲) در اینجـا برخی از آثار و برکات حـج ابراهیمی بیان می شود:

الف) تندرستی

یکی از آثار حج صحت و سلامت بدن است. خدا به انسان وعده داده که اگر به تمتع یا عمره برود، بدنی سالم خواهد داشت؛ پس حج، سلامت جسمانی هم به انسان می دهد. امام سجاد علیه السلام این مژده را داد که:

«حُجُّوا وَ اعْتَمِرُوا تَصِحَّ أَبْدَانُكُم»؛ (۳)

«حج و عمره به جای آورید تا بدنهایتان سلامت باشد.»

شایـد یکی از ابعـاد آن پیـاده روی مسـتمر باشـد. در حـج، پیـاده روی فراوان وجود دارد و از سوی دیگر می دانیم که یکی از بهترین ورزشـها پیاده روی است. همچنین هر گاه روح و روان انسان به سـمت خلوص گرایـد، بـدن از روح تبعیت می کنـد و سلامت خود را باز می یابـد. به عبارت دیگر روح و جسم دو موجود جـدا از یکـدیگر نیسـتند، بلکه وجودی درهم تنیده اند و در یکـدیگر تأثیر و تأثر متقابل دارنـد. هر گاه بـدن سالم باشـد، روح بهتر می توانـد رابطه معنوی برقرار کند و اگر روح انسان ارتباطی عمیق با آسمان الوهیت داشته باشد، بر صحت و سلامت بدن و کالبد فیزیکی انسان تأثیر مستقیم دارد. از نکات جالب اینکه اگر کسی بکوشد تا حج خود را تکرار کند وبه اصطلاح «مدمن الحج»

۱- بیان السعاده، ج ۳، ص ۷۴

۲- لطائف الاشارات، ج ۲، ص ۵۴۰

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۲

باشد، خداوند هرگز او را مبتلا به «حمّی» نمی کند. به بیان دیگر او هرگز در آتش تب نمی سوزد. (۱)

ب) رزق فراوان

بخش مهمی از روایاتی که درباره آثار و حکمتهای حج وارد شده، مربوط به نفی فقر و افزایش مال است. در این احادیث تعابیر متعددی وارد شده است نظیر: وسعت رزق، کفایت مؤونه اهل و عیال، کثرت مال، نفی فقر، غنا، نفی امعار و نفی املاق. این همه، نشان از اهمیت فراوان تأثیر حج در تأمین نیازهای مادی و دنیوی انسان ها دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«حُجُّوا لَنْ تَفْتَقِرُوا»؛ (۲)

«حج گزارید تا هرگز نیازمند نشوید.»

نکته جالب در این حدیث استفاده از تعبیر «لن» می باشد که دلالت بر نفی ابدی می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی دیگر به این واقعیت اشاره کرد و فرمود:

«حج و عمره فقر را می زدایند. همانگونه که کوره آهنگری زنگار آهن را می زداید». (۳)

این تشبیه نشان می دهد که فقر و ناداری همانند زنگارهای آهن است. اگر انسان بتواند زنگار زدایی کند، از لحاظ امکانات مادی هم بی نیاز خواهد شد. همانگونه که حج رفتن باعث بی نیازی مالی می شود، اگر کسی از حج تخلف کند، نتیجه ای جز فقر نخواهد داشت. به این حقیقت نبی اکرم صلی الله علیه و آله اشاره فرمود:

۱- همان، ص ۲۵۴

۲- الجعفریات، ص ۶۵

۳- فقیه، ج ۲، ص ۲۲۲، روایت ۲۲۳۸؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۵

«ای گروه مردم! حج خانه خدا را انجام دهید. پس هیچ خانواده ای وارد خانه خدا نمی شود، مگر آنکه بی نیاز می گردد و از حج گزاردن تخلّف نمی کنند، مگر آنکه تنگدست شوند». (۱)

اگر از معنای وسعت رزق و بی نیاز شدن سئوال شود، پاسخ این است که منظور تأمین مخارج زندگی است. امام سجاد علیه السلام فرمود:

«حج و عمره به جای آرید تا تندرست باشید، روزی هایتان وسعت یابد و مخارج خانواده شما تأمین گردد». (۲)

روزی اسحاق بن عمار به امام صادق علیه السلام گفت: من نیت کرده ام که هر سال خودم یا کسی از خانواده ام با مال من به حج برود و بر این کار مصمم و جدی هستم. امام علیه السلام او را این گونه بشارت داد:

«اگر چنین کنی مژده باد که مالت زیاد خواهد شد». (۳)

راوی از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

«حج گزار هرگز گرفتار املاق نمی شود» (۴) می پرسد: معنای املاق چیست؟ امام در جواب می فرماید: «حاجی تنگدست، ورشکسته و فقیر نمی گردد.»

اگر شخصی یا اجتماعی مبتلا به فقر شود، معمولًا به کارشناسان امور اقتصادی مراجعه می کند. حتی ممکن است کمیته های کارشناسی تشکیل دهند و بعد از مطالعات و پژوهشهای دامنه داری، علل فقر را در جامعه بیابند و بر این اساس استراتژی ها و راه کارهایی را برای کاهش فقر در جامعه ارائه دهند نظیر: افزایش صادرات، افزایش تولید ناخالص ملی، کاهش مصرف و .... اما قرآن در کنار این عوامل، عامل مهمتر و

۱- الاحتجاج للطبرسی، ج ۱، ص ۱۵۶، روایت ۳۲

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۲، روایت ۱؛ مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۱۸، روایت ۱۸۰۵

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۳، روایت ۵

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۹، روایت ۶۳

برتری را معرفی می کند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنْ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ (۱) «و چنانچه مردم شهر و دیار همه ایمان آورده پرهیزکار شوند همانا درهای برکات آسمان و زمین را برروی آن می گشودیم.»

اگر جمعی تقوا و ایمان پیشه کنند، درهای آسمان به اذن الهی جهت نزول برکات گشوده می شوند و امکان ندارد آسمان درهای خود را بگشاید و برکات نازل شود، اما فقر کاهش نیابد. اساساً فقر و غنا در زمین مربوط به آسمان است؛ بنابراین اگر ایمان و تقوا هویت جمعی پیدا کنند، از فقر کاسته شده، بر غنا افزوده می شود. همچنین اگر فردی به سمت ایمان بیشتری برود، از ثمرات آن یعنی کاهش فقر و ازدیاد مال بهره مند خواهد شد. خداوند امکانات دنیای خود را در اختیار کسانی قرار می دهد که بیشتر به سمت او بروند، البته ممکن است در اختیار کفار هم قرار دهد، ولی تفاوت این است که کافر فقط در دنیا بهره مند است، اما مؤمن نصیبی در دنیا دارد و از بهره های اخروی او هم محظوظ خواهد شد.

از مجموع احادیث پیش به دست می آید که حج نافی فقر است و باعث کثرت مال و حج وسعت روزی در پی دارد. این امر آزمودنی است و هر کس می تواند این واقعیت را در مورد خود و هر کس که به حج رفته به صورتی پیمایشی در نظر گیرد و نسبت به آن مطالعه کند. بهر تقدیر، حج با فقر مالی و مادی سازگار نیست و این حقیقتی آزمون پذیر است.

ج) پاکی و بهشت

پاك شدن از گناهان، از دیگر تأثیرات معنوی بی شمار حج است. کسی که به حج می رود، غسل گناه می کند. حج همانند آب زلال گناهان را می شوید و چرك و معاصی را

۱- اعراف: ۹۶

برطرف می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«به حج خانه خدا بروید، زیرا حج، گناه را می شوید چنانکه آب، چرک را». (۱)

همچنین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در باب فواید حج فرمود:

«کسی که با اخلاص برای حج از خانه بیرون رود، خداوند گناهان گذشته و آینده اش را می بخشد». (۲)

مؤمنی که در موقف عرفات قرار گیرد، به مشعر برود و به سرزمین منا وارد شود، خداوند سبحان تمامی گناهان او را تا آن لحظه عفو می کند و هر گاه حج او پایان یافت، عملش از سر گرفته می شود، به تعبیر دیگر حاجی پس از بازگشت از موسم، حیاتی جدید می یابد و گویا تازه از مادر متولد شده است. لذا از این لحظه آغاز به عمل می کند و پرونده اش براساس اعمال بعد از حج او محاسبه می شود. برخی از مفسران به این آیه استشهاد کرده اند:

وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِی أَیَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ ...؛ (۳) «خدا را یاد کنید به ذکر تکبیر در چند روزی معین [ایام تشریق] و باکی نیست که مقدم یا مؤخر دارد آنکس که از هر گناه پرهیزکار بوده.»

و اظهار داشته اند که هر کس اعمال حج را به پایان رساند گناهانش آمرزیده شده است. (۴) پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله مسأله را جدی تر و وسیع تر مطرح می کند. (۵) خداوند نه تنها حج گزار

۱- الفردوس، ج ۲، ص ۱۳۰، روایت ۲۶۶۴

۲- صحیح بخاری، ج ۲، ۵۵۳، روایت ۱۴۴۹

۳- بقره: ۲۰۳

۴- المیزان، ج ۲، ص ۸۲

۵- المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۰۹، روایت ۱۶۱۲

را مورد عفو و مغفرت خود قرار می دهـد و او را از گناهـان پـاک می کنـد، بلکه هر کس را که حاجی برای او طلب آمرزش کرده، می آمرزد. لذا بخشش و غفران او تعمیم یافته، شامل دیگران هم می شود. بنابراین تردیدی نیست که خداوند حاجی را مورد عفو و بخشش خود قرار می دهد.

آن زمان که آدم طواف بیت کرد و در حین گردش به دور کعبه به ملتزم رسـید، جبرئیل امین به او گفت: در این مکان بایست و بـه گنـاهت اعـتراف کن. آدم در آنجـا ایسـتاد و به خـدا گفت: هر عـاملی اجری دارد؛ اجر عمـل من چیست؟ خداونـد به او گفت: گناهت را بخشیدم. آدم به خدا عرض کرد ذریه مرا هم ببخش. خداوند به آدم چنین وحی کرد:

«ای آدم! هر کدام از فرزندان تو به این مکان بیاید و گناه خود اعتراف کند و توبه نماید، قطعاً گناهانش را می بخشم». (۱)

یکی از اصـحاب امام صادق علیه السلام به ایشان گفت: کسی در مسجدالحرام است که بسیار گناه کرده، چه باید انجام دهد؟ امام فرمود:

«کسـی که در موقف حج، عرفات و مزدلفه قرار گیرد، سـعی میان دو کوه انجام دهد، طواف این خانه کند، پشت مقام ابراهیم نماز گزارد و بپندارد که خدا او را نبخشیده است، این بزرگترین گناه است». (۲)

در این نبایـد شک روا داشت که خداونـد بـدون اسـتثناء غفران و بخشـش خود را شامل حاجی، طواف کننـده و سـعی کننـده خواهـد کرد بلکـه خـدای سبحان بر خـود مقرر داشـته است که اهـل بیت، خانـدان و هر کس که حـاجی برای او درخواست مغفرت کرد بیامرزد. از سوی دیگر می دانیم که گناهان انسان بخشـیده شود خداونـد بهشت را به او تقـدیم می کند و او را از آتش جهنم نجات خواهد داد، بر این اساس امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۴
۲- همان، ص ۵۴۱

«الْحَاجُّ مَغْفُورٌ لَهُ وَ مَوْجُوبٌ لَهُ الْجَنَّهُ ...»؛ (۱)

«حج گزار بخشیده شده، بهشت بر او واجب می شود.»

البته بهشتی که خدا گفته است بدون منت می دهد و حتی براساس فرمایش رسول خاتم صلی الله علیه و آله بهشت بی حساب به حاجی ارزانی می شود و به او گفته می شود: به بهشت وارد شو. (۲)

د) شفاعت

خداوند به حج گزار مقام شفاعت می دهد. اگر کسی توفیق زیارت خانه خدا را پیدا کرد، در آخرت شفاعت دیگران را می تواند کند. این مژده را امام جعفر صادق علیه السلام داد:

«کسی که در عرفات وقوف کند، برای هر کس دعا کند اجابت می شود. حاجی شفاعتش برای فرزندانش، اهل خانه اش و همسایگانش پذیرفته می شود». (۳)

شفاعت فقط در اختیار خداست، اگر کسی بخواهد به این مقام بزرگ دست یابد باید با اذن و اجازه خدا باشد؛ تنها شفاعت این دسته از انسان ها پذیرفته است.

یَوْمَئِذٍ لَاتَنفَعُ الشَّفَاعَهُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ ... (۴)؛

«در آن روز شفاعت هیچکس سود نبخشد جز آنکس که خدای رحمان به او اذن داده.»

خداوند مقام شفاعت را به بعضی از انسان ها داده است. انبیا و اولیا صاحبان شفاعت الهی اند، شهدا هم اجازه شفاعت دارند. از کسانی که خداوند به او اجازه شفاعت داده زائر خانه خداست.

۱- همان، ص ۲۵۲

۲- المستدرک، ج ۲، ص ۸

۳- جعفریات، ص ۶۶

۴- طه: ۱۰۹

ه) نور

یکی از ویژگیها و آثاری که بر حج مترتب است، نورانیت حاجی است. زائر خانه خدا از منبع لایزال الهی یعنی بیت اللَّه الحرام، نور دریافت می کند و آن را با خود همراه دارد، لذا حج برای حج گزار نورانیت در پی خواهد داشت. امام صادق علیه السلام فرمود:

«حج گزار دائماً همراه با نور حج است مادام که خود را با گناه نیالوده باشد». (۱)

خدای سبحان اصل و منبع نورانیت جهان هستی است. همچنین باطن آسمانها و زمین و تمامی کائنات نوری است که از خدا دریافت می کنند. اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. (۲) و نیز خداوند، زمینی که مظهر ماده و جسمانیت است با نور خود روشن نمود. وَأَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا؛ (۳) بنابراین جهان هستی و به تعبیری عالم تکوین سراسر نورند.

عالم تشریع هم سرشار از نور است. تورات نور است، انجیل نور است، قرآن هم نور است (۴) و اساساً تمامی کتب آسمانی همه نورند و خداوند با نور، مسیر انسان را روشن و بنی آدم را هدایت می فرماید.

ای خدا ای نوربخش هر ظُلَم از تو پیدا هر چه پنهان در عدم

ای خدا ای از تو نور کائنات ای زتو نور ظهور کائنات

نور عالم پرتو رخسار تو است عطرها هم بویی از گلزار تو است

نور هر بودی زنور بود تواست هر کمالی رشحه ای از جود تو است

در میان انسان ها انبیاء نورند و به نورانیت دعوت می کنند. قرآن کریم شهدا را هم وجودهای نورانی می داند. وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ .... (۵) مؤمنین هم

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۵، روایت ۱۱؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۷، روایت ۲۰۸

۲- نور: ۳۵

۳- زمر: ۶۹

۴- مائده: ۱۵، ۴۴ و ۴۶

۵- حدید: ۱۹

همراه با نورنـد و نور آنها را همراهی می کنـد. أَفَمَنْ شَـرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْـلَامِ فَهُوَ عَلَی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ .... (۱) نکته ظریفی که در این آیه وجود دارد این است که نفرمود «مع نور» یعنی با نورنـد بلکه فرمود «علی نور» یعنی بر نورنـد. به بیان دیگر آنها بر نور مسلط و سوارنـد. نور در اختیار آنهاست، نور مرکب آنهاست و نور رام ران آنهاست، آنها با نور می رونـد، با نور می آیند، با نور می نشینند، با نور می گویند، با نور می شنوند و از همین روست که لحظه لحظه آنها نور است و سلام و از همین روست که ما به لحظات و آنات این وجودهای نورانی سلام می دهیم. «السَّلامُ عَلَیْکَ حِینَ تَقُومُ السَّلامُ عَلَیْکَ حِینَ تَقْعُدُ السَّلامُ عَلَیْکَ حِینَ تَقْرَأُ وَ تُبَیِّنُ ...». به هر تقـدیر یکی از کسانی که نورانی بوده و نور در اختیار اوست زائر بیت اللَّه است. حـج گزار دائماً همراه نور خداست و مادام که مخالفت خدا نکند، نور از او زائل نمی شود.

حـج آثـار و منـافع متعـدد دیگری هم دارد که یکی از آنهـا عمر طولانی است. کسـی که از مکه باز گردد و تصـمیم او بر این باشـد که در سالهای آینـده هم به حـج برود عمرش زیاد می شود و خداونـد بر عمر او می افزایـد. (۲) کسـی که دوبار به حج برود همـواره در خیر و برکت است. (۳) کسـی که سه بار به حـج برود هرگز تنگدستی به او نرسد. (۴) اگر کسی چهار بار به حـج برود هرگز فشار قبر او را آزار ندهد. (۵) آنکه پنـج بار به حج برود هرگز خداوند عذابش نمی کند. (۶) کسی که ده بار به حج برود بدون محاسبه به بهشت می رود، (۷) هر کس

۱- زمر: ۲۲

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۸۱، روایت ۳

۳- الخصال، ص ۶۰، روایت ۸۱

۴- همان، ص ۱۱۷، روایت ۱۰۱

۵- همان، ص ۲۱۵، روایت ۱۷

۶- همان، ص ۲۸۳، روایت ۳۰

۷- همان، ص ۴۴۵، روایت ۴۳

بیست بار حج گزارد دوزخ را نخواهد دید و شهیق و زفیر آنرا نخواهد شنید. (۱) اگر کسی چهل بار توفیق زیارت خانه خدا را داشته باشد به او گویند هر کس را که می خواهی شفاعت کن و دری از درهای بهشت به روی او گشوده می شود و او کسانی را که شفاعتشان کرده از آن در وارد می شوند. (۲) هر کس پنجاه حج گزارد خداوند در بهشت شهری با صد هزار قصر برای او می سازد که در هر قصری یک حوری و هزار همسر برای او قرار می دهد (۳) و اگر کسی بیش از پنجاه بار حج خانه خدا کند همچون کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیائش حج گزارده است، خداوند هر جمعه به دیدار او می آید، خداوند او را وارد بهشت خودش می کند که نه چشمی آنرا دیده و نه مخلوقی از آن آگاه است. (۴) از سویی دیگر اگر کسی ترک حج کند آثار منفی بی شماری در انتظار اوست که به سه نمونه از آن اشاره می شود؛ یکی اینکه اگر کسی اراده حج کند و کاری از کارهای دنیا او را مشغول به خود کند به گونه ای که مانع حج او شود، رسول خدا فرمود (۵):

«در این صورت کارش و حاجتش انجام نمی شود تا حاجیان را بعد از بازگشت ببیند.»

دیگر اینکه اگر کسی بنای حج داشت و به دلیل دنیوی آنرا به تأخیر انداخت، امام صادق علیه السلام می فرماید (۶):

«خداوند او را به مصیبتی گرفتار می کند و این مصیبت غیر از آن چیزی است که در آخرت برای او ذخیره شده.»

چنانکه در روایتی می خوانیم کسی که توان حج دارد ولی پنج سال آنرا به تأخیر بیندازد خداوند او را محروم قرار می دهد. (۷) با نگاهی کلی به آثار و حکمتهای حج، می توان گفت که علت و حکمت حج ورود

۱- همان، ص ۵۱۶، روایت ۳

۲- همان، ص ۵۴۸، روایت ۲۹

۳- همان، ص ۵۷۱، روایت ۳

۴- فقیه، ج ۲، ص ۲۱۷، روایت ۲۲۱۳

۵- همان.

۶- همان.

۷- همان.

به میهمان سرای خدای متعال، طلب افزایش رزق و بیرون آمدن از گناهان است و برای آنکه از گذشته توبه کند و عمل را از سر گیرد.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام هشام بن حکم است. او از امام پرسید: به چه علت خداوند حج را بر بندگان تکلیف ساخت؟ امام پاسخ داد:

«خداوند مردمان را آفرید ...- تا آنکه فرمود:- و آنان را فرمان داد به آنچه که فرمانبرداری در دین باشد و مصلحتشان در کار دنیایشان. پس در حج، گرد آمدن از شرق و غرب را قرار داد تا یکدیگر را بشناسند و هر کدامشان کالاهای تجارتی را از شهری به شهری ببرند تا از این رهگذر، کرایه دهنده و شتربان سود ببرند، تا آن که نشانه های رسول خدا صلی الله علیه و آله و اخبار او شناخته و یاد شود و فراموش نگردد. و اگر هر قومی به شهرهای خودشان و آنچه در آنهاست اتّکا می کردند، هلاک می شدند و شهرها ویران می شد و جذب کالا و سودبردنها از بین می رفت و از خبرها آگاه نمی شدند؛ این است علت حج». (۱)

۷. اسرار عرفانی حج

اشاره

یکی از معارف عمیق و ژرفی که در متن دین وجود دارد، آن است که جهان ظاهری دارد و باطنی. جهان هستی را مراتبی است که نازلترین آن «ظاهر» و درجات بالاترش «باطن» است. این امر اختصاص به جهان ندارد، بلکه شامل انسان و قرآن نیز می شود. انسان و قرآن هم، ظاهر و باطن دارند و دارای مراتب و درجات اند که نازل ترین و پایین ترین درجات هر سه، ظاهر آنها و رتبه های بالاتر، عمق و باطن جهان، انسان و قرآن می باشد؛ به عبارت بهتر، هر یک از این سه مقوله، امری تشکیکی و دارای دو طرف می باشد؛ یک طرف آن، مرتبه ظاهر است و طرف دیگر، عمیق ترین لایه جهان، انسان و قرآن می باشد، که مرتبط با مبدأ است.

از آنجا که مبدأ هر سه یکی است؛ یعنی خداست که خالق هستی است، خداست که

۱- علل الشرائع، ص ۴۰۵، روایت ۶

آفریننـده انسـان است و خـداست که نـازل کننـده قرآن می باشـد، طبعاً هر رتبه ای از جهان، با رتبه ای از انسان و قرآن متناظر است؛ به تعبیر دیگر، ظـاهر جهان- که دنیاست- با ظاهر انسان- که انسان مادی و دنیوی است- با ظاهر قرآن متناظر است و هر رتبه ای که به عمق جهان وارد می شویم، به عمق انسان و قرآن گام نهاده ایم.

این حرکت صاعـد و این سلوک مبـارک، مرحله به مرحله و منزل به منزل پیش خواهـد رفت تـا به مبـدأ منتهی شـود. به دیگر سخن، سه مقوله جهـان، انسان و قرآن، در گام نخست، از مبـدأ تنزّل کرده انـد که این قوس نزولی است و فقط از اراده حق بر می خیزد.

آنجـا که فرمود: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَـیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۱) خلقت انسـان و جهان و نزول قرآن با کلمه «کُن» تحقق می یابد. اما در گام دوم، هستی و انسان و قرآن حرکتی به سمت او خواهند داشت، که فرمود: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ. (۲) از این رو کار آفرینش با قوس اول آغاز و با قوس صـعودی به انجام می رسد و این حرکت مدوّر از مبدأ و به سوی منتهایی است که هر دو بر هم منطبق اند؛ لذا فرمود: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ. (۳)

باطن جهان

این که جهـان و عـالم هسـتی دارای مراتب و درجـاتی است که یکی ظـاهر و دیگری عمـق و بـاطن است، هم براسـاس مبـانی فلسـفی قابل اسـتفاده است و هم با نگاه قرآنی می توان به آن رسـید. در این نوشـتار آنچه مـد نظر است، توجه به آیات قرآنی است. در قرآن کریم به آیاتی بر می خوریم که به روشنی به ظاهر و باطن جهان اشاره دارد.

یک) دسـته نخست، آیات ملکوتی است. در کتاب خـدا مجموعاً چهار آیه است که به ملکوت جهان اشاره دارد؛ یکی از آنها مربوط به ابراهیم علیه السلام می باشد: وَکَذَلِکَ نُرِی

۱- یس: ۸۲

۲- بقره: ۱۵۶

۳- حدید: ۳

إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنْ الْمُوقِنِينَ. (۱) از این آیه به دست می آید که اولًا: ملکوت با علوم حسّی و عادی حاصل نمی شود بلکه رؤیت و بصیرت قلبی لازم دارد، ثانیاً: اگر کسی به رؤیت معنویت نائل شد، نتیجه آن حصول علم و یقینی است که در آن هیچگونه شک و ریبی نباشد. این رؤیت برای پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هم حاصل شد اما در مدارج بالاتر (۲): سُبحانَ الّذی أَسری بِعَبدِهِ لَیلًا مِن المَسجِدِ الحَرامِ ألی المَسجدِ الاقصی الّذی بَارَکنا حَولَهُ لِنُرِیَهُ مُن آیاتِنا. (۳) ملکوت، همان ملک است و خدا مالک اصلی است: قُل اللّهُمَ مالِکَ المُلکِ (۴) یا ی للّه مُلکُ السّمواتِ والارضِ ی. (۵) علت مالک بودن او خالق بودن است. لذا خدا مالک است؛ چون او خالق است: تَبارَکَ الّذی بِیَدِه المُلکُ و هُوَ علی کُلّ شَی ء قَدیر الّذی خَلَقَ المَوتَ وَالحَیاهَ ... الذی خَلَقَ سَبعَ سَماوات طِباقاً. (۶) از مجموع آیات به دست می آید که ما سوا انتساب به او دارد و تنها از این حیث مملوک اوست و اگر انسانی این حیثیت یعنی حیثیت انتساب ما سوا به او را دید، به ملکوت جهان هستی نائل شده است و می دانیم که جهان هستی حیثیتی جز این ندارد، اگر انسان ما سوا را این گونه نبیند؛ یعنی عناصر هستی را مستقل بنگرد، این نگاه واقعی نیست و این نگاه دنیوی است و روزی کذب این نگاه روشن خواهد شد: یَومَ تُبلَی السَّرائِرُ. (۷) بنابراین، ملکوت عرشی، همان کلمه «کُن» است و همان جهت انتساب ماسوا به اوست که اگر انسانی به آن نایل شود، به توحید محض و تدبیر ربوبی نایل خواهد شد. (۸) حاصل آنکه ملکوت جهان، باطن جهان است.

۱- انعام: ۷۵

۲- روح البیان، ج ۷، ص ۲۵۱؛ روح المعانی، ج ۱۲، ص ۱۳۲

۳- اسراء: ۱

۴- آل عمران: ۲۶

۵- مائده: ۱۲۰

۶- ملک: ۳

۷- طارق: ۹

۸- المیزان، ج ۷، ص ۱۷۱ و ج ۸، ص ۳۴۸ و ص ۵۹

دو) دسته دیگر، آیات مربوط به وجه است. برخی از آیات وجه اشاره به وجه اللَّه دارد: کُلُّ مَن عَلَیها فَان و یَبقَی وَجهُ رَبّکَ ذُوالجَلالِ وَالاکرام. (۱) این آیه دارای مضمونی قریب به آیه دیگر است: کُلّ شَی ء هَالکُ الا وَجهَهُ. (۲) در آیه نخست، «فنا» را به هر کس که روی زمین است نسبت داده، اما در آیه دوم تعمیم داده و هلاکت و فنا را شامل هر شی ء دانسته و در نقطه مقابل، بقا را تنها به جه اللَّه نسبت داده است. با توجه به دو تعبیر «فان» و «هالک» که شامل زمان حال هم می شود، به دست می آید که هر چیز و هر کس اگر وجه اللَّه نباشد، الان هم حکم هلاکت بر او جاری است. وجه هر کس، بُعدی از او است که با آن، با دیگران مواجه می شود. لذا به بخش مقدم سر، «وجه» گفته می شود؛ چون انسان با آن، با دیگران مواجه می شود.

«وجه اللَّه»، اسماء و صفات اوست که خدا با آن، به ما سوا مواجه می گردد. علم، قدرت، رحمت، سمع و دیگر اسماء و صفات حسنای حق، وجه اللَّه است. (۳) در واقع وجه اللَّه با ملکوت اشیاء یکی است و باطن جهان تلقی می شود.

سه) یکی از آیات معجز گونه قرآن کریم، اشاره ای واضح به ظاهر و باطن جهانی هستی می کند: یَعلَمونَ ظاهِراً مِنَ الحیاهِ الدُنیا و هُم عَنِ الاخِرَهِهم غافلون. (۴) از این آیه به دست می آید که «یعلمون»، بدل «لایعلمون» است که در آیه قبلی ذکر شده است و از سوی دیگر در مقابل آن «جاهلون» قرار ندارد، بلکه تعبیر «غافلون» به کار رفته است. در اینجا نکته ای است (۵) و آن این که فرقی میان عدم علم یا جهل و میان وجود علمی که از دنیا تجاوز نکند، نیست. لذا علمی که هدف و مقصود آن دنیاست از نظر قرآن برابر جهل، غفلت و نسیان است.

اما نکته مهمتر اینکه در این آیه تعبیر «ظاهر حیات دنیا» آمده است که نشان می دهد

۱- الرحمن: ۲۵ و ۲۶

۲- قصص: ۸۸

۳- المیزان، ج ۹، ص ۱۰۱ و ج ۱۶، ص ۹۰

۴- روم: ۷

۵- الکشاف، ج ۵، ص ۲۰۲

حیات دنیا باطنی هم دارد و آن باطن چیزی نیست جز آخرت؛ زیرا این دو، مقابل هم قرار گرفته اند و قرینه مقابله بیانگر آن است که باطن دنیا قیامت است. (۱) آن که اهل ظاهر است، دنیا بین بوده و هر کس چشم آخرت بین پیدا کند، به باطن جهان، که قیامت است نایل شده است و این امر ممکن است در ظرف دنیا هم حاصل شود.

مجموع آیات، به همراه آیات نور، مثل: اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (۲) ما را به این نکته بسیار مهم و اساسی رهنمون می گردد که ظاهر جهان دنیا است و باطن آن قیامت. و امکان ندارد ظاهر باشد بدون باطن، لذا باطن اکنون وجود دارد و بر ظاهر، که دنیا است مسلط و حاکم می باشد. به تعبیری، آخرت بَعد دنیا نیست، بلکه فوق دنیا و محیط بر آن است. قرآن می فرماید: وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ. (۳) محیط، اسم فاعل است و ظهور در زمان حال دارد و امکان ندارد جهنم محیط باشد اما جنت محیط به متقین نباشد.

لذا قیامت با بهشت و جهنمش هم اکنون حاضر و محیط بر دنیا و انسانها است.

باطن انسان

بجز آیه پیش گفته، که اشاره ای روشن داشت که انسان هم، ظاهر و باطن دارد؛ ظاهرش انسان دنیوی و باطنش انسان اخروی است، به گونه های دیگر هم می توان از قرآن استنباط کرد که وجود آدمی دارای درجات و مقاماتی است.

یک) از یک سو عناصری برای انسان ثابت می شود که محل آنها قلب است؛ نظیر ایمان: أولئکَ کَتَبَ فی قُلوبِهِمُ الایمَانَ. (۴) و از سوی دیگر ایمان در قرآن دارای مراتبی است و افزایش ایمان مطلوب است: اذا تُلِیَت عَلَیهِم آیاتُهُ زَادَتهُم ایماناً. (۵) یا فرمود:

۱- المیزان، ج ۱۶، ص ۱۵۷

۲- نور: ۳۵

۳- عنکبوت: ۵۴

۴- مجادله: ۲۲

۵- انفال: ۲

یا أَیُّهاالـذینَ آمَنوا آمِنوا .... (۱) همین مطلب دربـاره تقوی هم صـدق می کنـد. از یـک طرف محـل تقوی قلب است: أولئکَ الذینَ امتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُم لِلتّقوی (۲) و از سوی دیگر، تقوی دارای مراتبی است: یا أیّهاالـذین آمَنوا اتّقوا اللَّهُ حَقّ تُقاتِهِ. (۳) این دسته از آیـات نشـان می دهـد قلب انسـان که تمـام حقیقت انسانی است، دارای مراتب و درجاتی است و هر گاه امری دارای مراتب شد، ظاهر و باطن خواهد داشت.

دو) از سوی دیگر، قرآن برای انسان حیاتی قائل است به نام «حیات طیب». کسی که اهل عمل صالح باشد و ایمان در وجود او راه یابـد، خداوند به او حیاتی می دهد به نام حیات طیب و این یک سـنت و قانون الهی است. در این قانون، تفاوتی میان زن و مرد نیست: من عَمِـلَ صَالِحاً مِن ذَکر أو أُنثی و هُوَ مُؤمِن فَلَنُحییَنَّهُ حَیاةً طَیبهً. (۴) احیا، القای حیات در شـی ء است. خداوند با چند تأکید می فرماید که حیات طیب از سوی خداست و تنها برای مؤمنی حاصل است که دارای عمل صالح است. در این آیه مراد تغییر صـفت حیات نیست؛ یعنی قرآن نمی خواهـد بگویـد حیات دو قسم است؛ حیات خبیث و حیات طیب و ما به مؤمنان حیـات طیب می دهیم. در این صورت بایـد می فرمود: «فلنطّیبنّ حیـاته» بلکه مراد این است: مؤمنـانی که اهل عمل صالـح انـد، حیات دارنـد و آن حیات طیب است. (۵) این حیـات، حیات مجازی نیست؛ زیرا اسلوب آیه، برای القای مطلب مجازی نیست. مضـمون آیه مذکور شبیه این آیه است که می فرماید: أوَمَن کانَ میتاً فَأحیَیناهُ و جَعلنا لَهُ نوراً یَمشـی بِهِ فی النّاسِ. (۶) البته این گونه نیست که انسان ها دو دسته اند؛ زنده و مرده، بلکه مردگان دو قسم اند:

۱- نساء: ۱۳۶

۲- حدید: ۱۶

۳- آل عمران: ۱۰۲

۴- نحل: ۹۷

۵- المیزان، ج ۱۲، ص ۳۴۱- ۳۴۳

۶- انعام: ۱۲۲

خوابیـده؛ یعنی اهل قبور و متحرک، یعنی انسان های غیر مؤمن و در این میان، تنها انسان های دارای نور، زنـده انـد. لـذا قرآن بخش بسیاری از انسـان هـا را که مـا آنهـا را زنـده می دانیم، مردگـان متحرک و قـائم می دانـد. پس انسان هایی که اهل دنیا هسـتند، مرده محسوب می شوند و آنها که به مقام قرب الهی نایل آمده اند، گامی به عمق وجود خود نهاده و به باطن خویش دست یافته اند. چنین انسانی حیات نورانی دارد: أفمن شَرَحَ اللَّهُ صَدرَهُ للاسلامِ فَهُو علی نور مِن ربهِ. (۱) سه) دسته ای از آیات در باب قلب است. در این آیات، گاه سـخن از ختم قلب است که همراه با غشاوه بر سـمع و بصـر است. ختَمَ اللَّهُ علی قُلوبِهِم و علی سَمعِهِم و علی أبصارِهِم غِشاوَه. (۲) گاه می گوید: ما در قلب برخی انسان ها حالتی قرار دادیم که مانع درک قلبی است: و جعَلنا علی قُلوبِهِم أَکِنّهً أن یَفقَهُوهُ (۳) و گاه می فرماید: ما بر قلب برخی انسان ها طبع می نهیم و این مانع شنیدن آنهاست: و نطبَعُ علی قُلوبِهِم فَهُم لا یَسـمَعونَ. (۴) زمـانی هم سـخن از قفل قلب است که اگر قلبی مقفول گردیـد، تـدبر در قرآن برای او حاصـل نخواهـد شـد: أفلاـ یتـدَبَرونَ القُرآنَ أم علی قلوب أقفَالُها. (۵) این دسـته از آیـات نشـان می دهـد که انسـان دارای دو وضعیت ادراکی است؛ یکی ادراک ظاهری، که برای همه انسان ها به طور یکسان حاصل است. اما وضعیت دیگر ادراکی هم برای انسـان ممکـن اسـت کـه اگر حاصـل گردد، قلـب انسـان بینـا و دارای بصـیرت می گردد. پیـداست که این ادراک غیر از ادراک ظاهری است و طبعاً ادراک باطنی است که برای باطن انسان یعنی قلب او حاصل می گردد.

چهـار) در برخی از آیات سـخن از اکل نار و خوردن آتش است: ان الـذین یَأکُلُون أموالَ الیَتامی ظُلماً انّما یأکُلون فی بُطُونِهِم ناراً. (۶) قرآن بـا صـراحت اعمـال برخی را «اکـل نـار» می شـمارد. این تعبیر مجاز نیست و ظاهر آن اشاره به واقعیت این عمل دارد که برای واقعیت انسان حاصل است؛ یعنی واقعاً انسانی که چنین عملی را از روی ظلم انجام دهد،

۱- زمر: ۲۲

۲- بقره: ۷

۳- انعام: ۲۵

۴- اعراف: ۱۰۰

۵- محمد: ۲۶

۶- نساء: ۱۰

در «باطن» خود آتش خورده است. (۱) در جای دیگر اشاره به مطلع آتش می کنـد و می فرماید: زادگاه آتش جایی جز قلب و باطن انسان نیست: نارُاللَّهِ المُوقَدِهُ التی تَطّلعُ علی الافِئِدَهِ .... (۲) این دسـته از آیـات هم بیانگر این واقعیت مهم است که هم انسـان و هم اعمـال او دارای ظاهر و باطنی است. ظاهر انسان ممکن است عملی انجام دهـد ولی باطن عمل در باطن انسان می ماند و زمانی ظهور خواهد کرد و ظهور این واقعیت ظهور قیامت است:

یوم تُبلی السَّرائِرُ. (۳) در قرآن می فرماید: ذَروا ظاهرَ الاثمِ و باطِنَهُ. (۴) یا در جای دیگر فرمود: ولا تَقرَبوا الفَواحِشَ ما ظهَرَ مِنها و ما بَطَنَ. (۵) از این دو آیه به دست می آیـد که کار سوء و گناه، ظاهری دارد و باطنی. نه این که کارهای بـد دو قسم است؛ ظاهری و باطنی. به تعبیر دیگر، در این دسته از آیات، سخن از ظاهر و باطن فواحش و اثم است، نه این که سخن از فواحش و اثم ظـاهری و بـاطنی باشـد، لـذا هر گنـاهی ظـاهری دارد و بـاطنی و اگر هر معصـیتی ظـاهر و باطن دارد، هر عمل صالحی هم اینگونه است. (۶) لـذا تمـامی اعمـال انسـان ظاهری دارد که با ظاهر دنیوی انسان در تماس است و باطنی که با باطن و با قلب آدمی مرتبط است و این مسأله همان تجسم عمل می باشد.

باطن قرآن

قرآن دارای دو مقام است؛ ظاهر و باطن. این مطلب از آیات گوناگون قابل استنباط است.

۱- المیزان، ج ۴، ص ۳۵۱

۲- همزه: ۷

۳- طارق: ۹

۴- انعام: ۱۲۰

۵- انعام: ۱۵۱

۶- المیزان، ج ۷، ص ۳۳۳

یک) دسته ای از آیات نشان می دهد که قرآن مقام تفصیل دارد و قبل از آن، دارای مقام اجمال است. در اول سوره هود آمده است: الر کِتابٌ أُحْکِمَتْ آیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ. (۱) مراد از کتاب همین قرآنی است که در دست ماست. نکته مهم این که در این آیه مقابله ای میان مقام احکام و مقام تفصیل حاصل شده و میان این دو مقام با لفظ «ثم» عطف شده است که دلالت بر نوعی تراخی می کند. تفصیل یعنی ایجاد فاصله میان اجزای یک شی ء که دارای نوعی ارتباط باشد و در برابر، احکام به معنای ارجاع اجزای یک شی ء متفرق به امر واحد و بسیط، بدون اینکه در آن اجزایی باشد. واضح است که بساطت و کثرت از جهت الفاظ و جهات ظاهری نیست بلکه به معنا و مضمون آیات باز می گردد. لذا ممکن است معانی، تفصیل یافته، به آیات و سور تبدیل شوند و امکان دارد تمام معانی مجتمع گردیده، به دنبال غرضی باشند. مقام اجمال، مقام احکام قرآنی بوده و به دنبال آن، مقام تفصیل قرار خواهد گرفت.

از سوی دیگر، مبدأ تفصیل ... مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ ... بیان شده است. حکیم از اسماء حسنای الهی است که دالّ بر اتقان صنع است. و «خبیر» هم از دیگر اسمای حسنای الهی است که مفید علم به جزئیات کائنات می باشد. (۲) از این مجموع به دست می آید که قرآن دو مقام دارد؛ مقام احکام و مقام تفصیل یا مقام «من لدن» و مقام کثرت و گاهی به مقام اجمال مقام مکنون براساس آیه: إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ* فِی کِتابٍ مَکْنُونٍ (۳) و یا مقام ام الکتاب براساس آیه: عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ (۴) گفته می شود. خلاصه آنکه مقام تفصیل مقام ظاهری قرآن کریم است و مقام اجمال و بساطت باطن قرآن می باشد.

حرف قرآن را بدان که ظاهریست زین ظاهر باطنی بس قاهریست

زیر آن باطن یک باطن سوم که درو گردد خردها جمله گم

بطن چهارم از نبی خود کس ندید جز خدای بی نظیر بی ندید

۱- هود: ۱

۲- المیزان، ج ۱۰، ص ۱۳۶- ۱۳۸؛ روح المعانی، ج ۷، ص ۱۳۱

۳- واقعه: ۷۸

۴- رعد: ۳۹

تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین دیو آدم را نبیند جز که طین

دو) در پاره ای از آیات می خوانیم که قرآن دو گونه نزول دارد: «انزال» و «تنزیل».

اولی نزول دفعی و دومی نزول تـدریجی است: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الـذِّکْرَ (۱) یا وَنَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ. (۲) اگر در جایی تنزیل مطرح باشـد، بایـد امری باشد که از مقام رفیع به مقام پایین تنزیل یافته باشد، لذا لازمه تنزیل این است که اولًا: امر تنزیـل یـافته دارای مراتب نزول باشـد، ثانیاً: تنزیل دارای مبـدأ و منتها باشـد. در هر صورت، منتهای نزول، ظاهر قرآن و مراتب بالاتر و مبدأ تنزیل آیات بطون قرآن کریم خواهد بود. مسأله باطن داشـتن قرآن، از آیات تدبر و برخی آیات دیگر هم بدست می آیـد. به جز این ها مسأله ظاهر و باطن قرآن در روایات متعـددی به صـراحت بیان شده است، که به نمونه ای از آنها اشاره می شود:

در روایت مبسوطی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند:

«أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّکُمْ فِی دَارِ هُدْنَهٍ وَ أَنْتُمْ عَلَی ظَهْرِ سَفَرٍ، وَ السَّیْرُ بِکُمْ سَرِیعٌ ...

فَإِذَا الْتَبَسَتْ عَلَیْکُمُ الْفِتَنُ کَقِطَعِ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَیْکُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَـدَّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَی الْجَنَّهِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَی النَّارِ وَ هُوَ الدَّلِیلُ یَدُلُّ عَلَی خَیْرِ سَبِیلٍ وَ هُوَ کِتَابٌ فِیهِ تَفْصِیلٌ وَ بَیَانٌ وَ تَحْصِیلٌ وَ هُوَ الْفَصْلُ لَیْسَ بِالْهَزْلِ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُکْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ أَنِیقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِیقٌ». (۳)

از مجموع مبـاحث پیش گفته به دست می آیـد که جهان، انسان و قرآن ظاهری دارنـد و در عالم بالا، هر یک دارای باطن می باشند. اگر جهان هستی عالم تکوین است و قرآن کریم عالم تشریع، این امر به معنای هماهنگی نظام تکوین و تشریع است که از دیگر

۱- حج: ۹

۲- نحل: ۸۹

۳- فروع کافی، ج ۲، ص ۵۹۸

معارف بلنـد قرآنی است. مسأله ظاهر و باطن منحصـر به سه امر مـذکور نیست، بلکه شامل اعمال انسانی هم می شود که بـدان اشاراتی شـد. همچنین نعمت های الهی هم ظاهر و هم باطن دارند: وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً. (۱) از دیگر مسائل مهم در بیان معارف دینی این که: علم هم از این قاعده، مستثنی نیست. عارفان علم را دو دسته می دانند: «اکتسابی» و «ارثی». علوم اکتسابی یا رسـمی، علومی است که از طریق آموزش انسانی و به تدریـج و همراه با رنـج فراوان به دست می آید. علم ارثی یا الهی، علمی است که از طریق تعلیم ربـانی، در انـدک زمانی و به راحتی حاصل شود. ممکن است انسان واجـد علم رسـمی یا صاحب علم ارثی یا دارای هر دو علم باشـد اما آنچه مهم است این است که علم مفیـد، علم ارثی و باطنی است؛ چنانکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به این مطلب اشاره فرمود:

«الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمٌ عَلَى اللِّسَانِ فَذَلِكَ حُجَّةٌ عَلَى ابْنِ آدَمَ وَ عِلْمٌ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ». (۲)

علم الوراثه، در قلبی که از کدورت صـفات نفسانی و قذارت طبایع حیوانی و علایق زشت دنیوی منزه است می جوشد و اسرار جهان غیب را هویدا و آشکار می سازد. علم موروثی علمی است که از جانب حق باشد و او معلم انسان قرار گیرد: عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً. (۳) اهل کشف وارثان کشوف نبوی انـد و به برکت پیروی از آن بزرگواران، به وراثت علوم حقیقی نایل می شوند. این علوم تقلیـدی نیست. تقلیـد تقییـد است و تمام علمای رسوم در قیـد تقلیدند و گاهی از حس و گاهی از عقلشان تقلید می کننـد، اما آنکه وارث علم حقیقی است، اگر هم مقلـد باشـد، تنها مقلد خداست و این دسـته، علمای حقیقی و اهل تحقیق اند. اصل در عالم جهل است و علم مستفاد و امری وجودی است و وجود مخصوص خداوند می باشد؛

۱- لقمان: ۲۰

۲- فروع کافی، ج ۲، ص ۱۳۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۵۲؛ بحار، ج ۵۴، ص ۱۴۵

۳- کهف: ۶۵

«فتقليد الحقّ الذى له الوجود أَولَى من تقليد مَن هو مخلوق فكما استفدت منه سبحانه الوجود فاستفد منه العلم». (۱)

عارفان گاهی به جای علوم اکتسابی و ارثی، از اصطلاح علم الروایه و علم الدرایه استفاده می کنند. (۲) ولی آنچه مهم است این که آنان معلم علوم ارثی یا وهبی یا علم الدرایه را اب معنوی می دانند. آنان براساس حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «الآبَاءُ ثَلَاثَهٌ؛ أبٌ وَلَّدَکَ وَأَبٌ رَبَّاکَ وَأَبٌ عَلَّمَکَ»، (۳)

معتقدند (۴) که معلم عارفان، انبیاء و اولیای الهی اند. علوم عرفانی میراث معنوی است که از سوی اب معنوی بر قلب عارف می نشیند. زمین، ارث صوری خداست. ولی میراث پیامبران علوم معنوی و حقیقی است.

باطن شریعت

اشاره

از مسائل مهم دیگر، که هم نتیجه مباحث پیشین است و هم مستنداتی از آیات و احادیث دارد، آن است که شریعت هم ظاهر و هم باطن دارد. نماز بجز کالبد ظاهری، باطنی دارد که همان ذکر خداست: إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ. (۵) روزه ظاهری دارد که امساک است، اما باطن آن امساک و تقوای معنوی است:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (۶) حج هم ظاهری دارد که احکام شرعی آن را تشکیل می دهد؛ مانند حج واجب و مستحب یا حج تمتع، قِران و افراد یا احکام حج نیابتی یا واجبات و مندوبات حج. از سوی دیگر تمام احکام شرع که در باب حج مطرح است، دارای باطن بلکه بطون است، که در روایات و احادیث و نیز ذوقیات عرفا به آنها اشاره شده است.

۱- فتوحات المکیه، ج ۳، ص ۱۶۷

۲- اللمع، ص ۲۶

۳- به نقل از: جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۳۵۱

۴- همان، ص ۳۵۱- ۳۵۲

۵- عنکبوت: ۳۵

۶- بقره: ۱۸۳

الف) فرار

حج فرار به سوی خداست، این تعبیر از فرمایشات امام باقر علیه السلام بدست می آید.

امام علیه السلام با تمسک به فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ؛ (۱) «به سوی خدا فرار کنید» حج را از مصادیق فرار معرفی نموده اند. (۲) فرار، گریختن از غیر خدا به سوی خداست. فرار گریز از عالم گذرا به سوی حقیقتی جاودان و پایدار است و فرار حرکت به سوی آسمان ربوبی است.

حرکت به سوی خدا مراتبی دارد؛ گاهی خداوند در قرآن کریم به کارهای خوب و نیک امر می کند و مثلا می فرماید:

ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳)؛

«رکوع و سجود بجای آورید، بندگی پروردگار را کنید و کارهای نیک انجام دهید، باشد که رستگار شوید.»

در گام دوم خدای سبحان از انسان شتاب می خواهد. نیکان و پاکان کسانی هستند که در کارهای خوب سرعت می ورزند و شتاب عمل صالح انجام می دهند.

أُولئِكَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ (۴)؛

«ایشان در نیکی ها سرعت می گیرند.»

حرکت به سمت خدا مرحله سومی هم دارد. خداوند در این گام مفهوم مسابقه در کارهای نیک را مطرح می کند. در مسابقه، رقابت و در رقابت مثبت و سازنده، پیشی گرفتن از دیگران در کارهای خیر است. پروردگار عالم درباره خوبی ها و کارهای نیک با نگاه رقابت به انسان ها می نگرد و از آنها می خواهد از یکدیگر سبقت گیرند: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ. (۵)

۱- ذاریات: ۵۰

۲- فقیه، ج ۲، ص ۲۲۱، روایت ۲۲۳۷

۳- حج: ۷۷

۴- مؤمنون: ۹۶

۵- بقره: ۱۴۸

آخرین مرحله حرکت به سوی خدا، فرار است. در فرار انسان از غیر خدا منقطع شده، به سوی او شتابان گام برمی دارد. در فرار، جهل ها و نادانیها برطرف و علم به جای آن می نشیند. در فرار، کسالت نیست، تحرک، نشاط و عزم آن را همراهی می کنند. فرار، سعی و کوشش فراوان، آهنگی جاودانه و عزمی شکست ناپذیر می طلبد. فرار به سوی خدا سینه انسان را گشاده می کند و دلتنگیها، کدورت ها و ناپاکیها را می زداید تا انسان به مقام یقین نائل شود.

انسانی که به سوی خدا فرار می کند، هجرتی به سوی او دارد و زبان حال او این است: إِنِّی مُهاجِرٌ إِلی رَبِّی. (۱) این مهاجر، ابراهیم علیه السلام است؛ هم او که کعبه را تجدید بنا کرد و انسان ها را به حج خانه خدا فرا خواند. انسانی که مهاجر است، دعوت به هجرت می کند و هجرت حج، فرار به سوی خداست. این هجرت از همان آغاز آماده شدن برای حج را نشان می دهد؛ پاک کردن مال، تنظیم وصیت نامه، وداع با بستگان، زاد و توشه برداشتن، همه و همه انسان را آماده سفر و سلوکی به سوی خدا می کند. مسافر در تمامی احوال باید به فکر مقصد یعنی دیدار خدا در کعبه و ولی خدا در مدینه باشد. او باید خود را برای بریدن از غیر خدا و گریز و فرار به سوی خدا مهیا کند.

ب) بصیرت

حج نور است و بصیرت، شهود است و مکاشفه. حاجی چشم خود را به دیدار یار باز می کند، قلب او بصیرت می یابد و با تمام وجود به رؤیت خدا می نشیند. اگر کسی حج واجب را به تأخیر اندزد و بمیرد، خداوند او را کور «اعمی» محشور می کند. این تعبیر در روایات متعددی آمده و در تمامی آنها به این آیه تمسک شده است: وَمَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا. (۲) ولی لحن روایات متفاوت است. برخی

۱- عنکبوت: ۲۶

۲- اسراء: ۷۲

می گویند چنین کسی از یافتن حق و حقیقت کور است، (۱) بعضی دیگر می گویند خداوند چنین کسی را از یافتن راه درست کور می کند، (۲) برخی دیگر کوری از یافتن طریق بهشت را مطرح می کنند (۳) و حدیثی دیگر می گوید: او از انجام فریضه ای از فرائض الهی کور شده است. (۴) از مجموع این احادیث چند نکته به دست می آید؛ یکی اینکه حج بصیرت است و نور و ترک آن نابینایی است و گمراهی و دیگر اینکه خدا تارک حج را کور می کند، لذا از دست دادن بصیرت فعلی از خداست که به دنبال مخالفتی عظیم از سوی انسان حاصل می شود و خداوند انسان را کور و نابینا می سازد. سوم اینکه این نابینایی که در آیه مطرح شده است، منطبق بر تارک حج واجب است که شامل دو جهان می شود؛ یعنی کسی که با ترک حج در دنیا کور شود، در آخرت هم نابینا محسوب می شود.

نابینایی نتیجه حجاب است. به عبارت دیگر انسان ها دو چشم دارند؛ چشم ظاهری و چشم باطنی. تمامی انسان ها از نعمت چشم باطنی یا بصیرت برخوردارند، ولی بصیرت در آنان به صورت استعداد و بالقوه است. چشم قلب اگر محجوب باشد، نتیجه ای جز کوری ندارد، لذا حجاب مانع بصیرت درونی و قلبی است.

حجاب نوعی مانع است که دیده بنده را می پوشاند و او را از شهود هستی منع می کند. علت محجوب ماندن بندگان آن است که روح آدمی به هنگام تنزل، از عوالم بی شمار گذر می کند تا به عالم ناسوت و قالب بدن در آید. این تنزل سبب می شود تا جمیع مراتب علوی برای انسان محجوب شود و او از دیدار دوست محروم بماند.

بنابراین حجاب چیزی جز تعین و حدود نیست و آنکه بی تعین، مطلق و بی حجاب بود،

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۹

۲- فقیه، ج ۲، ص ۲۷۳

۳- تفسیر قمی، ص ۴۲۴

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۶

ظهور ذاتی و ازلی و سرمدی دارد. (۱) علوم الهی و حقائق ربانی که از معلم حقیقی به انسان تعلیم می گردد مسبوق به تهیه و استعداد انسانی است. استعداد و قابلیت نیز به قدر رفع حجاب است. چنانکه کشف و شهود بر حسب میزان رفع موانع است. در قرآن به گونه های مختلف از حجاب قلب نام برده شده است: خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ. (۲) ختم به دست خداست اما این عمل الهی جزایی است. بدین معنا که بنده خود با دست اختیار خویش زمینه ختم را فراهم می کند و آن همان حجاب و غشاوه ای است که بر گوش و چشم خود می کشد. اگر از حقیقت این غطاء و حجاب سؤال شود، قرآن به بهترین شیوه ممکن پاسخ می دهد: کَلَّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ. (۳) از این آیه چنین بر می آید که رین و حجاب قلب چیزی جز «نفس عمل» نیست و این از معجزات قرآن کریم است. معصیت خود حجاب دل است نه اینکه علت حجاب و حجاب، اثر آن باشد.

به عبارت دیگر عمل صورتی علوی دارد که سرّ انسان را تحت تأثیر خود قرار می دهد.

بنابراین تجسم عمل باعث تجسم قلب و تجسم قلب منشأ تجسم قیامت انسانی است، بدین معنا که ظهور باطن هر شخص همان قیامت اوست. چنانکه فرمود: نار اللَّه الموقده التی تطلع علی الافئده. (۴) رین قلب اولین مرتبه حجاب قلب در قرآن است. رتبه دوم، طبع قلب است. آنجا که فرمود: طبع اللَّه علی قلوبهم (۵) و رتبه سوم، ختم قلب است «ختم اللَّه علی قلوبهم».

مهر نهادن مانند آن است که آینه ای را کاملًا مکدر نماییم. نهایت درجه حجاب دل، قفل قلب است: ام علی قلوب اقفالها. (۶) قفل قلب پایان حجاب است و کوری دل به این

۱- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۱۰۷؛ مصباح الانس، ص ۲۶۵

۲- بقره: ۶۱

۳- مطففین: ۱۴

۴- همزه: ۷

۵- توبه: ۹۴

۶- محمد: ۲۶

میزان که رسید، کوری ابدی در آخرت را در پی خواهد داشت. و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی و اضلّ سبیلًا. (۱) در احادیث نیز از حجاب سخن به میان آمده است. در این میان حدیث حجاب در کلمات عارفان جایگاه ویژه ای دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود (۲): «ان للّٰه سبعین حجاب من نور و ظلمه». این هفتاد حجاب در نهاد آدمی موجود است و به حسب هر حجاب دیده ای از آدم پوشیده و او از مطالعه ماسوا محجوب شده است. نکته ای که از این حدیث بر می آید این است که حجاب ها دو دسته اند؛ ظلمانی و نورانی. و از آنجا که حجب نورانی در دو دسته عقلی و روحانی می گنجند و از سوی دیگر حجاب ظلمانی مربوط به نفس است می توان نتیجه گرفت که حجاب ها سه گونه اند؛ ظلمانیِ نفسانی، نورانیِ عقلی و نورانیِ روحی. (۳) در اینجا ضابطه ای کلی وجود دارد و آن اینکه بصر وبصیرت یک گونه اند. بصر قابلیت و شانیت دیدن را دارد اما تحقق این امر موقوف بر وجود نور است. بصیرت نیز چنین است. چشم دل هر چند توان رؤیت دارد، اما دیدن بدون نور ممکن نیست. ومن لم یجعل اللّٰه له نوراً فماله من نور. (۴) و به راستی ندیدن حجاب، حجاب اعظم است. (۵) قلوب اهل حق آنگاه که به نور حقیقی نزدیک شد و در مقام قرب الهی قرار گرفت دیدگانش بینا می شود و آنچه قبل از آن از فهم او مستور بود تبیین می یابد و به روشنی و وضوح می رسد. این مقام کشف است. کشف از آن قلب است که به هنگام اتصال حاصل می شود. اگر شهود و کشف با حضور مسانخند، انسانی که در غیبت به سر می برد، از این حالت رفیع محروم و در پشت پرده حجاب و غشاء از درک حضور حق دور مانده است.

قلب غائب در ظلمت است و قلب حاضر به صفای یقین نائل آمده است. اگر عارف به حضور و شهود حق نزدیک شود بر وحدت و جمعیت او اضافه و از تفرقه و کثرت او کاسته شده است. لذا حضور و شهود با اتحاد و اتصال همراه است. چنانکه غیبت با

۱- اسراء: ۷۴

۲- فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۱۵۹؛ مرصاد العباد، ص ۳۱۱، در مرصاد چنین نقل شده است: «ان للّٰه سبعین الف حجاباً».

۳- بحرالمعارف، ص ۵- ۲- ۲۸۸؛ زبدهالحقائق، ص ۱۳۱؛ مصباح الهدایه، ص ۲۰۵

۴- نور: ۴۱

۵- فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۱۵۹

کثرت، حجاب و ظلمت آمیخته و قرین است. حاصل آنکه حج به انسان بصیرت می دهد، زیارت خانه خدا بینایی به ارمغان می آورد، حجاب از دلها بر می افکند، ظلمت را از قلب خارج می کند و دلی نورانی، حاضر، همراه با یقین و محبت و عشق در اختیار انسان قرار می دهد.

ج) حجیج

میان حج ظاهری و حج واقعی فاصله بسیار است. چه بسیار کسانی که اعمال و مناسک حج را انجام می دهند، اما از حج فقط فریاد و ضجه نصیبشان می شود و شاید نامشان در دفتر حجاج واقعی ثبت نگردد. چه بسیارند کسانی که بارها به حج می روند ولی از فیض حج راستین محرومند. حج، آنها را گامی در مسیر سلوك الی اللّٰه پیش نبرده است، و به دیدار محبوب بار نیافته و به لقاء معشوق نائل نشده اند. ظاهریان فقط به ظاهر حج می رسند و آداب و مناسکی انجام می دهند، اما از اسرار و رموز معنوی حج محروم می مانند.

حج، ظاهری دارد و باطنی، پوسته ای دارد و مغزی و صورتی دارد و سیرتی. حج مانند هر عملی بعدی باطنی دارد که ماندگار است و جاوید و با باطن آن باطن انسان ساخته می شود. پس باطن اعمال، باطن آدمی را صورت بندی می کند و این، صورت واقعی انسان می شود و آدمی با این صورت باطنی محشور می گردد. حشر هر انسانی با صورت برزخی و واقعی است و واقعیت باطن انسانی را عقائد، نیات و اعمال و رفتار او رقم می زند. کسی که به صورت واقعی حج نائل نیامده باشد، صورتش، صورت انسانی ولی حقیقت و باطنش، باطنی حیوانی خواهد بود. حج میهمانی خداست. میهمان باید خود را آراسته کند، سپس به میهمانی در آید. آرایش میهمانی خدا، ساختن صورت باطنی است. سالك باید با نیت و عمل خود و با حج واقعی که انجام می دهد، در این ضیافت بزرگ شرکت کند تا بهره های بیشتری از این سفره ببرد و بیش از پیش کامیاب شده، تقرب یابد.

ابوالعرندس کندی یکی از مردان قریشی است. او نقل می کند که روزی در آستانه کعبه با امام صادق علیه السلام نشسته بودیم. به امام گفته شد: حجاج چه بسیارند. امام علیه السلام فرمود (۱):

«حاجی چه کم است». همچنین در حدیثی مشابه عبدالکریم بن کثیر می گوید با امام صادق علیه السلام مشغول انجام اعمال حج بودیم. امام بالای کوهی رفت و از آنجا به مردم نگریست و گفت:

«مَا أَکْثَرَ الضَّجِیجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِیجَ»؛ (۲)

«ناله ها چه بسیار است و حاجیان چه اندک!»

این سرّ عرفانی را امام محمد باقر علیه السلام بیشتر روشن فرموده است. ابوبصیر به امام باقر علیه السلام عرض می کند: چقدر امسال حاجی فراوان و ناله ها بلند است! امام فرمود (۳):

«بلکه ناله ها و فریادها زیاد، اما حاجی واقعی کم است، آیا دوست داری حقیقت آنچه را گفتم به صورت عیان ببینی؟ سپس با دست مبارک چشمان ابوبصیر را مسح نمود و دعا کرد او بینا شد، در آن هنگام مشاهده کرد که اکثر آنها میمون و خوک اند و مؤمنین میان آنها همانند ستارگان درخشان در شب ظلمانی اند.»

ابوبصیر گفت: راست گفتی مولای من، ضجه و ناله فراوان، اما حاجی اندک است.

سپس امام دعا کرد و ابوبصیر چشمانش صورت عادی گرفت.

صاحب مستدرک در حدیثی طولانی به نقل از تفسیر عسکری از امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند (۴) که آن بزرگوار در عرفات وقوف یافته بود. امام خطاب به زهری فرمود:

«به نظر شما امسال تعداد زائران چقدر است؟» زهری عرض کرد: چهارصد یا پانصد هزار نفر که همه قصد خدا را کرده اند و او را با ناله و ضجه می خوانند.

۱- رجال الکشّی، ج ۲، ص ۶۹۰، روایت ۷۳۸

۲- بصائر الدرجات، ص ۳۵۸، روایت ۱۵

۳- المناقب، ج ۴، ص ۱۸۴

۴- مستدرک، ج ۱، ص ۶۰۷، روایت ۱۳۰۲

امـام علیه السـلام فرمود: «مَا أَكْثَرَ الضَّجِيـجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيـجَ» ای زهری صورتت را نزدیک بیاور. زهری صورت خود را نزدیک کرد. امام با دست مبارکش رخسار او را مسح نمود، سپس گفت: ببین. زهری گفت: تمام خلق را دیدم که میمون بودند و تنها در هر ده هزار نفر یـک انسـان دیـدم. بـاز امـام فرمود: زهری صورتت را نزدیـک کن و او چنین کرد و امـام بار دیگر صورت زهری را مسح نمود و به او گفت: نگاه کن. زهری نگاه کرد و تمام آنها را خوک دیـد. بار سوم چنین شد و زهری تمام خلق را گرگ دیـد و تنهـا تعـداد انـدکی انسـان مشاهـده کرد. آنگـاه رو به امام کرد و گفت: آیات تو مرا دهشت زده کرد و افعال عجیب تو مرا متحیر.

سپس امام صورت او را مسح نمود و زهری به حالت عادی بازگشت.»

سپس امام سجاد علیه السلام گوشه هایی از اسرار ملکوتی حج را بیان فرمود. کسانی که انسان واقعی بودند و همچون کواکب میان تاریکی می درخشیدند، حاجیان، مؤمنان و مخلصان واقعی اند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و اولادش عشق و محبت می ورزنـد و آنـان که به صورت باطنی حیوانی بیش نیسـتند، معانـد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و اولاد او هسـتند. حاجیان به اندازه نورشان در عرصات قیامت نمایان می شوند و نورشان به اندازه ولایت پذیری آنان است.

برخی نورشـان به انـدازه هزار سـال است و برخی دیگر به قـدر صـد هزار سـال. و هر صـاحب نـوری به انـدازه نـورانیتش توان شفاعت دارد.

اینهـا بخشـی از اسـرار عرفـانی حـج است، اینهـا گـوشه ای از رازهـای ملکـوتی است، هر کس مزه ای از ملکـوت را چشـید و آسـمانی شـد، حج واقعی و حجی به صورت انسانی خواهد داشت. او چراغی درون خود دارد، او به اسـرار و رموز معنوی حج وقوف یافته است، وقوف او به عرفات نیست، به معرفت است. وقوف او به مشعر نیست، به شعور است و وقوف او به منا نیست، از مُناست و او نفسانیات خود را رمی کرده است؛ او انسانی فانی است که محو دیدار یار شده است.

در کعبه دل عید تجلی جمالت ای قوم به حج رفته کجائید کجائید

سرگشته در آن بادیه تا چند بپوئید معشوق همین جاست بیائید بیائید

د) زاد سفر

تعـبیر «زاد» و «تزوّد» در قرآن فقـط در یـک آیـه آمـده و ایـن آیه هم مربـوط به حـج است؛ از این رو می تـوان گفت که حج مهمترین زادی است که انسان برای آخرت در دنیای خویش بر می گزینند.

الحج اشهر معلومات ... وتزوّدوا فان خیر الزاد التقوی و اتقون یا اولی الالباب (۱)؛

«حـج در ماه های معین است ... و توشه تقوی برای آخرت برگیریـد که بهترین توشه این راه تقوی است و از من پروا کنیـد ای صاحبان عقل.»

درباره معنای این آیه دو نظر وجود دارد: یکی اینکه مراد از «تزوّد» این است که هر چه انسان برای سـفر حـج نیاز دارد با خود بردارد تا سـر بار دیگران نباشـد؛ زیرا قومی از اعراب یمن به حـج می آمدنـد بی آنکه زاد و توشه ای بردارند. آنان وبال دیگر حاجیـان می گشـتند و بارشان را بر دوش دیگران می گذاشـتند تا اینکه این آیه نازل شـد. (۲) اما حاجیان بایـد بدانند که تقوا بهترین است توشه ای است که برای حج می برند.

نظر دوم این است که مراد از «تزوّد» مناسک حـج است. (۳) سالک بایـد از حج توشه ای برای آخرت خود بردارد. آنچه او را برای این بهره برداری مـدد می رسانـد، تقواست. حـج گزاری که مطیع اوامر الهی باشد و نیت و غرض خود را سالم سازد، می توانـد از حـج ابراهیمی ره تـوشه ای برای فردای خـود فراهـم سـازد. تقـوا هـم دو گـونه اسـت (۴): تقـوای عـوام کـه پرهیز از لغزشهاست و تقوای خواص که دوری از اغیار است.

انسان باتقوا باید سرّ خود را از غیر خدا خالی کند و به مقام «تخلیه» دست یابد تا درونش

۱- بقره: ۱۹۷

۲- کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۳۲

۳- بیان السعاده، ج ۱، ص ۱۸۲

۴- لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۱۶۶

جلا یابد و با نور الهی روشن شده، به اسرار و رموز عرفانی حج وقوف یابد. قرآن فرمود:

از قربانی گوشت و خون به خدا نمی رسد، بلکه تقوای حج است که به خدا تقرب پیدا می کند و اگر تقوا به خدا برسد، صاحب آن یعنی فرد متقی هم به مقام لقاء حق واصل می شود.

ه) تجرید

دل برای خداست و باید آن را فقط در اختیار خدا قرار داد، حریم قلب فقط برای اوست و آن را باید برای یار خالی کرد. در تمامی کارها توکل وجهه همت مومن است.

تسلیم و رضا اساس سلوک است. سالک از ماسوا منقطع شده، توشه عشق برمی گزیند و با تمام نیرو با دشمنان خدا مبارزه می کند. کسی که مدعی خداست و اسم او را می خواند، نباید به غیر او اعتماد کند. توفیق فقط از اوست و انسان باید با تمامی وجود و آمادگی از او اطاعت کند تا از زلال مهر او بهره مند گردد.

مصباح الشریعه حدیثی منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام دارد. این حدیث طولانی اسرار و رموز معنوی حج را بازگو می کند و همانند «حدیث شبلی» مراحل سلوک معنوی را در حج نشان می دهد. شاید بتوان نام این حدیث شریف و نورانی را «حدیث مصباح الشریعه» گذارد. (۱)

۱- شایان ذکر است چندین حدیث وجود دارد که بصورت کلی به اسرار معنوی و رموز عرفانی حج پرداخته اند این احادیث ارزشمند هر یک وجوه و ابعاد مختلف حج را بیان می کنند. مناسب است در اینجا به این مجموعه اشاره شود.

اولین فراز این حدیث اینگونه است:

«إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَکَ لِلَّهِ مِنْ قَبْلِ عَزْمِکَ مِنْ کُلِّ شَاغِلٍ وَ حِجَابِ کُلِّ حَاجِبٍ»؛

«هر گاه تصمیم به حج گرفتی، دلت را از هر بازدارنده ای برای خدا خالی ساز و از هر مانعی پیراسته کن.»

در این فراز تجریـد قلب و خالی سازی آن برای خـدا مطرح شـده است. کسـی که اراده حـج کنـد، نخست باید قلبش را از هر چیزی غیر از خـدا خـالی کنـد و فقـط در اختیـار او قرار دهـد. تجریـد، باختن خود است و یافتن حق. سالک مجرد از خود می گریزد و با او می آمیزد و درون خود را برای او خالی می کنـد. او نصـیب خویش را از دنیا برمی دارد و باقی را می گذارد. او رسوم و عادات را رها می کند، خویشتن را محو می سازد. تجرید خروج از نیستی خود و وصول به مستی هستی اوست. تجرید آن است که انسان به خود هیچ نپردازد و فقط به فکر خواست یار باشد.

تجرید سه مرحله دارد؛ (۱) تجرید نفس که طلب نکردن دنیاست و نیز تأسف نخوردن بر آنچه از دست رفته است. مرحله دوم تجریـد دل است و آن نبسـتن دل به آنچه نیست و تنهـا ارزش قائـل شـدن برای آنچه که هست؛ یعنی وجـود حـق. مرحله سوم تجرید سرّ است و آن بی اعتمادی به اسباب است و از خود نشانی نداشتن و فقط به حق بازگشتن است.

خیز یارا خیز تا در نیستی یک دم زنیم آتش اندر خرمن آل بنی آدم زنیم

هر چه اسبابست آنرا جملگی جمع آوریم پس به حکم نیستی آنرا همه بر هم زنیم

نیستی را کعبه ای سازیم وخود مُحرم شویم وز پس تجرید لبیکی برین عالم زنیم (۲)

و) توکل

از دیگر فرازهای «حـدیث مصـباح الشـریعه» مربوط به توکل در حـج است. سالک طریق حـج، پیش از موسم باید قلب خود را سرشار از محبت خدا کند و از هرچه غیر

۱- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللَّه انصاری، ج ۱، ص ۲۶۸

۲- همان، ص ۳۵۲.

خداست، تهی گرداند، او باید حجاب ها را بر کند و آماده دیدار یار شود. همچنین وانهادن کارها و توکل به او از دیگر وظایف زائر بیت اللَّه است. او نباید به چیزی یا کسی غیر از خدا اعتماد کند. اعتماد حج گزار فقط به خداست.

«و فوّض أمورک کلّها إلی خالقک و توکّل علیه فی جمیع ما یظهر من حرکاتک و سکناتک ... وَ لَا تَعتمِد علی زادک و راحلتک و أصحابک و قوتک و شبابک و مالک و مخافه أن یصیر ذلک عدوّاً و وبالًا»؛

«و همه کارهایت را به آفریدگارت واگذار و در سکون و حرکتت بر او توکل کن ...

و بر توشه و مرکب و همراهان و نیرو و جوانی و ثروتت اتکا نکن. مبادا که دشمن و وبال تو شوند.»

توکل یکی از مقامات عرفانی است که قرآن در باب آن چنین آمده است:

ومن یتوکل علی اللَّه فهو حسبه (۱)؛

«هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است.»

عارف درباره توکل می گوید:

«توکل ایمنی است با آنچه در خزینه خدای است- عزوجل- و نومیدی از آنچه در دست مردمان است. (۲)»

توکل یعنی اینکه انسان همه کارهای خودْ را به مالک حقیقی وا گذارد و وکالت را به او وانهد؛ زیرا حق خود چنین کرده و عالم را از مالکیت مأیوس داشته است.

خواجه عبداللَّه انصاری برای توکل همانند دیگر مقامات عرفانی درجات سه گانه ای قائل است (۳): درجه نخست توکل با طلب است؛ یعنی اینکه انسان در عین حال که

۱- طلاق: ۳

۲- ترجمه رساله قشیریه، ص ۵۷۸

۳- شرح منازل السائرین، ص ۷۵- ۷۷

به دنبـال طلب روزی است، روزی دهنـده حقیقی را خـدا بدانـد. بنـابراین، اولین درجه توکـل بـا تلاش و کوشـش برای روزی منافات ندارد.

درجه دوم توکـل با ترک طلب روزی است؛ بـدین بیان که شـخص متوکل از تمام علل و اسـباب قطع نظر کرده، یکباره دل به مسبب الاسباب دهد و به تعبیری از ماسوا اللّه انقطاع و اعراض حاصل کند.

نقل است که روزی عارفی، شخصـی به نام ابراهیم خواص را دیدار کرد و حال وی را از او پرسـید: ابراهیم گفت: در صـحرا و بیابـانی به ریـاضت مشـغول بودم که در آن از آب بـاران، درخت و سایبان خبری نبود، آیا این توکل است؟ او پاسـخ داد: اگر عمر خـود را در عمران بـاطن صـرف کنی، فنـای در توحیـد برای تـو حاصـل نمی شـود و ایـن حـالت عمران بـاطن اسـت. (۱) بنـابراین، اولین رتبه توکل با طلب رزق قرین است. اما رتبه دوم با آن منافات دارد. مولوی در داسـتان «شـیر و نخجیران»، رابطه طلب با توکل را اینچنین به نظم کشیده است:

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند

رمز «الکاسب حبیب اللّه» شنو از توکل درسبب غافل مشو

قوم گفتندش که کسب از ضعف خلق لقمه تزویردان بر قدر حلق

حیله کرد انسان و حیله اش دام بود آنکه جان پنداشت خون آشام بود

در ببست و دشمن اندر خانه بود حیله فرعون زین افسانه بود

سومین درجه توکل آن است که سالک به شـهود فعل نائل آید؛ یعنی مشاهده کند که مؤثری در جهان هستی غیر از او نیسـت و در این صورت، فاعلیت را به او واگذارد. چنین شخصی حقیقتاً متوکل است و می تواند بگوید: ایاک نعبد و ایاک نستعین.

«ابو سلیمان دارانی گوید: به مکه مردی دیدم هیچ چیز نخوردی، الا آب زمزم.

۱- همان، ص ۷۶

روزی چند بگذشت. گفتم: اگر این آب زمزم فرو شود چه خوری؟ برخاست و بوسه بر سر می داد و گفت: جزاك اللّه خیراً، مرا راه نمودی که من چندین گاه بود تا زمزم را همی پرستیدم و برفت. (۱)»

حاصل آنکه توکل و تفویض امور به خدا یکی از دقایق و لطایف عرفانی حج است. حج عرفانی، قرین اعتماد به خداست و سالك و مسافر حج روحانی روا نیست به جز خدا به چیز دیگری اعتماد داشته باشد.

ز) تسلیم و رضا

یکی از لطایف معنوی حج، تسلیم به قضای الهی و رضا به حکم اوست. انسان اگر تصمیم بر انجام مناسک حج دارد باید خود را تسلیم تقدیر الهی کند و راضی به حکم او باشد. از دیگر فرازهای «حدیث مصباح الشریعه» این است:

«وَ سَلِّمْ لِقَضَائِهِ وَ حُکْمِهِ وَ قَدَرِهِ»؛

«تسلیم قضا و حکم و تقدیر الهی باش.»

یکی از مقامات عرفانی، مقام تسلیم و رضاست و در میان آیات بیش از همه به این آیه استناد شده است که:

ی یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیهی (۲)؛

«ای نفس قدسی، مطمئن و دل آرام امروز به حضور پروردگارت باز آی، که تو خوشنود و او از تو راضی است.»

در این آیه رضا شرط رجوع معرفی شده است. پس تنها انسان راضی می تواند توبه، انابه و رجوع داشته باشد یا دست کم، این از شرایط کمال رجوع است. چنانکه گذشت رضا از صبر برتر است؛ زیرا در صبر، حالت جزع و شکوه وجود دارد، اما در

۱- ترجمه رساله قشیریه، ص ۱۲۶

۲- فجر: ۲۸

حالت رضا جزع و شکوه نیز نیست.

این مقام، مطلوب عارفی بوده است؛ (۱) زمانی که از او سئوال شد: چه می خواهی؟

پاسخ داد: «ارید ان لا ارید». یعنی «می خواهم که چیزی نخواهم». ذوالنون مصری علامت رضا را سه چیز می داند: اول دست بداشتن اختیار پیش از قضا، دوم نایافتن تلخی پس از قضا و سوم یافتن محبت اندر وقت بلا. (۲)

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاده است

ح) توبه

«ثُمَّ اغْسِلْ بِمَاءِ التَّوْبَهِ الْخَالِصَهِ ذُنُوبَکَ»؛

«سپس با آب توبه خالص گناهانت را بشوی.»

عرفا درباره توبه مطالب مسبوطی مطرح کرده اند؛ از قبیل: شروط توبه، انگیزه توبه، اسرار توبه، مراتب توبه، ارکان توبه و حکایاتی از بزرگان درباره توبه.

توبه یکی از نخستین منازل و مقاماتی است که باید سالک آن را تحصیل کند.

«توبه» در لغت، بازگشتن است و در اصطلاح عارفان، پشیمانی بر معصیت، احساس ذلت نزد خدا و نیت بر ترک و عدم تکرار است.

خواجه عبداللّه انصاری در صد میدان می گوید:

«میدان اول، مقام توبه است و توبه، بازگشتن است به خدای ... و ارکان توبه سه چیز است: پشیمانی در دل، و عذر بر زبان و بریدن از بدی و بدان.» (۳)

خواجه در کتاب دیگرش، شرط مهم توبه را شناخت دقیق گناه می داند:

۱- ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۹۹

۲- همان.

۳- صد میدان، ص ۶

«فإنّ التوبه هی الرجوعُ عن مخالفهِ حکمِ الحقّ إلی موافقته، فما لم یعرفِ المکلّفُ حقیقه الذّنب و کونُ الفعلِ الصادرِ عنه، فحالنا لحکم الحق لم یَصحّ له الرّجوعُ عنه». (۱)

اصل توبه آن است که گناه و معصیت را- هر چند که کوچک باشد- بزرگ شمارد.

در این صورت است که پشیمانی و ندامت حاصل می شود و گنهکار خود را کوچکترین و بدترین انسان ها می بیند.

توبه را لطایفی است: اولین لطیفه توبه آن است که معصیت و جنایت را به طور کلی فراموش کند و پیوسته به یاد خدا باشد و اسم «ستار» الهی را از یاد نبرد. لطیفه دوم این که همیشه «بصیر» را شاهد خود ببیند. و آخرین لطیفه توبه آن است که هر مؤثری را در عالم امکان به جز او نبیند؛ زیرا فرمود: کلّ شی ء هالك الا وجهه. (۲) توبه مراتبی دارد: نخست، توبه عوام است. دوم، توبه متوسّطین. و در پایان، توبه خواص که لحظه ای را جز به استغراق در مشاهدات مشارف الهی صرف نمی کند و هر لحظه خود را مصاحب او می بینند.

توبه با اولین انسان زاده شد. پدر انسان ها عصیان خود را با توبه جبران کرد و از این جا توبه در میان بنی آدم سنت شد. گویند خدای عزّوجّل به آدم وحی کرد: یا آدم، تو فرزندان را رنج و اندوه میراث گذاشتی، و من ایشان را توبه گذاشتم. هر کس مرا بخواند از ایشان، به دعای تو لبیک کنم ایشان را؛ چنان که تو را کردم.(یا آدم) مردمان تائب را برانگیزم از گور، همه شادان و خندان و دعای ایشان همه مستجاب کنم. (۳) اگر به قرآن باز گردیم و در میان قریب هشتاد آیه جست و جو کنیم، لطایف، نکات و اسرار فراوانی خواهیم یافت که بسیاری از آنها در کلمات عارفان و اهل حقیقت مذکور است. یکی از آن نکات بدیع این است که توبه عبد میان دو توبه خداست. اگر عابد و

۱- شرح منازل السائرین، ص ۲۱

۲- قصص: ۸۸

۳- ترجمه رساله قشیریه، ص ۱۴۴

سالکی تائب شد، توبه او پس از توبه نخستین خداست؛ زیرا تا لطف او شامل حال انسان نشود، او توفیق بازگشت و ندامت نخواهد یافت. از سوی دیگر، آنگاه که انسان آه از نهاد برمی دهد و فریاد توبه سرمی دهد و حالت تنبه درمی رسد، او باید بپذیرد و این پذیرش نیز بازگشتی از سوی او به جانب انسان است. از این رو، از او دو اقبال و بازگشت باید:

یکی قبل از توبه انسان و دیگری پس از آن. (۱) این نکته لطیف از این آیه به دست می آید:

ثم تاب علیهم لِیَتُوبوا ان اللَّهَ التّوابُ الرّحیمُ (۲)؛

«پس خدا باز بر آنها لطف نمود تا توبه کنند که خداوند بسیار توبه پذیر و در حق خلق، مشفق و مهربان است.»

در یک جمع بندی کلی می توان گفت که حج دارای اسرار و معانی باطنی است (۳) که اولین سرّ آن، فهم است. حاجی باید بداند که اگر می خواهد به دیدار حق نائل شود باید از شهوات دل برکند، از لذات منقطع شود و فقط به اندازه ضرورت نصیبی از دنیا برگیرد.

سزاست در تمامی حرکات و سکنات، خود را برای خدا خالص کند، سلوکی خالصانه در پیش گیرد، انس بیشتری با خدا گیرد، نفس خود را به مجاهدت عادت دهد.

نقل است در زمان های قدیم، «قسیسین» قبل از حج از خلق جدا می شدند، به قله کوهها می رفتند، در آنجا سکنا می گزیدند تا انسی با خدا برقرار کنند و خود را برای دیدار او در مسجدالحرام آماده سازند. قرآن هم به این اشاره ای دارد: ذلک بان منهم قسیسین و رهباناً بانهم لایستکبرون. (۴) تا اینکه خداوند پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد، آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض حال کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله هم به آنها فرمود: «جهاد و حج جایگزین رهبانیت است». خدای سبحان مجاهدتی در حج قرار داد که بندگان با آن مأنوس نبودند، آنها را ملزم به سعی، طواف و رمی جمرات نمود تا کبرشان بشکنند و

۱- المیزان، ج ۱، ص ۱۳۳

۲- توبه: ۱۱۸

۳- ر. ک: محجه البیضاء، ج ۲، ص ۱۹۶- ۲۰۰

۴- مائده: ۸۲

شهواتشان کاسته شود، و فراغتی برای بندگی خدا بیابند، انسی با عظیم گیرند و طبع خود را به سوی او مایل گردانند و سزاوار لبیک او گردند.

دومین سرّ باطنی حج، شوق است. بعد از آنکه سالک حج گزار معانی باطنی را فهمید، شوقی درونی برای دیدار خانه خدا و دیدار خدا پیدا می کند، او قصد زیارت می کند و باید سخت بکوشد تا به این رزق نائل آید و شایسته دیدار حق گردد. اگر در قلبی شوق لقا حق پدید آید، او اسباب لقا را فراهم می کند؛ در این صورت زائر تمامی شرایط و وسائل لقا را آماده کرده خود را مهیا برای دیدار بیتی می کند که انتسابی به معشوق او دارد، او سر از پا نمی شناسد و برای ملاقات یار لحظه شماری می کند.

سومین سرّ باطنی حج، عزم است. زیارت بیت اللّٰه عزم و تصمیم می خواهد. زائر باید اهل و وطن را گذاشته، از شهوات و زخارف دنیا مهاجرت کند، وجهی به سمت او داشته و ارزش بیت در نظرش بزرگ آید. حج گزار بداند که عزم امر مهم و رفیعی دارد، دیدار خانه دوست و تقرب به حریم یار، خطیر و عظیم است. طلب عظیم، عزمی عظیم می طلبد. باید عمل خالص گردد و زائر درون را با اخلاص برای زیارت بیت اللّٰه مستعد کند.

چهارمین سرّ باطنی حج، قطع علاقه است. مسافر حج باید تائب گردد، از تمامی معاصی و جرمها دوری گزیند، حقوق دیگران را جبران کند، حق اللّٰه را تأمین سازد، کسی که قصد بیت مَلِکی دارد امر او را ضایع نمی کند، با او مخالفت نمی کند، او را کوچک نمی شمارد، از اینکه دست خالی نزد او برود حیا می کند، خوف آن دارد که ملک او را نپذیرد. ملوک دنیا میهمانی پاک و پاکیزه می خواهند؛ اما خدای سبحان خواسته است میهمانان و زائرانش با چهره ای غبار گرفته نزد او بیایند تا او به آنها مباهات کند. کسی که عازم حج است و قصد او کرده، باید با این سفر از اهل و مال و وطن قطع علاقه کند و خود را برای سفری متفاوت مهیا سازد. این قطع علاقه او را آماده سفر اخروی کرده، استعداد حلول موت را به ارمغان می آورد.

پنجمین سرّ باطنی حج، راحله است. کسی که به دیدار حق باریافت و درک حضور او کرد، مشقات و رنجها بر او هموار و آسان می شود. سفر حج، گویا سفر آخرت است.

شایـد مرگ نزدیک باشـد، باید برای رحل و ارتحال آماده بود؛ حج برای آماده سازی سـفر ابدی است. این سـفر زاد و توشـه لازم را در اختیـار می گـذارد، تقرب به خـدا را برای انسان ممکن می کنـد؛ لباس احرام کفن است، خروج از وطن، خروج از دنیـاست. ورود به بیابـان هـا، وقوف در محشـر و نظر به بیت اللّه حضور در بارگاه الهی در قیامت است. در آنجا انسان ها را با زادشان می سـنجند، کسـی که توشه اش دنیاست، آن را در دنیا گـذارده است و هم اکنون دسـتش خالی است و کسـی که از تقوا توشه بر گرفته، چیزی برای عرضه نزد پیشگاه عظیم الهی دارد.

حـج دو گونه است؛ (۱) حـج عوام و حـج خواص. حـج عوام قصـد کوی دوست است و حـج خواص قصد روی دوست، آن، رفتن به سرای دوست و این، رفتن برای دوست.

عوام به نفس روند تا در و دیوار ببینند، خواص به جان روند تا دیدار یابند، کسی که به نفس رود وجد یابد و بار کشد تا گرد کعبه برآید و کسی که به جان رود بیارامد و بیاساید تا کعبه گرد سرایش درآید.

دردم نه ز کعبه بود کز روی تو بود مستی نه ز باده بود کز روی تو بود

اینها گوشه ای از اسـرار معنوی و دقایق عرفانی حج بود. اما چگونه می توان به این اسـرار واقف شد؟ و چگونه می توان به این رموز آگاهی یافت؟ ابراهیم خلیل الرحمن پاسخی داده است:

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِنَا أُمَّهً مُسْلِمَهً لَکَ وَأَرِنَا مَنَاسِکَنَا وَتُبْ عَلَیْنَا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ.

«پروردگـارا، مـا را فرمـانبردار خویش سـاز و نیز فرزنـدان مـا را فرمانبردار خویش گردان و مناسـکمان را به ما بیاموز و توبه ما بپذیر که تو توبه پذیر و مهربان هستی.»

مراد از اسلام در این آیه بدون شک معنای متعارف آن نیست؛ زیرا ابراهیم علیه السلام

۱- کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۳۷

پیامبر خداست و صاحب دین حنیف است، از او روا نیست که از خدا بخواهد او را مسلمان کند. اسلام مراتبی دارد و در اینجا منظور از اسلام، تمام عبودیت و تسلیم کامل حق است. مقام تسلیم مقامی الهی است که در اختیار بندگان خاص خویش قرار می دهد. (۱) مناسک جمع منسک و به معنای عبادت است. اضافه شدن مصدر، افاده تحقق می کند یعنی خلیل اللّٰه و ذبیح اللّٰه درخواست کردند تا خداوند حقیقت اعمالی که از آنها به عنوان عبادت سر زده است را به آنها نشان دهد، نه اینکه خدای سبحان طریقه عبادت خود را به آن دو بزرگوار بنماید. پس مراد از دعا رؤیت حقیقت عبادات است، نه تعلیم تکالیف؛ چرا که آنان به تکالیف آگاه بودند. (۲) بنابراین راهی برای اطلاع و آگاهی بر حقیقت مناسک و باطن شریعت جز اعلام و نمایاندن آنها از طرف خدا نیست. (۳) او باید باطن شریعت را نشان دهد و تأویل مناسک را به عبد خود ارائه کند و انبیا، اولیا و اهل بیت به چنین مقامی دست یافته اند؛ پس تنها باید به آنها رو کرد و از این وجودهای نورانی طلب اسرار عرفانی حج نمود.

۱- المیزان، ج ۱، ص ۲۸۳

۲- همان، ص ۲۷۴

۳- لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۱۲۵

ص: ۲۸۷

فصل دوّم: سر وجوب، شرائط، فوریت و نیابت حج

سرّ وجوب حج

حج قصد زیارت است؛ زیارت خانه ای که ابراهیم خلیل علیه السلام آن را برای زائران، پاک گرداند، خانه ای که برای هدایت مردم بنا شده و در آن برکاتی وجود دارد، نخستین خانه ای که نشانه های روشن الهی در آن جای دارند. این خانه، بیت اللّه است و به پاس حرمت خدا، زیارت این خانه بر همه مردم واجب و مقرر شده است. خدای سبحان کعبه را نظیر و مثالی برای عرش خود قرار داد و طواف کنندگان آن را همانند فرشتگانی قرار داد که عرش الهی را احاطه کرده اند و همچون پروانه دور آن می گردند؛ آنها به ستایش پروردگار و تکبیر او می پردازند، انسانها هم ملزم شده اند به ثنای او با معرفت و آگاهی قیام کنند. انسان باید اهل اللّه شود و به هنگام ورود به حریم امن الهی ذکر الهی گوید تا اهلیت او را بیابد. کسی که اهل اللّه شد، اهل قرآن هم می شود. لذا ثنای او ثنای ملائکه و حمد او حمد فرشتگان الهی خواهد شد. البته خدای سبحان از حمد و تسبیح ماسوا منزه است: سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ. (۱) خدای سبحان قلب بنده اش را بیت کریم و حرم عظیم خود دانست؛ زیرا قلب بنده مؤمن حرم اوست و توانست بار امانت الهی را به دوش کشد؛ در حالی که آسمان و زمین

۱- صافات: ۱۶۰

از امانتداری او شانه خالی کردند. إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولًا. (۱) لذا قلب مؤمن از آسمانها و زمین با عظمت، عظیم تر و برتر است. خواطری که بر قلب مؤمن می گذرد، خواطر شریف است و همانند فرشتگان پیرامون خانه قلب در گردشند همانگونه که خداوند از طواف کننده به جهت طواف خانه اش درمی گذرد از خواطر قلب مؤمن گرچه نکوهیده باشد در می گذرد. بیت اللّه، یمین اللّه است هر چند در حدیث قدسی است که هر دو دست او راست است «کلتا یدیه یمین»، لذا وصول به مقام قلب اتصال با جمال و جلال الهی است و این امری واجب و ضروری است.

سرّ شرایط وجوب حجّ

حج با شرایطی واجب می شود و بدون وجود تمامی این شرایط، حج واجب نیست.

این شرایط پنج گانه عبارتند از: بلوغ، عقل، حریّت، استطاعت؛ از جهت مال و باز بودن راه و وسعت وقت و نهایتاً اسلام. هر یک از این ها رمز و رازی دارند.

سرّ بلوغ

سرّ بلوغ وصول به مقام تکلیف است و تکلیف نوعی ریاضت شرعی است. در کلمات عارفان علوم به دو دسته تقسیم شده اند: علم الدراسه و علم الوراثه یا علوم رسمی، اکتسابی و علم ارثی، لدنّی و خفیّ. علم الوراثه مانند بذر گیاه است که اسرار، ثمره آن، قلب. محل آن و مرشد، باغبان آن است. اسرار ناب و پاک، تنها در قلوب با صفا و دل های معرّی از مکدرات صفات نفسانی و پلشتی های علایق دنیوی می رویند و می جوشند و به بار می نشینند. صفا و طهارت قلب، تنها در سایه تزکیه و تصفیه و این دو تنها در پرتو ریاضت حاصل می شوند. تنها آب ریاضت، همت والا و نفحات الهی است

۱- احزاب: ۷۲

که منشأ زایش و تجلی حقانی، نازله ربانی و بارقه قدوسی است.

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست رهروی باید جهان سوزی نه خامی بی غمی

جایگاه ریاضت آن است که ارباب سلوک و مجاهدات را به منع شهوات و ترک تعلقات خدا بخواند تا موانع از پیش چشم دل برداشته شود و انوار غیبی تحصیل گردد.

مشاهده عالم ملکوت و طلوع عالم جبروت، تنها از این طریق ممکن است و از این روست که خداوند در جواب آنان که گفتند: «رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا» فرمود: «قِیلَ ارْجِعُوا وَراءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً». (۱)

دنیا محل عمل است و آخرت وعده گاه حساب و انسان به قدر عمل و ریاضت، برداشت می کند. به عبارت دیگر اسلام دینی است که به شدت عمل گرا و عرفان، مذهبی کاملًا رفتارگراست و اصولًا جز این روا نیست که آدمی به صرف حرف و سخن کامل گردد. کمال آدمی عمدتاً در سایه رفتار و عمل او حاصل می شود، بلکه سرنوشت انسان چیزی جز عمل او نیست؛ زیرا براساس آیات قرآن کریم، قیامت صحنه بروز و ظهورِ نفسِ رفتارِ آدمی است؛ نه بیش و نه کم. چنانکه تجسم عمل همراه با تجسم قلب و حقیقت آدمی از دیگر مسلمات قرآنی است.

ریاضت در لغت به معنای تعلیم دادن کره اسب جوان برای سواری است تا راه و رسم خوشراهی را بیاموزد. بنابراین اصل معنای ریاضت در لغت، تمرین دادن و تمرین کردن است. سپس این لغت در مورد ورزش های بدنی انسانی به کار رفت. چنانکه امروزه در زبان عربی به ورزش، ریاضت می گویند؛ اما ریاضت در اصطلاح عرفا به معنای تمرین دادن و آماده ساختن روح جهت دریافت انوار و تجلیات الهی است؛ از این رو ریاضت در عرفان هرگز به معنای زجر دادن نفس نیست، چنانکه در بعضی مکتب های عرفانی شرقی مثل جوکی های هند یا رهبانیت مسیحیت اساس را بر تعذیب و زجر دادن نفس گذارده اند.

ریاضت دقیقاً در عرفان اسلامی به معنای تمرین و آمادگی است. البته ممکن است

۱- تحریم: ۸- ۹

پاره ای از تمرین ها صعب و دشوار باشد و انسان را به زحمت و تعب بیندازد، اما تعذیب نفس، هدف اصلی نیست، بلکه از لوازم فرعی برخی مراتب ریاضت خصوصاً برای مبتدیان است.

ابن سینا در بیانی ریاضت را متوجه سه هدف می داند (۱): یکی دور ساختن غیر حق و شواغل، دیگری تابع ساختن نفس امّاره برای نفس مطمئنه و سوم تلطیف سرّ. به عبارت دیگر اهداف ریاضت دو گونه اند: برخی متوجه بیرون و بعضی متوجه درون اند. از بین بردن شواغل، ناظر به هدف آشفتگی های روحی صورت می گیرد، به همراه تلطیف سرّ که به منظور ایجادِ تغییر کیفیِ مطلوب در درون است، هر دو متوجه درون و مُعین هدف دوم اند. به بیان دیگر، ریاضت هم در پی رفع موانع بیرونی و هم درصدد آماده سازی درونی است تا نفس به یک باره آماده ربایش ها و تابش ها گردد.

بوعلی همچنین برای هریک از این اهداف سه گانه، مُعین معرفی می کند. معین هدف نخست(دور ساختن شواغل) زهد حقیقی است و معین هدف دوم(تطویع نفس امّاره) عبادست همراه با فکر، الحان مناسب و کلام واعظی است که از نفس زکی همراه با عبارات بلیغ و نغمه های خوش برآید. هدف سوم، ریاضت با یاری فکر لطیف و عشق عفیف حاصل می آید و در این صورت است که برای سالک خلسه و ربایشی دست می دهد و او بر نور حق اطلاع حاصل کرده، لذتی بی سابقه می برد. وجد، سکینه، تابش، بهجت و استمرار در این امور، پیامد دوام ریاضت است تا جایی که بتوان گفت: «وَهُناك یحقِّ الوصل». بنابراین تربیت نفس و اصلاح آن کاری عظیم است. کمال و سعادت آدمی در تزکیه نفس و نقص و شقاوت انسانی در پیروی از هواهای نفسانی است. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها. (۲) گفتنی اینکه ریاضت در زبان قرآن همان مجاهدت یا جهاد اکبر است وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا؛ (۳) از سوی دیگر عرفان اسلامی ریاضتی را ریاضت می داند

۱- الاشارات و التنبیهات، ج ۳، ص ۳۸۰- ۳۸۷

۲- شمس: ۱۰

۳- عنکبوت: ۶۹

که منطبق بر شریعت باشد و هر گاه از متن شریعت عدول شد، این ریاضت و مجاهدت نه تنها انسان را به مقصد و مقصود نمی رساند، بلکه مسیری برای سقوط به اسفل السافلین باز می کند.

سرّ عقل

عقل عهده دار فهم است، فهمی که برای بندگی خدا باشد. هر گاه عقل به سمت خدا رو کند، خدا با عقل عبادت می شود و هر گاه از خود ادبار نشان دهد، عقل محکوم و هوای نفس غالب خواهد شد. حج تنزه از شهوات و فرو نهادن لذات جسمانی و مادی است. شرط ورود به ساحت حج، خلوص است. عقل مجرد در تمام حرکات و سکنات، خود را برای عبودیت صاحب کعبه آماده می کند.

اگر عقل غالب شد و رو سوی خدا نمود، انسی با او خواهد گرفت و در این صورت از بدن و ماده مهاجرت می کند و بندگی خدا را نصب العین خود قرار می دهد. عقل برای شکستن شهوات و فراغت برای عبادت خداست، عقل انسان را راکع و ساجد می کند، عقل خدای عظیم را در چشم انسان تعظیم می کند، عقل آدمی را در برابر خدای سبحان ذلیل و متواضع می گرداند و عقل گردن بند بندگی را بر گردن انسان می نهد.

سرّ حرّیت

حریت آزادی و آزادگی است. بهترین صورت حرّیت، آزادی درونی است.

آدمی باید از بند شهوات، تعلّقها و تمنیات رها شود تا معنای آزادی را در درون خویش بچشد. خواسته های نفسانی چون زنجیری انسان را به خاکدان طبیعت بسته است و وجود آدمی را به زمین چسبانده است.

گذشتن از تک تک تعلقات و وابستگی ها آدمی را آهسته آهسته به سوی آزادی

معنوی سوق می دهـد و مزه ملکوتی رها شـدن از طبیعت را به انسان می چشانـد. در واقع، رهایی، آزادی می آورد و آزادگی شیرینی عبودیت و اسرار معنوی حج را به کام انسان می رساند!

سرّ استطاعت

استطاعت تـوشه و مرکب است. جسم و امکانـات راحله انـد و راحله سـبب ارتحـال روح می شـود. روح آدمی برای انقطـاع و ارتحال نیازمنـد زاد و توشه و جسم است. لطیفه انسانی بواسـطه جسم مادّی به سـعادت ابـدی می رسد و جسم و ماده، انسان را برای تعالی، صعود و عروج مستطیع می کند.

از سوی دیگر زاد و مال سـببی برای تغـذیه انـد. تغـذیه به انسان انرژی می دهد؛ انسانی که از جسم و ماده منقطع شده غذایش ماده نیست، بلکه روح است. سالکان از منابع انرژی دیگری بهره می برنـد، سـیم آنها به آسـمان متصل است و از آنجا نیرو می گیرنـد، منبع لایزال الهی خوراک آنهاست. اینها را خدا غذا می دهد و اینها نورخوارانند، نور غذای آنهاست، حج گزار واقعی هرگز احساس گرسنگی، رنج و سختی نمی کند، او همیشه با خداست و از آنجا کسب نیرو و توان می نماید.

سرّ اسلام

اسلام، انقیاد و گردن نهادن به چیزی است که حق تعالی از انسان خواسته است.

اسـلام، تسـلیم است و تسـلیم شـرط اجابت الهی است. خـدا می خواهـد که انسان به گونه ای باشـد تا او را اجابت کند. شـرط اجابت حق، صفت تذلّل، تواضع و رضا در برابر حق است.

«مجیب» که از اسـماء الهی است هنگامی تحقق پیـدا می کنـد که انسان «مسـلم» باشـد. کسـی که روی قلب خود را برای خـدا خاشع و تسلیم کند، خداوند به عنوان مجیب برای او ظهور خواهد کرد.

سرّ فوریت حج

وجوب حج، بر شخص مستطیع فوری است و واجب است در همان سال استطاعت، آن را به جا آورد و به تأخیر نیندازد. این امر رمز و سرّی دارد. اسماء الهی بر عالم هستی حاکم اند و تمام ماسوا دولت اسماء الهی اند. اسماء حق دو گونه اند؛ برخی از اسماء حکمشان تا آنجا که خدا خواهد، ادامه می یابد و به درازا می کشد. اگر این اسماء در عالم تشریع ظهور کنند، آن حکم فوریت نداشته، قابل تأخیر است. دسته دوم اسماء دیگر الهی اند که حکمشان ادامه ندارد و موسّع نیست؛ مانند اسم شریف «الموجد».

ظهور این اسم فوری است و اگر وقوع یابد هیچ حکمی بر آن پیشی نمی گیرد، چنانکه فرمود: إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛ (۱) اینگونه اسماء الهی ظهورشان بدون تراخی و به فوریت خواهد بود. حج مظهر این دسته از اسماء است که به شرط استطاعت ضرورت فوری می یابد و توسعه و تراخی در آن نیست.

سرّ نیابت در حج

در حج می توان نایب گرفت. در نیابت دو دسته شرایط وجود دارد؛ یک دسته برای نایب و دسته دیگر برای کسی که نایب گرفته است. نیابت در حج بذل و ایثار است، آن کسی که نایب شده، کوششی برای غیر انجام می دهد و کوشش کننده برای غیر از کوشش کننده برای خود برتر و بالاتر است. او غیر خود را برگزیده و بر خود ایثار کرده است، او گامی از نفس خویش بیرون نهاده و با نفسش معامله بیگانه کرده است. ترجیح همسایه بر خود، خروج از خود و خودیت است و این اولین گام فنا خواهد بود. کوشش برای دیگری برکاتی هم برای خود دارد که یکی از آنها نفی انانیت است. قاعده ای است و آن اینکه هر گامی که انسان برای خروج از خودیت و انانیت بردارد، چند گامی به فنا و تقرب به خدا نزدیک شده است.

۱- یس: ۸۲

ایثار، صفت عبودیت محض را در انسان زنده می کند. غیرت الهی اقتضا دارد که سالک پیش از آنکه برای خود کوشش کند، برای دیگری تلاش ورزد. فدا شدن برای بندگان خدا انسان را فدایی خدا می کند باید آبروی برادر مؤمن را با آبروی خود خرید، باید غم آنها را به دوش کشید، زبان حال سالک این است که رنج و غم دیگران برای من و شادی من برای دیگران. این اولین قدم ایثار و اولین گام سلوک است که در حج نیابتی خود را به خوبی نشان می دهد. بنابراین نیابت در حج به قدر نیت و میزان گذشت و ایثار برکت و عوض دارد.

ابن عربی چنین حکایت می کند:

«مردی از عرفا با جماعتی که هوا بر ایشان مسخر بود، در راهی می رفتند. یکی از آنان در راهش به منطقه سرسبزی رسید که در آن چشمه آبی بود و صدای شُرشُری داشت، طبعاً وی را آنجا خوش آمد، به ذهنش گذشت که خوب بود در آنجا دو رکعت نماز گزارد، در آن دم از میان جماعت بر سطح زمین افتاد و پس از آن دیگر بدان حالت باز نگشت؛ زیرا او عبادت را که در خور مقام حق تعالی است درخواست نکرد، بلکه انگیزه آن عبادت در خواست طبع بود در آن مکان- طبعاً به سبب منظر نیکویش- لذا معاقبه شد و کیفر دید». (۱)

۱- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۵۳۱

ص: ۲۹۷

فصل سوّم: اسرار عرفانی احرام

اشاره

حج تمتع از دو عمل تشکیل می شود؛ یکی عمره تمتّع و دیگری حج تمتّع که اولی مقدم بر دومی است. هر کدام از این دو عمل اجزایی دارد. عمره تمتع از پنج جزء ترکیب یافته است که عبارتند از: احرام، طواف کعبه، نماز طواف، سعی میان کوه صفا و مروه و تقصیر؛ یعنی گرفتن مقداری از مو یا ناخن. هر گاه مُحرم از این اعمال فارغ شد آنچه بر او احرام بستن حرام شده بود، حلال می شود.

حج تمتّع از سیزده عمل تشکیل شده است که عبارتند از: احرام بستن در مکه، وقوف به عرفات، وقوف به مشعرالحرام، انداختن سنگریزه به جمره عقبه در منا، قربانی در منی، طواف زیارت در مکه، دو رکعت نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، طواف نساء، دو رکعت نماز طواف نساء، ماندن در منا شب یازدهم و شب دوازدهم و شب سیزدهم برای بعضی از اشخاص و در روز یازدهم و دوازدهم رمی جمرات و اشخاصی که شب سیزدهم در منا ماندند، روز سیزدهم باید رمی جمرات کنند. مجموع این هجده عمل صورت اکمالی حج واجب را در موسم تشکیل می دهد.

اولین عملی که در هر دو بخش حج واجب، اعم از عمره تمتع و حج تمتع قرار دارد، احرام است. در احرام پنج مطلب وارد شده است؛ محل احرام، واجبات احرام، مستحبات احرام، مکروهات و محرمات احرام. هر یک از این بخشها دارای لطایف عرفانی است. این لطایف و ظرایف معنوی، اسرار عرفانی مناسک احرام را تشکیل می دهد.

اسرار احرام

یک) تحریم انسان بر اشیا براساس اسم عزیز

حاجی با احرام چیزهایی را بر خود حرام می کند. احرام به معنای تحریم اموری بر انسان است، اما نگاه عرفانی به گونه ای دیگر است. (۱) یکی از اسماء الهی «عزیز» است، آنگاه که خداوند دستور داد تا در احرام درآید و آنچه را که حلال بود حرام شمرد، خداوند با صفت عزت ظهور کرده است؛ از این رو مُحرم، مظهر اسم عزیز است و عزت الهی جلوه ای در احرام مُحرم دارد.

خداوند اشیا را مسخّر انسان قرار داد وَسَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً؛ (۲) همچنین تمام زمین و زمینیان را برای انسان آفرید هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ مَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً. (۳) اگر اشیا مسخّر انسانند و برای او خلق شده اند، پس آنها طالب انسانند؛ بیش از آنکه انسان طالب آنها باشد. طلب از هر دو سو است هم اشیا انسان را طلب می کنند و هم انسان اشیا را، ولی طلب اشیا بیش از طلب آدمی است.

بر این اساس معنای احرام متفاوت می شود. در احرام اشیا بر انسان حرام نشده اند، بلکه این انسان است که بر اشیا حرام شده است؛ زیرا انسان برای خدا خلق شده است و اشیا برای انسان. پس انسان طالب خداست و اشیا طالب او. خداوند با عزت خود خواری و ذلت انسان را نشان داد و به انسان ها فهماند که اوست که انسان را بر اشیا حرام کرد تا به آنها دست نیازد نه اینکه به اشیا دستور داد تا بر انسان حرام شوند؛ بنابراین دستور به احرام، دستور به تحریم انسان هاست نه اشیا. هدف از تحریم انسان تذکر این نکته است که آدمی فقط برای خداست و در عین حالی که می تواند به اموری دست یابد و آن امور مسخّر و در اختیار اویند، انسان نباید آنها را طلب کند و فقط باید طالب او باشد. لطیفه

۱- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۵۷۸- ۵۸۲

۲- جاثیه: ۱۳

۳- بقره: ۲۹

احرام، تحریم انسان بر اشیا است بدین لحاظ که انسان باید خود را وقف خدا کند، نه ماسوا!

دو) شهود و فنا

سرّ دیگر احرام آن است که مشاهده محسوسات و مادیات را بر خود حرام کند و در گامی بالاتر، شهود ماسوا را بر خود حرام سازد. به عبارتی دیگر، از احرام به فنا دست یابد و از احرام متوجه عالم روحانیّت، عالم وصل و عالم اسماء الهی شود که این کعبه حقیقی و این حج انفسی است.

اگر دل، چونان آینه از کدورات، آلودگی ها، پلیدی ها و ناپاکی ها فاصله گیرد و پاک و صیقلی شود، صفا به کمال می رسد و اشراق آفتاب جمال به قلب می نشیند. بدین سعادت تنها دل های صاف و مستعد دست می یابند و این جام جهان نمای تجلّی را فقط ریاضت و تخلی در پی می آورد و از این روست که در فتوحات بحث تجلّی بعد از تخلّی مطرح می شود. (۱)

آینه سکندر جام جم است بنگر تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

اگر آینه دل از صفات بشریت و زنگار طبیعت صاف شود، صفات روحانی بر دل تجلی می کند و انوار غیبی بر جان آدمی غالب می آید. در این صورت قلب به تمّوج در می آید و فوج موجی به ساختن دل تاختن آورد و جلوه تجلّی دل را صفا می بخشد. به گفته شیخ عبداللّه انصاری: «تجلی حق ناگاه آید، اما بر دل آگاه آید (۲)».

البته تجلی هر کس متناسب با مقام اوست. اگر برای نااهل، ستر و حجاب فرو افتد و کشف حاصل شود و سلطان حقیقت به دیدگان آید، وی نابود شود.

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

سرّ احرام آن است که انسان به غیر خدا ننگرد و جز او نبیند و حریم دل را در اختیار غیر او قرار ندهد. دو چشمش، چشم واحدی گردد و همه به او دوخته شود، واحد ببیند و جز خدا نبیند، شهود ماسوا نکند و به ماسوا اجازه ندهد مانع یاد خدا گردند این است معنای فرازی از حدیث مصباح الشریعه که امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَ أَحْرِمْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ یَمْنَعُکَ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ یَحْجُبُکَ عَنْ طَاعَتِهِ».

«و هر چه تو را از یاد خدا و اطاعت او باز می دارد، بر خود حرام کن.»

سه) دوری از معاصی

سرّ دیگر احرام، دوری از جمیع معاصی و حتی مشتبهات است. نفس باید به هنگام احرام از نفسانیات، مشتهیات و تمام لذات

فاصله بگیرد و حتی لذت حلال را، به قدر ضرورت، آن هم نه برای تحصیل لذت، بلکه برای انجام تکلیف الهی استفاده کند. (۳) امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی به این حقیقت اشاره می فرماید:

«فَحِینَ أَحْرَمْتَ نَوَیْتَ أَنَّکَ حَرَّمْتَ عَلَی نَفْسِکَ کُلَّ مُحَرَّمٍ حَرَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لَا»؛ (۴)

«پرسید وقتی احرام بستی نیت کردی که همه محرمات خدا را بر خود حرام سازی؟ گفت: نه.»

انسان در عالم الست عهد و پیمان عبودیت با خدا بسته است. خدا با انسان پیمان محبت، خدا بر پیمانش ثابت است، اما اکثر انسان ها عهد خود با خدای خویش شکسته اند و اگر به عهد خود بازگردند، باز عهد خود می شکنند. عهدی که انسان با او بسته است، بندگی، انقیاد، توکل و حرمت نگه داشتن اوست. روا نیست انسان عهد الست بشکند و مخالفت او کند. لطیفه احرام نفی معصیت و بازگشت به پیمان عالم الست است.

۱- اسرارالشریعه و اطوارالطریقه و انوارالحقیقه، ص ۲۲۹

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶

۳- اسرارالشریعه و اطوارالطریقه و انوارالحقیقه، ص ۲۲۹

۴- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶

چهار) حرمت کعبه

کعبه حرمت و احترام ویژه ای دارد(وجوه حرمت کعبه گذشت)، خدای سبحان به احترام حرمت کعبه محدوده آن را حرم و انسانهایی که قصد ورود به آن را دارند، مُحرم اعلام کرد پس هم حرمت مکه و هم تحریم احرام به لحاظ حرمت بیت اللّه است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَ حُرِّمَ الْمَسْجِدُ لِعِلَّهِ الْکَعْبَهِ وَ حُرِّمَ الْحَرَمُ لِعِلَّهِ الْمَسْجِدِ وَ وَجَبَ الْإِحْرَامُ لِعِلَّهِ الْحَرَمِ»؛ (۱)

«مسجدالحرام به خاطر کعبه حرمت داده شد و حرمت حرم به علت مسجد الحرام است و احرام به علت حرم واجب شد.»

همچنین امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر با صراحت بیشتر به این سرّ عرفانی اشاره دارد:

«وَجَبَ الْإِحْرَامُ لِعِلَّهِ الْحَرَمِ»؛ (۲) «احرام به خاطر حرم واجب شد.»

یکی از ویژگیهایی که مختص مکه معظمه است و روی زمین هیچ منطقه دیگری این خصیصه را ندارد، وجوب احرام است. هر کس هر زمان بخواهد وارد مکه شود، باید نخست به میقات وارد شده، در آنجا احرام بندد و سپس به مکه وارد شود. او در این صورت محرم است و مادام که اعمال مخصوص را انجام ندهد، از احرام خارج نمی شود. این حکم اختصاصی و انحصاری مکه، علتی دارد. علت آن حرمت انحصاری کعبه است و به همین خاطر خداوند قانون احرام را مقرر نمود. لذا کسی که حکم واقعی احرام را بداند و بدان عمل کند، واقعاً مکّی است.

۱- المحاسن، ج ۲، ص ۵۵، روایت ۱۱۶۲؛ علل الشرایع، ص ۴۱۵، روایت ۱؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۹۵، روایت ۲۱۲۲

۲- فقیه، ج ۲، ص ۱۹۵، روایت ۲۱۲۲؛ المحاسن، ج ۲، ص ۵۵، روایت ۱۱۶۲؛ علل الشرایع، ص ۴۱۵، روایت ۱

پنج) ناودان قلب

عارف بر سرچشمه مقام قلب نشسته و از آن سیراب می شود، (۱) کسی که اطاعت خدا نمود و احرام قلب بست به حریم قلب انسان کامل و مقام عظمای ولایت نائل آمده است.

مقام قلب اکمل انسان ها، اقیانوس حکمت است که اگر آدمی قطره ای از آن بنوشد، حکیم شده درک حقایق می کند، از این رو محرم به دریای قلب حکیم متصل است و از ناودان قلب بهره می برد. حدیث «اخلاص» این واقعیت را بر ملا می کند.

«مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ظَهَرَتْ يَنَابِيعَ الْحِكْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ ...».

«کسی که برای خدا چهل روز اخلاص ورزد، چشمه های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می شود.»

قلب مخلص بر اثر اخلاص باز می شود و سرچشمه های حکمت از آن جریان می یابد. زلال حکمت که از ناودان قلب ساری و جاری شده، گمگشتگان و تشنگان حقیقت را سیراب می سازد.

اصحاب سلوک در باب اخلاص نکات و لطایفی گفته اند: (۲) از جمله اینکه اخلاص، صافی نمودن عمل است از هر شوبی. در اخلاص باید عمل را پاک نمود تا غیر خدا در آن نصیبی نداشته باشد. اگر عامل جز از خدا عوض نخواهد، کاری با اخلاص انجام داده است. تا رسوم غیریت و انانیت باقی است شرک و ریا در کار است. ارادت اهل خلوص نقشه تجلیات محبوب است و در قلب او جز ذات حق، دیگری راه ندارد. بهشت اهل اخلاص، مقام لقاء است و آنها فقط با دیدار او راضی می شوند، درد آنها هجران است و فراق و جز با وصال، دردشان درمان نیابد. حکایت نی نامه مثنوی، درد فراق یار را فریاد می زند:

بشنو این نی چون شکایت می کند از جداییها حکایت می کند

۱- اسرارالشریعه و اطوارالطریقه و انوارالحقیقه، ص ۲۳۱

۲- شرح منازل السائرین، باب اخلاص، ص ۶۸

کز نیستان تا مرا ببریده اند در نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

شش) مقام تنزیه

خداوند به پیامبرش فرمود:

وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمى؛ (۱) «تو تیر نینداختی وقتی که تیر انداختی، بلکه خدا بود که تیر انداخت.»

این تعبیر اشاره به مقام تنزیه خداست. اگر فعلی هم به انسان نسبت داده شود، در واقع از آن خداست، چنانکه هیچ وصفی لایق او نیست.

سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ؛ (۲) «پروردگارت در عزت و بلندی از آنچه وصف می کنند، منزه تر است.»

خداوند منزه است و تسبیح بندگان تنزیه اوست و از این روست که تمامی ستایش های انسانی با تسبیح آغاز می شود. احرام برای بنده نظیر تنزیه برای خداست. (۳) محرم، منزه است لذا باید از اموری اجتناب کند و از آنها دوری گزینند.

هفت) جذبه

مردان الهی دو دسته اند: دسته ای نخست می روند و سپس آنها را می برند و دسته ای دیگر سالکانی هستند که نخست آنها را می برند، سپس خودشان می روند. در سلوک هم رفتن وجود دارد و هم بردن، لکن سالکان را دو وضعیت است؛ بعضی رفتنشان نخست

۱- انفال: ۱۷

۲- صافات: ۱۸۰

۳- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۶۲۵

است و برخی بردنشان. رفتن، سلوک است و بردن، جذبه. براین اساس می توان گفت سلّاک طریق حقیقت یا سالک مجذوبند و یا مجذوب سالک. (۱) گاهی در آغاز سالک بایـد با پای خود برود و در میانه راه کشـش و انجـذابی او را فرا گرفته برود و گاهی آغاز سلوک با جذبه است. خداوند بنده مستعد را تا مراحلی می کشد و می برد و بعد از آن او را به حال خود گذاشته، از او می خواهـد بـا پـای خـود برود. برخی، آیـات اواخر سـوره فجر را بر سالـک مجـذوب منطبـق کرده انـد. يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي* وَادْخُلِي جَنَّتِي؛ (۲) احرام، جـذبه است، کوششـی به سوی رحمـان است، بـا احرام انسـان را می برنـد، جـذب و انجـذاب رحمـانی شامل حال زائر می شود. زائری که اهل سـلوک بوده، هنگام ورود به مسـجد و نظر به میقات مجذوب دیدار یار می شود. او سالک مجذوب است و اگر پیش از این سلوکی نداشته، در آنجا به سلک مجذوب سالک درآمده، بعد از آن باید با پای خود مقامات و منازل را یک به یک طی کند.

خدای سـبحان جذبه را در قرآن با واژه «ربط» ربط داده است وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا ...؛ (۳) جذب و انجذاب آتشی است که در قلب انسان افروخته می شود و سالک را به سمت راز و نیاز می برد.

وجد و جذبه سه گونه است؛ (۴) جـذبه نفس، جذبه دل و جذبه جان. وجد و جذبه ای که بر نفس افتد نهان آدمی را آشـکار کرده، سالـک را مفتون می کنـد. وجـد و جـذبه ای که بر دل حـاکم شود مرد الهی را به حرکت آورده، سـرمست می کنـد او بانگ برآورده، جامه می درد و او سالک را معنوی می کنـد. اما جـذبه ای که جان آدمی را در بر می گیرد نقـد جان او کرده حقیقتش را غرق می کند و جان او آهنگ بریدن کرده در اقیانوس هستی محو می شود و این وجد سالک را منظور می کند.

۱- نص النصوص، ص ۱۷۴

۲- فجر: ۲۷- ۳۰

۳- کهف: ۱۴

۴- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللّه انصاری، ج ۱، ص ۳۲۶

زائر بیت اللّٰه با جذبه احرام به عالم وصال نائل می شود. احرام، سالک را بیدار و مشتاق می کند، احرام حدیقه دل دوستان و ریحان جان عاشقان است، احرام سبب جان باختن می شود و خانمان زائر را برمی اندازد، احرام خلعتی عزیز است که قدر وجود آن را کسی نمی داند؛ زیرا وجود انسان را از وجود خلقی بیرون می برد، زیارت خانه خدا آتش محبت جان عاشق است، او با نظر به جامه احرام، ناآرام و بی قرار می گردد، درد او فزونی یافته، با چشم گریان و دل بریان پنهان و نهان را آشکار می بیند و او با جذبه الهی به مقام یقین و غرق نائل می شود.

بر آتش عاشقیت جان عود کنم جان بنده تست نه من جود کنم

چون پاک بسوزد آتش عشق تو جان صد جان دگر به حیله موجود کنم

هشت) حضور

احرام دو گونه است؛ احرام غیبت و احرام حضور. کسی که در میقات غایب است و خود را برای انس با دوست مهیا نکرده، گویا در خانه خویش نشسته است، حتی این غیبت از آن غیبت بالاتر است و کسی که در خانه خود نشسته و حضور دارد، گویا مُحرم است و مکی. اگر در احرام حضور یابد، حضورش کامل گشته در محضر حق باریافته است. اگر مجاهد طریقت حق هجرت کرده باشد، جهادش علت شهود او گشته، احرام حضور بسته است؛ از این رو غرض احرام، حضور در محضر ربوبی و باریافتن در پیشگاه مالک عالم است. سالک حاضر به هنگام احرام محو می شود، او بهت زده، متحیر در وجدها و جذبه ها می گردد. این بهت و تحیر، گاهی سبب خاموشی انسان می شود.

نه) تشبیه خدا

در احرام انسان از کارهایی بازداشته شده است، احرام تحریم و توقیف است، احرام منع و دوری است. خدای سبحان مُحرم را شبیه خودش قرار داده است. (۱) او فرد

۱- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۷۸۰

فرید است و محرم هم از دیگران متمایز و منفرد. خدای تعالی وصفی دارد لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ؛ (۱) او از خود هر گونه همانندی را نفی کرده است در عین حال که او تجلی و ظهوری دارد. محرم مظهر این اسم خداست، او هم با احرام هر گونه همانندی را نفی می کند، لذا باریتعالی محرم را به خود تشبیه نموده است.

ده) سفر معنوی

آنانکه قصد حج کرده اند سه دسته اند (۲): دسته نخست به دنبال حجهالاسلام اند، قصد آنها این است که حجشان درست و سالم برگزار شود، آنها با خود توشه می برند تا حجی در خور و شایسته داشته باشند.

دسته دوم حاجیانی هستند که سعی در قطع علقه ها دارند، آنها واقعاً از وطن، اهل، عیال و دوستان مهاجرت کرده، قصد واقعی برای زیارت بیت اللّه و قبر نبوی دارند. آنان بیابان ها را طی می کنند، با مشکلات مواجه می شوند و با صعوبت خود را به میقات می رسانند. این دسته از زائران آداب حج را به جای می آورند و ذخیره ای برای آخرت خود فراهم می کنند.

دسته سوم مجاوران حق اند، آنها با یاد او و دیدار او انس گرفته اند، نفس خود را سالها محبوس ساخته اند، از شهوات گذشته اند، از لذات گذر کرده اند، این ها مسافر و مهاجرند. اینان سفری معنوی در پیش دارند و رزق آنها مقسوم و قوت آنها در عالم غیب است. مسافران واقعی و محرمان راستین پای برهنه اند، بالای سرشان جز آسمان چیزی نیست، چشمشان فقط در انتظار رویت ماه است، نفسشان بی قرار دیدار است، حالت آنها

۱- شوری: ۱۱

۲- اللمع، ص ۱۵۶- ۱۵۸

حضور است و قلبشان مملو از سرور و آنگاه که به میقات می رسند، سفر معنوی خویش آغاز کرده اند.

ای مقیمان درت را عالمی در هر دمی رهروان راه عشقت هر دمی در عالمی

اساساً سفر را سفر گفته اند چون آدمی را از اخلاق زشت می رهاند. (۱) مسافر معنوی از اخلاق ذمیمه رمیده است و کسوت اخلاق زیبا پوشیده است، او از نفس رهایی یافته به اطمینان و یقین واصل شده است. توکل، رضا، تسلیم، اطمینان، یقین و نور، دستاورد این سفر معنوی است. در یک جمع بندی کلی می توان گفت که از امام رضا علیه السلام درباره علت و حکمت احرام سوال شد. امام علیه السلام چنین پاسخ داد (۲):

لان یخشعوا قَبْلَ دُخُولِ حَرَمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمْنِهِ وَ لِئَلَّا یَلْهُوا وَ یَشْتَغِلُوا بِشَیْ ءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا وَ زِینَتِهَا وَ لَذَّاتِهَا وَ یَکُونُوا جَادِّینَ فِیمَا فِیهِ قَاصِدِینَ نَحْوَهُ مُقْبِلِینَ عَلَیْهِ بِکُلِّیَّتِهِمْ مَعَ مَا فِیهِ مِنَ التَّعْظِیمِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِنَبِیِّهِ وَ التَّذَلُّلِ لِأَنْفُسِهِمْ عِنْدَ قَصْدِهِمْ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وِفَادَتِهِمْ إِلَیْهِ رَاجِینَ ثَوَابَهُ رَاهِبِینَ مِنْ عِقَابِهِ مَاضِینَ نَحْوَهُ مُقْبِلِینَ إِلَیْهِ بِالذُّلِّ وَ الِاسْتِکَانَهِ وَ الْخُضُوع»؛ (۳) «همانا مردم مأمور شده اند که احرام ببندند، تا پیش از ورود به حرم امن الهی، خشوع پیدا کنند و به چیزی از کارهای دنیا و زینت ها و لذتهای آن سرگرم و مشغول نباشند و در راه آن چه که به سوی آن آمده اند شکیبا باشند و با همه وجودشان رو به خانه خدا آورند. به علاوه در احرام، بزرگداشت خدای متعال و خانه او و فروتنی برای حاجیان است، وقتی که می خواهند به سوی خدا روند و بر او وارد شوند، در حالی که به پاداش او امیدوار، از کیفرش بیمناک و به سوی او روانند و با فروتنی و تواضع و خضوع، روی به سوی او می کنند.»

۱- همان، ص ۱۵۹

۲- فقیه، ج ۲، ص ۵۱۸، روایت ۳۱۱۰

۳- بحارالأنوار، ج ۶، ص ۸۴

اسرار میقات

یک) کندن لباس معصیت

گرایش به عالم غیب و تمایل به کشف اسرار، جزء فطرت و سرشت انسان است.

طینت معنوی ریشه در جاذبه حضرت ربوبیت دارد. نخست جذبه او شامل حال انسان می شود و سپس انسان کششی به سمت او پیدا می کند. حدیث «کنز مخفی»، اساس هستی و آفرینش را حبّ، عشق و جذبه رحمانی می داند:

«کُنْتُ کَنْزاً مَخْفیّاً فأحببت أن أعرف فخلقتُ الخلق لکی أعرف»؛

«گنج پنهانی بودم، دوست داشتم تا شناخته شوم، آفریدم تا شناخته شوم.»

در ازل پرتو حسنت زتجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

مغناطیس جان، جان جانان است و منبع جمال و غایت کمال ریشه جذبه های انسانی است. این جذبه مغناطیسی نتیجه ای جز پاره کردن قیود طبیعی و رفض علقه های نفسانی ندارد. در این صورت انسان به سوی عالم تجرد بالاـ می رود، ملکوت و جبروت را در می نوردد تا به اصل حقیقت هستی واصل شود که این مقام، اتصال با کعبه مقصود و دیدار یار است.

اما بشر از ماده زاده شد و با ماده در ظلمتکده طبیعت رشد می کرد. ظلمت مادیت بستر زندگی انسان است، آدمی در بیکران شهوات و کثرات غوطه می زند، امواج علایق و وابستگی های مادی او را هر لحظه به طرفی پرتاب می کند، هنوز از بیهوشی موجی به هوش نیامده، موج سهمگین دیگری، سیلی تاریکی و مادیت به صورت او صدمه می زند، امواج خروشان این دریای هولناک و دهشت انگیز هر لحظه او را بیشتر فرو برده، به گونه ای که ناله ها و فریادش میان نهیب امواج گم می شود؛ به هر سو که می نگرد، حرمان و حسرت است و تهدید و رعب.

دراین میان گاهی جذبه ای از آسمان درمی رسد که چون نسیم جان بخش و روح افزایی او را نوازش می دهد؛ این جذبه مهرانگیز او را به سمت بالا دعوت می کند، به

مقصد و مقصود سوق می دهد اما افسوس که این نسیم حیات بخش و این جذبه رحمانی دوامی ندارد و چونان برقی رونده و گذرا عبور می کند.

«أَنَّ لِرَبِّکُمْ فِی أَیَّامِ دَهْرِکُم نَفَحَات أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا». (۱)

«در روزگارانتان نسیم هایی می وزد، آگاه باشید که به آن اقبال کنید و از آن اوبار نکنید.»

مهمترین توشه سلوک، ترک مخالفت الهی است. معصیت، مخالفت حق است.

معاصی پای انسان را به زمین ماده می بندد و به او اجازه سلوک و حرکت نمی دهند.

وابستگی ها و دلبستگیها جرم می آورند و مجرم، مُحرم نمی گردد. میقات، نوید ترک معصیت است، میقات مژده احرام واقعی است، حضور در میقات، حضور در محضر موجودی است که می بیند. در حضور او انسان باید عهد و پیمانی ببندد تا اوصاف حیوانی را رها کند، پا جای پای شیطان نگذارد، انسانیت در او تقویت شود و زحمات انبیا را قدر شناسد.

میقات محل تخلیه است. در آنجا باید از گناه خالی شد، به عالم نور وارد گشت، خضوع، تدلّل را تجربه کرد و از لباس جرم و معصیت خارج شد. به این حقیقت نورانی امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی اشاره دارد.

«قال: فَحِینَ نَزَلْتَ الْمِیقَاتَ نَوَیْتَ أَنَّکَ خَلَعْتَ ثَوْبَ الْمَعْصِیَهِ وَ لَبِسْتَ ثَوْبَ الطَّاعَهِ قَالَ لَا»؛ (۲)

«پرسید: آنگاه که به میقات فرود آمدی، نیت کردی که لباس نافرمانی را درآورده لباس طاعت بپوشی؟ گفت: نه.»

اگر حاجی هنگام نزول به میقات از مخالفت الهی دست نکشد و ترک معصیت نکند، او در واقع، میقات و احرام را درک نکرده است.

۱- بحارالأنوار، ج ۸۰، ص ۳۵۲

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶

دو) زیارت خدا

مشاهده، رؤیت حق است با چشم دل، عارفی که جهان را به عنوان مظهر و آیت خدا می بیند، در واقع عالم را فانی و مستهلک شهود می کند و نیز حق را در تمام اشیا ظاهر می بیند:

إِنَّ فِی ذَلِکَ لَذِکْرَی لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَهُوَ شَهِیدٌ (۱)؛

«در هلاکت پیشینیان پند است آن را که دارای قلب هوشیاری باشد یا گوش دل به کلام حق فرا دهد و به حقایقش توجه کند.»

عارف، شهید را به معنای شهود اخذ می کند.

هر که را جان از هوس ها گشت پاک زود بیند قصر و ایوان سماک

ای برادر تو نبینی قصر او زان که در چشم دلت رسته است مو

چشم دل از موی علت پاک کن تا ببینی قصر فیض من لدن

کسی که به زیارت حق نایل نیاید، زیان کرده و دیدار حق نهایت سیر انسان است:

یَا أَیُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلَاقِیهِ (۲)؛

«ای انسان با هر رنج بکوشی عاقبت نائل به ملاقات او می شوی.»

البته انسان با بصیرت و حقایق ایمانی به زیارت وجه اللّه نایل می شود، لقاء حق با انقطاع، قرین و همراه است؛ چنانکه در مناجات شعبانیه می خوانیم:

«إِلَهِی هَبْ لِی کَمَالَ الانْقِطَاعِ إِلَیْکَ وَ أَنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِیَاءِ نَظَرِهَا إِلَیْکَ حَتَّی تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَی مَعْدِنِ الْعَظَمَهِ»؛

«معبودا به من ببخش کمال انقطاع به درگاهت را و پرتو ده دیده دل ما را به

۱- ق: ۳۷

۲- انشقاق: ۶

تابش نظر خود تا بردرد دیده های دل پرده های نور را و برسد به سرچشمه عظمت.»

دردمندی اولیا و عارفان همه از سر هجران و شوق دیدار بوده است. میقات، گاهِ دیدار یار است، میقات زمان زیارت دوست می باشد و حاجی در میقات قصد مواجهه رودررو با خدای عظیم دارد. امام سجاد علیه السلام فرمود:

«فَحِینَ دَخَلْتَ الْمِیقَاتَ، نَوَیْتَ أَنَّکَ بِنِیَّهِ الزِّیَارَهِ؟ قَالَ: لَا»؛ (۱) «وقتی وارد میقات شدی نیت کردی که بر نیت زیارت باشی؟ گفت: نه.»

میقات برای راههای مختلف، متفاوت است. برای اهل مدینه، مسجد شجره(ذوالحلیفه)، برای عراق و نجد، وادی عقیق، برای اهل طائف، قرن المنازل، برای اهالی یمن، یلملم و برای شامیان، حجفه، میقات میباشد اما نزدیکترین افراد به حرم خدا ساکنین و مقیمین مکه اند، برای آنها نزدیکترین میقات یعنی تنعیم قرار دارد. ساکنان مکه، همسایگان کعبه و حرم خدا هستند. همسایگان بیت اللّه نزدیکترین افراد به خانه خدا هستند لذا باید در نزدیکترین میقات ها احرام بندند. خداوند برای آنان با اسم «الاول» تجلی کرده است. (۲) این تجلی جز برای اهل حرم نباشد و ساکنان حرم به حکم اوّلیّت، بر دیگران برتری دارند لذا اولین و نزدیکترین میقات ها، احرام گاه آنهاست.

احرام، اولین محل سلوک و میقات، نخستین منزلگاه سالکین است، میقات آغازین مرز حضور است، حاجی با میقات به سرزمین عهد و پیمان و عالم الست باز می گردد؛ او از خود شروع کرده، برای دیدار خدا آماده می شود. میقات نقطه عزیمت یک سفر معنوی و روحانی است؛ سفری از دنیا به آخرت، سفری از توبه به توحید، سفری از کثرت به وحدت، سفری از شهادت به غیب، سفری از ظاهر به باطن، سفری از «من» به «او» و سفری از «من» به «تو».

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶

۲- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۸۰۲

به میقات آمدم تا بینم او را به آب توبه شویم دست و رو را

ببار ای ابر رحمت بر سر من که می بینم بهار آرزو را

میقات، شمیم حضور است، نسیمی است که صبا از آن طرّه بگشاید، میقات، برهنه شدن از رسوم و عادات و در بر کردن لباس قنوت و فردیت است. میقات شکوهی به اندازه قیامت دارد، میقات محل انابه، ابتهال و تضرّع است، میقات، اجابت ندایی است که از عمق تاریخ بر می آید، میقات تن دادن به زلال علم و معرفت و درنگی در گذشته خویشتن است، به شاهراه صراط مستقیم آمدن است، میقات، سرّ زمان است، میقات مردن از گذشته و یافتن حیاتی دوباره است، گذشتن از پستی ها و پیوستن به زیبایی هاست، میقات تهی شدن از غیر او و سرشار از او گشتن است. سالک در میقات خودیت را دفن و خدا را اظهار و بر ملا می کند و میقات وقت مؤانست و عشق بازی است. در میقات باید نعلین انانیت برکند؛ زیرا آنجا وادی قداست و نور است.

فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِی الْمُقَدَّسِ طُویً (۱)؛

«نعلین از خود بدور کن که اکنون در وادی مقدس قدم نهادی.»

در میان میقات ها مسجد شجره رمزی دیگر دارد. سرّ آن را باید در عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله جست و جو کرد. از امام صادق علیه السلام پرسشی شد و آن اینکه چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مسجد شجره احرام بست؟ امام علیه السلام پاسخ داد (۲):

«زیرا معراج پیامبر به آسمان بحذا مسجد شجره صورت گرفت، ملائکه هم بحذا مسجد شجره رسول خدا صلی الله علیه و آله را تا بیت المعمور بالا بردند و در آنجا ندایی آمد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: لبیک. صاحب ندا گفت: آیا من تو را یتیم نیافتم و پناه ندادم؟

آیا تو را گمراه نیافتم و هدایت نکردم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَهَ لَکَ وَ الْمُلْکَ، لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْک».

از این رو احرام پیامبر صلی الله علیه و آله از مسجد شجره بود.

۱- طه: ۱۲

۲- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۳

اسرار واجبات احرام

اشاره

واجبات احرام سه چیز است: یکی نیت، یعنی اینکه انسان در حالی که می خواهد محرم شود، نیت عمره تمتع یا قصد ترک محرمات احرام کند، دیگری تلبیه است؛ یعنی اینکه لبیک بگوید و سوم پوشیدن دو جامه احرام برای مردان که یکی را لُنگ و دیگری را رداء گویند. هر یک از این سه، اسرار باطنی دارد که توجه به آنها حج نورانی و نورانیت حج برای حاجی به ارمغان می آورد.

اسرار نیت

یک) هجرت باطنی و اخلاص

یکی از شرایط هر عبادتی، از جمله حج و احرام نیت است. سرّ نیت، اخلاص است. حقیقت اخلاص تصفیه نمودن عمل است از شائبه غیر خدا. خلوص در نیت صاف نمودن سرّ ضمیر آدمی است. انسان اعمال مختلفی دارد چه ظاهری، چه باطنی، چه جوارحی چه جوانحی. اعمال حتی شامل خطورات قلبی هم می شود. ریشه تمامی آلودگی های عمل، انانیت و نفسانیت است. خلوص در نیت خشکاندن شوائب و ناپاکی های عمل از ریشه است؛ یعنی باید نفسانیت و خودیت را از میان برداشت. دین را باید برای خدا خالص کرد.

الا للَّه الدین الخالص (۱)

؛

«آگاه باشید که برای خداست دین خالص.»

خداوند از انسان دین خالص طلب کرده است؛ بنابراین در دین، دینداری و عبادت نباید غیر او را دخالت داد. هواهای نفسانی و شوائب شیطانی دین را از خلوص می اندازند و اگر دیانت و عبادت انسان ناخالص شد، خدا آن را پذیرا نیست.

۱- زمر: ۳

ای برادر تو همان اندیشه ای مابقی خود استخوان و ریشه ای

گر بود اندیشه ات گل گلشنی وربود خاری تو هیمه گلخنی

خلوص نیت انسان را مهاجر می کند و هجرت دو گونه است؛ (۱) هجرت صوری به ظاهر واقع می شود، اما هجرتی که خلوص می آورد، هجرت باطنی و معنوی است و این نوع دوم هجرت است. سفر باطنی مبدأی دارد و مقصدی؛ مبدأش تاریک خانه نفس است و غایتش خدای تعالی و رسولش. اگر کسی از خانه نفس خارج نشود، سفر او از نفس به سوی نفس است، در حالی که سیر سالک باید از نفس به سوی خدا باشد. در این سلوک باید از نفسانیت و انانیت خارج شد و لذایذ نفسانی را دور کرد.

وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ (۲)

«هرگاه کسی از خانه اش برای هجرت بسوی خدا و رسول بیرون آید و در سفر مرگ وی را در رسد اجر چنین کسی بر خداست.»

دو) قصد تحول

روزی که انسان در میقات می ایستد، گذشته سیاه خود را در نظر گرفته، دعا و استغفار بر لب جاری می کند. اینک هنگامِ تحول است و اینک زمانه آن است که حاجی انسانی دگر شود؛ لحظه تحقق تحولی عظیم است. زندگی انسان نقطه های عطفی دارد که می تواند تلنگری به وجود انسان باشد. کسانی که از این نقطه های عطف بهره برده، راه خود یافته اند، برده اند و برنده اند و فوز و فلاح برای آنهاست. به گاهِ قصدِ احرام در مسجد شجره، اضطرابی عجیب وجود انسان را در بر می گیرد، زبان انسان قفل می شود، شعله های بیقراری از نگاه انسان زبانه می کشد و شراره های عشق بن مایه وجود آدمی را

۱- پرواز در ملکوت، ص ۷۸

۲- نساء: ۱۰۰

تکـان می دهـد؛ زمـان انتظار پایان یافته است و حاجی خود را روبه روی خـدا احساس می کنـد. اکنون زمان دلـدادگی است، میقات حسـرت است و امیـد؛ حسـرت بر گذشـته و امیـد به آینـده. در آنجا باید قصد دگرگونی داشت، انسانی متحول شد، از خود انسانی جدید ساخت، از غفلت ها و نسیان ها کاست و بر عشق ها، خلوص ها و حضورها افزود.

بـا نیتی که انسان در میقات همراه با احرام می بنـدد، پیمان تحول با خـدا می بنـدد. به بیان بهتر عهـد و پیمانی که حـج گزار با پروردگار عالم در عالم الست بسـته است، تجدیـد می کنـد. نیت احرام، عقـد با خدا و بریدن از ماسواست. به این نکته نورانی امام سجاد علیه السلام اشاره می کند:

«فَحِینَ عَقَدْتَ الْحَجَّ نَوَیْتَ أَنَّکَ قَدْ حَلَلْتَ کُلَّ عَقْدٍ لِغَیْرِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا»؛

«پرسید: وقتی نیت حج کردی آیا نیت کردی که هر پیوندی با غیر خدا را رها کنی؟ گفت: نه.»

اسرار تلبیه

یک) پاسخ به دعوت خدا

آنگاه که انسان در میقات قرار می گیرد و قصد بستن احرام می کند، باید «لبیک» بگوید؛ یعنی این ذکر را بر زبان خود جاری سازد: «لَبَّیْکَ، اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لا شَـرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ انَّ الْحَمْـدَ وَ النِّعْمَهَ لَکَ وَ الْمُلْکَ، لا شَـرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ». کیفیت تلبیه براساس حدیث امام صادق علیه السلام به همین نحو بود که گذشت. امام در ادامه حدیث خود فرمود:

«رسول خدا علیه السـلام بعد از گفتن لبیک «ذالمعارج» را زیاد می فرمود و هر گاه به سواره ای بر می خورد یا به بالای تپه ای می رسید یا به دشتی سرازیر می شد و آخر شب و پس از نمازها، لبیک می گفت». (۱)

۱- فقیه، ج ۲، ص ۳۲۵، روایت ۲۵۷۸؛ قرب الاسناد، ص ۱۶۲، روایت ۵۹۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۷۷، روایت ۷

البته تلبیه ادامه ای هم دارد که مستحب است.

آنگاه که مردان الهی لباس احرام می پوشند و قصد حضور در درگاه باریتعالی دارند، خداوند آنها را صدا می زند، آنها را می خوانند و برای آنها دعوت نامه ای ارسال می کند. لبیک زائر، پاسخ به دعوت خداست. سلیمان بن جعفر از امام رضا علیه السلام درباره علت و حکمت تلبیه پرسید، حضرت فرمود:

«إِنَّ النَّاسَ إِذَا أَحْرَمُوا نَادَاهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَقَالَ: عِبَادِی وَ إِمَائِی، لَأُحَرِّمَنَّکُمْ عَلَی النَّارِ کَمَا أَحْرَمْتُمْ لِی، فَقَوْلُهُمْ: «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ» إِجَابَهٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی نِدَائِهِ لَهُمْ»؛ (۱)

«وقتی مردم احرام ببندند، خداوند متعال ندایشان می دهد و می گوید: ای بندگان و کنیزان من! بدن شما را بر آتش حرام خواهم کرد، آنگونه که شما به خاطر من احرام بستید. آنگاه مردم به عنوان اجابت خداوند متعال که آنان را ندا داد، می گویند: «لبیک، خدایا لبیک.»

تلبیه پاسخ مثبتی است که زائر به دعوت خدا می دهد. زائر به میهمانی خانه خدا آمده است و در میقات خود را برای میهمانی آماده و مهیا می سازد. میزبان او را فراخوانده است و حاجی در پاسخ به دعوت حق لبیک گویان آماده دیدار می شود.

زائر هنگامی می تواند به دعوت خدا پاسخی شایسته دهد که کاملا خود را آماده کند. پس باید میان خوف و رجا باشد؛ زیرا احتمال دارد پروردگار عالم به او بگوید:

«لَا لَبَّیکَ وَ لَا سَعْدَیْکَ». حاجی باید با اعتقاد به خدا فضل او را در نظر گیرد، اعتماد و توکل به او ورزد، به قدر توان خشوع و خضوع به درگاه باریتعالی آورد، حالتش به گونه ای باشد که در برابر سلطان عالم قرار گرفته و بداند او به اندازه ای که سخط دارد، کریم و رحیم است و با این حالت به درگاه پروردگار راز و نیاز کند و از خدا بخواهد که او را از درگاهش نراند. در حدیثی از امام سجاد علیه السلام آمده است که آن حضرت بعد از احرام

۱- فقیه، ج ۲، ص ۱۹۶، روایت ۲۱۲۴؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۳، روایت ۲۱؛ علل الشرائع، ص ۴۱۶، روایت ۲

رنگ از رخسارش پرید، اصحاب علت آن را جویا شدند. امام علیه السلام اظهار داشت خوف دارم که خداوند در پاسخ من بگوید: «لا لبیک».

«فَلَمّا أَحْرَمَ وَ اسْتَوت بِه رَاحلته اصفر لَونه و وقعت علیه الرعده و لم یستطع أن یلبّی فقیل: ألا تلبی؟ فقال: أخشی أن یقول لی لَا لَبَّیک وَ لَا سَعْدَیک فلمّا لبّی خر مغشیا علیه ...»؛ (۱)

«امام سجاد علیه السلام به حج رفت. چون احرام بست و بر مرکب خویش قرار گرفت، رنگش زرد شد و به لرزه افتاد و نتوانست لبیک بگوید. کسی گفت: لبیک نمی گویی؟ فرمود: می ترسم خداوند در پاسخ من بگوید: لا لبیک و لاسعدیک! و چون لبیک گفت، بیهوش شد.» (۲)

از سوی دیگر وجه تسمیه هم همین است. این واژه در لغت به معنای اجابت است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام هم به این نکته اشاره شده است. از امام علیه السلام درباره وجه تسمیه تلبیه سؤال شد. امام علیه السلام فرمود:

«إجابه، إجاب موسی ربّه» (۳)

؛

«این اجابت است، موسی هم پروردگارش را چنین جواب داد.»

بنابراین لبیک شعار حج شد و اجابت دعوت خدا رمزی برای حج ابراهیمی قرار گرفت.

امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه بیان لطیفی دارد:

«و لبّ بمعنی إجابه صافیه خالصه زاکیه للّه عزّ و جلّ فی دعوتک متمسّکاً بالعروه الوثقی»؛ (۴)

۱- عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۳۵

۲- محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۱؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۳۵، روایت ۱۲۱

۳- علل الشرایع، ص ۴۱۸، روایت ۴

۴- بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۱۲۴

«لبیک تو به معنای اجابت زلال و پاک برای خدای متعال در دعوتش باشد در حالی که به دستگیره محکم الهی چنگ زده ای.»

پس تلبیه، اجابت است اما اجابتی که سزاوار دعوت الهی باشد، پاسخی همراه با صفا و پاسخی پاک برای خداوند عظیم و کریم. پاسخ دهنده هم باید خود را برای اجابت دعوت حق مهیا کند و با استعداد لازم به حضور او باریابد، قلبی صاف فراهم کند، تزکیه نفس داشته باشد، صدق، ادب، صبر، شکر، ایثار و سخا، توشه راه داشته باشد تا بتواند پاسخی شایسته به فراخوان الهی بدهد.

دو) سکوت معصیت

امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی فرمود:

«فَحِینَ لَبَّیْتَ، نَوَیْتَ أَنَّکَ نَطَقْتَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ بِکُلِّ طَاعَةٍ، وَ صُمْتَ عَنْ کُلِّ مَعْصِیَةٍ؟ قَالَ: لَا»؛

«پرسید: وقتی لبیک گفتی آیا نیت کردی که در طاعت محض او سخن بگویی و از هر معصیت او لب فرو بندی؟ گفت: نه.»

زائر باید با لبیک خویش در برابر خدا از مخالفت او اجتناب ورزد، او باید روزه معصیت گیرد و شعله معصیت را در درون خود خاموش کند، ریشه های آن را بخشکاند و پاسخ به هوای نفسانی ندهد.

اگر لبیک اجابت دعوت خداست، عدم اجابت دواعی نفسانی و هواهای شیطانی هم هست. لبیک گو باید از شریک خدا دوری کند، هوای نفس شریک اوست. آنگاه که با چشم دل به بیت اللّٰه نگاه می کند، به صاحب خانه هم التفاتی کند و در حضور او عزم خود را جزم کند تا نزدیک گناه نشود. میقات احرام، محل حضور ملائکه آسمانی است.

فرشتگان خدا به احرام بستگان می نگرند، بر آنها غبطه می خورند، مباهاتی که خدای

سبحان نسبت به زائران خویش داشته، همیشه پیش چشم ملائکه است، روا نیست که زائر با معصیت کردن خویش مباهات خدا را تضییع کند.

زائر با لبیک گفتن مصمم می شود که گناه نکند و شهادت می دهد که از معصیت دوری ورزد، سزا نیست که این تصمیم و شهادت کذب و دروغ باشد. گناه و معصیت طیف گسترده ای دارد؛ گناهان زبان، گناهان دست، گناهان پا، گناهان چشم، و بسیاری معاصی دیگر. کسی که لبیک خدا می گوید باید تمامی معاصی، جرمها و اشتباهات را مدّ نظر قرار دهد و قصد دوری از آنها کند. او باید تصمیمی سرنوشت ساز بگیرد، از گذشته زشت خود پشیمان شود و لبیک خود را نقطه عطف حیات خویش قرار دهد تا آینده ای روشن و نورانی در پیش داشته باشد.

باری، لبیک آغاز مجاهدت است، شروع پاره ای تحریم هاست، او باید تجربه کند تا خود را از بعضی امور محروم کند، این محرومیت ها نوید بخش حقیقت هایی است که در آینده عمر، پیش روی زائر قرار می گیرد، لبیک زیر ساخت مناسک حج است، اساس ورود به حرم الهی است، لبیک روزنه ای به رحمت الهی باز می کند، لبیک فریادی علیه طغیان نفس است، زائر با لبیک خویش طاغوت درون را درهم می شکند، دامان نفس را از وسوسه ها و شیطنت ها می زداید، حریم درون را از حیله ها، نیرنگ ها وخدعه های نفسانی پاک می کند، لبیک باطن انسان را عرصه گاه نور الهی قرار می دهد، لبیک سلامت نفس، پاکی روح و آشتی با آسمان را به ارمغان می آورد، لبیک گویان در حمایت و پناه حق قرار می گیرند، لباس تلبیه، لباس توبه، ورع، زهد، عشق و توجه است و زائر با لبیک خویش گامی به سوی بهشت بر می دارد.

سه) هماهنگی با ابراهیم

لبیک زائر را شبیه ابراهیم می کند، مشابهتی میان او و ابراهیم برقرار می کند.

لبیک گو شبیه ابراهیم می شود. ابراهیم علیه السلام حلیم، صبور، شاکر و اهل ابتهال و انابه بود.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لحليم اوّاء منيب؛ (۱) ابراهیم صادق بلکه صدّیق بود. وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ

۱- هود: ۷۵

إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً؛ (۱) ابراهیم اهل دعا و تضرع بود. او دعاهای فراوانی بعد از تجدید بنای خانه خدا کرد.

خداونـد هم با ابراهیم علیه السـلام به گونه ای خاص معامله کرد؛ او را به شدت آزمود. وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ؛ (۲) ابراهیم علیه السـلام مأمور شکسـتن بتها شد. وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ؛ (۳) ابراهیم علیه السلام با امداد الهی تـوانست ملکـوت آسـمانها و زمین را رؤیت کنـد. وَكَذَلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ (۴) و خداونـد به ابراهیم علیه السلام سلام داد: سَلاَمٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ. (۵) روزی مشـرکان و معاندان ابراهیم علیه السلام را در منجنیق گذاردند و او را به سمت آتش پرتاب کردند، جبرئیل بر او نازل شد و از او پرسید:

«آیا حاجتی داری؟ ابراهیم علیه السـلام پاسخ داد: نسبت به تو حاجتی ندارم سپس جبرئیل به آسمان عروج کرد، بازگشت و از او پرسید: از خدا هم حاجتی نداری؟

خلیل اللّه پاسخ داد: «همین که او حال مرا می بیند کافی است.»» (۶)

و به این نکته توجه کنیم که گفتگو زمانی صورت گرفت که ابراهیم علیه السـلام چند گامی بیشتر با کوه آتش فاصله نداشت. خداوند هم به پاس توکل و ادبش آتش را برای او سرد و آرام قرار داد.

حج گزار و زائر بیت اللّه الحرام باید شباهتی به ابراهیم علیه السلام پیدا کند. او باید حلم ورزد، صبر پیشه کند، سرشک اشک بر گونه ها داشته باشد، اهل صدق و صفا باشد، دعا و

۱- مریم: ۴۱

۲- بقره: ۱۲۴

۳- انبیاء: ۵۷

۴- انعام: ۷۵.

۵- صافات: ۱۰۹

۶- کشف المحجوب، ص ۴۲۴

تضـرع پیشه کند و اگر در شدائد و مصائب قرار گرفت، اعتمادش را سلب نکند، بلکه بر توکلش افزوده شود. لبیک دریچه ای است به سوی ابراهیمی شدن. راز و رمز لبیک هماهنگی با خلیل اللّٰه و بانی بیت اللّٰه است.

آن یکی اللّٰه می گفتی شبی تا که شیرین گردد از ذکرش لبی

گفت شیطانش خموش ای سخت روی چند گویی آخر ای بسیار گوی

این همه اللّٰه گفتی از عتو خود یکی اللّٰه را لبیک کو؟

او شکسته دل شد و بنهاد سر دید در خواب او خضر را در حضر

گفت همین از ذکر چون وامانده ای چون پشیمانی از آن کش خوانده ای؟

گفت لبیکم نمی آید جواب زان همی ترسم که باشم ردّ باب

گفت خضرش که خدا این گفت به من که برو با او بگو ای ممتحن

نی که آن اللّٰه تو لبیک ماست آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست

ترس و عشق تو کمند لطف ماست زیر هر یارب تو لبیک ماست

چهار) الگوی زندگی

عارفـان و سالکـان، تلبیه منقطع ندارنـد؛ لبیـک آنها دائمی است. آنها در تمامی عمر اجابت حق می کننـد و لبیک گویان مقام قدس ربوبی اند. خداوند دعوتی عام فرموده است:

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ ... (۱)؛

«ای اهل ایمان چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به حیات ابدی رسید.»

اجابت دعوت حق، حیات آور است، انسان را زنـده می کنـد و به او علم و معرفت و قـدرت و توان می دهد. مردان الهی دائماً حق را اجابت می کننـد. هر گاه از حالی به حال دیگر منتقل شونـد و با تمامی نفسـهایشان خـدا را می خواننـد، پاسخ او را می دهند. اگر سالک لباس طاعت پوشد و از لباس معصیت خارج گردد، بهترین پاسخ را به خدای

۱– انفال: ۲۴

سبحان داده است. لذا لبیک حج در میقات الگویی برای تمامی زندگی است تا انسان در طول حیاتش و سراسر عمرش مراقب حضور حق باشد، نجواها و نداهای او را بشنود و او را اجابت کند.

پنج) ذوب گناه

لبیـک گناهـان را می برد، بـا معصیـت سازگار نیست، آثار آن را نابود می کنـد، بر ایمان می افزایـد، لبیک غروب گناه است، آنگاه که خورشید حق بتابد معاصی غروب می کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا مِنْ حَاجٍّ يَضْحَى مُلَبِّياً حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ إِلَّا غَابَتْ ذُنُوبُهُ مَعَهَا ...»؛

«هیـچ حـج گزاری نیست که روز را به لبیک گفتن به سـر آورد، مگر آنکه همراه غروب خورشـید، گناهانش پنهان می شود». (۱)

همچنین فرمود:

«مَنْ أَضْحَى يَوماً مُلَبِّياً حَتَّى تَغْرِبَ الشَّمْس غَرِبَتْ ذُنُوبُهُ فَصَارَ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّه»؛

«کسـی که یک روز تا غروب آفتاب لبیک بگویـد، گناهانش از بین می رود و همچون زمانی می شود که مادرش او را به دنیا آورده است». (۲)

و نیز فرمود:

«مَنْ لَبَّى فِي إِحْرَامِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِيمَاناً وَ احْتِسَاباً، أَشْهَدَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ مَلَكٍ بِبَرَاءَةٍ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٍ مِنَ النِّفَاقِ»؛

«کسی که در احرامش، از روی ایمان و امید به پاداش الهی هفتاد بار لبیک بگوید،

۱- فقیه، ج ۲، ص ۲۲۲، روایت ۲۲۳۸؛ المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۹۳، روایت ۶۱۲۵

۲- السنن الکبری، ج ۵، ص ۶۷، روایت ۹۰۲۲ و ۹۰۲۰

خداوند هزار هزار فرشته را شاهد می گیرد که او را از دوزخ و نفاق رهایی داده است.» (۱)

خداونـد از هر چیز، چهـار چیز را انتخاب کرد؛ از ملائک جبرئیل، میکائیل، اسـرافیل و عزرائیل را، از انبیا چهار نبی را: ابراهیم علیه السلام، داوود علیه السلام، موسی علیه السلام و مرا، از بیت ها چهار خانه، زیرا خداوند فرمود: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعـالَمِینَ(آل عمران: ۳۳)؛ و از شـهرها چهار بلد یعنی مدینه، بیت المقدس، کوبه و مکه، از زن ها چهار زن: مریم، آسـیه، خدیجه و فاطمه علیها السـلام و از حج چهار چیز را: ثجّ یعنی قربانی، عجّ یعنی ضـجّه و ناله حاجیان به هنگام تلبیه، احرام و طواف را. (۲)

شش) زمزمه هستی

غور در بیکرانه آیـات آسـمانی نشـان از حقیقـتی ژرف و شـگرف دارد. قرآن واقعیت را به گونه ای متفـاوت معرفی می کنـد. خداوند درخت را در حال سـجده می داند: وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ یَسْـجُدَانِ. (۳) تمام عالم هستی یا تمامی پرنـدگان از نماز و تسبیح خود آگاهند:

کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِیحَهُ (۴) سـنگی که از بالای کوه فرو می افتد به دلیل خوف و خشیت الهی است: وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ. (۵) صـدای رعـدی که از ابرها به گوش می رسـد، حمـد و تسبیـح است و خوف و خشـیت آنها را نشان می دهـد: وَیُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِکَهُ مِنْ خِیفَتِهِ. (۶) گذشـته از تمـامی موارد پیش گفته یکی از واقعیاتی که قرآن آن را با تأکیـد و عنایت بیان می فرماید، تسبیح تمامی هستی است: یُسَبِّحُ للَّهِ مَا

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۷، روایت ۸؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۳۸، روایت ۱۸۰؛ الفردوس، ج ۳، ص ۶۱۴، ۵۹۱۸

۲- فقیه، ج ۲، ص ۲۲۱، روایت ۲۲۳۵

۳- الرحمن: ۶

۴- نور: ۴۱

۵- بقره: ۷۴

۶- رعد: ۱۳

فِی السَّمَوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ .... (۱) البته انسان ها به این واقعیت و حقیقت دست نمی یابند. به تعبیر دیگر نیافتن دلیل بر نبودن نیست. هستی همه تسبیح گوی حق است هر چند انسان نفهمد.

به هر تقدیر جهان هستی آنگونه که خدا در قرآن تصویر می کند و برای انسان معرفی می نماید، با جهانی که ما می شناسیم، کاملًا متفاوت است. این وظیفه ماست که نگاه خود را به هستی تغییر دهیم و بینشی الهی نسبت به عالم بیابیم. چشم ها را بشوییم و جهان را جور دیگر ببینیم.

از جمله حقایقی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب لبیک بر ملا کرد این که زبان هستی، لبیک است. اگر عالم وجود تسبیح گوی حق اند، اگر عالم هستی آیات حق و بنده اویند و اگر جهان بیکران خاضع و خاشع برای اوست، همه چیز لبیک می گویند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا مَن مُلَبٍّ یُلَبِّی إلّا لَبّی عَن یَمِینِهِ وَ شِمَالِهِ مِن حِجرٍ أو شَجَر أو مَدَر، حَتّی تَنْقَطِعَ الْأرض مِن هَاهُنا وَ هَاهُنا»؛

«هیچ لبیک گویی نیست، مگر آن که آنچه از سنگ و درخت و کلوخ در چپ و راست اوست،(هم صدا با او) لبیک می گوید، تا آنجا که چشم کار می کند.» (۲)

همچنین امیر مؤمنان فرمود:

«مَا مِنْ مُهِلٍّ یُهِلُّ فِی التَّلْبِیَهِ إِلَّا أَهَلَّ مَنْ عَنْ یَمِینِهِ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَی مَقْطَعِ التُّرَابِ وَ مَنْ عَنْ یَسَارِهِ إِلَی مَقْطَعِ التُّرَابِ، وَ قَالَ لَهُ الْمَلَکَانِ: أَبْشِرْ یَا عَبْدَ اللَّهِ وَ مَا یُبَشِّرُ اللَّهُ عَبْداً إِلَّا بِالْجَنَّهِ»؛

«هیچ لبیک گویی نیست، مگر آنکه هر چه در چشم انداز اوست، در سمت راست و چپ لبیک گویند. و دو فرشته به او می گویند: «مژده باد بر تو ای بنده خدا» و

۱- جمعه: ۱

۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۷۵، روایت ۲۹۲۱؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۸۹، روایت ۸۲۸؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۶۷، روایت ۹۰۱۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۲۵۱

خداوند هیچ بنده ای را جز به بهشت مژده نمی دهد». (۱)

تلبیه را آدابی است که یکی از آنها خشوع است. حاجی به هنگام گفتن لبیک باید با خشوع و خضوع اجابت حق کند و دعوت او را لبیک بگوید. مالک بن انس می گوید:

سالی با امام صادق علیه السلام به حج رفتم، هنگام احرام چون بر مرکبش قرار گرفت هر چه می خواست لبیک بگوید صدا در گلویش می شکست و نزدیک بود امام از مرکبش فرو افتد. به ایشان عرض کردم ناچار باید لبیک بگویی. امام فرمود:

کَیفَ أَجْسُرُ أَنْ أَقُولَ: «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ» وَ أَخْشَی أَنْ یَقُولَ عَزَّ وَ جَلَّ لِی لَا لَبَّیْکَ وَ لَا سَعْدَیْکَ؟»؛ «چگونه جرأت کنم و بگویم: «لَبَّیْکَ اللهُمَّ لَبَّیْکَ» در حالی که بیم دارم خدای متعال به من بگوید: «لَا لَبَّیْکَ وَ لَا سَعْدَیْکَ».» (۲)

از دیگر آداب لبیک گفتن کثرت آن است. رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاد لبیک می گفت تا آنکه خانه های مکه را مشاهده می کرد. زائر چه سواره و چه پیاده، چه بر فراز تپه و چه در دشت، چه روز و چه شب و در همه احوال آنگاه که احرام بست، بهتر است لبیک گو باشد و پاسخ حق را مدام بر زبان خود جاری کند. محمد بن منکدر درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید که ایشان لبیک را زیاد تکرار می کرد. (۳) ادب دیگر لبیک آن است که مردان لبیک را بلند بگویند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«جبرئیل نزد من آمد و گفت: خداوند متعال به تو دستور می دهد که به یارانت فرمان دهی صدایشان را به لبیک گفتن بلند سازند؛ چرا که شعار حج است». (۴)

۱- فقیه، ج ۲، ص ۲۰۳، روایت ۲۱۴۰

۲- علل الشرایع، ص ۲۳۵، روایت ۴؛ امالی الصدوق، ص ۲۳۴، روایت ۲۴۷

۳- الدّر المنثور، ج ۱، ص ۵۲۷

۴- التاریخ الکبیر، ج ۴، ص ۱۵۰، روایت ۲۲۸۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۷۵، روایت ۲۹۲۳؛ مسندابن حنبل، ج ۱، ۶۸۸، روایت ۲۹۵۳؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۴۶۲، روایت ۱۷۵۵؛ فقیه، ج ۲، ص ۳۲۶، روایت ۲۵۵۸

خدای سبحان فرشتگان را خبر داد که به حاجیان مباهات می کند، در حالی که آنها ژولیده و خاک آلودند، آنها ضجه و ناله می کنند، و خداوند دلهای شکسته و آه و اشک را دوست دارد. زائر خانه خدا با این اوصاف شتابان به سوی خدا می رود و باید صدایش را به هنگام لبیک بلند کند تا مباهات خدا نزد فرشتگان بزرگ آید. به بیان دیگر یکی از اسماء الهی اسم «البعید» است. بنده ندای خود را به لبیک بلند می کند تا از اسم «البعید» به اسم «القریب» درآید و کسوت قرب الهی بپوشد. (۱) تلبیه براساس فرموده امام صادق (۲) علیه السلام تکمله ای هم دارد که سزاوار است بعد از هر نماز واجب یا مستحب و در همه حال آن را تکرار کرد تا پیمان وفاداری انسان با خدا تمام گردد:

«لَبَّیکَ ذَا الْمَعارِجِ لَبَّیک، لَبَّیکَ داعِیاً إلِی دارِ السَّلامِ لَبَّیک، لَبَّیکَ غَفَّارَ الذُّنُوبِ لَبَّیک، لَبَّیکَ أَهْلَ التَّلْبِیَةِ لَبَّیک، لَبَّیکَ ذَا الْجَلالِ وَالْإِکْرامِ لَبَّیک، لَبَّیکَ تُبْدِئُ وَالْمَعادُ إِلَیْک لَبَّیک، لَبَّیکَ تَسْتَغْنِی وَیُفْتَقَرُ إِلَیْکَ لَبَّیک، لَبَّیکَ مَرْهُوباً وَ مَرْغُوباً إِلَیْکَ لَبَّیک، لَبَّیکَ إِلهَ الْحَقِ لَبَّیک، لَبَّیکَ ذَا النَّعْماءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ لَبَّیک، لَبَّیکَ کَشَّافَ الْکُرَبِ الْعِظامِ لَبَّیک، لَبَّیکَ عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدَیْکَ لَبَّیک، لَبَّیکَ یا کَرِیم لَبَّیکَ»؛

«لبیک، لبیک، ای صاحب والایی ها لبیک، لبیک ای فرا خواننده به خانه امن، لبیک، لبیک ای آمرزنده گناهان، لبیک ای شایسته لبیک گویی، لبیک، لبیک ای صاحب شکوه و بزرگواری، لبیک، لبیک آغاز و بازگشت به سوی توست، لبیک، لبیک تو بی نیازی و دیگران به تو محتاج، لبیک، لبیک دیگران از تو بیم دارند و به تو مشتاق اند، لبیک، لبیک ای خدای حق، لبیک، لبیک ای صاحب نعمت و بخشش نیکوی زیبا، لبیک، لبیک ای برطرف سازنده گرفتاری های بزرگ، لبیک، لبیک منم بنده ات و فرزند دو بنده ات، لبیک ای بزرگوار، لبیک.

۱- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۸۰۹- ۸۱۲

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۵، روایت ۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۹۱، روایت ۳۰۰ و ص ۲۸۴، روایت ۹۶۷

اسرار لباس احرام

اشاره

از ارکان احرام، پوشیدن دو جامه احرام برای مردان است؛ یکی لُنگ است و دیگری رداء که باید به دوش انداخت مستحب است جامه احرام از پنبه باشد و در صورت تمکّن بعد از فریضه ظهر ببندد، ولی زنان می توانند در لباس خویش به هر نحو که هست محرم شوند. افضل است احرام در جامه سفید باشد یعنی جامه سیاه به عنوان احرام کراهت دارد. لباس احرام اسرار و رموزی دارد که می توان در دو بخش بیان کرد:

الف) اسرار کندن لباس

یک) کندن لباس مخالفت خدا

سالک باید به هنگام کنار گذاشتن لباس های معمولی از گناهان خود نیز خارج شود.

او باید قصد کند که از ثوب مخالفت بیرون رود. کارهای حرام و حتی مکروه انسان را از خدا باز می دارد، مانعی بر سر راه ارتباط و اتصال با خدا هستند. کسی که اراده وصال دارد باید از علائق و شهوات بکاهد. زائری که وارد میدان حج شد باید با تمام جد و جهد خود را برای درک نفحات الهی مهیا کند و در خود شوق ایجاد کند. براساس حدیثی (۱) مشتاق، اشتهای طعام ندارد، مشتاق اهل لذت نیست، مشتاق با دیگران انس واقعی نمی گیرد، مشتاق آرام و قرار ندارد، مشتاق اهل آباد کردن دنیا نیست، مشتاق لباسی به تن ندارد، مشتاق بی مسکن است، کسی که دارای شوق است شب و روز بندگی خدا می کند، او هر لحظه انتظار دیدار می کشد و با زبان شوق با خدا نجوا می کند. او سرائر خود را برای حق بیان می کند، او اهل رجاء است، خواب به دیدگانش نمی آید، دنیا مراد او نیست، تمامی عادات را فرو گذارده است و در تمامی عمر با زبان حال به خدا لبیک می گوید.

جذبه های الهی، او را می رباید، واردات قلب او را احاطه می کند و شایق برای حضور رب انتظار می کشد. برای شوق، محبت و عشق انسان را به سمت تحصیل کمال و وصول

۱- به نقل از: المراقبات، ص ۱۹۹

به اوج انسانیت سوق میدهد.

سالک می داند که رسیدن به قله ممکن نیست مگر بعد از عبور از پستیها. آنکه قصد قله دارد باید از پستی های گناه و معصیت بگذرد و از آنها عبور کند. کندن لباس برای احرام، نزع ریشه های غلّ، حسد، هوی و محبت دنیا از قلب است. نیت حاجی باید این باشد که به این عادات زشت باز نگردد، از متابعت هوای نفس فرار کند و چشم خود را بر زخارف و زینتهای دنیا ببندد. امام زین العابدین در حدیث شبلی سرّ کندن لباس را اینگونه بیان می فرماید:

«فَحِینَ تَجَرَّدْتَ عَنْ مَخِیطِ ثِیَابِکَ، نَوَیْتَ أَنَّکَ تَجَرَّدْتَ مِنَ الرِّیَاءِ وَ النِّفَاقِ وَ الدُّخُولِ فِی الشُّبُهَاتِ؟ قَالَ: لَا»؛

«پرسید: وقتی لباس های دوخته را در آوردی، نیت کردی که از ریا و نفاق و وارد شدن به شبهه ها خود را عریان کنی؟ گفت: نه.»

دو) عبور از دنیا

یکی از واژه های زیبا و دل انگیز قرآنی تعبیر «عبرت» است. اهل خشیت، اهل عبرتند. إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَعِبْرَةً لِمَنْ یَخْشَی. (۱) عبرت در این آیه مربوط به سرنوشت فرعون و فرعونیان است که بخشی از تاریخ محسوب می شود؛ اما گاهی قرآن تاریخ گذشتگان را به صورت کلی جایگاه عبرت می داند: لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِاوْلِی الْأَلْبَابِ؛ (۲) از سوی دیگر قرآن عالم تکوین را هم مربوط به عبرت می داند یُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصَارِ. (۳) امدادهای غیبی هم با عبرت ارتباطی نزدیک و تنگاتنگ دارند: وَاللَّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشَاءُ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَعِبْرَةً لِاوْلِی الْأَبْصَارِ؛ (۴) و قرآن تمامی انسان ها را مخاطب قرار داده به آنها می گوید اهل عبرت باشید فَاعْتَبِرُوا

۱- نازعات: ۲۶

۲- یوسف: ۱۱۱

۳- نور: ۴۴

۴- آل عمران: ۱۳

یَا أُولِی الْأَبْصَارِ. (۱) عبرت بـا عبور، عـابر، اعتبـار و تعبیر هم خـانواده است. عبور در اصـل به معنای تجاوز کردن آب است از جایی به جای دیگر. (۲) عبارت مختص به کلام است از آن جهت که از دهان و هوا عبور می کنـد. اعتبار، انتقال از وضـعیت محسـوس بـه نـامحسوس است و تعـبیر اختصـاص به رؤیـا دارد از آن جهت که از ظـاهر آن عبـور کرده به بـاطنش می رسـیم. خلاصه آنکه عبرت به معنای عبور است. بر این اساس می توان گفت که معنای عبرت گیری از تاریخ و دنیا بدین معناست که بایـد بـا ملاـحظه آنهـا به چیز دیگری انتقال یافت. از سوی دیگر دیـدیم که عبرت در قرآن بطور کلی نسـبت به دو چیز مطرح است؛ تاریخ یا گذشته و جهان یا دنیا.

انسان ها نسبت به گذشته و آینده سه دسته اند؛ برخی همانند پیران و کهنسالان گذشته گرایند و هیچ التفاتی به آینده ندارند. برخی دیگر هماننـد جوانان تمام همتشان آینده است و توجهی به گذشـته ندارند؛ هر دو وضـعیت، نامطلوب است. مطلوب آن است که انسان نگاهی به گذشـته کند و از آن برای آینده خود بهره گیرد. چنین کسـی با یک چشم خود به گذشـته و با چشم دیگر آینـده را می نگرد و از تجربه گذشـته ها برای آینـده خود اسـتفاده می کنـد. به چنین وضـعیتی «عبرت» می گوینـد؛ زیرا صاحب عبرت نگاهی به گذشـته کرده است، ولی در آنجا نمانده و برای آینده خود بهره گرفته است و در واقع نگاهی عبوری و گذرا نسبت به گذشته و تاریخ دارد.

انسان ها نسبت به دنیا هم سه گونه انـد؛ برخی فقط به دنیا چسبیـده اند و آخرت را رها کرده اند؛ اینان چسـبندگان به زمینند: اثَّاقَلْتُمْ إِلَی الْأَرْضِ؛ (۳) دسـته دوم برعکس، آخرت گرای افراطی انـد و هیچ نصـیبی از دنیا ندارند. این وضـعیت در اصـطلاح قرآنی رهبانیت است که قرآن آن را بدعت می خواند: وَرَهْبَانِیَّةً ابْتَدَعُوهَا؛ (۴) هر دو دسته از

۱- حشر: ۲

۲- مفردات، ص ۳۲۰

۳- توبه: ۳۸

۴- حدید: ۲۷

نظر قرآن سرزنش می شوند. نگاه درست این است که انسان به دنیا بنگرد اما با نگاه عبوری و گذرا و از دنیا بهره ای برای آخرت خویش دست و پاکند. وَابْتَغِ فِیمَا آتَاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَهَ وَلَا تَنسَ نَصِیبَکَ مِنْ الدُّنْیَا. (۱) بنابراین باید به دنیا با نگاه عبرت نگریست. انسان ها عابرند و دنیا معبر که همانند رویا تعبیر دارد. باید چونان یوسف معبّر بود و تعبیری درست از رویای دنیا کرد. دنیا محل ماندن نیست. آیا هیچ عاقلی روی پل، خانه ابدی می سازد؟ تغییر لباس در احرام به معنای عبور از دنیاست. باید نگاهی عمیق و اصیل به آخرت داشت، توجهی به آن سمت و سو کرد، از دنیا گذشت و لباس آخرت بر تن کرد. از نکات جالب قرآنی اینکه آنگاه که سخن از نسبت دنیا و آخرت است، «دار» به معنای خانه فقط بر آخرت اطلاق می شود.

این امر بدین معناست که انسان ها فقط یک خانه دارند و دنیا حتی خانه مجازی هم نیست. تنها خانه انسان ها در جای دیگر است، محل استقرار ابدی انسان ها آخرت است.

سه) بی حجابی

اصل در انسان نفی حجاب باطنی است. تغییر لباس لطیفه ای دارد و آن رجوع به اصل است. آنگاه که مُحرم لباس بر می کَند، از تنگی در آمده است و به فراخی بی حجابی دست می یابد؛ تغییر لباس به معنای تغییر حال شدت و تنگی به رخا و فراخی است.

سینه ها دو گونه است؛ ضیق و وسیع. از جمله اسرار کندن لباس در احرام انتقال از محدودیت و ضیق سینه است به گشادگی و وسعت؛ باید شرح صدر یافت که تنها راه وصول به آن تسلیم و رضاست و نتیجه آن چیزی جز نور، بهجت و سرور نیست.

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ (۲)؛

«آیا آن کس که خدا برای اسلام شرح صدر عطا فرمود وی به نور الهی روشن است.»

۱- قصص: ۷۷

۲- زمر: ۲۲

در این صورت انسان به نعیم و برخورداری می رسد، در برکات و التذاذات الهی غوطه می خورد. مشاهده نیز بر دو گونه است: گاهی از طریق یقین کامل و گاهی از طریق غلبه محبت حاصل می شود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله چشم بر هیچ موجودی باز نکرد، مگر آنکه با دل موحد آن را دید. اگر انسان چشم سر را بر شهوات بست و چشم دل را از مخلوقات فرو کاست، دیدگان دلش به شهود محبوب می رسد. اهل مشاهده، عمر خویش را از زمان شهود حساب می کنند و آنچه را که اندر غیبت گذشت، عمر نمی شمرند. چنانکه از عارفی پرسیدند: عمر تو چقدر است؟ گفت: چهار سال. گفتند: چگونه ممکن است؟

گفت: هفتاد سال بود که در حجاب دنیا بودم، اما چهار سال که او را می بینم. و روزگار حجاب را جزو عمر نمی شمرم. (۱) حجاب اصلی، انانیت و نفسانیت است. آنجا که سرزمین قداست و نور است، باید بی حجاب شد، لباس عادات کَند، نعلین خودیت بر کَند و سپس به سرزمین نور وارد شد.

فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِی الْمُقَدَّسِ طُویً (۲) در میقات باید از خویشتن عبور کرد، دژ نفسانیت را تخریب نمود و در آستانه قصرهای آسمانی درآمد؛ باید از تمامی تعلقات رست، خود را سبکبال کرد. زائر باید تمام منیت های خود را با لباس خود برکند و در میقات دفن کند، پیمانی صادقانه، عهدی موسایی و پیوندی استوار با خدای خود ببندد که تا به کعبه مقصود نرسد، از پای نایستد.

ب) اسرار پوشیدن لباس

یک) لباس تقوا

لباس انسان نشان تعلقات اوست. باید لباسی پوشید که رنگ تعلق نپذیرد، لباسی که با آن هر لحظه شاهد مرگ آرزوها و تمنیات خویش باشیم؛ بی رنگ ترین رنگها رنگ سفید است، سفیدی احرام نشان دهنده رنگ باختن تمامی رنگ هاست. بی رنگی نماد

۱- کشف المحجوب، ص ۴۲۹

۲- طه: ۱۲

پـاکی، طهارت، سادگی و صـداقت است. سالک، رنگ خـدایی دارد صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً؛ (۱) در این لباس، نام، نشان، شهرت، مقام و ثروت جایگاهی ندارد.

محرم با انسان هایی مواجه است که همه با او هم رنگ اند و همه با یکدیگر یک رنگ اند.

دریای انسان ها تنها یک فریاد دارد و آن رفتن به سوی خـداست. لباس احرام بدین معناست که نباید غریبه را به جای دوسـت گرفت، باید با اغیار بیگانه و تنها با دوست نشست و از شیرینی مجالست او کام گرفت. زائر در میقات مهمان خداست. او نباید از تار و پود دنیوی نزد خـدا ببرد؛ یعنی باید لباسـش ندوخته باشد. لباس احرام به معنای پوشـیدن لباس تقواست که گمشده هر انسانی است: لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ. (۲)

دو) کفن

پوشـیدن لبـاس احرام یـادآور کفن است. لبـاس احرام انسـان را متوجه مرگ، قبر و جهان دیگر می کنـد؛ لباس احرام انسان را برای سفر ابدی مهیا می سازد. هنگامی که انسان از قبر برمی خیزد، خود را با کفنی ساده و سفید در حضور حق می یابد. کفن دوخت و دوزی ندارد، لباسی ساده است، همراه با تکلف و زینت نیست، این ها خصوصیات لباس احرام است. راهی پیش پای انسان جز کوچ کردن نیست و بایـد تنها سـفر کرد. وَلَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ. (۳) تنها با رخت و لباسی ساده بایـد به کوچسـتان غربت رفت. خود را بایـد برای روزی مهیـا کرد که نه پـای رفتن است و نه اختیـار مانـدن. زمانی که حاجی احرام بست و به میقات رفت و به خدا لبیک گفت، باید با خود تنها بشود، با خویشـتن خلوت کند و با تن پوشی سفید همچون کبوتران آماده پرواز گردد تا بیرنگ و بی نشان اوج گیرد و در عشق یار ذوب شود. لباس ساده احرام انسان را به یاد بت شکن تاریخ می اندازد؛ زائر باید با تبر عبودیت و اخلاص بتهای درون خویش را بشکند و به زمین ریزد.

۱- بقره: ۱۳۸

۲- اعراف: ۲۶

۳- انعام: ۹۴

سه) جامه معنا

خداوند در حدیثی قدسی فرموده:

«الْکِبْرِیَاءُ رِدَائِی وَ الْعَظَمَهُ إِزَارِی»؛

«کبریا و بزرگی بالاپوش من است و عظمت زیر جامه ام». (۱)

این دو؛ لباس احرام خداست. این دو جامه ساده اند، سفیداند، طاهرند و خدای سبحان با دو جامه کبریا و عظمت مُحرم شده است؛ احرامی که تنزیه ابدی را مختص خداوند کرده است.

سالک هم باید به صفت معنوی الهی درآید و جامه معنا بپوشد؛ یعنی با تکبر برای کبریایی اش شریک نیاورد و با عجب و فخرفروشی به عظمتش لطمه وارد نکند. قلب زائر باید با کمال خشوع و تواضع پوشیده شود و جانش با اوج انقیاد و فقر درآمیزد که نجات و رستگاری از آن انسان خاشع و منقاد است. اگر خدای سبحان با دو اسم «کبیر» و «عظیم» بر سالک زائر تجلی کند، او کبر خویش را از دست داده، قلبش مطیع و منقاد می شود و در این صورت دو جامه احرام بر او برازنده می گردد.

محرم شدم به جامه احرام بنده دارآماده حضور و ملاقات کردگار لبیک گفتم از دل و جان در حریم دوست

گشتم ز شوق وصل دل آرام بیقرار رفتم به سوی کعبه ببینم جان او

یا تر کنم ز زمزم دل چشم اشکبار

اسرار مستحبات احرام

اشاره

احرام دارای آداب و مستحبات متعددی است که به لطایف و دقایق بعضی از آنها اشاره شد. اما در میان مستحبات احرام دو چیز مهمتر است؛ یکی غسل احرام و دیگری نماز احرام که هر یک معنای باطنی دارد.

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱ و نیز به نقل از: ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۵۵۹

سرّ غسل احرام

اشاره

سرّ غسـل احرام دو چیز است؛ یکی تـائب شـدن و دیگری پـاک شـدن. هر چنـد این دو به هم مربوط هسـتند، ولی می توان به عنوان دو نکته عرفانی برای غسل احرام بیان کرد.

یک) غسل توبه

قصد اصلی از غسل، طهارت از خطاها و گناهان است. سالک به هنگام احرام میقات باید قصدی به جز خروج از گناه و کندن ریشه های معصیت از دل نداشته باشد؛ به عبارت دیگر، نیت و قصد واقعی انجام غسل احرام، طهارت از گناه و رجوع به مقام ربوبی و الهی است. چنانکه در حدیث شبلی امام سجاد علیه السلام فرمود:

«فَحِینَ اغْتَسَلْتَ، نَوَیْتَ أَنَّکَ اغْتَسَلْتَ مِنَ الْخَطَایَا وَ الذُّنُوبِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ:

فَمَا نَزَلْتَ الْمِیقَاتَ»؛

«وقتی غسل کردی نیت کردی که خود را از خطاها و گناهان شست و شو دهی؟

گفت: نه. فرمود: پس در میقات فرود نیامده ای.»

خداوند در باب توبه فرموده:

وَمَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُوْلَئِکَ هُمْ الظَّالِمُونَ (۱)؛

«و هرکه از فسق و گناه بدرگاه خدا توبه نکند بسیار ظالم و ستمکار است.»

از این آیه به دست می آیـد که کسـی که تـائب نباشـد، ظـالم است. لحن آیه به گـونه ای است که ظلم را منحصـر به کسـانی ساخته که اهل توبه نباشند؛ لذا تنها غیر تائبین ظالمند و کسی که اهل توبه باشد، ظلم از او منتفی است.

توبه از ابواب رحمت الهی است. در میان ابواب رحمت پروردگار، دو باب از همه وسیع تر و نافذتر است؛ یکی دعا و دیگری توبه است. اگر راه توبه مسدود بود و هر گناه،

۱- حجرات: ۱۱

جرم و اشتباهی که انسان مرتکب می شد، می ماند و عقاب و کیفرش ماندگار می شد، دیگر امید و آرزویی برای هیچ انسانی باقی نمی ماند و انسانی که به ناامیدی برسد، به پایان عمرش رسیده است.

رحمت خدا بر غضبش غالب است، در حدیث آمده است که:

«اگر امتی گناه نکند، خداوند آن گروه را می برد و گروهی را می آورد که گناه کنند تا آنهارا بیامرزد. (۱)»

خداوند در این حدیث نفرمود آن گروه اول را کیفر می دهد، بلکه فرموده که آنها را می برد و گروهی می آورد که غفرانش شامل حال آنان شود. بنابراین در جانب خدا اصل رحمت است و آمرزش و از این رو اصل در انسان گناه است و خطا زیرا گناه تقاضای غفران دارد، البته این به معنای جبر نیست، بلکه بدین معناست که در میدان مسابقه میان اسماء الهی، اسم رحمان غالب است و پیروز.

نکته دیگر در باب توبه اینکه توبه یعنی بازگشت از مخالفت حق به فرمانبری او.

شخص تائب کسی است که از مخالفت خدا بازگردد، از آن پشیمان گردد و با خدا عهد بندد که بعد از آن نزدیک گناه نشود. از آنجا که محور توبه بازگشت از گناه است، گناه شناسی شرط اساسی توبه است. بر سالك لازم است پیش از همه، تمامی گناهان و خطاها را به دقت شناسایی کند تا بتواند از آنها اجتناب ورزد. «ذنب» به معنای گناه، معنای دیگری هم دارد؛ معنای دوم ذئب، دم است. (۲) دم در جانوران باعث ستر عورت است چنانکه حیوانات موذی را می راند. آدمی با توبه گناه(ذنب) می تواند خطاهای خود را بپوشاند همچنین مؤاخذه و عذاب الهی را از خود براند.

نکته دیگر اینکه هیچ گناهی را نباید کوچك شمرد. چه بسا در میان گناهان، گناهی باشد که انسان کوچك می شمارد ولی نزد خدا بزرگ است و موجب خشم فراوان او باشد. امیرمؤمنان می فرماید:

۱- ترجمه فتوحات مکّیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۷۶۲

۲- همان.

«إِنَّ اللَّهَ أَخْفَى أَرْبَعَهً فِی أَرْبَعَهٍ؛ أَخْفَی رِضَاهُ فِی طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَیْئاً مِنْ طَاعَتِهِ، فَرُبَّمَا وَافَقَ رِضَاهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَی سَخَطَهُ فِی مَعْصِیَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَیْئاً مِنْ مَعْصِیَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطُهُ(مَعْصِیَتَهُ) وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَی إِجَابَتَهُ فِی دَعْوَتِهِ، فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَیْئاً مِنْ دُعَائِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ إِجَابَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَی وَلِیَّهُ فِی عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَبْداً مِنْ عَبِیدِ اللَّهِ فَرُبَّمَا یَکُونُ وَلِیَّهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ»؛ (۱)

«خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز نهان ساخته است: خوشنودی خویش را در اطاعت خود نهان داشته، پس هیچ یک از طاعات را کوچک مشمار، چه بسا همان طاعت، موافق خشنودی خدا باشد و تو ندانی و خشم خویش را در نافرمانیها پنهان داشته است؛ پس هیچ یک از گناهان را کوچک مشمار، چه بسا همانی باشد که با خشم خدایی موافق است و تو ندانی و اجابت خویش را در دعاها نهان داشته است؛ پس هیچ دعائی را کوچک مدار، چه بسا همان دعایی باشد که موافق با اجابت حق است و تو نمی دانی و ولی خویش را در میان بندگان خود پنهان داشته است؛ پس به هیچ بنده ای از بندگان خدا با چشم حقارت منگر که شاید هم او ولی خدا باشد و تو ندانی.»

توبه استفاده از نقطه های عطف در زندگی است، توبه بهره گیری از لحظات حیاتی در طول عمر است، توبه درک عمیق از حضور خداست، توبه زمینه ساز تحول و دگرگونی برای آدمی است. سالك با توبه بهشت را برای خویش تضمین می کند. توبه انسان را به خلوص می رساند، توبه درون و بیرون را نورانی میکند توبه به انسان عزت نفس داده جاه طلبی را از او می ستاید، توبه ریشه های خودخواهی و انانیت را می خشکاند. بازگشت به خدا قلب انسان را باصفا می کند، زمینه حضور در پیشگاه باری تعالی را برای سالك فراهم می کند و توبه فرصتی دیگر است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام از کنار خانه ای می گذشتند، سر و صدا و شواهد بزم و جشن

۱- خصال صدوق، باب ۴، حدیث ۳۱

مفصلی را مشاهده کردند. از مستخدم منزل که بیرون آمده بود پرسیدند: صاحب این سرا، آیا بنده است یا آزاد؟ او با شگفتی پاسخ داد: صاحب خانه آزاد است و گرنه چگونه می توانست بزمی براه اندازد. امام فرمودند: آری اگر بنده بود چنین نمی کرد و گذشتند.

چون این پرسش و پاسخ به گوش بُشر(صاحبخانه) رسید، شتابان به دنبال حضرت شتافت و به دست آن حضرت توبه کرد و به احترام آن لحظه ای که از روی شتاب کفش بپا نکرده بود، دیگر هرگز کفش نپوشید و از این رو به حافی(پابرهنه) مشهور گردید. (۱) ابو بصیر از اصحاب امام صادق علیه السلام می گوید: همسایه ای داشتم که بسیار گناه می کرد و من بارها به اوتذکر داده بودم که دست از گناه بردارد؛ اما او نمی پذیرفت. تا آنکه توفیق حج نصیب شد. وقتی برای خداحافظی به دیدار همسایه ها رفتم، آن همسایه گناهکار از من خواهش کرد که احوال او را برای امام صادق علیه السلام بگویم و از حضرت بخواهم که او را دعا کنند. ابوبصیر می گوید: من به حج رفتم و اعمال خویش را انجام دادم و آنگاه به نزد امام صادق علیه السلام در مدینه مشرف شدم و چون پیام آن همسایه را به خدمت امام عرضه داشتم امام فرمود: «ابوبصیر، سلام مرا به او برسان و به او بگو تصمیم بگیرد که از این لحظه گناه نکند تا من بهشت را برایش ضمانت کنم (۲)».

توبه را مراتبی است؛ (۳) اول توبه عوام است. توبه عوام فزونی در طاعت است تا اینکه انسان توفیق های الهی را جلب کند، بی ادبی در بارگاه باریتعالی را کاهش دهد و امهال و ستر الهی را شامل حال خود سازد.

دوم، توبه متوسطین است که به معنای آن است که سالک هیچ گناهی را کوچک نشمارد، در غیر اینصورت انسان در برابر خدا گستاخ شده، انس با گناه پیدا می کند و آهسته آهسته در ورطه استدراج و هلاکت فرو می رود.

سوم، توبه خواص است. توبه خواص از تضییع وقت است. سالک نباید لحظه ای را از کف دهد و وقت خود را ضایع کند. غنیمت شمردن وقت از شرایط اصلی سلوک

۱- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۷

۲- منتهی الامال، باب ۹، فصل ۲، روایت ۷

۳- شرح منازل السائرین، ص ۱۳- ۱۵

است. توبه خاصّه و وقت غنیمت شمردن، انسان را غرق در نور شهود می کند و سالک را از کثرت رهانیده، به وحدت می رساند؛ باعث تمکین، قرار و ثبات می شود، انسان را از فرو افتادن در ژرفای کاستی ها و قعر ظلمت ها نجات می دهد. آنکه وقت خویش را غنیمت نشمارد نور مراقبه از او رخت می بندد، کدورت قلب جانشین آن می شود و حلاوت انس با خدا را از کام انسان می برد.

دو) غسل طهارت

زائر به هنگام غسل احرام، قصد پاکی درون می کند. طهارت باطنی، نیت غسل کننده است؛ برای احرام بستن باید طاهر بود. طهارت و پاکی ذات انسان را فرامی گیرد.

اعمالی که حاجی می خواهد انجام دهد، باید همراه با پاکی و صفای درونی باشد، او می خواهد مظهر نام «القدوس» شود. (۱) ورود به این اسم با غسل طهارت امکان پذیر است و بدون آن صفت طهارت برای سالک فراهم نمی شود.

از سوی دیگر خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد. از جمله مظاهر جمال الهی، نظافت است. امام سجاد علیه السلام در باب نظافت غسل احرام فرمود:

«فَحِينَ تَنَظَّفْتَ وَ أَحْرَمْتَ وَ عَقَدْتَ الْحَجَّ نَوَيْتَ أَنَّكَ تَنَظَّفْتَ بِنُورَهِ التَّوْبَهِ الْخَالِصَهِ لِلَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ: لَا»؛

«پرسید: وقتی نظافت کردی و احرام بستی و نیت حج کردی آیا نیت کردی که با نور توبه خالص خود را پاک کنی؟ گفت: نه.»

حمام تذکره است، (۲) حمام چرک ها و کثافات را از انسان زائل می کند و آدمی را به یاد رفع حجب می اندازد. نکته دیگر اینکه حمام از حمیم است و حمیم به معنای دوست شفیق است: فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ* وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ. (۳) بهترین دوست و همنشین انسان

۱- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۶۱۲

۲- همان، ص ۵۸۳- ۵۸۵

۳- شعراء: ۱۰۱ و ۱۰۲

خداست، لذا حمام می تواند یادآور مجالست با خدا باشد و این نکته را به انسان تذکر دهد که دوستی های دنیوی پایدار نیست. نکته سوم اینکه این پدیده آخرت و مرگ را به یادانسان می آورد. انسان با عریان شدن در حمام و نفی تعلقات لحظه ای را به یاد می آورد که از گور برهنه خارج شده است. مالك هیچ چیز نیست و در محضر الهی تنها و بی کس ایستاده است. ورود به حمام همانند حضور در محضر خداست در حالی که انسانها عریان و برهنه اند. همچنین در حمام از آب استفاده می شود و آب لطیف است و نرم، آب یادآور لطافت الهی است و آب زائل کننده کاستی ها، زشتی ها و پستی های انسانی است.

غسل احرام قلب و بطن آدمی را از رجس و فسوق پاك می کند، شهوات را از دل زائل می سازد، پستی، تباهی و تعلقات را از درون انسان بیرون می راند و غسل احرام انسان را شبیه فرشتگان می سازد. فرشتگان الهی پاك و منزهند، آدمی با غسل همانند فرشتگان آماده طوافی پروانه وار به دور کعبه مقصود می گردد. غسل احرام قلب سالك را سرشار از عشق و محبت می سازد، غسل احرام تقرب می آورد، ابتهال و تضرع و زاری را برای انسان به ارمغان می آورد، زلالی آب روح انسان را می شوید و شبنمی از طراوت و ترنمی از بهشت چهره انسان را می نوازد. غسل، پژمردگی، کسالت و رخوت را از انسان می برد و بهار حیات به انسان می بخشد، ناپاکی ها را می برد و شفافیت، سلامت و صداقت به انسان هدیه می کند. تطهیر آدمی باعث جلب رحمت خداست، پاکیزگی کلید محبت است و طهارت سالك را محبوب خدا می سازد. وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ؛ (۱)

موانع تا نگردانی ز خود دور درون خانه نایدت نور

موانع چون در این عالم چهار است طهارت کردن از وی هم چهار است

نخستین پاکی از احداث و ارجاس دوم از معصیت وز شر وسواس

سیم پاکی ز اخلاق ذمیمه است که با وی آدمی همچون بهیمه است

چهارم پاکی سرّ است از غیر که اینجا منتهی گرددش سیر

هر آنکه کرد حاصل این طهارات شود بی شک سزاوار مناجات

سرّ نماز احرام

زائر در میقات لباس ظلمت افکنده و غسل توبه کرده است. لباسِ احرام عزت پوشیده که زمان حضور در پیشگاه الهی است. اینک لحظه حضور است، اینک زمان توجه و تقرب است، و اینك گاهِ نماز عشق است؛ نماز عشق بر سجاده عشق در بارگاه عشق. زائر در آن لحظات زمین و زمینیان را ترک کرده و سبکبار گشته، با بالهایی به وسعت پرواز به سوی بهشت نور پرمی کشد و در افق ملکوت بال می گشاید و تا عمق هستی پرواز می کند، او لایه های نور را یک به یک درمی نوردد و چونان قطره ای در اقیانوس هستی محو می شود.

زبان حال نمازگزار به خدا این است که آغوشش را به روی او بگشاید، فصل با خدا بودن را برای زائر آغاز کند، مرغ دل را از قفس تن جدا کند و راه پرواز تا آشیانه را به او نشان دهد. گفت و گوی نمازگزار در میقات با خداوند در محضر خدا گفت و گویی رودررو و چهره به چهره است. او دست امید به آسمان بلند می کند و با دلی شکسته و چشمی گریان تمام دارایی خویش را که چیزی جز «نداری» نیست تقدیم می کند. فقر و کاستی خویش را به چشم، عیان می یابد و با خدایش زمزمه می کند؛ عقده اندوه با او وامی کند، نیاز به درگاه او می آورد، نفس خود را در بارگاه حق ذبح می کند، تنها به سجاده بندگی می رود، فقط او را می خواند، در برابر عظمت و کبریایی حق به ذلت و خضوع می افتد، با جامه سپید احرام پاکی دل و نورانیت آخرت را طلب می کند. زائر با نماز عشق در برابر حق به قامت می ایستد. امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی در باب نماز احرام می فرماید: باید به هنگام انجام نماز احرام، چنین نیت داشت که انسان به خدا تقرب یابد و مشغول انجام حسنات او باشد تا داخل میقات بیاید.

«فَحِینَ صَلَّیْتَ الرَّکْعَتَیْنِ نَوَیْتَ أَنَّکَ تَقَرَّبْتَ إِلَی اللَّهِ بِخَیْرِ الْأَعْمَالِ مِنَ الصَّلَاهِ وَ أَکْبرِ حَسَنَاتِ الْعِبَادِ، قَالَ: لَا».

۱- توبه: ۱۰۸

اسرار مکروهات احرام

در احرام اموری نیز مکروه است؛ از جمله احرام بـا جامه سـیاه. لباس سـفید یادآور کفن و قبر است. این امر موجب می شود تا انسـان در لباس احرام بیشتر به یاد مرگ و آخرت باشـد. از سوی دیگر زائر خانه خـدا میهمان خـداست و میهمان بایـد با لباس پاکیزه و تمیز در محضر میزبان حاضر شود. سفیدی لباس احرام به معنای گام نهادن در وادی نور و سرور است. احرام بستن در جـامه چرکین هم مکروه است. میهمـانی که به حضور حق بـار یافته و در درگاه حضـرت احـدیت حاضـر شـده، هرگز با لباس کثیف و آلوده به میهمانی وارد نمی شود. ورود به میهمانی خـدا با جامه چرکین شایسـته نیست. سـزاست که حضور در درگاه باری تعالی با تمیزترین و پاکیزه ترین لباس ها باشد.

امر مکروه سـوم و چهـارم احرام بسـتن در جـامه راه راه و اسـتعمال حنـا در حـال احرام است. نکته ظریفی که در این دو مـورد وجود دارد این است که جامه راه راه و اسـتعمال حنا، نوعی زینت دنیوی است، زائر بایـد در حج از مظاهر دنیوی اجتناب کند، از تعلقـات خود بکاهـد، وابسـتگی های زخارف دنیوی را در منزل خویش گـذارده، از آن مهاجرت کنـد؛ چرا که به میهمانی خدا می رود و در این بزم نباید زینت های دنیا را با خود برد.

لبیـک گفتن در پاسـخ کسـی که حـاجی را صـدا زنـد کراهت دارد. سـرّ آن این است که لبیـک فقـط پاسـخ به دعـوت خلیل الرحمـان و خـدای رحمـان است. لبیک گفتن به غیر او بوی شـرک می دهـد؛ گویا انسان برای خـدا شـریک قائل شـده است. لبیک گفتن به غیر خدا شرک خفی است و میقات، محلی است برای توحید و نفی تمامی شرک ها.

ششـمین و آخرین امر مکروه در احرام، حمام رفتن در حال احرام است. حمام رفتن دو گونه است؛ حمام قبل از احرام که برای غسل احرام مستحب است. این حمام رفتن اسراری داشت که بیان شد. اما استحمام در حال احرام کراهت دارد.

امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه در باب مکروهات احرام می فرماید:

«إِذَا أَحْرَمْتَ فَعَلَيْکَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ ذِكْرِ اللَّهِ كَثِيراً وَ قِلَّهِ الْكَلَامِ إِلَّا بِخَيْرٍ، فَإِنَّ مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَهِ، أَنْ يَحْفَظَ الْمَرْءُ لِسَانَهُ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ

جَلَّ: فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ ... اتَّقِ الْمُفَاخَرَةَ وَ عَلَيْكَ بِوَرَعٍ يَحْجُزُكَ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مِنَ التَّفَثِ أَنْ تَتَكَلَّمَ فِي إِحْرَامِكَ بِكَلَامٍ قَبِيحٍ».

«وقتی احرام نمودی، بر تو باد تقوای الهی و زیاد یاد خدا کردن و کم سخن گفتن، مگر خیری در آن باشد. همانا کمال حج و عمره آن است که انسان زبانش را از گفتاری که خیری در آن نیست، باز دارد؛ چنانکه خداوند عزوجل فرمود: از فخر فروشی پرهیز کن و تقوایی پیشه کن که تو را از معاصی باز دارد آنگاه امام علیه السلام فرمود: از مصادیق «تفث» سخن زشت گفتن در حال احرام است.»

اسرار محرمات احرام

اشاره

حاجی در حین احرام از امور بیست و چهار گانه باید اجتناب کند و این امور برای او حرام است. اسرار و رموزی برای محرمات احرام بیان شده است که به آنها اشاره می شود:

یک) قلب زائر صید خدا

حرمت صید در آیات مسئله حساسی تلقی شده و با کمال صراحت از آن نهی شده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَاتَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُم مُتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنْ النَّعَمِ؛ (۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید، هر گاه که در احرام باشید شکار را نکشید. هر

۱- مائده: ۹۵

که صید را به عمد بکشد، جزای او قربانی کردن حیوانی است همانند آنچه کشته است.»

احرام به دو قسم است (۱): احرام به تن و احرام به دل. شخصی که فقط به تن احرام بسته و مُحرم به تن شده است صید بر او حرام است چنانکه امور دیگری هم برای محرم تحریم شده است. اما زائری که با معرفت، احرامِ عرفان بسته، مُحرم دل است و چنین کسی طمع به غیر خدا را بر خود حرام کرده است؛ او هرگونه طلب از غیر خدا را ممنوع می داند و خانه دل را در اختیار صاحبخانه واقعی قرار می دهد.

نکته دیگری در این آیه وجود دارد (۲) و آن اینکه قلب زائر صید خداست و قلبی که صید خداست شایسته نیست به دنبال صید باشد و اگر سالک حج گزار قلب خویش را متوجه غیر خدا کرد، کفاره ای بر اوست و آن اینکه از این توجه نادم باشد و تمام سعی خود را بر تداوم یاد حق بکار بندد. لذا نباید در حین احرام دنبال حظوظ نفسانی بود. باید تمرین رستن از شهوات کرد. محرم قصد خدا و زیارت خانه او کرده است، با چنین قصدی نباید به دنبال غیر او بود. آیه دیگری حرمت صید در حال احرام را بیان می کند.

أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَکُمْ وَلِلسَّیَّارَهِ وَحُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُماً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ ی؛ (۳) «شکار دریایی و خوردن آن به جهت بهره مند شدن تان از آن بر شما و مسافران حلال شده است. و شکار صحرایی تا هنگامی که در احرام هستید بر شما حرام شده، از خداوندی که به نزد او گردآورده می شوید، بترسید.»

سرّی ذیل آیه بیان شده است، تفاوتی میان بحر و برّ است؛ (۴) آنگاه که عبد سالک

۱- کشف الاسرار، ج ۳، ص ۲۳۷

۲- لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۴۴۹

۳- مائده: ۹۶

۴- لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۴۴۹

مستغرق در بحر حقایق الهی می شود و اقیانوس هستی او را غرقه خود می کند، حکم حرمت صید ثابت می شود؛ زیرا او محو است و فانی و سالك فانی مجاز به صید بحر است و می تواند از اقیانوس حقایق هر چه می خواهد برگیرد.

شکار نیز دو قسم است؛ (۱) شکار زاهد و شکار عارف. زاهد صید حق تعالی است از دنیا و پایان کار او به فرموده خدا این است:

وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى؛ (۲) «آنچه نزد خداست بهتر و تا ابد باقی است.»

اما عارف صید خداست از بهشت و عاقبت امر عارف به فرموده خدا این است:

وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقى؛ (۳) «خدا بهتر و پاینده تر است.»

هم زاهد و هم عارف صید خدا هستند و خداوند سبحان صیاد آنهاست، اما یکی از دنیا و دیگری از بهشت. صید و صیادی دام و ریسمان می خواهد، خداوند برای نفوس رمنده دام گسترانده است. دام خدا برای صید این دسته از انسانها عبادت است. (۴) خداوند در این دام، دانه هایی گذاشته است، همانند جذبه ها، کشش ها و ربایشها تا بندگان در آن افتند و در پنجه صیاد قرار گیرند. اما گاهی صیاد سفیری می فرستد و آن سفیر آوازی سر میدهد و صید را به دام صیاد میکشاند. انبیاء و اولیاء سفیران اویند و حق تعالی با اولیاء خویش دام گسترانده است، آنها ندا می دهند، احسان می کنند تا صیاد آنها را صید کند.

احسان خدا و اولیایش دانه هایی هستند که از دهان سفیران می ریزد. آنها دانه پاشی و

۱- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۵۸۴- ۵۸۹

۲- قصص: ۶۰

۳- طه: ۷۳

۴- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۵۸۴- ۵۸۹

احسان می کنند تا بندگان را اسیر احسان خویش سازند.

دو) آینه و سرمه زینت

از دیگر محرمات احرام نگاه کردن به آینه است همچنین سرمه کشیدن در حال احرام تحریم شده است. سرّ این دو در حدیثی چنین بیان شده است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَا تَنْظُرْ فِی الْمِرْآهِ وَ أَنْتَ مُحْرِمٌ، لِأَنَّهُ مِنَ الزِّینَهِ وَ لَا تَکْتَحِلِ الْمَرْأَهُ الْمُحْرِمَهُ بِالسَّوَادِ إِنَّ السَّوَادَ زِینَهٌ»؛

«در حالی که محرم هستی به آینه نگاه مکن؛ زیرا این نوعی زینت است و زن در حال احرام، سرمه سیاه نکشد، که آن هم زینت است». (۱)

این دو امر زینت اند و زینت بهره گیری از تشریفات و تجملات دنیوی است. از دنیا باید رهید و از آسمان دنیا باید پرید و به آسمان ملکوت باید سر کشید و نور الهی را در افق جبروت باید دید. از سوی دیگر نگاه به آینه، نگاه به خود است و از خودیت باید رست؛ از خود باید فارغ شد، بودن خویش را باید از یاد برد، خودبینی و خدابینی در یک دل نمی گنجد، قاصد خدا قلب خویش را برای دیدار دوست مهیا می کند. نظر به آینه را تحریم کردند تا محرم قلب خویش را آینه کند و در آینه دل جمال یار را نظاره گر باشد.

نمی خواهم کسی نزدم نشیند بگو آیینه هم رویم نبیند

ز تن مرغ دلم بیرون پریده نشسته در حرم تا دانه چیند

سه) سایه و ذوب نگاه

عبداللَّه بن مغیره از امام موسی کاظم علیه السلام درباره سایه برای محرم پرسید. امام علیه السلام در پاسخ آن را حرام دانست. او گفت: من گرمایی هستم و گرما بر من طاقت فرساست. آیا راه

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۵۶، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۳۰۲، روایت ۱۰۲۹

چاره ای برای من وجود دارد؟ امام علیه السلام فرمود:

«أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الشَّمْسَ تَغْرُبُ بِذُنُوبِ الْمُحْرِمِینَ»؛

«آیا نمی دانی که خورشید، گناهان محرمین را پنهان می کند». (۱)

بنابراین سرّ اینکه سایه و سایه بان برای محرم حرام شده، این است که آفتاب سوزان بر سر و تن محرم بتابد تا گناهان او را پاک کرده، ذوب سازد و از این روست که گفتند آفتاب پاک کننده است؛ زیرا نجاست گناه را تطهیر می کند.

چهار) کندن درخت و اصلاح زمین

در حریم امن الهی و در حال احرام نباید درخت یا گیاهی را کَند؛ زیرا این کار از بین بردن «حرث» و «نسل» است. نابود کردن حرث و نسل فساد است و کار مفسدان و دوزخیان. اما بهشتیان که همواره در جهت اصلاح و احیای زمین و دل آدمی اند گیاه نمی کَنند و علفی را نابود نمی کنند. این ها آثار خداست، در سرزمین عشق و کسی که عاشق اوست، به آثار او تعرض و تجاوز نمی کند.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

پنج) تجربه برادری

در حریم امن الهی برای تقرب به خدا باید دلها را به هم نزدیک کرد، از جداییها پرهیز داشت و هر آنچه مایه تفرقه است، از بین برد. در محضر حق نباید به زائران او توهین کرد. باید از فسوق، جدال، مشاجره، فحاشی، تفاخر و مباهات پرهیز کرد. نباید به کسی دستور داد، سزا نیست زبان به ناسزا گشود، حریم حرم محدوده برادری است، در

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۵۰، روایت ۲

آنجا باید تمرین اخوت کرد، در پیشگاه دوست به دوستان دوست نباید جز خیر گفت، در محضر بندگی، تفاخر معنا ندارد.

شش) رحمت و آشتی

از حمل سلاح باید پرهیز کرد. حمل سلاح به معنی دشمنی و خصومت است. در حضور خداوند رحیم خشونت لازم نیست، اساساً کینه و دشمنی شأن دوزخیان است و خدا اهل رحمت و آشتی است، او اهل داد و رأفت است و نسبتی با انتقام و خشونت ندارد. خشونت و دشمنی ضعف و کاستی است که با ربوبیت خدا سازگار نیست؛ از این رو کشتن جانوران، اذیت و آزار دیگران و حتی زخم کردن بدن خویش حرام شده است.

هفت) شراب لم یزلی

در راه عشق خدا باید از دیگر عشق ها گذشت. شهوت با دلدادگی به خدا قابل جمع نیست، هر چیز یادآور شهوت را باید کنار گذاشت؛ نظیر عقد کردن زنی برای خود یا دیگری، در این حال نباید شاهد شهوت بود، باید از سکر ظاهری گذشت و از پیمانه شراب لم یزلی سرمست شد.

به پیش روی من اینک مقام است حرم از اهل دل در ازدحام است

برو ای ما سواءاللّه چونکه ما را شَراب فیض ربانی به جام است

ص: ۳۵۱

فصل چهارم: اسرار عرفانی طواف

اشاره

حج گزار بعد از آنکه در میقات حضور، احرام عشق بست، نماز بندگی به جای آورد، پای در حریم حرم می گذارد. حرم یعنی جایی که هر کسی در آن در امان است.

انسان، حیوان و حتی درخت و گل و علف از هرگونه تعرضی مصون هستند. همه چیز در اینجا در حفظ و امان الهی است، آنجا سرزمین امنیت، صلح و آرامش است.

داستان امنیت و آسایش حرم به روزگاران قدیم باز می گردد، آنگاه که حجرالأسود بعد از هبوط آدم به زمین تنزل کرد و جاده نزول را به سوی خاکدان طبیعت پیمود، در همین مکان موجود استقرار یافت، در این لحظه نوری از آن تا شعاع کوههای اطرافش پراکنده شد و این قطعه زمین را روشن نمود و اینجا رنگ آسمان به خود گرفت، محدوده نور محدوده حرم شد، همانجایی که آدم در هبوط خویش به آنجا گریخت و در آنجا سر به آسمان بلند کرد و به استمداد از «کلمات» خدا را خواند و خدا او را پذیرفت؛ اینجا محل توبه آدم است، اینجا مکان نزول نور و آسمان معناست، اینجا گریزگاه آدم به سوی خداست و اینجا بخشی از بهشت عدن است.

در این لحظه زائر وارد مسجد می شود؛ مسجدی که تجلی گاه حضور و شهود است و وادی نور و سرور و بهجت، در اینجا فقط باید ایستاد و نگاه کرد، اینجا تماشاگه راز و محل اسرار الهی است، اینجا زبان سخن، سکوت است، اینجا روی نگاه به کعبه است، در اینجا عاشق معنای عظمت و بزرگی را می فهمد، معراج آسمان را با چشم خود می بیند.

در اینجا بایـد خـاموش بود و نگریست. زائر هم اینـک در سـرزمین حضور و شـهود ایسـتاده و آماده پرواز است. کلماتی را از صمیم قلب نثار معبود خود می کنـد، او به راز و نیاز با معشوق می ایسـتد و در دریای تفکر غوطه ور شـده سـر در جیب مراقبه فرو می برد.

حاجی خود را مقابل خـدا می بینـد؛ روبه روی کعبه، نگین زمین و محل نزول فرشـتگان آسـمان. کعبه همان خانه ای است که هر روز زائر بارهـا از راه دور رو به آن سو می کنـد. بیت اللّه همـان دیوارهـای بلنـدی است که مشـتاقان برای نظـاره آن لحظه شماری می کنند. کعبه همان ساخته کسـی است که نزدیکترین افراد خویش را به قربانگاه عشق برد، کعبه نشانه توحید و چراغ هـدایت بشـر است، کعبه اولین خـانه بنـدگی است. باطن کعبه قلب انسان کامل است، قلب ابراهیم علیه السـلام، قلب اسـماعیل علیه السـلام، قلب نوح علیه السـلام، قلب موسی علیه السـلام، قلب عیسـی علیه السلام، قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله که باید گرداگرد آن چرخید و پروانه وار در این بزم سوخت.

اسرار طواف

۱. تشبّه به فرشتگان

فرشتگان الهی در اطراف کعبه آسمانی می گردند، لذا انسان باید خود را همگون با فرشتگان کنند.

وَتَرَى الْمَلائِکَهَ حافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ (۱)؛

«در آن روز فرشتگان را مشاهده می کنی که گرداگرد عرش الهی درآمده اند.»

کعبه نمادی از خـدا در عالم ملک و شـهادت است. انسان به هنگام طواف بایـد متذکر بیت معمور در آسـمان ها باشد. طواف انسان به دور کعبه ملکی، همان طواف ملائکه به دور عرش الهی است و انسان باید به هنگام طواف تا آسمانها و فرشتگان بالا رود. امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه به این نکته بلند عرفانی اشاره فرمود:

۱- زمر: ۷۵

«وَ طُفْ بِقَلْبِکَ مَعَ الْمَلَائِکَهِ حَوْلَ الْعَرْشِ کَطَوَافِکَ مَعَ الْمُسْلِمِینَ بِنَفْسِکَ حَوْلَ الْبَیْتِ»؛ (۱) «همانگونه که با بدنت همراه مسلمانان بر گِرد کعبه طواف می کنی، با قلبت همراه فرشتگان بر گِرد عرش طواف کن.»

در عالم کارکنانی هستند که به فرمان خدا کار کرده از امر او سرپیچی نمی کنند: لا یَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ. (۲) این کارکنان، فرشتگان الهی اند که هم در عالم ملک و هم در عالم ملکوت و جبروت به کار خویش مشغولند. این کارکنان عالم علوی و سفلی هر یک مقامی معلوم دارند. وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ. (۳) علم ایشان زیادتی نگیرد و دگرگونی هم نپذیرد. آنها علم و عمل خویش را فقط از خدا آموخته اند.

سفیران نور توان تکلم ندارند مگر به اذن الهی: یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَهُ صَفًّا لا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ. (۴) در میان موجودات تنها آدمی است که توان تکلم دارد و فرشتگان از سخن گفتن در محضر حق ناتوان و عاجزند.

ملائک همان موجوداتی هستند که آنگاه که خداوند اراده کرد در زمین خلیفه ای برای خود قرار دهد آنها «لاف تسبیح» زدند و خود را در مقام هستی یگانه پنداشتند.

نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ (۵) خدای سبحان با چهره هیبت و عظمت برای آنها ظهور کرد و گفت: تمام خلایق مسبحند و تقدیس من می کنند. و من «مقدس» نمی خواهم، من «آدم» می خواهم؛ آدمی که تمام اسماء من را بداند و به آنها اشراف و احاطه داشته باشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: همراه با پدرم در حجره نشسته بودم، ایشان به نماز برخاست، در این لحظه مردی وارد شد. چون پدرم از نماز خارج شد و سلام داد، آن مرد

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۲

۲- تحریم: ۶

۳- صافات: ۱۶۴

۴- فجر: ۲۲ و ۲۳

۵- بقره: ۳۰

از پدرم پرسید: سئوالی از شما دارم که کسی جز شما جواب آن را نمی داند. آن سئوال سرّ و علت طواف خانه خداست. چرا مسلمین باید گرداگرد کعبه بچرخند؟ امام علیه السلام فرمود:

«آنگاه که خداوند عزوجل ملائک را امر به سجده نمود آنان در ابتدا این امر را رد کردند و گفتند: أَ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ. خدای تعالی هم در جواب فرمود: إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ. خداوند به آنها غضب کرد، فرشتگان الهی درخواست توبه نمودند خداوند آنها را امر کرد تا طواف بیت معمور کنند آنها هفت سال طواف کردند، استغفار نمودند و توبه کردند. خداوند توبه آنها را پذیرفت و سپس کعبه را بحذای آن روی زمین مستقر کرد و طواف آن را توبه و طهارت بنی آدم قرار داد. خداوند توبه را دوست دارد، پشیمانی بندگان را دوست دارد، از استغفار بندگان استقبال می کند، خداوند می خواهد آدمیان مانند فرشتگان دور خانه اش در زمین بگردند تا از این طریق گناهان آنها را بریزد. خداوند طواف را وسیله آمرزش بندگان قرار داد و خواست تا بندگانش در عمر خویش یکبار پاک شوند و مزه ملکوتی طهارت را بچشند. هر کس هفت بار این خانه را طواف کند و دو رکعت نماز، در هر جای مسجد که بخواهد بخواند، خداوند شش هزار حسنه برایش می نویسد و شش هزار گناه از او می زداید و شش هزار درجه بر او می افزاید وشش هزار نیاز از او بر می آورد. هر کدام از این نیازها زود برآید به خاطر رحمت خداست و هر کدام به تأخیر افتد به خاطر اشتیاق خداوند به دعای اوست». (۱)

حمّاد بن عیسی می گوید: روزی جهت پرسیدن سئوالی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم. لحظه ای که نگاهم به ایشان افتاد، نتوانستم سخن بگویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به سینه من گذاشت و فرمود: سئوالت را بپرس. در این لحظه اشک مهلتم نمی داد و باز نتوانستم سؤالم را بپرسم. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله اشکها و سر برهنه مرا دید، چنین فرمود:

«هر کسی طواف خانه خدا کند، در حالی که سر و پایش برهنه باشد، گناهان

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۱، روایت ۲

خود را مدّ نظر گیرد، استلام حجر کند، بدون اینکه کسی را آزار دهد و دائماً ذکر خدا گوید، خداوند به ازای هر گامی هفتاد هزار حسنه به او دهد، هفتاد هزار گناه او محو کند، هفتاد هزار درجه به او رفعت دهد، به جای او هفتاد هزار بنده آزاد می کند، شفاعت او را در باب هفتاد نفر از اهل بیتش می پذیرد و هفتاد هزار حاجت او را برآورده می کند؛ چه زود چه دیر». (۱)

طواف حج کننده، طواف فرشتگان خداست، توبه زائرین است. با طواف می توان رحمت الهی را جلب کرد؛ غفران و بخشش الهی در طواف کعبه است، خداوند به طواف کنندگان نوید بهشت داده و برکات و هدایای خویش را شامل حال آنان ساخته است.

روزی که خداوند به آدم علیه السلام امر نمود خانه کعبه را بنا کند، آدم به خدا گفت: هر اجیری اجری دارد، اجر من چیست؟ خداوند به او پاسخ داد:

«ای آدم هر گاه طواف کردی، رحمت و غفران من شامل تو می شود. آدم بیش از این خواست، خداوند هم امساک نکرد و گفت: هر گاه فرزندان تو حول این خانه بگردند، آنها را می بخشم و کسی که قصد زیارت کند ولی به دلیلی توفیق نیابد، او را هم می بخشم و حتی تمام کسانی که طواف کنندگان برای آنها استغفار کنند، آنها را به برکت دعای طائفین خواهم بخشید». (۲)

بنابراین سرّ طواف تشبّه به فرشتگان و همانندی با توبه ملائکه است، دریافت رحمت و مغفرت الهی است، تولدی دوباره است و آنگاه که انسان از گناه پاک شود، خداوند به انسان های پاک مباهات می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يُبَاهِي بِالطَّائِفِينَ»؛ (۳)

«خداوند به طواف کنندگان مباهات می کند.»

۱- همان، ص ۴۱۲، روایت ۵

۲- همان.

۳- تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۶۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۸، ص ۲۱۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۳۳۰، روایت ۴۵۸۹؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۹۶، روایت ۸

۲. طواف قلب

زائر بایـد با قلب خویش طواف خانه خـدا کند. طواف شـریف، طواف قلب در محضـر ربوبیت است. آدمی با چشم سـر، کعبه زمینی را می بینـد و بـا چشم دل بیتی در عـالم ملکوت. تن با آب و گل خانه خـدا رو به روست و دل، با خـدا. چشم سـر عالم شهـادت می بینـد و چشم دل عـالم غیب؛ از اینجـاست که خداونـد بیت معمور را در آسـمانها محاذی کعبه در زمین آفریـد تا کسی که به زیارت کعبه نایل آید، با دل و جان خود زائر خانه خدا و خدا در آسمان حقیقت باشد.

خانه کعبه خانه دلهاست ساحت قدس و جایگاه خداست

خرم آنکس که گرد آن خانه در طواف است همچو پروانه

گر نصیب تو نیست فیض حضور گرم دیدار خانه باش از دور

قلب ویژ گیهـایی دارد. اول آنکه قلب عصـمت دارد. قلب معصوم و مصون از خطـاست، امـا جز اهل مراقبت کسـی از آن آگاه نیست. (۱) چون آنچه که در قلب رسوخ می کنـد، عین تجلی حق بوده، ثابت، پایـدار و خطاناپذیر است. حدیثی که ابن عربی بدان استناد می جوید این است که: «دَعْ مَا يُرِيبُکَ إِلَى مَا لَا يُرِيبُکَ اسْتَفْتِ قَلْبَکَ وَ إِنْ أَفْتَاکَ الْمَفْتُون».

دوم آن که قلب وجوهی دارد. ابن عربی در رسـاله ای به نام «فِي وَجْهِ الْقَلْبِ» بعـد از اشاره به قول کسانی که برای قلب هشـت وجه قائل انـد، خود قلب را شـش وجهی دانسته به تفصـیل در مورد آنها سـخن می گوید. (۲) سوم آنکه قلب دارای طهـارت است. طهارت قلب آن است که به خـدا عالم باشـد و همواره حضور حق را درک کنـد و از او غافل نشـده، از شـهوات حرام و حلال بپرهیزد. (۳)

۱- فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۹۱ و ۲۴۶

۲- شرح التجلیات الالهیه، ص ۱۷۷

۳- فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۳۵۵

چهارم اینکه قلب از طریق اذکار و اوراد باصفا می شود.

پنجم اینکه قلب سجده دارد. سجده قلب خضوع و خشوع او در برابر مقام کبریایی خداست. سجده قلب در برابر اسماء الهی است و نه برای ذات او؛ زیرا اسماء و صفات الهی است که همواره قلب را در دنیا منقلب کرده اند و برای قلب حالتی بهتر از سجده نیست. ابن عربی در این مقام داستانی از سهل ابن عبداللّه تستری نقل می کند با این مضمون که:

«سهل در آغاز دخول به طریق، ناگهان دید قلبش سجده کرده است. منتظر ماند دید سر از سجده برنمی دارد. دچار حیرت شد و به سئوال از شیوخ طریقت پرداخت، اما کسی را که از واقعه آگاه باشد و سئوال وی را پاسخ گوید نیافت؛ زیرا آن را نچشیده بودند. بدو گفته شد که شیخ معتبری در عبّادان(آبادان) است که سئوال تو را می فهمد. او به عبّادان رفت و از شیخ پرسید که قلب سجده می کند؟ او پاسخ داد: بله، تا ابد. در حال، سهل از حیرت شفا یافت و ملازم خدمت شیخ شد.» (۱)

ابن عربی پس از نقل این داستان می گوید:

«مدار این طریقت بر سجده قلب است که اگر در حالت مشاهده عینی برای انسان حاصل آید، دلالت می کند بر اینکه او کامل شده، معرفت و عصمتش به حد کمال رسیده و دیگر شیطان را بر وی راهی نیست.»

طواف قلب بُعد دیگری هم دارد. طواف، گردیدن دور قلب انسان کامل است. (۲) خداوند قلب ولیّ خویش را بیت کریم و حرم عظیم خویش قرار داد؛ زیرا قلب اوست که توانست بار امانت کشد؛ امانتی که زمین و آسمان از حمل آن سرباز زدند. در طواف باید به گِرد ولیّ خدا گشت. با او بیعت کرد و با آنچه لایق و در خور اوست، او را ستود. بلندی

۱- همان، ج ۲، ص ۱۰۲؛ شرح التجلیات الالهیه، ص ۲۹۱

۲- ترجمه فتوحات، باب ۷۰- ۷۲، ص ۵۰۳- ۵۰۸

بیت باندازه بلندی قلب انسان کامل است؛ یعنی تا خدا ادامه دارد، منازل بیت با منزلگاههای قلب ولیّ خدا هماهنگ است، گنجی که خدا در خانه خویش گذاشته، با گنج او در ضمیر ولیش یکی است. زائر با طواف خویش گنجهای این گنجینه را مشاهده می کند و مدارج باطنی را تا نیل به مقام سرّ انسان کامل طی می کند. بنابراین طواف قلب دو سویه است؛ از یک سو طواف کعبه با قلب است و از سوی دیگر طواف قلب ولیّ خداست.

۳. طهارت از شهود غیر

طهارت دو گونه است؛ (۱) طهارت ظاهر و طهارت دل. طهارت ظاهر با آب حاصل می شود، اما طهارت باطن و دل با معرفت درست می شود. باید با آب عرفان قلب را شست و شو داد، سموم را از جان بیرون کرد، توحید را بر قلب حاکم نمود و نفاق را از دل زدود. تا قلبی پاک، ضمیری آرام و سرّی موحد یافت.

زائر به هنگام رجوع به کعبه حقیقی قلب خویش را از مشاهده غیر پاک می کند. (۲) شهود غیر خدا توبه می خواهد، حج گزار در لحظه طواف از اینکه به غیر خدا توجه کرده و اعتمادش به غیر او بوده و یاد دنیا در قلب او جای داشته است، استغفار می کند. اگر انسان در دنیا به غیر او رجوع می کند، این هم به خاطر دستور اوست و اگر امر او نبود، سالک و عارف به غیر او حتی رجوع هم نمی کرد. سرور شهیدان در بیانات نورانی خود را اینگونه فرمود:

«إِلَهِی أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْآثَارِ، فَأَرْجِعْنِی إِلَيْکَ بِکِسْوَهِ الْأَنْوَارِ وَ هِدَايَهِ الاسْتِبْصَارِ، حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْکَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْکَ مِنْهَا مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَ مَرْفُوعَ الْهِمَّهِ عَنِ الاعْتِمَادِ عَلَيْهَا، إِنَّکَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ». (۳)

۱- کشف المحجوب، ص ۳۷۴

۲- اسرار الشريعه واطوار الطريقه و انوار الحقيقه، ص ۲۳۲

۳- مفاتيح الجنان، دعای امام حسين در روز عرفه.

«معبودا! فرمان دادی مرا مراجعه به آثار کنم پس مرا به خود جلب کن از تجلی انوار و رهنمایی بینش دل تا مراجعه کنم به درگاهت از آنها، چنانچه از همانها بحضرتت ره یافتم و سرّ خویش از نگاه به آنها بازداشتم و همت خود را از اعتماد به آنها برداشتم؛ زیرا تو به هر چیز توانایی.»

سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام قبل از آنکه به مسلخ عشق و شهادت برود، با خدا نجوا می کرد که آیا برای غیر تو ظهوری هست، تو کی غایب بوده ای تا غیر تو، تو را اثبات کند و کی دور بوده ای که آثار دلیل تو باشد، کور باد چشمی که تو را نبیند و زیان باد قلب بنده ای که از حب تو نصیبی نداشته باشد.

«أَ یَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَکَ حَتَّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَکَ، مَتَی غِبْتَ حَتَّی تَحْتَاجَ إِلَی دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ وَ مَتَی بَعُدْتَ حَتَّی تَکُونَ الْآثَارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ إِلَیْکَ، عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَرَاکَ عَلَیْهَا رَقِیبا وَ خَسِرَتْ صَفْقَهُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیبا». (۱)

۴. طواف معنا

طواف دو گونه است؛ طواف صوری و طواف معنوی. طواف صوری طواف با بدن و حرکت صوری اطراف خانه کعبه است. در این طواف، زائر با ظاهرش به مطاف می رود و کعبه صوری را طواف می کند. اما طواف حقیقی طواف معنوی است. در این طواف ضمیر عارف به حرکت درمی آید و زائر، کعبه حقیقی را در ملکوت ملاقات می کند. این طواف نیازمند شوق، اراده، طلب و صفای باطن است.

زائر در مطاف به رؤیت می رسد، به مقام شهود بار می یابد و با چشم دل انوار الهی دیده، با گوش نغمه های آسمانی می شنود، از طریق استنشاق و ذائقه، بوها و مزه های

۱- همان.

جبروتی دریافت می کنـد و با لمس خویش دست غیبی خـدا را بر شانه خود احساس می کند اما اگر عروجش ارتفاع گیرد به کشف معنا و طواف معنوی راه یافته مظهر اسم «علیم» می شود و با سرّ و مقام خفیّ خویش معانی غیبیه را به شهود می نشیند.

۵. طواف قرب و انس

قرب استغراق وجود زائر در صاحب خانه است تا جائی که سالک قرب خود را نبینـد و در حق فانی گردد. قشیری می گوید: «قرب» نزدیکی بود به طاعت و متصف شدن اندر دوام اوقات به عبادت وی ... و قرب بنده نبود به حق مگر به بعدش ز خلق، و این از صفات دل ها بود بیرون احکام ظواهر و قرب حق- سبحانه- به علم و قـدرت به همگان است خاص و عام و به لطف و تصرّف خاص مؤمنان را. (۱)

قرب نه بالا و پستی جستن است قرب حق از حبس هستی رستن است

کارگاه قرب حق در نیستی است غره هستی چه داند «نیست» چیست

گفت پیغمبر که معراج مرا نیست بر معراج یونس اجتبا

آن من بر چرخ و آن او به نشیب ز آن که قرب حق برون است از حسیت

در قرآن با لطیفه ای مواجه می شویم:

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ؛ (۲) «خدا در میان شخص و قلب او حایل است.»

با توجه به اینکه اولًا: «قلب» به معنای حقیقت انسان است و ثانیاً: آیه در مقام توجه به شـدت قرب خـدا به انسان می باشد. نکته اینکه اگر میان انسانی و انسان دیگر چیزی حایل باشـد، برای دست یابی به طرف دیگر بایـد از حایل گـذشت. بنابراین ژرفای آیه این است که خدا میان هر انسانی و خودش حایل است، پس وصول به خود ممکن نیست مگر

۱- ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۸۵

۲- انفال: ۲۴

با از گذر از خدا؛ بنابراین خداشناسی عین خودشناسی است یا مقدم بر آن.

خو گرفتن سالک، «انس» است. انس لذت باطنی است که بر اثر طلوع جمال محبوب حاصل می آید. صاحب انس از غیر محبوب به وحشت می افتد و تنها با ذکر او دل خوش دارد. وی عموم اوقات خود را به تفکر و تذکر می گذراند و دیگران را غایب و او را همیشه حاضر می بیند. تعظیم محبوب همیشه در نظر او بیش از دیگران است.

طواف، قرب به خداست، طواف غیبت از ماسواست، طواف خانه خدا، دلها را صیقل می دهد و سرّ آدمی را با خدا مأنوس می کند. طوافِ قرب، انسان را از هستیِ وابسته می رهاند، طوافِ انس، آدمی را به معراج می برد، آتش عشق به خدا را در دل انسان شعله ور می کند. مرد خدا در حین طواف هوش از کف می دهد و تنها لقاء حق او را به هوش می آورد. طوافِ عشق، امیدواری به رحمت و عفو الهی و تمنای وصال است.

لذت باطنی با طلوع صاحب خانه که محبوب حقیقی است در اختیار زائر قرار می دهد، وحشت را از دل برده، انس و عشق را به جای آن می نشاند.

۶. حدیث شمع و پروانه

طواف، بر گرد کعبه چرخیدن است، و به دیدار معشوق شتافتن! طواف، چرخش عاشق گرداگرد معشوق است تا خود را با آتش عشق او بسوزاند. طواف آن است که عارف پروانه وار بر گرد شمع بچرخد تا عاقبت با بال و پری سوخته خویش را به پای شمع افکند. زائر آتش عشقی در ضمیر خود دارد و بار سفر را بسته است. از خانه، کاشانه، زن، فرزند و وطن بریده و لبیک گویان خود را تا پای خانه دوست رسانده است. او آماده چرخیدن است تا پروانه وار گرد شمع فروزان خانه عشق و بیت محبوب بچرخد.

زائر نقطه پرگار کعبه را کانون عشق قرار می دهد تا چرخشی گرداگرد آن کند و چونان ستاره حول محور وجود حق بچرخد. او با طواف جذب مغناطیس وجود حق می شود و شعاع محبت حق، او را بر مدار عشق می چرخاند. طواف حرکت معنوی است، طواف، سفر روحانی است، زائر در مطاف به جنبش درآمده خود را در دریای عشق

الهی غرق می کنـد، از خودیت تهی گشـته، رنگ و بوی او می گیرد، گرد شـمع دوست چرخیـده، هستی خویش را به پای او ذوب می کند تا آنکه ذره ای بی مقدار گشته، چونان مولود کعبه فریاد سر دهد که:

«هَبْنِی صَبَرْتُ عَلَی عَذَابِکَ فَکَیْفَ أَصْبِرُ عَلَی فِرَاقِکَ». (۱)

به شمع کعبه بس پروانه دیدم هزاران عاشق دیوانه دیدم

چه شمعی این همه پروانه دارد؟ چه دلبر این همه دیوانه دارد؟

همه افسرده خاطر، دل شکسته به روی گونه شان اشکی نشسته

زن و کودک هزاران در هزاران همه گریند چون ابر بهاران

بسی مجنون در صحرا دویده به شادی در بر لیلی رسیده

۷. هفت شهر عشق

اشاره

در طـواف بایـد هفت دور(شوط) گرد کعبه چرخیـد. عـدد هفت رمز و رازی دارد؛ هفت آسـمان، (۲) سبع المثانی قرآن، (۳) هفت دریا، (۴) هفت روز هفته، هفت بطن قرآن و هفت شوط طواف. برای هفت دور طواف وجوهی از لطـایف عرفـانی بیـان شده است.

وجـه اول) سرّ هفـت دور طـواف ایـن اسـت که آدمی دارای هفت اخلاـق رذیله است که گـاهی از آن تعبیر به «هفت شـوط حجاب» می شود. (۵) اخلاق رذیله عبارتند از: عجب، کبر، حسد، حرص، بخل، غضب و شهوت. سالک باید این ها را زایل و به جای آن هفت اخلاق حمیده را جایگزین کند که عبارتند از: علم، حکمت، عفت، شجاعت، عدالت، کرم و تواضع.

۱- فرازی از دعای کمیل.

۲- بقره: ۲۹

۳- حجر: ۸۷

۴- لقمان: ۲۷

۵- اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۳۰

وجه دوم) خداونـد اقلیمهای هفت گانه دارد که گاهی از آن تعبیر به افلاک سـبعه می شود. این آیه که فرمود: خَلَقَكُمْ أَطْواراً (۱) نـاظر به طورهـای هفت گـانه افلاـک و اقـالیم است. احتمـال دارد که هفت شوط طواف، اشـاره به سـیر در اطوار خلقت و افلاک سبعه داشته باشد. (۲) وجه سوم) هفت دور طواف شاید اشاره به هفت مرحله نماز داشته باشد. (۳) مراحل نماز عبارتند از: قیام اول، رکوع، قیام دوم، سـجده اول، نشستن میان دو سجده، سجده دوم و نشستن برای تشهد. این حرکات هفت گانه که در نمـاز حضور، سالـک به جـای می آورد، آثـار روحـانی و معنوی دارد؛ انسـان را به عالم ارواح و نشـئه نماز واقعی وارد می کند. شاید به همین دلیل باشد که در برخی از روایات طواف را نماز دانسته اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الطَّوافُ بِالْبَيْتِ صَلاةٌ»؛ (۴)

«طواف خانه خدا همچون نماز است».

وجه چهارم) هفت هزار حجاب. ابوحمزه ثمالی از امام زین العابـدین درباره علت هفت شوط طواف سـئوال می کند. امام علیه السلام پاسخ می دهد:

«خداوند به ملائکه فرمود: می خواهم در زمین برای خود خلیفه ای قرار دهم.

ملائـکه هم با فساد آدم آن را رد کردنـد. خداونـد ملائکه را در هفت هزار حجاب نور قرار داد. آنها به عرش الهی هفت هزار سال پناه بردنـد تا اینکه رحمت خداونـد شامل حال آنها شد و توبه آنها را پذیرفت و برای آنها بیت معمور قرار داد. از این رو هفت شوط را در طواف واجب کرد تا بندگان به ازای هر یک هزار

۱- نوح: ۱۴

۲- همان، ص ۲۴۳

۳- ترجمه فتوحات، باب ۷۰- ۷۲، ص ۶۵۲

۴- المسـتدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۳۰، روایت ۱۶۸۶ و ج ۳، ص ۲۹۳، روایت ۳۰۵۶؛ سنن الدرمی، ج ۱، ص ۴۷۲، روایت ۱۷۹۱؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۳۸، روایت ۹۲۹۲؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۹۳، روایت ۹۶۰

سال، یک دور طواف انجام دهند». (۱)

وجه پنجم) قرآن دارای هفت بطن است. «ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً الی سبعه ابطن». زائر، با هر دوری گرد کعبه، به رمزی از رموز قرآن واقف می شود. انسان حج گزار با هر شوطی از طواف به بطنی و تأویلی از قرآن کریم نایل می گردد؛ لذا هفت شوط طواف می تواند اشاره به هفت بطن قرآن باشد. (۲) وجه ششم) انسان دارای هفت لطیفه و مرتبه است. عارفان برای مدارج انسانی تعابیری دارند. در رابطه با منازل، مراحل و اطوار روح آدمی بیان های متنوعی دارند که در اینجا به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم:

«إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْراً وَ بَطْناً وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَی سَبْعَهَ أبطن». (۳)

الف) بطون سبعه

انسان به لحاظ تکثر باطنی و کینونت فرقانی، دارای هفت بطن است (۴) به این ترتیب:

بطن اول: مقام نفس اوست که ناظر به حیات دنیا و زخارف دنیّ آن است. مقتضای این مقام خلود در مرتبه بهائم می باشد. در قرآن آیاتی چند ناظر به این مقامند از جمله:

زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِینَ وَ .... (۵) صاحب این مقام حظّی از آخرت و نصیبی از حقیقت ندارد.

فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ. (۶)

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۷.

۲- اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۴۰.

۳- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰۴.

۴- مصباح الانس، ص ۲۸۴- ۲۹۱.

۵- آل عمران: ۱۴.

۶- بقره: ۲۰۰

بطن دوم: مرتبه عقـل است. عقل مشتـاق لـذت باقی و به دنبال جمع لذایـذ دنیا و آخرت است. آنکه در این رتبه است از مرتع بهـائم خـارج شـده و در جمعیت اولیـا و انبیـا وارد می گردد. نفس در این حالت از مشـتهیات ممنوع و عقل بر او حاکم است. انسـانی که دارای معرفت کامل به مبـدأ و معاد است، آخرت را برمی گزینـد و از این عالم ماده خود را خلاص می کنـد. زبان این مقام چنین است:

رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ (۱) بطن سوم: مقام روح است. سالک در این موطن با حضور حق آرامش می گیرد.

دراین حالت هرچند کثرت حضور دارد؛ اما بذر مشاهدات، وحدت حق را به نگاه عارف درمی آورد.

بطن چهارم: مرتبه سرّ انسانی است. وجود سالک در این منزل از تعلقات کونی خارج شده، حقیقت فقر خویش را درک کرده است. انسان اگر واقعیت حرفی خویش را ببینـد، تولدی دوباره می یابد. سالک بعد از تخلص از قیود ظاهری و تعرّی از احکام و تعلقات مادی، غبار کثرت را از چهره جان برمی گیرد و به خلوت رؤیت در می آید و از اسـمی به اسم دیگر سـیر می کند و در نهایت به مقام مظهریت جامع و جمعیت ظاهر و باطن نائل می گردد که این سلوک در سفر ثانی عرفانی است.

بطن پنجم: مقام خفی است. سالک در مرآت تجلی باطن، به علوم غیبی و اسـرار الهی وقوف می یابد و نسبت به مظاهر اسماء و اعیان ثابته، شهود حاصل می کند. آیات آخر سوره حشر بیانگر این مقام است:

هُوَ اللَّهُ الَّذِی لاـ إِلهَ إِلَّا هُوَ عـالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهـادَهِ ... (۲) بطن شـشم: مقـام اخفی است. سالـک در این موطن در مظاهر تجلیات صفاتی سیر می کند و در این رتبه متحقق به اسماء ظاهر و باطن می گردد. او قلبی جامع یافته و مظهر

۱- بقره: ۲۰۱

۲- حشر: ۲۲- ۲۴

اسم «مَنْ لایَشْغلُه شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ» می شود. برای این عارف تمکین بعد از تلوین و مقام محو بعد از صحو حاصل شده است.

بطن هفتم: مقام تجلی ذاتی است. تقریر این مقام ناظر به احدیت وجود است.

سالک بعد از وصول به مظهریت اسماء کلّی، مجلای مقام واحدیت و احدیتِ ذات قرار می گیرد. مقام جمع الجمع و وحدت تام، تعیّن این رتبه است. صاحب این مقام حقیقت محمدیه می باشد که به مراتب فتوح و فتح مطلق و لطیفه «اوادنی»، نائل شده باشد. زبان این بطن، آیات معراج است:

فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی* فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی* ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی* أَ فَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری* وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری* عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی* عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی* إِذْ یَغْشَی السِّدْرَهَ ما یَغْشی* ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی (۱)

ب) لطایف سبعه

انسان کتاب جامع الهی و نسخه عالم کبیر است. جمیع تجلیات وجودی و تمام ظهورات عالم فرق و جمع در انسان به منصه ظهور رسیده و او «امّ الکتاب» نام دارد. روح انسان حاوی مراتب وجودی، سعه تکوینی و کتب الهی است. این مراتب روحانی را «لطایف سبعه» می گویند (۲) که عبارتند از:

لطیفه طبع: که به آن کتاب مستور و رقّ المنشور اطلاق می شود.

لطیفه نفس: که به آن نور و کتاب محو و اثبات یا لوح محو و اثبات اطلاق می شود.

لطیفه قلب: یا کتاب لوح محفوظ.

لطیفه روح: یا جبروت انسانی، قلم اعلی، عقل اول و ام الکتاب.

لطیفه سرّ: یا مقام لاهوت، حضرت واحدیّه انسانی و برزخیت کبری.

لطیفه خفی: یا حضرت احدیه انسانی یا مقام اوادنی.

۱- نجم: ۹- ۱۷

۲- مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص ۲۸

لطیفه اخفائیّه: یا مقام غیب الغیوب یا مرتبه غیب خفیٍّ انسانی.

أَنَا الْقُرآن وَ السبعُ الْمَثانی و روح الروح لا روح الأوانی

فؤادی عند مشهودی مقیم لشاهده و عندکم لسانی

ج) اطوار سبعه

دل آدمی دارای اطوار مختلفی است و در هر طور عجایب بسیار و معانی بی شمار است. تن و دل بر مثال زمین و آسمان است و چنانکه ارض و سماء هفت طبقه دارد، آدمی نیز دارای هفت اقلیم است و در هر اقلیم او معدنی پرگهر. «النَّاسُ مَعادِن کَمَعادِن الذَّهَبِ وَالْفِضَّهِ» «وَ قَدْ خَلَقَکُمْ أَطْواراً». (۱) این اطوار و اقالیم عبارتند از: (۲) طور اول: صدر است و آن معدن گوهر اسلام است.

«أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ». (۳) طور دوم: قلب است و آن معدن ایمان می باشد.

«کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ ٱلْإِیمانَ» (۴) طور سوم: شغاف خوانده می شود و آن معدن حبّ و عشق است.

«قَدْ شَغَفَها حُبًّا» (۵) طور چهارم: فؤاد است که معدن شهود و رؤیت است.

«ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی.» (۶)

۱- نوح: ۱۴

۲- مرصاد العباد، ص ۱۹۴- ۱۹۸

۳- زمر: ۲۲

۴- مجادله: ۲۲

۵- یوسف: ۳۰

۶- نجم: ۱۱

طور پنجم: حبه القلب بوده و معدن محبت حضرت الوهیت است.

هوای دیگری در ما نگنجد در این سر بیش از این سودا نگنجد

طور ششم: سویدا است که در آن معدن مکاشفات غیبی و علوم لدنی قرار دارد.

«وَ عَلَّمَ آدَمَ اَلْأَسْماءَ کُلَّها.» (۱)

ای کرده غمت غارت هوش دل ما در تو زده خوان فروش دل ما

سری که مقدسان از آن محرومند عشق تو فرو گفت به گوش دل ما

طور هفتم: محجه القلب است ودر آن معدن ظهور انوار تجلیات اسمائی و صفاتی حاصل می آید:

«وَلَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ». (۲) ناظر به این مقام است. این کرامت را با هیچ کرامت دیگر قیاس نتوان کرد.

زین پیش دلی بود و هزار اندیشه اکنون همه لا اله الا اللّه است

انسان به لحاظ باطنی سرّ خویش دارای هفت بطن، هفت لطیفه و هفت طور است.

هر شوطی از طواف می تواند اشاره به مرتبه ای از وجود باطنی انسان باشد. انسان با دور اول به لطیفه طبع، با شوط دوم به لطیفه نفس، با شوط سوم به لطیفه قلب، با شوط چهارم به لطیفه روح، با شوط پنجم به لطیفه سرّ، با شوط ششم به لطیفه خفی و با آخرین دور طواف به غیب الغیوب یا مرتبه أخفائی انسانی نایل می شود.

وجه هفتم) هفت شهر عشق

باید هفت مرتبه به گرد کویش چرخید و این هفت شهر عشق را به پایان رساند. در این هنگام زائر با حالت سکر و حیرت در برابر نور اشراق الهی که از قلبش تلألؤ می کند

۱- بقره: ۳۱

۲- اسراء: ۷۰

زانو می زند، از سرّ خویش حکمت می طلبد و در کهکشان حقیقت به پرواز درمی آید.

زائر سالک تا حضرت بی نشان بالا ـ می رود و به میهمانی ملائک درمی آید. او در اوج گمنامی، خود را در دریای اسرار احساس می کند و در زیر سایه او قرار می گیرد. طواف کننده در همان محلی طواف می کند که مطاف پیامبران، امامان و مدفن انبیاست. طواف کننده با آخرین دور به ستاره ای می ماند که به گرد خورشید می چرخد و منظومه ای از عشق، کشش، خلسه و جذبه او را فرا گرفته است. او از زمین گذشته و تا عرش فنا ارتفاع گرفته است.

طواف بجز اسرار، آدابی هم دارد؛ آدابی نظیر: غسل، تواضع، سکینه و اینکه با پای برهنه به مطاف برود. هر یک از آنها سرّی دارد که در مباحث گذشته بیان شد. یکی از مهمترین مستحبات و آداب به هنگام طواف دعاست. این دعاها مضامین بلندی دارند؛ طواف کننده به خدا عرض می کند ما بندگان توایم، پیشانی ما در قبضه قدرت توست، اگر ما را عذاب کنی به سبب گناهان ماست و اگر ما را ببخشی به سبب رحمت توست ... زائر در طواف می گوید (۱):

«اللَّهُمَّ إِنِّی إِلَیْکَ فَقِیرٌ وَ مِنْ عَذَابِکَ خَائِفٌ مُسْتَجِیرٌ، اللَّهُمَّ لَا تُبَدِّلْ اسْمِی وَ لَا تُغَیِّرْ جِسْمِی ...»؛ (۲) «خدایا به تو نیازمندم و بیمناک و پناهنده ام، نامم را عوض مکن و جسمم را تغییر مده.»

و چون در دور هفتم به آخر کعبه رسید دستانش را می گستراند و صورت و شکم خود را به کعبه می چسباند و می گوید:

«اللَّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُکَ وَ هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِکَ مِنَ النَّارِ»؛ (۳) «خدایا! خانه خانه توست و بنده، بنده تو و اینجا جایگاه پناه آورنده به تو از آتش است.»

۱- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۴، روایت ۳۳۹؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۱، روایت ۵

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۶

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۰

همچنین طواف واجباتی نظیر طهارت دارد که لطایف عرفانی آنها گذشت. از جمله واجباتی که در طریقت طواف دخالت دارد، ابتدا کردن و ختم نمودن به حجرالأسود است. چنانکه باید طواف داخل مطاف باشد و مطاف فاصله میان رکن و مقام ابراهیم است. از سوی دیگر اموری مثل ملتزم، حطیم، مستجار، حجر اسماعیل، مقام جبرئیل و رکن یمانی داخل طواف است. از این رو شایسته است اسرار هر یک را بر شمرد:

اسرار حجرالأسود

۱. سنگ بهشتی

حجرالأسود از بهشت آمده و رنگ و بوی این جهان را ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود:

«الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ مِنَ الْجَنَّهِ»؛

«حجرالأسود از سنگهای بهشت است». (۱)

منذر ثوری از امام باقر علیه السلام درباره حجرالأسود سئوال کرد که چه سنگی است و از کجا آمده است؟ امام در پاسخ چنین فرمود:

«نَزَلَتْ ثَلَاثَهُ أَحْجَارٍ مِنَ الْجَنَّهِ؛ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ اسْتَوْدَعَهُ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ(حَجَرُ بَنِى إِسْرَائِيلَ) قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ اسْتَوْدَعَ إِبْرَاهِيمَ الْحَجَرَ الْأَبْيَضَ وَ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الْقَرَاطِيسِ فَاسْوَدَّ مِنْ خَطَايَا بَنِى آدَمَ»؛ (۲)

«سه سنگ از بهشت فرود آمده است: حجرالأسود که به ودیعت به ابراهیم سپرده شد، مقام ابراهیم و سنگ بنی اسرائیل. خداوند سنگ سفید به حضرت

۱- سنن نسائی، ج ۵، ص ۲۲۶

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۹، روایت ۹۳

ابراهیم سپرد که سفیدتر از کاغذ بود، و در نتیجه گناهان بنی آدم سیاه شد.»

بهشت محل نعمت (۱) و رحمت و رضوان الهی (۲) است. کسی که به بهشت وارد شد، اهل رستگاری است. (۳) کسی که به بهشت راه یابد فرشتگان الهی او را اکرام می کنند. (۴) این ها بعضی از ویژگیهای بهشت، بهشتیان و پدیده های بهشتی است. قطعه سنگی که از بهشت آمده، بی تردید نعیم است، با خود رحمت و رضوان الهی را آورده است و هر کس او را لمس کند، مکرم و بهشتی است.

دلا از خانه خاکی سفر کن به بیت یار افلاکی نظر کن

گذر از لعل و یاقوت و زمرد بسنده بر تماشای حجر کن

۲. حضور در بهشت

سنگی که از بهشت است طبعاً به بهشت باز می گردد و خود را در بهشت نشان می دهد؛ بنابراین حجرالأسود در بهشت حضور دارد و حتی در بهشت شهادت خواهد داد. این قطعه سنگ بسیار با وفاست؛ زیرا هر کس او را در این دنیا لمس کرده باشد، شهادت داده، برای او بهشت را تضمین می کند. اساساً بهشت و وفا با یکدیگر همراهند و اگر بی وفایی یا نقض عهدی وجود دارد، ویژگی جهنم و دوزخیان است. رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حجرالأسود ضمن اشاره به وفاداری آن فرمود:

«یبعث اللّه الحجر الأسود والرکن الیمانی یوم القیامه و لهما عینان و لسان و شفتان، یشهدان لمن استلمهما بالوفاء» (۵)

؛

۱- مائده: ۶۵

۲- توبه: ۲۱

۳- آل عمران: ۱۸۵

۴- معارج: ۳۵

۵- الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۱۹۴، روایت ۱۳

«خداونـد روز قیـامت حجرالأسود و رکن یمانی را مبعوث می کنـد در حالی که دو چشم و زبان و دو لب دارنـد و با وفاداری برای کسانی که این دو را لمس کرده اند شهادت می دهند.»

۳. علت سیاهی

حجرالأسود در آغاز بسیار سفید بود، از کاغذ و شیر هم سفیدتر؛ اما سیاه شد و تغییر رنگ داد. علت سیاهی به دو گونه مطرح شـده است؛ گاهی به گناهان مشـرکین عهـد جاهلیت نسبت داده شـده؛ چون در زمان جاهلیت این سـنگ مس شده، رجس و جرمهای آنها باعث شد تا این سنگ سیاه شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«حجرالأسود از سنگ های بهشتی است و سفید بود تا اینکه در زمان جاهلیت افرادی با رجس آن را مس کردند.» (۱)

گـاهی نیز به مجرمین و منـافقین نسبت داده شـده است. چنانکه امام صادق علیه السـلام در حـدیثی عجیب به مضـمونی عمیق اشارتی دارد.

«إِنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودٌ مُجَنَّدَهٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا فِی الْمِیثَاقِ ائْتَلَفَ هَاهُنَا وَ مَا تَنَاکَرَ مِنْهَا فِی الْمِیثَاقِ اخْتَلَفَ هَاهُنَا وَ الْمِیثَاقُ هُوَ فِی هَذَا الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ أَمَا وَ اللَّهِ إِنَّ لَهُ لَعَیْنَیْنِ وَ أُذُنَیْنِ وَ فَماً وَ لِسَاناً ذَلْقاً وَ لَقَدْ کَانَ أَشَدَّ بَیَاضاً مِنَ اللَّبَنِ وَ لَکِنَّ الْمُجْرِمِینَ یَسْتَلِمُونَهُ وَ الْمُنَافِقِینَ فَبَلَغَ کَمِثْلِ مَا تَرَوْنَ». (۲)

«همانا ارواح نیروهای آماده هستند، هر کـدام که در عالم میثاق با یکـدیگر آشـنا بودند با یکدیگر الفت برقرار می کنند و هر کدام در عالم میثاق از یکدیگر دور بودند، نزد حجرالأسود از یکدیگر دور می مانند. آگاه باشید، به خدا سوگند

۱- همان، ص ۱۹۴، روایت ۱۷

۲- بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۲۲۰

حجرالأسود دو چشم و دو گوش و دهان و زبانی دارد و همانا از شیر سفیدتر بود، ولی مجرمین و منافقین آن را لمس نمودند و چنین شد که می بینید». (۱)

از این حدیث نکته جالب توجهی به دست می آید و آن اینکه وضعیت ارواح در عالم بالاـ در حجرالأسود ثبت است، گویا یک برنامه نرم افزاری بسیار دقیق در این قطعه سنگ قرار دارد تا نفوسی که در عالم ذر و میثاق با یکدیگر انس و محبتی داشته اند، نزد حجرالأسود خود را بیابند و آن نفوسی که یکدیگر را دفع کرده اند نزد حجرالأسود از یکدیگر فاصله گیرند. به تعبیری می توان گفت این قطعه سنگ بهشتی، گویی ابررایانه خداست.

در باب علت سیاهی حجرالأسود تعبیر کلی تری هم بیان شده است و آن اینکه خطاها و جرمهای بنی آدم باعث تغییر رنگ حجرالأسود شد. پس علت سیاهی حجر جرمها، معاصی و خطاهای فرزندان آدم است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«نزل الحجرالأسود من الجنه وهو اشد بیاضاً من اللبن، فسوّدته خطایا بنی آدم» (۲)

؛

«حجرالأسود از بهشت نازل شد در حالی که از شیر سفیدتر بود ولی گناهان فرزندان آدم آن را سیاه نمود.»

تعبیر سیاهی و سفیدی در یکی از آیات قرآن به صورت زیبایی بیان شده است. از ویژگی های قیامت تفکیک چهره هاست. خداوند در آخرت چهره ها را دو گونه محشور می کند؛ بعضی صورتها سفید و بعضی دیگر سیاهند. آنها که کفر ورزیده اند، با صورت سیاه محشور و به عذاب مبتلا می شوند. اما آنها که سفید رویند، اهل تقوا در دنیا و رحمت الهی در آخرتند.

یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ کَفَرْتُمْ بَعْدَ إِیمانِکُمْ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ* وَ أَمَّا الَّذِینَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِی

۱- علل الشرائع، ص ۴۲۶، روایت ۷

۲- همان.

رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فِيها خالِدُونَ (۱)؛

«روزی بیایـد که گروهی روسـفید و گروه روسـیاه باشـند سـیه رویان را نکوهش کننـد که چرا کافر شدید بعد از ایمان اکنون بخشید عذاب خدا را به کیفر کفرتان، اما سفیدرویان به بهشت که محل رحمت خداست در آیند و در آن جاوید باشند.»

رنـگ رخسـاره خبر می دهـد از سـرّ درون. سـفیدرویی حکـایت از تقوای درون دارد چنانکه روسـیاهی اشاره به کفر باطنی و معاصـی. قطعه سـنگی که از بهشت آمـده باید نشانی از بهشت داشـته باشد لذا در آغاز سـفیدتر از شـیر بود، اما همینکه به دنیا آمـد با لمس دست های گنهکار تغییر رنگ داده سـیاه شـد. نکته لطیف اینکه حجرالاسود سـیاهی جرم و خطای بنی آدم را به خود گرفت و بـا اسـتلام خویش آنهـا را پـاک نموده درونشان را سـفید کرد. گویا حجرالاسود سـیاهی گناه را از انسان گرفته باعث طهارت و سـفیدرویی آنان می شود، زبان حال حجرالاسود خطاب به گنهکاران این است: سـیاهی تو به من، سفیدی من به تو.

۴. سنگ میثاق

لمس حجرالاـسود از مسـتحبات و آداب طـواف است؛ چنـانکه طواف بایـد از آنجـا آغـاز شـده، به همانجـا ختم شود. یکی از سنتهای پیامبر صـلی الله علیه و آله، اسـتلام حجرالاسود بود؛ ایشان در هر طوافی، چه واجب و چه مستحب این سنگ بهشتی را مسح می نمود. جابر بن عبداللَّه می گوید:

«روز بالا آمده بود که وارد مکه شدیم. پیامبر صـلی الله علیه و آله کنار در مسـجد آمد، شترش را خواباند، سـپس وارد مسـجد شد. از حجرالاسود آغاز کرد و دست بر آن کشـید و چشـمانش پر اشک شد. سـپس سه دور هروله کنان و چهار دور معمولی طواف

۱- آل عمران: ۱۰۵- ۱۰۶

کرد تا فارغ شد. پس از فراغت، حجرالاسود را بوسید دستانش را بر آن نهاد و آن ها را به چهره اش کشید». (۱)

براساس فرموده امام صادق علیه السلام این سنت از آغاز تاریخ بشریت بوده است. سنت استلام حجر از زمان آدم پدید آمد. امام علیه السلام فرمود:

«ان ادم لمّا نظر الی الحجر فی الرکن کبر اللّه وهلله وسجده فلذلک جرت السنه» (۲)

؛

«چون آدم به حجر الاسود در رکن نظر کرد خدا را تکبیر، تهلیل و تمجید نمود، از این رو سنت شد.»

آنگاه که آدم به زمین هبوط کرد، از تنهایی به خدا شکوه نمود. خداوند یاقوتی از بهشت برای او فرستاد و این همان سنگ سیاه است. آدم آن را شناخت؛ چون در بهشت آن را دیده بود، از این رو هر گاه بر آن گذر می کرد، آن را مسح می نمود و به همین علت مسح و لمس و استلام حجرالاسود سنت شد؛ سنتی دیرینه که به تاریخ بشریت باز می گردد. در اینجا سئوالی مطرح می شود و آن این که سرّ استلام چیست؟ نکات ظریفی در احادیث مطرح شده است.

وجه اول: سنگ میثاق. حجرالاسود سنگ میثاق است؛ میثاقی که خداوند در عالم الست از بندگان گرفت. بنی آدم این سنگ را لمس می کنند تا یادآور عهد و پیمانی باشد که آنان با خدا بستند. امام باقر علیه السلام فرمود:

«الْحَجَرُ كَالْمِيثَاقِ وَ اسْتِلَامُهُ كَالْبَيْعَهِ وَ كَانَ إِذَا اسْتَلَمَهُ قَالَ: اللَّهُمَّ أَمَانَتِي أَدَّيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِيَشْهَدَ لِي عِنْدَكَ بِالْبَلَاغِ». (۳)

«حجرالاسود، مانند پیمان است و دست کشیدن بر آن مثل بیعت. آن حضرت هر

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۲۵، روایت ۱۶۷۱؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۲۰، روایت ۹۲۲۱

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، روایت ۴؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۹۱، روایت ۲۱۱۴

۳- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۸۱

گاه دست بر آن می کشید، می گفت: خدایا، این امانت من است که ادا کردم و پیمان من است که بستم، تا نزد تو برای من گواهی دهد که رساندم.»

همچنین حلبی می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا دست کشیدن به حجرالاسود سنت است؟ فرمود:

«آنگاه که خداوند از فرزندان آدم پیمان گرفت، حجرالاسود را از بهشت فرا خواند و به آن دستور داد، آن هم پیمان را گرفت(و بلعید). پس حجرالاسود برای هر که به پیمان وفا کند گواهی به وفا می دهد». (۱)

ایشان در جای دیگری با اشاره به همین عهد و پیمان می فرماید:

«خدای متعال چون از بندگان پیمان گرفت، حجرالاسود را فرمان داد تا آن را برگرفت(و فرو برد). از این رو گفته می شود: امانت من است که ادا کردم و پیمان من است که وفا کردم تا برای من گواهی دهی که وفا کردم». (۲)

خداوند ذریّه آدم را از صلب فرزندان آدم خارج نمود، تمام انسان ها را بار عام داد و به همه فراخوان عمومی جهت حضور در عالمی به نام «عالم ذر» داد؛ این فراخوان عام به منظور کاری بسیار مهم بود. این امر مهم چیزی جز عهد و میثاق بندگان با خدا نبود.

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافِلِینَ (۳)؛

«و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری گواهی می دهیم. تا در روز قیامت نگویید که ما از آن بی خبر بودیم.»

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، روایت ۲؛ قرب الاسناد، ص ۲۳۷، روایت ۹۳۰

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، روایت ۱؛ علل الشرایع، ص ۴۲۴، روایت ۲؛ عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۱، روایت ۱

۳- اعراف: ۱۷۲

در این آیه نکاتی وجود دارد؛ از یک سو تعبیر «اشهدهم علی انفسهم» بدین معناست (۱) که انسان ها شاهد حقیقت خویش شده واقعیت خویش را یافتند لذا شهادت در این آیه به معنای گواهی دادن در محکمه نیست بلکه به معنای شهود حقیقت نفس است.

حقیقت وجود انسانی چیزی جز فقر نیست.

یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ (۲)؛

«ای مردم همه شما به خدا نیازمندید. اوست بی نیاز و ستودنی.»

از سوی دیگر ارتباطی عمیق میان شهود نفس و «الست بربکم» وجود دارد و آن این که هر گاه انسان فقر خویش را بیابد متوجه غنای حق می شود لذا یافتن فقر خویش با یافتن غنای خدا یکی است. این مطلب همان مضمونی است که به گونه های مختلف در احادیث معرفت نفس آمده است که فرمود: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّه». (۳)

از جهت سوم ظرافتی است که در تعبیر «الست بربکم» وجود دارد. براساس فرموده امام صادق علیه السلام خداوند دو گونه ممکن بود بفرماید (۴): یکی این که بگوید: «الیس لکم ربّ» یعنی «آیا شما ربی ندارید» و دیگر این که بفرماید: «الستُ بربکم» یعنی «آیا من رب شما نیستم». خدای سبحان بیان دوم را انتخاب فرمود. سرّ آن این است که بیان دوم دالّ بر حضور است برخلاف بیان اول که غیبت را افاده می کند. به بیان دیگر بنی آدم در آن عالم همگی خدا را زیارت کردند و خداوند به تمامی انسان ها بار عام شهود داد و همه به مشاهده او نایل آمدند. رابطه انسان ها با خدا در آن عالم رابطه من- او نبود بلکه رابطه من- تو بود.

براین اساس سنگ سیاه شاهد پیمان انسان ها با خدا بوده و تمامی پیمان ها را درون خود ثبت و ضبط نموده است. انسان ها در این دنیا هر گاه حجرالاسود را لمس می کنند، به عهد و پیمانی باز می گردند که در عالم معنا با خدا بسته اند و حجرالاسود با هر استلامی

۱- المیزان، ج ۸، ص ۳۰۶

۲- فاطر: ۱۵

۳- بحارالأنوار، ج ۲، ص ۳۲

۴- المیزان، ج ۸، ص ۳۰۶

از روی وفاداری گواهی می دهد، حجرالاسود امانتدار و پیمان نگه دار است. همانگونه که عهد و پیمان ها را درون خود جای داد، لمس ها و استلام ها را هم درون خود نگه می دارد و در قیامت شهادت می دهد. از این رو می توان گفت که حجرالاسود سنگ میثاق است.

صدرالمتالهین در تاویل اسرار حج حجرالاسود را سنگ میثاق دانسته معتقد است (۱) که این سنگ از روی ایمان به وعده خویش وفا نمود و در زیر کوه ابوقبیس صفات نفسانی و هواهای حیوانی پنهان گشت و به همین رو رنگش به سیاهی گرایید. آنگاه که ابراهیم علیه السلام به ساختن خانه کعبه مأمور شد با کمال وقار و سکینه این یاقوت بهشتی را در جای خویش قرار داد تا هر کس آنرا لمس می کند آرامش بهشتی را دریابد.

تمامی مضامین پیشین در حدیثی از امام صادق علیه السلام جای گرفته است. بکیر بن اعین از امام علیه السلام می پرسد: به چه علت حجرالاسود در رکن قرار گرفته و چرا در جای دیگری واقع نشده است؟ چرا از بهشت خارج شد؟ از چه روی میثاق بندگان قرار گرفت؟ علت و سبب این امور چیست؟ امام علیه السلام با تحسین او از اینگونه پرسش ها در جواب می فرماید:

فَافْهَم الْجَوَابَ وَ فَرِّغْ قَلْبَکَ وَ أَصْغِ سَمْعَکَ أُخْبِرْکَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَضَعَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَ هِیَ جَوْهَرَةٌ أُخْرِجَتْ مِنَ الْجَنَّهِ إِلَی آدَمَ علیه السلام فَوُضِعَتْ فِی ذَلِکَ الرُّکْنِ لِعِلَّهِ الْمِیثَاقِ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ حِینَ أَخَذَ اللَّهُ عَلَیْهِمُ الْمِیثَاقَ فِی ذَلِکَ الْمَکَانِ وَ فِی ذَلِکَ الْمَکَانِ تَرَاءَی لَهُمْ وَ مِنْ ذَلِکَ الْمَکَانِ یَهْبِطُ الطَّیْرُ عَلَی الْقَائِمِ علیه السلام فَأَوَّلُ مَنْ یُبَایِعُهُ ذَلِکَ الطَّائِرُ وَ هُوَ وَ اللَّهِ جَبْرَئِیلُ علیه السلام وَ إِلَی ذَلِکَ الْمَقَام یُسْنِدُ الْقَائِمُ ظَهْرَهُ وَ هُوَ الْحُجَّهُ وَ الدَّلِیلُ عَلَی الْقَائِمِ وَ هُوَ الشَّاهِدُ لِمَنْ وَافَاهُ فِی ذَلِکَ الْمَکَانِ وَ الشَّاهِدُ عَلَی مَنْ أَدَّی إِلَیْهِ الْمِیثَاقَ وَ الْعَهْدَ الَّذِی أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی الْعِبَادِ وَ أَمَّا الْقُبْلَهُ وَ الاسْتِلَامُ فَلِعِلَّهِ الْعَهْدِ تَجْدِیداً لِذَلِکَ الْعَهْدِ وَ الْمِیثَاقِ

۱- شرح اصول کافی، کتاب عقل و جهل، روایت ۱۴.

وَ تَجْدِیداً لِلْبَیْعَهِ لِیُؤَدُّوا إِلَیْهِ الْعَهْدَ الَّذِی أَخَذَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ فِی الْمِیثَاقِ فَیَأْتُوهُ فِی کُلِّ سَنَهٍ وَ یُؤَدُّوا إِلَیْهِ ذَلِکَ الْعَهْدَ وَ الْأَمَانَهَ اللَّذَیْنِ أُخِذَا عَلَیْهِمْ أَ لَا تَرَی أَنَّکَ تَقُولُ أَمَانَتِی أَدَّیْتُهَا وَ مِیثَاقِی تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِی بِالْمُوَافَاهِ». (۱)

«جواب را دریاب، قلب خود را فارغ کن و گوش خود را شنوا، انشاءاللَّه تو را آگاه می سازم. خداوند تبارک و تعالی حجرالاسود را که گوهری نورانی است از بهشت برای آدم خارج کرد و سپس آنرا در محل رکن قرار داد تا میثاقی برای بنی آدم باشد. چون که خداوند از صلب بنی آدم، فرزندان آن ها را برگرفت و از آن ها در همین مکان عهد و میثاق ستاند و این در همان مکانی است که تو می بینی، در همین مکان فرشته ای بر صاحب الامر نازل می شود و این فرشته یعنی جبرئیل اولین کسی است که در این مکان با قائم علیه السلام بیعت می کند. قائم علیه السلام پشت خویش را به این مکان تکیه می دهد و رکن حجتی بر قائم می شود. هر کس که با ایشان بیعت کرد به عهد و پیمان خویش در عالم معنا با خدا وفا کرده است و حجرالاسود شاهد بود و قیامت به آن شهادت خواهد داد. اما داستان بوسیدن و استلام بخاطر تجدید عهد بندگان با خدا و تجدید بیعت آنان است تا هر سال بندگان این عهد خویش را تجدید کنند و امانتی را که خدا به آن ها داد به او باز گردانند.»

وجه دوم: مصافحه با خدا. در احادیث متعددی بیان شده است که حجر «یمین اللَّه» یعنی دست خدا است. لذا این سنگ سیاه، دست خدا در زمین است و هر کس آن را لمس کند، گویا با خدا دست داده است و این مصافحه بندگان با خداست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الحجر یمین اللَّه فی ارضه فمن مسحه مسح ید اللَّه» (۲)

؛

«حجرالاسود دست خدا در زمین است. هر که آن را لمس کند دست خدا را لمس کرده است.»

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴

۲- جامع الاحادیث للقمی، ص ۷۱

همچنین فرمود:

«الحجر فی الارض یصافح به عباده» (۱)

؛

«حجر، دست خدا در زمین است که با آن با بندگانش دست می دهد.»

و نیز فرمود:

«الْحَجَرُ یَمِینُ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ، فَمَنْ مَسَحَ یَدَهُ عَلَی الْحَجَرِ فَقَدْ بَایَعَ اللَّهُ أَنْ لَا یُعْصِیه»؛ (۲)

«حجر، دست خدا در زمین است. هر که دست خود را بر آن بکشد با خدا بیعت کرده که او را نافرمانی نکند.»

و نیز فرمود:

«الْحَجَرُ یَمِینُ اللَّهِ فَمَنْ شَاءَ صَافَحَهُ بِهَا»؛ (۳)

«حجر دست خداست. هر کس بخواهد به وسیله آن با خدا دست می دهد.»

در حدیثی تعبیر دیگری آمده و آن این که حجرالاسود «یمین العرش» یعنی «دست عرش» است. (۴) از این رو علت استلام مصافحه با دست عرش خداست. البته دست خدا با دست عرش یکی است و دست دادن عرش همان مصافحه با خداست. از سوی دیگر پیداست که معنای مصافحه با خدا بیعت با اوست. این بیعت دو گونه است؛ بیعت قبول و بیعت غفران. (۵) طواف کننده در هر شوطی از طواف با هر استلامی و مصافحه ای با خدا بیعتی با او می بندد که اگر کار نیکی انجام داده، خدا آن را بپذیرد و اگر کار زشتی از او سر

۱- الفردوس، ج ۲، ص ۱۵۹، روایت ۲۸۰۸؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۵۱، روایت ۷۵؛ محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۳

۲- المجازات النبویه، ص ۴۴۴، روایت ۳۶۱

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۵، روایت ۴؛ فقیه، ج ۲، ص ۲۴۲، روایت ۲۳۰۲

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۸، روایت ۱۷۸۹۰

۵- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۶۴۰

زده خـدا او را ببخشـد. به بیـان دیگر خـدا دو جلوه دارد: جلوه جمال و جلوه جلال. او با جلوه جمالش اعمال نیک بنـدگان را می پـذیرد و با جلوه جلالش اعمال زشت آن ها را مؤاخـذه می کند، ولی از آنجا که جمال او بر جلال او سـبقت دارد، اعمال زشت بندگان را هم مورد عفو و بخشش خویش قرار می دهد.

نکته دیگری که در مصافحه با خـدا وجود دارد، این که بنده با خدا عهد بندگی می بندد تا از این طریق عهد و پیمان عبودیت را با خـدا تجدیـد کند. او در این لحظه با زبان حال و قال به خدا می گوید: بعد از این رو به سوی تو می آورم، ابواب رحمت تو را می جویم، آسمانی می شوم و فقط از تو اطاعت می کنم. زائر با عرض بندگی برکات الهی برای خود جلب می کند.

حجر را استلامی چند کردم وجودم را رها از بند کردم

نهادم دست بیعت در کف دوست دوباره زنده آن پیوند کردم

زائری که طواف خویش را از یـاقوت بهشتی آغـاز می کنـد وجود کوچـک خویش را مقابل هستی بی نهایت بزرگ احساس می کنـد. او از سرِ مستی فریاد عشق می کشـد و تمام هستی خویش را به پای او ذبح می کند. بنده، از غرور و بزرگی خویش می گـذرد و خویشـتن خـویش را در هیچسـتان هسـتی لمس می کنـد، او چونـان گـدایی نزد شـاه آمـده است و چـون ذره ای گرداگرد وجود او می چرخـد. طواف کعبه که از حجر آغاز می شود، افق قلب انسان را به کعبه مقصود جلب می کند، طواف کننـده بـا لمس حجر عهـدی محکم و پیمـانی اسـتوار و زیبا با خالق هستی می بنـدد تا بر عشق و محبت خویش پایـدار باشـد، بندگی او کند و هرگز از بزم محبتش بیرون نرود، او با خدا دست می دهد و دست حق را محکم می فشارد تا بعد از این مطیع او باشد و مطیع او بماند، تنها خدا را در کانون نگاه خویش قرار دهد و زمین و زمان را آموزشـگاه عشق خدا بداند. امام سجاد علیه السـلام در حـدیث شبلی به هنگـام سـخن گفتن از حجرالاـسود حـالتی متفـاوت دارد ایشـان خطاب به شـبلی اینگونه می فرماید:

«صَافَحْتَ الْحَجَرَ وَ وَقَفْتَ بِمَقَامِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ صَلَّیْتَ بِهِ رَکْعَتَیْنِ؟ قَالَ: نَعَمْ،

فَصَاحَ علیه السلام صَيْحَةً كَادَ يُفَارِقُ الدُّنْيَا، ثُمَّ قَالَ: آهِ، آهِ. ثُمَّ قَالَ علیه السلام مَنْ صَافَحَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فَقَدْ صَافَحَ اللَّهَ تَعَالَى فَانْظُرْ يَا مِسْكِينُ لَا تُضَيِّعْ أَجْرَ مَا عَظُمَ حُرْمَتُهُ وَ تَنْقُضِ الْمُصَافَحَهَ بِالْمُخَالَفِهِ وَ قَبْضِ الْحَرَامِ نَظِيرَ أَهْلِ الْآثَامِ».

«آیا دست بر حجرالاسود نهادی؟ کنار «مقام ابراهیم» ایستادی؟ و دو رکعت نماز خواندی؟ گفت: آری. اینجا بود که حضرت صیحه ای کشید که نزدیک بود از دنیا برود. سپس فرمود: «آه آه!» و فرمود: هر کس که دست بر حجرالاسود نهد، با خدای متعال دست داده است. پس ای بیچاره! خوب بنگر تا پاداش آنچه را که حرمتش بزرگ است، تباه نسازی و این دست دادن(و بیعت) را چون گناهکاران با مخالفت و ارتکاب حرام نشکنی.»

وجه سوم: قلب و سنگ. زائر طواف گزار طواف خویش را از حجر شروع می کند.

او باید سمت چپ خویش را محاذی حجر و خانه خدا قرار دهد و به هنگام طواف قسمت چپ بدن را از محاذات خارج نکند؛ قلب انسان در سمت چپ او قرار دارد و این به معنای محاذات قلب و سنگ است. (۱) از سوی دیگر شیطان از سمت راست انسان هرگز وارد نمی شود بلکه القائات خویش را از سمت چپ به انسان نفوذ می دهد. زیرا سمت راست از آن فرشتگان خداست و در احادیث گذشته هم این تعبیر بود که حجرالاسود «یمین اللّه» یعنی دست راست خداست.

طوافی که انسان از حجرالاسود آغاز می کند، به این معناست که بنده قلب خویش را در محاذات با سنگ بهشتی قرار می دهد تا بر آن معانی بهشتی و آسمانی نفوذ کند و قلب خویش را از نفوذ وساوس شیطانی در امان دارد. این مقارنت، قلب انسان را از القائات، وسوسه ها، کیدها، مکرها و اغوائات ابلیس حفظ می کند و آدمی را تحت ولایت نورانی خدا قرار می دهد. اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ. (۲)

۱- همان، ص ۸۱۸

۲- بقره: ۲۵۷

حج گزار آنگاه که خود را روبه روی حجرالاسود دید، بهتر است تکبیر و تهلیل گوید، از سمت صفا رو به حجر کند، دستان خویش را به آسمان بلند کند، فقر و ذلت خود را به خدا نشان دهد، غنای الهی را برانگیزد، خواسته خویش را به خدا عرضه کند و با دست نیاز اینگونه به خدا گوید:

«اللّهُمَّ إِلَیْکَ بَسَطْتُ یَدِی وَ فِیمَا عِنْدَکَ عَظُمَتْ رَغْبَتِی، فَاقْبَلْ سَیْحَتِی، وَ اغْفِرْ لِی، وَ ارْحَمْنِی، اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْکُفْرِ وَ الْفَقْرِ وَ مَوَاقِفِ الْخِزْیِ فِی الدُّنْیَا وَ الآخِرَهِ». (۱)

«خدایا! دستم را به سویت گشودم، رغبت من به آنچه نزد توست افزون است.

پس تسبیح گویی مرا بپذیر و مرا بیامرز و رحمت آور. خدایا! از کفر و فقر و جایگاه های خفت و خواری در دنیا و آخرت به تو پناه می برم.»

اسرار ملتزم

اشاره

ملتزم که به آن «متعوذ» و «المدعی» هم می گویند، میان درِ کنونی کعبه و رکن حجرالاسود قرار دارد. البته بعضی هم آن را نزدیک رکن یمانی و تقریباً روبه روی درِ کنونی کعبه دانسته اند. دیدگاه سومی هم وجود دارد که می گوید میان رکن و مقام ابراهیم ملتزم است. ولی قول اول نزد شیعه موجه تر است؛ از این رو ملتزم بخشی از دیوار کعبه است که میان رکن اسود و باب کعبه قرار دارد. ملتزم را نیز اسراری است:

یک) نهر بهشتی

ابن فضّال از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا مردم به این قسمت ملتزم می شوند؟ چه سرّی در اینجا وجود دارد؟ امام در پاسخ می فرماید:

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۲، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۱، روایت ۳۲۹

«عِنْدَهُ نَهَرٌ مِنْ أَنْهَارِ الْجَنَّه تُلْقَی فِیهِ أَعْمَالُ الْعِبَادِ عِنْدَ کُلِّ خَمِیسٍ».

«نزد ملتزم نهری از نهرهای بهشتی است که اعمال بندگان هر پنجشنبه در آن وارد می شود». (۱)

شاید این تعبیر اشاره به این نکته لطیف عرفانی باشد که اعمال زائران و بندگان به این نهر پاک و آب زلال آسمانی وارد می گردد تا پاک شود. ملتزم انسان را پاک می کند و طهارت و زلالی را برای او به ارمغان می آورد.

کنار ملتزم خواندم دعایی شنیدم ناگهان بانگ رسایی

ندا آمد که من پیش تو هستم تو ای مسکین گم گشته کجایی؟

دو) بخشش به شرط اقرار

خدای سبحان، ملتزم را برای بخشش گناهان قرار داده است؛ مشروط بر این که زبان به اقرار گشایند، گناهان خویش را یک به یک به یاد آورند و از خدای تعالی برای تک تک آن ها طلب مغفرت کنند؛ چنانکه آدم علیه السلام چنین کرد.

حدیث شریفی از امام صادق علیه السلام به این نکته اشاره می کند:

«چون آدم خانه خدا را طواف کرد و به ملتزم رسید، جبرئیل به او گفت: ای آدم! در این مکان به گناهان خویش در برابر خدا اعتراف کن. پس خداوند به او وحی کرد: ای آدم! گناه تو را آمرزیدم. پروردگارا! برای فرزندان و ذریّه ام؟ خداوند متعال به او وحی کرد: ای آدم! هر یک از ذریّه تو اینجا بیاید و به گناهانش اقرار کند و توبه نماید همچنانکه توبه کردی سپس آمرزش بخواهد او را می آمرزم». (۲)

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«هر گاه امام سجاد علیه السلام کنار ملتزم می آمد، با تضرع و التجا به خدا

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۲۵

۲- همان، ج ۴، ص ۱۹۴، روایت ۳

عرضه می داشت:

«اللَّهُمَّ إِنَّ عِنْدِی أَفْوَاجاً مِنْ ذُنُوبٍ، وَ أَفْوَاجاً مِنْ خَطَایَا وَ عِنْدَکَ أَفْوَاجٌ مِنْ رَحْمَهٍ وَ أَفْوَاجٌ مِنْ مَغْفِرَهٍ، یَا مَنِ اسْتَجَابَ لِأَبْغَضِ خَلْقِهِ إِلَیْهِ إِذْ قَالَ: أَنْظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ اسْتَجِبْ لِی وَ افْعَلْ بِی کَذَا [وَ کَذَا]».

«خـدایا، مرا گروههـایی از گناهـان و خطاهاست و نزد تو افواجی از رحمت و آمرزش. ای کسـی که دعای مبغوض ترین افراد نزد خود را اجابت کرد آنگاه که گفت: خدایا مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مهلت بده، دعای مرا هم مستجاب کن و با من چنین و چنان کن». (۱)

سه) نگاه خدا

التزام به ملتزم و دعا نزد آن بی پاسخ نمی مانـد. خداونـد بر خود مقرر داشـته که اگر کسـی در این مکان شـریف چیزی از او بخواهد قطعاً آن را اجابت کند و پاسخی در خور به این بنده بدهد. لذا دعا نزد ملتزم مستجاب است و اجابت خدا نظر رحمت او به سمت بندگان است. و هر گاه خدا به بنده ای اقبال داشته باشد و نظر به بنده کند، رحمتش او را فرا می گیرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا دَعَا أَحَدٌ بِشَیْ ءٍ فِی هَذَا الْمُلْتَزَمِ إِلَّا اسْتُجِیبَ لَهُ»؛ «هیـچ کس در این ملتزم چیزی از خدا نخواست، مگر آنکه اجابت شد». (۲)

خداوند با دعای بنده اش غم و اندوه را از او برطرف، قلبش را شاد و توانگری را نصیب او می کند و حتی دعای او را در حق فرزندانش اجابت خواهد شد. این وحی خدا به حضرت آدم است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱، روایت ۱۲

۲- الفردوس، ج ۴، ص ۹۴، روایت ۶۲۹۲

«آدم هنگامی که فرود آمد، هفت بار کعبه را طواف کرد. سپس در مقابل در کعبه دو رکعت نماز خواند؛ آنگاه به ملتزم آمد و چنین گفت: «خدایا! تو نهان و آشکارم و آنچه را که در دل و نزد من است می دانی پس پوزشم را بپذیر و گناهانم را ببخشای. نیازم را می دانی، پس خواسته ام را عطا کن. خداوندا! از تو ایمانی می خواهم که همنشین دلم باشد و یقین راستین تا آنکه بدانم جز آنچه برایم نوشته ای، به من نخواهد رسید و رضا به آنچه بر من حکم کرده ای.

خداوند به او وحی کرد ای آدم! دعاهایی کردی و من اجابت کردم. اینگونه دعا را هیچ یک از فرزندانت نخواهد کرد مگر آنکه اندوهها و گرفتاریهایش را برطرف سازم و آنچه از دست داده، کفاف کنم؛ تهیدستی را از قلبش بیرون کنم و توانگری را میان دو چشمش قرار دهم و در پی تجارت هر تاجری برای او تجارت کنم(و سود دهم) و دنیا به حالت خوار سراغ او آید، هر چند خودش آن را نخواهد». (۱)

آنگاه که انسان بیمار باشد و برای درمان درد خود دعا کند، خداوند به برکت کعبه، رکن، حجر و ملتزم، بیماری او را شفا داده، درد او را درمان خواهد نمود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«بَیْنَ الرُّکنِ وَ الْمَقام مُلْتَزَم مَا یَدْعو بِهِ صَاحَبُ عَاهَه إلّا بری ء»؛ (۲)

«میان رکن و مقام، ملتزم است. هیچ دردمندی آنجا دعا نمی کند، مگر آنکه بهبود یابد.»

سلوک دو قسم است؛ سلوک بنده به سوی خدا و سلوک خدا به سوی بنده. اگر بنده به سمت خدا راهی از درون باز کند و سالک طریق حقیقت باشد خدا هم به سوی او گام برمی دارد. اگر بنده به سوی او یک گام بردارد، خداوند ده گام به سوی بنده برمی دارد.

خدای سبحان به بنده سالک نظر می کند و با یک نظر، بنده خویش را غرق در نور، بهجت و سرور می نماید. نگاه خدا به بنده نعیم بهشتی را برای او به ارمغان می آورد. از

۱- اخبار مکه للازرقی، ج ۱، ص ۳۴۸ و ۳۴۹

۲- المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۲۵۴، روایت ۱۱۸۷۳

مهمترین عذابهای دوزخیان این که خداوند باآن ها سخن نمی گوید وبه آن هانگاه نمی کند.

(آل عمران: ۷۷) و اساساً دوزخ چیزی جز سخن نگفتن و نگاه نکردن خدا نیست.

بنابراین دعا نزد ملتزم باعث اجابت است هر چند با تأخیر باشد. اگر آدمی مصلحت خویش را به خدای بسپارد و اجابت را به او وانهد، بهتر است؛ زیرا خالق انسان بهتر از انسان مصلحت انسان را می داند و در یک کلام می توان گفت که اجابت خدا نگاه او به بنده است.

اسرار حطیم

اشاره

حطیم بخشی از مسجدالحرام و مقدس ترین مکان آن است که حدود آن شامل رکن حجرالاسود، باب کعبه و مقام ابراهیم علیه السلام می شود. این محدوده پرازدحام است و از این رو به آن حطیم گفته اند؛ زیرا «حطیم» یعنی جایی که مردم ازدحام کرده، به یکدیگر فشار می آورند و گاهی همدیگر را له می کنند. محدوده حطیم اسراری دارد که در زیر آنها را یادآور می شویم.

یک) امامت جبرئیل

سرور کائنات، حبیب خدا، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این محل نماز جماعتی برگزار کرد.

نماز جماعتی که فقط دو نفر در آن شرکت داشتند؛ یکی امام و دیگر مأموم. در این نماز جماعت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مأموم و امام این نماز، جبرئیل امین بود و پیامبر در محدوده حطیم با امامت این فرشته مقرب الهی نماز جماعت گذارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَمَّنِی جَبْرئیل عِنْدَ بَابِ الْکَعْبَهِ مَرَّتَیْنِ» (۱)

؛ «کنار درِ کعبه دو بار جبرئیل امام جماعت من شد.»

۱- اخبار مکه للازرقی، ج ۱، ص ۳۵۰

دو) توبه آدم

آدم در بهشت ترک اولی کرد و از همین روی خدا به او دستور هبوط داد. آدم و همسرش به زمین آمدند. اولین پیامبر خدا روی زمین قصد بازگشت به خدا کرد و با استمداد از «کلمات» تائب شد و خدا توبه او را پذیرفت:

فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ (۱) در روایتی مراد از کلمات اینگونه بیان شده است:

«آدم خدا را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام سوگند داد و به این انوار شریف برای پذیرش توبه خود توسل جست». (۲)

سئوالی به نظر می آید و آن این که محل توبه آدم کجا بود و در کدام مکان، آدم وجود نورانی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را واسطه کرد؟ این مکان هر جا باشد، طبعاً باید شریف ترین و با فضیلت ترین نقاط روی زمین باشد. این پرسش تنها یک پاسخ یافت و آن این که محل توبه آدم علیه السلام حطیم بود.

ابو بلال مکی می گوید امام صادق علیه السلام را در حالی دیدم که بر گرد کعبه مشغول طواف بود. ایشان سپس میان باب کعبه و حجرالاسود دو رکعت نماز گزارد. به ایشان گفتم: کسی را ندیدم که اینجا نماز بخواند. امام علیه السلام فرمود:

«هَذَا الْمَکَان الَّذِی تیب عَلَی آدَم فِیه» (۳)

؛

«اینجا، همان جاست که توبه آدم پذیرفته شد.» از این روست که توبه انسان در این مکان پذیرفته است و غفران و بخشش الهی در این مکان قطعی.

۱- بقره: ۳۷

۲- المیزان، ج ۱، ص ۱۴۸

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۴، روایت ۵

سرّ مقام، نشانه خدا

خداوند خانه ای برای بندگی انسان ها در زمین قرار داد. این خانه در حرم امن الهی است و برکات و هدایت الهی در آن است. در این خانه نشانه های روشنی وجود دارد و از این نشانه ها یکی مقام ابراهیم علیه السلام است.

إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ* فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِیمَ (۱)؛

«نخستین خانه ای که برای مردم بنا شد، همان است که در مکه است. خانه ای که سبب برکت و هدایت جهانیان است. در آنجاست آیات روشن و مقام ابراهیم.»

مقام ابراهیم علیه السلام سنگی است که در آغاز کنار کعبه متصل به ملتزم و روی زمین قرار داشت، اما در زمان عمر و بدست او تغییر مکان یافت. این سنگ جایگاه ابراهیم بود.

درباره شکل گیری آن چندین دیدگاه وجود دارد، یکی این که حضرت ابراهیم علیه السلام به هنگام ساختن کعبه و بالا بردن دیوارها روی آن ایستاد و اثر پای ایشان روی این سنگ ماند. (۲) احتمال دوم این که خلیل اللّه به هنگام امتثال فرمان الهی جهت دعوت مردم به حج، بالای این سنگ رفته، فراخوان عمومی داد و در آن لحظه اثر پای ایشان بر سنگ ماند. (۳) احتمال سوم این که وقتی آن حضرت برای بار دوم به مکه بازگشت، همسر اسماعیل علیه السلام خطاب به ایشان گفت: پیاده شوید تا سر شما را بشویم. حضرت هنگام پیاده شدن پای مبارک خود را بر روی سنگ گذارد و اثر آن ماند. (۴) بعضی هم میان اینها تلفیق کرده و گفته اند که ابراهیم خلیل علیه السلام از این سنگ در تمامی این سه مورد استفاده کرده است.

بی تردید مقام ابراهیم علیه السلام از نشانه های خدا بر روی زمین است. در این باب قرآن

۱- آل عمران: ۹۶- ۹۷

۲- روضه المتقین، ج ۴، ص ۱۱۴

۳- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۸

۴- مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۴

تعبیر «آیه» آورده است. ابن سنان از امام صادق علیه السلام درباره «آیات بینات» پرسید و امام علیه السلام در جواب فرمود:

«مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ حَيْثُ قَامَ عَلَى الْحَجَرِ فَأَثَّرَتْ فِيهِ قَدَمَاهُ وَ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ وَ مَنْزِلُ إِسْمَاعِيلَ علیه السلام»؛ (۱)

«مقام ابراهیم آنجا که بر روی سنگ ایستاد و قدم های او بر سنگ اثر گذاشت و حجرالاسود و خانه اسماعیل.»

بعضی را عقیده بر این است که نشانه های آشکار که در این آیه مقام ابراهیم تطبیق شد شامل وجوه دیگر هم می شود (۲) از جمله این که پرندگان به هنگام پرواز بر فراز مسجدالحرام منحرف شده از فضای بالای کعبه عبور نمی کنند. دیگر این که این محدوده مقدس توسط پرندگان آلوده نمی شود. سوم این که انواع مختلف حیوانات در این محدوده همزیستی دارند و نهایتاً حج گزاران در عین حالی که از مسیرهای طولانی آمده اند و خسته اند در این مکان احساس خستگی و آزردگی نمی کنند.

از آنجا که براساس آیه مزبور مقام ابراهیم علیه السلام «آیه» الهی است در اینجا لطیفه ای عرفانی وجود دارد. عالم در لغت از علامت گرفته شده و به معنای «مابه یعلم الشی» می باشد. پس عالم از نظر لغت به معنای چیزی است که به وسیله آن چیز دیگری شناخته می شود همانطور که خاتم اسم است برای چیزی که به وسیله آن چیزی دیگر پایان می یابد، اما عالم در اصطلاح اهل اللّٰه به معنای «کل ما سوای اللّٰه» می باشد؛ زیرا هر موجودی از موجودات و هر فردی از افراد عالم، نشانه و علامت اسمی از اسماء الهیه می باشد. هر فرد و هر وجود مظهر اسمی خاص است. بر این اساس تمام موجودات و کل ما سوی، علائم و آیات اسماء و صفات حقند.

از ابتکارات مهم عرفان این که مظاهر، آیات و علائم حقند.

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۳، روایت ۱؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷، روایت ۹۹؛ فقیه، ج ۲، ص ۲۳۴، روایت ۲۲۸۲

۲- روضه المتقین، ج ۴، ص ۱۱۳- ۱۱۴

اعیان همه آیینه و حق جلوه گر است یا نور حق آیینه و اعیان صور است

در چشم محقق که حدید البصر است هر یک زین دو آیینه آن دگر است

عرفا به منظور تقریب به ذهن و به اعتبار وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلی فِی السَّماواتِ وَالْأَرْضِ (۱) به ذکر مثال های محسوس دست زده اند. مثال تابش نور در منشور هنگامی که آن ها با رنگ ها و طیف های مختلف در برابر آفتاب واقع می شوند و نورها و رنگ های گوناگون را پدید می آورند، یکی از آن هاست. (۲)

آفتابی در هزاران آبگینه تافته پس به رنگ هر یکی یا بی عیان انداخته

جمله یک نور است، لیکن رنگ های مختلف اختلافی در میان این و آن انداخته

در اینجا جهت وحدت و جمعیت، جهت نوریت است و جهت کثرت و تفرقه، جهت لونیت که از آن خلق و امکان می باشد و باید میان نور و رنگ تفاوت قائل شد.

اعیان همه شیشه های گوناگون بود افتاد بر آن پرتو خورشید وجود

هر شیشه که سرخ بود یا زرد و کبود خورشید در آن هم به همان شکل نمود

مثال دیگر، مثال شراب و جام است. از کمال شفافیت جام و لطافت شراب، جام و شراب در چشم یکی می نمایند. در حالی که عقل می داند که آن ها دو چیزند. بنابراین اصل وجود منزه بوده قدوسیتش به شوائب آلوده نمی گردد. اگر حقیقت وجود تدنی و تنزل کند در هر مقام به رنگی درآید. (۳)

از صفای می و لطافت جام در هم آمیخت رنگ جام و مدام

همه جام است و نیست گویی می یا مدام است و نیست گویی جام

۱- روم: ۲۶.

۲- فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۵۴۳؛ الجانب الغربی، ص ۱۴۷.

۳- شرح تجلیات، ص ۴۶۸؛ رسائل ابن عربی، ج ۲، ص ۴۳؛ فتوحیات مکیه، ج ۱، ص ۶۴.

مثال دیگر، مثال ظهور چهره در آینه هاست. چهره واحد در آینه های متعدد، مختلف می نماید. این آینه ها هر یک به اندازه استعداد و تناسب خویش آن رخساره را نمودار می کنند.

معشوقه یکی است لیک بنهاده به پیش از بهر نظاره صد هزار آینه بیش

در هر یک از آن آینه ها بنموده بر قدر صقالت و صفا صورت خویش

مثال چهارم به ظهور دریا به صورت امواج است. آب دریا که واحد است، به اشکال مختلف در می آید و هر لحظه به صورتی نمودار می گردد.

هر نقش که بر تخته هستی پیداست آن صورت آن کسی است که آن نقش آراست

دریای کهن چو بر زند موجی نو موجش خوانند و در حقیقت دریاست

مثال ظهور الف به صورت حروف (۱) و ظهور واحد به صور اعداد (۲) از دیگر مثال هایی است که در عرفان جهت نمایاندن ظهور حق با صور اشیا و ارجاع کثرت به وحدت و بیان آیات حق مطرح شده اند. بهر تقدیر جهان هستی آیه و آینه حق است و در این میان خداوند مقام ابراهیم را به طور خاص آیه خود خوانده است.

سرّ حجر اسماعیل، مقام نیاز

حجر، خانه اسماعیل است که قبر او و هاجر در آن قرار دارد، از این رو این قسمت از مسجدالحرام هم خانه آن دو بوده است و هم مدفن آن ها. اسماعیل علیه السلام در سن صد و سی سالگی از دنیا رفت و در کنار مادرش در خانه اش دفن شد. حجر اسماعیل علیه السلام جزیی

۱- شرح تجلیات، ص ۱۱۶؛ فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۶۵

۲- فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۴۹۲؛ شرح فصوص قیصری، فص ادریسی، ص ۱۶۰

از کعبه نیست اما داخل مطاف است. علت آن این است که اسماعیل دوست نداشت کسی پا بر روی قبر مادرش بگذارد؛ از این رو دور آن را حصار کشید، خدا هم به دلیل خواسته اسماعیل آنجا را داخل مطاف قرار داد. گذشته از این که در آنجا قبور پیامبرانی هم هست و براساس فرموده امام صادق علیه السلام محل نماز شبّر و بشیر پسران هارون هم بوده است. (۱) امام سجاد علیه السلام در این موضع دعاهای دل انگیز و جانسوزی دارد. ایشان در حالی که داخل حجر ایستاده بود، دستهای خود را به آسمان بالا می برد و خطاب به حضرت حق با ابتهال و تضرع چنین می فرمود:

«عُبَیْدُکَ بِبَابِکَ، أَسِیرُکَ بِفِنَائِکَ، مِسْکِینُکَ بِفِنَائِکَ، سَائِلُکَ بِفِنَائِکَ یَشْکُو إِلَیْکَ مَا لَا یَخْفَی عَلَیْکَ وَ فِی خَبَرٍ لَا تَرُدَّنِی عَنْ بَابِکَ». (۲)

«بنده ناچیز تو به درگاه توست، اسیر تو در آستانه توست، نیازمند تو به درگاه توست، گدای تو به آستانه تو است، نزد تو شکایتی دارد، که بر تو پنهان نیست، مرا از درگاهت باز نگردان.»

سرّ مقام جبرئیل، درمان دردها

مقام جبرئیل در زیر ناودان کعبه(میزاب) قرار دارد و محلی است که جبرئیل هنگام ورود بر پیامبر صلی الله علیه و آله از ایشان اذن گرفت و اجازه شرفیابی خواست. آبی که از ناودان فرو می ریزد، به خاطر عظمت و حرمت محل آن فضیلت و قداست دارد. یکی از صحابی امام صادق شخصی است به نام صارم. یکی از یاران بیماری حادّی پیدا کرد، به گونه ای که در آستانه مرگ قرار گرفت. صارم به دیدار امام صادق علیه السلام رفت. امام از او درباره دوستش سئوال کرد و صارم در جواب گفت: کاری برای او نمی توانیم انجام دهیم.

امام علیه السلام فرمود: آیا می توانی آب میزاب به او برسانی؟ صارم می گوید: من در طلب آب

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۴، روایت ۹

۲- المناقب، ج ۴، ص ۱۴۸

برآمدم اما آبی نیافتم. در این لحظه ناگهان ابری بالا آمد، رعد و برق شد و باران گرفت، من هم نزد کسی رفتم، درهمی به او دادم و مقداری آب ناودان خریدم و قدری از آن را به آن بیمار خوراندم. هنوز از نزد او بیرون نیامده بودم که دیدم بیماری اش برطرف شد و سلامت خود را باز یافت. (۱) بنابراین مقام جبرئیل جایگاه مهمی دارد و آب ناودان بیمار را شفا می دهد، تسکین دردها است و باعث بهبودی امراض. بهتر است طواف کننده و حج گزار در صورت امکان، قدری از آب میزاب را بنوشد. در این مکان دعایی بدین مضمون وارد شده است (۲):

«أَیْ جَوَادُ، أَیْ کَرِیمُ، أَیْ قَرِیبُ، أَیْ بَعِیدُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ أَسْأَلُکَ أَنْ تَرُدَّ عَلَیَّ نِعْمَتَکَ».

سرّ مستجار، دریای غفران

حضرت ابراهیم علیه السلام زمانی که کعبه را ساخت، برای آن دو باب قرار داد؛ دری از شرق و دری از غرب. مستجار دری است که رو به مغرب باز می شود. امام زین العابدین علیه السلام درباره مستجار، قصه آدم را پیش کشید و چنین فرمود:

«چون آدم به زمین هبوط کرد، کعبه را طواف نمود. کنار مستجار که رسید به کعبه نزدیک شد، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا! مرا ببخشای. ندا آمد: تو را بخشودم. گفت: خدایا فرزندانم را! ندا آمد: ای آدم! هر یک از فرزندان تو سراغ من آید و گناه خویش را اینجا آورد، گناهش را می آمرزم». (۳)

۱- المناقب، ج ۴، ص ۱۴۸

۲- همان.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰، روایت ۷

به همین خاطر مستجار محل توبه شد. خداوند در این محل مقدس گنهکاران را می آمرزد. اگر بنده ای از بندگان خدا گناه خویش به این مکان آورد و سیاهی قلب خویش را با صداقت به محضر ربوبی عرضه کند، خداوند استغفار او را پذیرفته، از او درمی گذرد؛ گناهش را بخشیده، او را در دریای غفران خویش غوطه ور می سازد؛ از این رو شایسته است آنگاه که انسان به قسمت اخیر کعبه رسید و خود را مقابل باب مستجار یافت دستهای خود را بگشاید، مستجار را لمس کند، سینه و صورت خود را به آن بچسباند، آزاد و رها گناهان خویش را بیاد آورد، بر زبان جاری کند، اقرار به گناه کند و از خدا طلب بخشش نماید و امید به رحمت واسعه الهی داشته باشد و یقین بداند که در همان لحظه تمامی گناهانش آمرزیده می شود.

گفتنی است که در احادیث متعددی محل توبه آدم مستجار بیان شده، گاهی نیز محل توبه او حطیم و گاهی حجرالاسود ذکر شده است. از آنجا که محل حطیم و حجرالاسود نزدیک هم است، در باب این دو قول، چندان مشکلی وجود ندارد. اما محل حطیم و باب مستجار در دو طرف کعبه واقع شده است و در هر دو مورد توبه آدم در روایات آمده است. این احتمال وحود دارد که آدم علیه السلام در هر دو مکان توبه کرده باشد؛ یعنی در حین طواف خود آنگاه که به حطیم و نیز مستجار رسیده، با استمداد از کلمات از خدای خویش طلب بخشش نموده باشد. احتمال دیگر این که آدم در حوالی کعبه توبه کرده است. و چون حطیم و مستجار در محدوده کعبه قرار دارند و هر دو جایگاه مقدسی محسوب می شوند، جایگاه توبه آدم گاهی به حطیم و گاهی به باب مستجار نسبت داده شده است.

سرّ رکن یمانی

اشاره

رکن یمانی آخرین رکن کعبه است که زائر قبل از رکن اسود به آن می رسد؛ رکن یمانی بسیار مقدس است، پیامبر صلی الله علیه و آله از میان ارکان چهار گانه کعبه تنها دور رکن را استلام می فرمود؛ یکی رکن حجرالاسود و دیگری رکن یمانی. از سوی دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله با

رکن یمانی چهار عمل انجام می داد (۱): یکی این که آن را استلام می فرمود، دیگر آنکه آن را می بوسید، سوم این که دست خود را بعد از استلام می بوسید و چهارم این که صورت مبارک خویش را بر این محل قرار می داد. پر واضح است که اینگونه اعمال نشان از اسرار ژرف رکن یمانی دارد که عبارتند از:

یک) محل ملائک

رکن یمانی محل نزول ملائکه خدا بخصوص جبرئیل امین است. عطاء بن ابی رباح از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل می کند که ایشان فرمود:

«وَكَّلَ بِهِ سَبْعُونَ مَلَكاً»؛

«خداوند هفتاد فرشته را در اینجا گمارده است تا این که هر کس در این محل دعا کند، آن ها آمین گویند». (۲)

امام صادق علیه السلام هم در حدیث مشابهی فرمود:

«إِنَّ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ- يَعْنِي حِينَ يَجُوزُ الرُّكْنَ الْيَمَانِيَّ- مَلَكاً أُعْطِيَ سَمَاعَ أَهْلِ الْأَرْضِ، فَمَنْ صَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ يَبْلُغُهُ أَبْلَغَهُ إِيَّاهُ».

«در اینجا فرشته ای است که شنوایی اهل زمین به او داده شده است. هر کس وقتی به اینجا می رسد، بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستد، درود او را به پیامبر می رساند». (۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان ملائکه به جبرئیل عنایت ویژه ای دارد. در رابطه با رکن یمانی هم به این نکته اشاره می فرماید. عطاء به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که دیده ایم زیاد بر

۱- السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۲۳، روایت ۹۲۳۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۲۶، روایت ۱۶۷۵؛ اخبارمکه للازرقی، ج ۱، ص ۳۳۸

۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۸۵، روایت ۲۹۵۷

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۹، روایت ۱۶

رکن یمانی دست می کشید. ایشان فرمود:

«ما اتیت علیه قطّ إلّا و جبرئیلُ قائمٌ عِنده یَستغفر لِمَن اسْتَلَمَهُ»؛

«هرگز نزد رکن یمانی نیامدم مگر آنکه جبرئیل را کنار آن ایستاده دیدم و برای هر که آن را لمس می نمود، طلب آمرزش می کرد». (۱)

همچنین زید شحام می گوید: با امام صادق علیه السلام مشغول طواف بودم. هر گاه به حجرالاسود می رسید، دست به آن می کشید و آن را می بوسید و هر گاه به رکن یمانی می رسید خود را به آن می چسباند. گفتم فدایت شوم! به حجرالاسود دست می کشی، ولی خود را به رکن یمانی می چسبانی؟ فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

«هرگاه سراغ رکن یمانی آمدم، جبرئیل را دیدم که پیش از من خود را به آن چسبانده است.» (۲)

فرشته ای که عهده دار شنیدن راز و نیازهای بندگان در زمین است، در رکن یمانی قرار دارد تا برای دعاهای آنان طلب اجابت کند. هفتاد ملک کارکنان خدا و سفیران نور در رکن یمانی هستند. جبرئیل، فرشته بزرگ الهی که همیشه یار و یاور رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، به این مقام آمده است. رکن یمانی خاطره رخساره نبی را در خود دارد، رکن یمانی خاطره دست رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاد دارد، رکن یمانی محل هبوط فرشتگان خداست، آن ها در آنجا حاضرند و ناظر و خشوع و تذلل بندگانی را می بینند که خداوند به آن ها مباهات کرده است.

دو) آستانه بهشت

رکن یمانی دری از درهای بهشت است. این باب از روزی که کعبه ساخته شد گشوده شد و هنوز بسته نشده است. امام صادق علیه السلام در بیانی نورانی فرمود:

۱- اخبار مکه للازرقی، ج ۱، ص ۳۳۸

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۸، روایت ۱

«الركن اليمانى باب من ابواب الجنّه لم يغلقه اللّٰه منذ فتحه»؛

«ركن يمانى، درى از درهاى بهشت است. خداوند از وقتى كه آن را گشوده، نبسته است». (۱)

اما در حديثى ديگر باب ركن يمانى باب اهل بيت عليه السلام معرفى شده است. صادق اهل بيت عليهم السلام فرمود:

«الركن اليمانى بابنا الذى ندخل منه الجنه»؛

«ركن يمانى درِ ماست كه از اين در وارد بهشت مى شويم». (۲)

ركن يمانى باب بهشت است، از آنجا مى توان بهشت را نظاره كرد، از آن جا بوى بهشت مى آيد، ركن يمانى اتصالى به اهل بيت عليهم السلام دارد، لذا فضيلت آن دو چندان مى شود. ذكر گفتن، تواضع كردن، صلوات فرستادن، توبه كردن و با خدا سخن گفتن بى پاسخ نمى ماند. درهاى عروج از همين جا به روى اوليا گشوده مى شود، چنانكه باب ورود مولود كعبه، نيز همان جاست. ركن يمانى پايان راه نيست، بلكه آغاز سلوك است؛ سلوكى به سمت كعبه آمال، رفتنى به سوى رب جليل، گامى به سوى مسلخ عشق و آستانه اى براى ورود به درياى اسرار. ركن يمانى، كليد اسرار بهشت و طواف، كليد اسرار خداست!

۱- فروع كافى، ج ۴، ص ۴۰۹، روايت ۱۳؛ فقيه، ج ۲، ص ۲۰۸، روايت ۲۱۶۱ و ۲۱۶۲؛ اخبار مكه للازرقى، ج ۱، ۳۳۸

۲- فقيه، ج ۲، ص ۲۰۸، روايت ۲۱۶۰

ص: ۴۰۱

فصل پنجم: اسرار عرفانی نماز طواف

اشاره

واجب است بعد از تمام شدن طواف عمره، دو رکعت نماز همانند نماز صبح خواند. همچنین ضروری است این نماز نزد مقام ابراهیم علیه السلام واقع شود یعنی باید آن نماز را پشت مقام به جای آورد. البته هر چه نماز طواف به مقام نزدیک تر باشد بهتر است.

مستحب است در رکعت اول بعد از حمد سوره اخلاص و در رکعت دوم بعد از حمد سوره کافرون خوانده شود. حمد و ثنای الهی، صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله، طلب قبولی اعمال، سجده های طولانی، گریستن و خواندن دعاهای مختلف از مستحبات نماز طواف است.

اما نماز طواف در برابر کعبه، روبروی حجرالاسود، حطیم، ملتزم و در آستانه مقام ابراهیم علیه السلام تأویلات و اسرار باطنی دارد:

۱. نماز نیاز

نماز اعتراف به عبودیت است، نماز، انسان را در مقام بندگی قرار می دهد و بندگی انسان را به عروج و آسمان می برد. عبودیت یعنی وقوف بر صدر خویش و مقام بندگی، مقام فقر است و مقام فقر یکی از مقامات عرفانی است که قرآن هم به آن اشاره لطیفی فرموده است: یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ. (۱) در این آیه فقر

۱- فاطر: ۱۵

منحصـر به انسان شده و غنا در انحصار خدا قرار گرفته است. کل فقر در انسان است و کل غنا در او. درباره وجوه انحصار فقر در انسان نظریه های مختلفی در تفاسـیر بیان شده است. (۱) معنای اصلی فقر، مکسور به معنای شکسته است و گاهی به معنای حفره و جای خالی هم آمده است. (۲) از این روست که فقیر به معنای محتاج آمده؛ زیرا حاجت یا نیاز، کمبود یا نبود است و مشابهتی با حفره دارد، چون در هر دو حالت خلأ و کاستی وجود دارد و پیداست که اگر چنین وضعیتی برای کسی پیش آید، شکننـده می شـود. براین اسـاس «انتم الفقراء» در آیه مزبـور به این معنـاست که انسـان هـا خلأـ هسـتی داشـته و به همین جهت وجودی شـکننده دارنـد. این خلأ وجودی و شکسـتگی هستی یا به تعبیر فلسـفی «فقر ذاتی یا امکانی» فقط با انتساب به خدا پر می شود و وجود انسـان قوام می یابـد. لـذا در ادامه فرمود: «الی اللّه»؛ این انتسـاب به موجودی است که غنای محض است. نبی خاتم صلی الله علیه و آله به فقر مباهات می کند. «الفقر فخری». (۳)

احتمالًا مراد از فقر همان فقری است که در آیه گذشت.

نجم الدین رازی درباره فقر نوشت:

«امـا آنچه نصـیب من است، کـام من در ناکـامی، مراد من در نامرادی، هستی من در نیستی و توانگری و فخر من در فقر است: الفقر فخری ... ای محمد، این چه سرّ است که تفاخر به پیشوایی و سروری انبیا نمی کنی و به فقر فخر می کنی؛ زیرا که راه ما بر عشق و محبت است و این راه به نیستی توان رفت و پیشوایی و سروری نبوت همه هستی است ...». (۴)

فقر نزد عارف، به این معناست که انسان برای خود مالکیتی نبینـد؛ زیرا عبد مالک چیزی نیست. فقیر تنها خدا را مالک حقیقی در عالم هستی می بیند. زبان حال فقیر این است که: أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ. (۵)

۱- المیزان، ج ۱۷، ص ۳۴.

۲- مفردات، ص ۳۸۳.

۳- سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۸.

۴- مرصاد العباد، ص ۱۱۵.

۵- آل عمران: ۲۰.

سالکان برای فقر مراتب و درجاتی معتقدند: (۱) اولین رتبه فقر، فقر زاهدانه است.

فقیر در این مقام، دست از دنیا و آنچه دنیوی است، می شوید. همچنین زبان از سخن گفتن در باب آن می بندد و در طلب آن هرگز بر نمی آید. دومین رتبه، رجوع به سابقه ازلی است. فقیر در این مقام، از سرّ قدر آگاه می شود، حقیقت عمل را می بیند و استعدادها را می شناسد و در این مقام، به این حقیقت پی می برد که: «وجودک ذنب لا یقاس به ذنب». اما فقر حقیقی آن است که عارف ببیند که هر آنچه بر او جاری است، حکم ازلی است. سالک در این مقام، از خود سلب اراده می کند و اسم و رسمی برای خود نمی بیند و این فقر، فخر عارفان است.

واقعیت آن است که فقر چیزی جز این نیست که انسان نیازهای خود را ببیند و بر آن ها وقوف کامل یابد. انسان، چه در ظاهر و چه در باطن، یک پارچه فقر و نیاز است؛ اما تنها انسان های تیزبین این فقر واقعی را می بینند و آن را حس می کنند. البته انسان هایی وجود دارند که در عین نیاز، خود را بی نیاز می بینند و دست به عصیان و طغیان می زنند:

کَلَّا إِنَّ اْلإِنْسانَ لَیَطْغی* أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی (۲)؛

«انسان چون خود را غنی و دارا می بیند طغیان و سرکشی می کند.»

کسی که به این مقام نائل آید- یعنی خود را نیازمند، بلکه عین نیاز به خدا ببیند- هرگز دست نیاز به سوی غیر خدا دراز نمی کند و این شیوه مؤمن واقعی است.

به راستی سعدی چه زیبا و دلنشین مطلب را بیان کرده است:

«گفتا نشنیدی که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «الفقر فخری.» گفتم: خاموش که اشارت سید صلی الله علیه و آله به فقر طایفه ای است که مرد میدان رضایند و تسلیم تیر قضا، نه اینان که خرقه ابرار پوشند و لقمه ادرار فروشند». (۳)

۱- شرح منازل السائرین، ص ۱۲۹- ۱۳۱.

۲- علق: ۶- ۷.

۳- گلستان، ص ۱۷۹

خواجه عبداللّٰه انصاری نیز در باب فقر و افتخار چنین سخن گفته است: «فقر سیمرغی است که از وی جز نام نیست و کس را به وی روایی کام نیست. فقر هشیار است و فقیر دیوانه، فقر بام است و فقیر خانه. فقر مقام راهست و سرّ لی مع اللّٰه است. فقر کبریت احمر است و کیمیای اخضر، فقر نیستی است که کس را در پیش او هستی نیست: «اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرَاء». (۱)

هر که جز وی هست درویش است و همه را این مقام در پیش است، اما خلق متابع شنید است و کار در دید است. آنکه دنیا را بگذارد، زاهد است و آنکه عقبی را بگذارد، مجاهد است و این هر دو صفت آب و خاک است و درویش از این هر دو پاک است. «کَادَ الْفَقْرُ أَنْ یَکُونَ کُفْراً». (۲)

یکی از اشاره های نماز، عبودیت، افتقار و ذلت است. نماز بنده را در مقابل رب کریم قرار می دهد، نماز مشق زندگی است، نماز احساس فقر و ذلت است؛ ذلتی که سزای نیاز انسان است، احساس ذلتی که در انسان رغبت سلوک را بیدار می کند، ذلتی که به انسان قصد حقیقت می دهد، ذلتی که انسان را کم سخن و پر تفکر می کند، ذلت و فقری که خواب را از انسان می ستاند و آدمی را غرقه عیش و مستی می کند، ذلتی که حلاوت بندگی را به کام انسان می نشاند و انسان را از خویشتن خویش فارغ کرده، خدا را به جای آن می نشاند. با این ذلت، فقر و استکانت است که انسان به معنای این آیه واقف می شود:

وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ (۳)؛

«و چهره ها در برابر خدای زنده پاینده خاضع می شوند.»

امام زین العابدین علیه السلام در حدیث شبلی، نماز در مقام ابراهیم علیه السلام را به معنای بندگی، طاعت و مبارزه با شیطان دانست.

۱- بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۸۳

۲- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللّٰه انصاری، ج ۱، ص ۳۶۸

۳- طه: ۱۱۱

«قَالَ علیه السلام نَوَیْتَ حِینَ وَقَفْتَ عِنْدَ مَقَام إِبْرَاهِیمَ علیه السلام أَنَّکَ وَقَفْتَ عَلَی کُلِّ طَاعَهٍ وَ تَخَلَّفْتَ عَنْ کُلِّ مَعْصِیَهٍ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَحِینَ صَلَّیْتَ فِیهِ رَکْعَتَیْنِ، نَوَیْتَ أَنَّکَ صَلَّیْتَ بِصَلَاهِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ أَرْغَمْتَ بِصَلَاتِکَ أَنْفَ الشَّیْطَانِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ لَهُ:

فَمَا صَافَحْتَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَ لَا وَقَفْتَ عِنْدَ الْمَقَامِ وَ لَا صَلَّیْتَ فِیهِ رَکْعَتَیْنِ»؛

«پرسید: پس وقتی که آنجا دو رکعت نماز خواندی، نیت کردی که ابراهیم گونه نماز بگزاری و با نمازت، بینی شیطان را به خاک بمالی؟ گفت: نه. فرمود: پس ...

نه در کنار مقام ابراهیم ایستاده ای و نه در آنجا دو رکعت نماز خوانده ای.»

در نماز طواف باید خدا را به چیزی بندگی کرد که در او نیست. خدا خواسته است که بنده اش او را به چیزی بندگی کند که در او وجود ندارد. امتیاز بنده از خدا به فقر اوست و امتیاز خدا از بنده به غنای اوست. فقر، جامه ای زیبا برای بنده و غنا، دیبای دل انگیزی برای خداست. خدا می خواهد که انسان او را با فقر، ضعف، ذلت و انقطاع بندگی کند و اینها اموری است که در ذات حق یافت نمی شوند. به بیان دیگر بندگی با تکبر، عبودیت و غرور و نماز با بی نیازی سازگار نیست؛ نماز عین نیاز است؛ از این رو در دعایی که در نماز طواف آمده است، سرّ بندگی موج می زند.

امام حسین علیه السلام را در حال طواف خانه خدا دیدند. سپس نزد مقام ابراهیم علیه السلام آمد و نماز گزارد. آنگاه صورت بر مقام نهاد و شروع به گریه کرد و گفت: «بنده کوچک تو در آستان توست، خواهنده تو و بینوای تو در پیشگاه توست ...» این را پیوسته تکرار می کرد. (۱)

۲. نماز حضور

نماز انسان را به قربانگاه می برد، نماز معراج بندگان خداست. به فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله:

«الصَّلَاهُ قُرْبَانُ کُلِّ تَقِیٍّ» (۲)

؛

۱- ربیع الابرار، ج ۲، ص ۱۴۹

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۳

«نماز مایه تقرب اهل تقواست.»

نماز دو بعد دارد؛ صورت ظاهری و روح باطنی. ظاهر آن ارکان، حرکات و اذکار است، اما روح باطنی آن نیت، اخلاص و حضور است. نمازی که از اینها خالی است، نماز بی روح است و نماز بی روح نماز مرده ای بیش نیست. نمازی که از جان خاشع و متواضع برخیزد، آدمی را به کعبه معنا می رساند و کعبه معنا چیزی جز مقام قلب نیست.

چنانکه در حدیث قدسی می خوانیم:

«لَمْ یَسَعْنِی سَمَائِی وَ لَا أَرْضِی وَ لکن یَسِعَنِی قَلْبُ عَبْدِی الْمُؤْمِنِ». (۱)

«زمین و آسمان جای من نیست بلکه قلب بنده مومن جای من است.»

نماز یاد خداست و یاد خدا آرام بخش دلها و جانهاست. قرآن از یک طرف فرمود: غایت نماز یاد حق است: أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکْرِی (۲) و از سوی دیگر فرمود: أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، (۳) بنابراین نماز روح و جان آدمی را به آسایش و آرامش واقعی نزدیک و نزدیک تر می کند. نماز نردبان سلوک به عالم نور، پلکان صعود به بام بهجت و سرور است. قیام در عالم ملکوت از قامت بندگی و رهایی است، نماز دستهای نیاز را به دامن کبریایی حق پیوند می زند، نماز قد خمیده در رکوع را در قیامت راست می کند، نماز سرهای به سجده را در آخرت در میان خلایق عزیز و بزرگ می کند، تشهد نماز قلب آدمی را به شهود می رساند، نماز بارش ابر برکات، بر کویر تشنه جان آدمی است و نماز دیوانی از عالم وجود است که هر برگ آن کلید سرّی از اسرار عالم هستی است. خدا بشارت بهشت را در نماز قرار داده است، زنجیرهای معصیت و اوج بندگی با نماز گره خورده است، نماز پرنده جان را از قفس طبیعت می رهاند و انسان را تا اوج قله هستی به پرواز درمی آورد، نماز قلب را حاضر می کند، با نماز پیمانه جان آدمی با شراب پاک

۱- بحارالأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹

۲- طه: ۱۴

۳- رعد: ۲۸

لبریز می شود، نماز زیباترین زمزمه هستی است.

انسان با غرور زنده است، آدمی معمولاـ متکبر و خود بزرگ بین است. اما این نماز است که انسان را به سجده می برد و قد آدمی را در برابر عظمت کبریایی خدا خم می کند و با همین ذلت و فرو افتادن، پرده های غفلت و نسیان را از پیش چشمان آدمی فرومی اندازد، نماز بتهای نفسانی را می شکند، نماز تخریب گر طاغوت درون و نماز تماشاگه راز است، نماز آدمی را در دریای بیکران هستی غرقه می کند و در جوار رحمت الهی قرار می دهد، نماز گذرگاه عبور از دنیا به عالم معناست، نماز یک سفر معنوی است و نماز فرصت حضور است. مرحوم امام راحل قدس سره به حدیثی نورانی از امام صادق علیه السلام درباره حضور قلب در نماز اشاره می کند:

«لَأُحِبُّ لِلرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ أَنْ يُقْبِلَ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَشْغَلَ قَلْبَهُ بِأَمْرِ الدُّنْيَا، فَلَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يُقْبِلُ بِقَلْبِهِ فِي صَلَاتِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِوَجْهِهِ وَ أَقْبَلَ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ بِالْمَحَبَّةِ بَعْدَ حُبِّ اللَّهِ إِيَّاهُ». (۱)

«همانا من دوست می دارم از شماها مرد مومنی را که وقتی در نماز واجبی ایستاد، اقبال و توجه قلبی اش به سوی خدای تعالی باشد و قلبش را به کار دنیا مشغول نکند. بنده ای که در نمازش به سوی خدا با قلبش توجه کند خداوند به سوی او به وجهش رو می کند، و قلوب مومنان را به سوی او متوجه می کند.»

سپس امام راحل قدس سره مراتب حضور قلب در نماز را بیان می کند. (۲) اولین مرتبه حضور قلب این است که نماز گزار به طور اجمالی توجه کند که نماز سرای معبود است، نماز توسل به اسماء الهی است، مثل این که شخصی قصیده ای در مدح یک نفر بسراید و آن را کودکی بخواند. کودک از این قصیده همین اندازه می فهمد که در وصف و ثنای شخصی است. مرتبه دوم، حضور قلب تفصیلی در نماز است. بدین معنا که نماز گزار باید به معانی ارکان و اذکاری که در نماز می گوید واقف باشد و در حین نماز به آن ها توجه

۱- چهل حدیث، ص ۴۳۱

۲- همان، ص ۴۳۴- ۴۳۷

کنـد. سـوم، حضـور قلب در معبود است چه به صورت تجلیـات افعـالی و چه به گونه تجلیـات اسـمائی و صـفاتی و چه به نحو تجلیات ذاتی؛ یعنی عابد سالک بداند و شهود کند که تمام افعال، صفات و ذوات پرتو تجلی اوست.

۳. نماز وصال و فنا

نماز حقیقی چیزی جز وصال به محضـر ربوبی نیست. اگر در نماز قلب خاشع باشد و دل انسان حاضـر، نماز وصال حاصل می آیـد. حضور قلب در نمـاز، انسـان را تـا وصـال حق بالاـ می برد. اهل حقیقت نماز شـهود محبوب اقامه می کننـد. اهل کشف، حضور معشوق را در نماز می چشـند. اگر نماز نور چشم است، بایـد با چشـمان عیان سـراغ آن رفت و به گونه ای نماز گزارد که گویـا انسان مخاطب خویش را می بینـد. بنـده نماز گزار با قوت ایمان و یقین به بصـیرت رسـیده، جلوه های رحمانی را در نماز به شـهود می نشـیند. بنده سالکی که قلبی همیشه حاضـر دارد، در نماز به مقام جمع الجمعی رسـیده و تا حضـرت احدیت رفعت یـافته است. او در این مقـام از مـاسوای حق خالی شـده و به حق بقا یافته است، او قیامش، رکوعش و سـجودش همراه با وصـل و فنـاست. شواغـل و شوائب دنیوی نمی تواننـد حضور قلب را از او بسـتانند. نور عرفان همیشه در جان او روشن است و اشارات معنوی نماز او را به سر منزل مقصود می رساند.

عارفان گاهی به این درجه، مقام غرق می گوینـد. اگر سالک در ارتباط با خـدا به مرتبه ای دست یابـد که تنها متوجه محبوب خویش باشد و از هر چیز دیگری منصرف، او غرق معشوق شده است.

خواجه عبداللّه انصاری برای اشاره به این رتبه به آیه ذبح اسماعیل استناد می کند (۱):

فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ (۲)؛

«پس چون هر دو تسلیم شدند ابراهیم، اسماعیل را به پیشانی بر زمین افکند.»

۱- منازل السائرین، ص ۲۱۶

۲- صافات: ۱۰۲

از این روست که پیامبر صلی الله علیه و آله هم خود را فرزند دو قربانی نامید: «أَنَا ابْنُ الذَّبِیحَیْن». (۱)

البته منظور از دو قربانی یکی اسماعیل و دیگری جناب عبداللّه، پدر بزرگوار ایشان است که با فدا کردن صد شتر از قربانی کردن او خودداری کرد. وجود ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام را هنگامی که آماده قربانی شدند چنان شوق و محبتی فراگرفته بود که فقط محبوب خویش را می دیدند و در وجود او غرق، محو و فانی شدند.

غرق ناظر به مقام جمع است آنگاه که حالت استغراق بر عبدی غالب شد، دیگر از خود سخن نمی گوید، او به مقام اشاره رسیده است، جلوه اسم «هادی» شده، از تمام نامها و نشانه ها گذشته است. غریق شهود حق، محل واردات و اشارات حق است، چشمانش به نگرش فروغ ازلی بینا شده با تجلیات سرمدی به تماشای حقایق نشسته است، در این حالت سیر بنده، سیر خداست و سلوکش با قدمهای حق امکانپذیر است. عبد نمازگزار یک غریق شاهد است که درون اقیانوس هستی غوطه می خورد و با غواصی به اعماق بحر حقایق می رود و با هر جستنی حقیقتی را کشف می کند. نماز او نماز وصل، قیام او، قیام شهود، رکوع او، رکوع کشف و سجده اش، سجده غرق و فناست، تو گویی او دو رکعت نماز وصال و فنا می خواند.

شرایط نماز، طهارت ظاهری از نجاست و طهارت باطنی از شهوت است. طهارت جامه ظاهری از نجاست و جامه باطنی از معصیت است، استقبال ظاهری به کعبه و استقبال باطنی به سمت عرش خداست. قیام ظاهری به ایستادن و قیام باطنی به ایستادن در روضه قرب، خلوص نیت به اقبال حضرت حق، تکبیر در مقام هیبت، قرائت به عظمت، رکوع به خشوع، سجده به خضوع، تشهد به اجتماع و سلام به فناء اسماء و صفات است. پیامبر صلی الله علیه و آله چون به نماز می ایستاد، در دلش جوششی بود همچون جوشش دیگی که زیر آن آتشی افروخته باشد. (۲) یکی از عارفان نماز خویش را اینگونه به وصف آورده است.

«چون وقت اندر آید، یک وضویی ظاهری و باطنی بکنم؛ ظاهر به آب و باطن به

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۶۷

۲- کشف المحجوب، ص ۳۸۶

توبه، آنگاه در مسجد انـدرآیم و مسجد حرام را شاهـد کنم و مقام ابراهیم را میان دو ابروی خود ببینم و دوزخ را بر [سمت] چپ خود و صراط را زیر قدم خود و ملک الموت را از پس خود، آنگـاه تکبیری کنم با تعظیم و قیامی به حرمت و قرائتی با هیبت و سجودی به تضرع و رکوعی به تواضع و جلوسی به حلم و وقار و سلامی به شکر». (۱)

مشاهـدات دل و مکاشـفات سرّ، عارف را به مقام فنا و استهلاک می رساند. دل و قلب تا به این مقام نرسد سوختن نداند. هر چه به نـاسوخته عبـارت کننـد، از سـوختن خبر نداشـته باشـد، وصـف واصـفان هرگز موصـوف را به معـاینت در نمی آورد و حکایت حاکیان غایب را حاضـر نگردانـد؛ اما آنگاه که قلب عارف به مقام شـهود حق نائل شد، به تحیر و دهشت افتد. در این حالت از هیچ پیش آمد دیگری او را خبر نباشد. به عبارت دیگر مشاهدات و تجارب به وصف نیایند و توصـیف ناپذیرند. (۲) شهود بدین معناست که عارف آنچه بیند، نه با چشم خویش. شهود اگر غالب شود، هر جا نگرد او را بیند و هر چه شنود و هر چه گوید با او گوید. (۳) نماز مشاهده اسـرار عالم هستی است، نماز طواف، قلب عارف را به مقام شـهود حق می رساند. عبد سالک در نماز طواف، تنها چشم به روی خـدا باز می کند و چشم خویش را بر ما سوا می بندد، او دو رکعت نماز وصل به جا می آورد.

۴. نماز ولایت

نماز طواف نزد مقام ابراهیم علیه السـلام انجام می شود؛ مکانی که ابراهیم و اسـماعیل مأموریت یافتند آن را برای حج گزاران و طواف کنندگان طاهر کنند. لذا نماز طواف، نمازی است پشت مقام ابراهیم علیه السلام و در مکانی پاک.

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنا

۱- همان، ص ۳۸۷

۲- خلاصه شرح تعرف، ص ۳۹۱

۳- همان، ص ۳۹۲

إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطّائِفِینَ وَ الْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ (۱)؛

«و(بخاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم او از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب می کند و ما از ابراهیم و فرزندش اسماعیل پیمان گرفتیم که: خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک و پاکیزه کنید.»

نماز پشت مقام ابراهیم علیه السلام نماز در جایگاه ولایت است، نماز پشت سر ابراهیم علیه السلام است. مقام ابراهیم علیه السلام، جای پای مردی است که در تاریخ بشریت حماسه های جاوید آفرید، او که خانه توحید بنا کرد و در این هنگام پای خود را بر روی این سنگ تاریخی گذارد، این ابراهیم علیه السلام بود که با قلبی سرشار از ایمان، خدایان دروغین را شکست، بتها را فرو ریخت و با اراده ای پولادین از آزمون های سخت سربلند بیرون آمد. او برای توحید جان خویش تقدیم نمود و به درون کوه آتش فرو رفت؛ آتشی که به امر خدا سرد و آرام گشت. ابراهیم علیه السلام در کنار مقام نبوت به درجه رفیع ولایت نایل آمد. نماز را باید پشت سنگی به جا آورد که جای پای توحید و شهود است، تکه سنگی که از روزگاران کار و تلاش، از صحرای بی آب و علف، از ناله های هاجر و اسماعیل و از جوشش آب زمزم خاطره ها دارد.

نماز پشت مقام ابراهیم علیه السلام به معنای قربانی کردن اسماعیل علیه السلام است. باید نزدیک ترین افراد را به مسلخ عشق برد و به پای او فدا کرد. در این نماز باید شهوت، مقام، منصب، نام، نشان، شهرت و دنیا را داد و به جای آن عرفان و معرفت گرفت. این نماز با دیگر نمازها متفاوت است در این مکان پاک، انبیا نماز گزارده اند، این مکان، محل نماز پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای خداست. در این نماز انسان با روحی جدید کلماتی تازه می گوید، فریضه ای متفاوت به جای می آورد، در اینجا باید یادی از قیام ها، رکوع ها و سجده های خورشید کرد؛ خورشیدی که ما از نگاه به او محرومیم و از دیدار او غائب.

۱- بقره: ۱۲۵

فصل ششم: اسرار عرفانی سعی و تقصیر

اشاره

حج گزار بایـد پس از انجـام نماز طواف، میان صـفا و مروه سـعی کنـد؛ یعنی از کوه صـفا به مروه برود و از مروه به صـفا باز گردد. سعی میان صفا و مروه هفت مرتبه(شوط) است.

همچنین واجب است که سـعی از صـفا شـروع شده، به مروه ختم گردد. طهارت و خلوص نیت از واجبات سعی است و خدای سبحان در قرآن صفا و مروه را از شعائر دانسته:

إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَهَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَإِنَّ اللَّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ (۱)
«صفا و مروه محل عبادت خداست. پس کسی که حج خانه کعبه یا عمره به جا آورد مانعی نیست که سعی بین صفا و مروه نیز بجا بیاورد و هر کسی اعمال خیر انجام دهد، خداوند پاداش او را عنایت خواهد کرد و خداوند شکرگزار و آگاه است».

آیه مزبور در سال هفتم هجری نازل شـد. در آن سال رسول خدا صـلی الله علیه و آله با مشـرکان شـرط نموده بود که در حال سعی بتها را از صـفا و مروه بردارند، ولی هنوز سعی تمام نشده بود که مشرکان مجدداً بتها را به جای خود برگرداندند. در این حال از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله سـئوال شد که آیا با وجود بتها سـعی صـحیح است یا باطل؟ ایشان فرمود: «در این حال آیه نازل

۱- بقره: ۱۲۵

شد و سعی میان صفا و مروه با وجود بتها ترخیص شد، از آن پس مردم با همان حال سعی می کردند تا هنگامی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حج به جای آورد و آن بتها را پایین افکند». (۱) لطیفه آیه این است که صفا، اشاره است به صفوت دل دوستان در مقام معرفت و مروه، اشاره است به مروت عارفان در راه خدمت. (۲) آن صفوت و این مروت در نهاد بشریت است و قلب آدمی از این صفا و مروت و با نور خدایی منور می شود. يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ. (۳) عجب نیست اگر شیر صافی از میان خون سرخ بیرون آید، بلکه عجیب این است که دُرّ معرفت از میان صدف انسانیت ظهور کند، پس صفا و مروه سرّی دارد که آن اشاره به صفا و مروت قلب انسانی است.

صفا و مروه نام دو کوه است که سعی باید میان آن دو صورت گیرد. این که چرا این دو کوه به این دو نام نامیده شده اند، سرّی ظریف دارد؛ صفا را صفا نامیده اند چون محل هبوط آدم بود و او از سوی خدا «مصطفی» بود. إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ. (۴) همچنین حوا بر کوه دیگر هبوط کرد و از این رو مروه را مروه نامیدند، چون «مرأه» بر آن کوه فرود آمد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«سُمِّيَ الصَّفَا صَفًا لِأَنَّ الْمُصْطَفَى آدَمَ علیه السلام هَبَطَ عَلَيْهِ فَقُطِعَ لِلْجَبَلِ اسْمٌ مِنِ اسْمِ آدَمَ علیه السلام يَقُولُ اللَّهِ تَعَالَى: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ وَ هَبَطَتْ حَوَّاءُ عَلَى الْمَرْوَةِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَتِ الْمَرْوَةَ لِأَنَّ الْمَرْأَةَ هَبَطَتْ عَلَيْهَا، فَقُطِعَ لِلْجَبَلِ اسْمٌ مِنِ اسْمِ الْمَرْأَةِ». (۵)

«صفا، صفا نامیده شد چون آدم- که برگزیده خدا بود- بر آن هبوط کرد. پس بر این کوه اسمی از اسماء آدم گذارده شد خداوند فرمود: «همانا خدا برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان» و حوا بر کوه مروه

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۴۰؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۴۸

۲- کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۳۰؛ بیان السعاده، ج ۱، ص ۱۵۷

۳- بقره: ۲۵۷

۴- آل عمران: ۲۳

۵- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۹، روایت ۵۳

هبوط کرد و مروه را مروه نامیدند، چون مرأه بر آن هبوط کرد. پس این کوه نامی از نامهای مرأه به خود گرفت.»

بنابراین آدم و حوا که از بهشت بیرون آمدند و به زمین هبوط کردند، هر دو در کنار محل خانه خدا به زمین آمدند، اما یکی بر کوه صفا و دیگری بر کوه مروه قرار گرفت. این دو کوه به نام پدر و مادر انسان ها نامگذاری شده است؛ اولین انسان های روی زمین و نخستین کسانی که از بهشت بیرون رفتند.

اسرار باطنی سعی

اشاره

سعی میان صفا و مروه فضیلت های بی شماری دارد. سعی انسان را پاک می کند، فرشتگان به سعی کنندگان نظری خاص داشته، آن ها را شفاعت می کنند. حتی سعی می تواند باعث آثار مثبت مادی و این جهانی گردد؛ یعنی برای انسان منافع مالی در پی داشته باشد.

۱. طهارت درونی

سعی موجب می شود درون آدمی پاک گردد، گناهان زائل شود، سیاهی از قلب انسان زدوده گردد و انوار الهی باطن زائر را فرا گیرد. یکی از ابعاد عرفانی سعی این است که گناه را از بین می برد و معاصی را می شوید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْحَاجَّ إِذَا سَعَی بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ»؛ (۱)

«حج گزار وقتی بین صفا و مروه سعی می کند، از گناهانش بیرون می رود.»

۱- التهذیب، ج ۵، ص ۱۹، روایت ۵۶؛ فقیه، ج ۲، ص ۲۰۸، روایت ۲۱۶۷

کسـی که بـاطنش پاک شود، درونش نورانی می شود، (۱) او می توانـد نور ببینـد. این نورها در ابتـدا کم سو و محدودند؛ اما رفته رفته قوی شده، وسـعت می یابند تا جایی که سالک می تواند نور آسمان ها و زمین را که همان ملکوت است نظاره کند. اگر کسـی به این نور دسترسـی پیدا کند، از شـرک خلاصـی یافته است و با خلق عالم به صلح می رسد و به یقین می داند که تمـام موجودات ذکر خـدا می گوینـد و تنها او را می پرسـتند. این نور، سالک را به تحیر واداشـته، در دریای نور مسـتغرق می گردانـد. درون سالـک صافی گشـته، آبگینه ای پاک می گردد، در این حال سـعی کننـده با باطنی طاهر و با مجاهـدات قلبی، مصفا و منور می گردد. امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه به لطیفه ای عرفانی اشاره فرمود:

«صفّ روحک و سـرک للقاء اللَّه تعالی یوم تلقاه بوقوفک علی الصفا و کن ذا مروّه من اللَّه بفناء أوصافک عند المروّه و استقم علی شـروط حجّک و وفاء عهـدک الـذی عاهـدت ربک و أوجبته له یوم القیامه»؛ (۲) «با ایسـتادن بر کوه صـفا، روح و درون خود را برای روز دیـدار با خداونـد تصـفیه کن و جلا ده و نزد مروه، صاحب مروت و اوصافی وارسـته باش و بر این شـرطهای حج خود و به عهدی که با پروردگارت بسته ای و بر خود واجب ساخته ای، تا روز قیامت وفادار باش و پایدار بمان.»

۲. شفاعت فرشتگان

کسـی که میان صـفا و مروه سـعی کند، فرشـتگان او را بی نصـیب نگذاشته، نظر الهی به او می کنند. شفاعت شافعین دو گونه است؛ شـفاعتی که پذیرفته می شود و شـفاعتی که مردود است. شـفاعت ملائک برای سـعی کنند گان، شـفاعت مقبول است و خداوند

۱- عوارف المعارف، ص ۲۹۳- ۲۹۶

۲- مصباح الشریعه، ص ۴۷

شفاعت آنان را برای ساعیان می پذیرد. امام سجاد علیه السلام فرمود:

«السَّاعِي بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ تَشْفَعُ لَهُ الْمَلَائِكَهُ فَتُشَفَّعُ فِيهِ بِالْإِيجَابِ». (۱)

«فرشتگان برای کسی که میان صفا و مروه سعی کند، شفاعت می کنند و شفاعتشان درباره او پذیرفته می شود.»

بخشش آدمی مراحلی دارد؛ اولین مرحله بخشش، توبه است. انسان گنهکاری که در دنیا پشیمان شود و توبه کند غفران الهی شامل حال او شده، گناهانش محو می شود.

گاهی «تکفیر» الهی شامل حال گنهکار شده و گناهانش از بین می رود:

وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ (۲)؛

«و هر که به خدا ایمان بیاورد و کار شایسته کند، گناهانش را می ریزد.»

محو شدن عمل می تواند به دلایل مختلفی باشد؛ مثل دعای دیگران یا عمل نیکی که انسان انجام داده است.

شفاعت از مراحل پایانی آمرزش و بخشش انسان هاست که در قیامت تحقق پیدا می کند. اگر در انسان قابلیت و زمینه ای باشد، این امکان وجود دارد که شفاعت شفاعت کننده ای شامل حال انسان شود. شفاعت فقط به اذن خداست. از کسانی که از سوی خدا در قیامت جهت شفاعت اذن دارند، ملائکه اند. شفاعت آن ها در حق سعی کنندگان پذیرفته و مقبول است و از این طریق، ذنوب و معاصی آنان از بین می رود و محو می شود که: يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ؛ (۳) «خدا هر چه را بخواهد محو یا اثبات می کند».

فرشتگان ملکوتی اند و سعی کننده، مشابهتی با ملکوتیان پیدا می کنند. این مشابهت موجب می شود تا شفاعت فرشتگان در حق او مقبول افتد.

۱- فقیه، ج ۲، ص ۲۰۸، روایت ۲۱۶۸

۲- تغابن: ۹

۳- رعد: ۳۹

۳. محبوب خدا

مسعی محبوب ترین محدوده ای است که در حج وجود دارد و از میان مناسک حج هیچ کدام به اندازه سعی پیش خدا محبوب و عزیز نیست. این محبوبیت رمز و رازی دارد، خداوند می خواهد بنده اش نزد او ذلیل باشد و این ذلت بیش از همه جا در مسعی نمود دارد، چنانکه گردنکشان و جباران تاریخ در این مکان احساس ذلت می کردند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَا مِنْ بُقْعَهٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمَسْعَى لِأَنَّهُ يُذِلُّ فِيهَا كُلَّ جَبَّارٍ». (۱)

«نزد خداوند، هیچ بقعه ای محبوب تر از محل سعی نیست، زیرا هر گردنکشی در آن خوار می شود.»

همچنین امام علیه السلام در حدیثی دیگر حکمت سعی را چنین بیان فرمود:

«جُعِلَ السَّعْیُ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ مَذَلَّهً لِلْجَبَّارِینَ». (۲)

«سعی واجب شده است برای خوار کردن جباران.»

«جبار» و «متکبر» دو اسم خداست، این دو اسم مختص به ذات حق اند و احدی از انسان ها نباید براین دو اسم، خود را شریک خدا کند. اگر روحیه تکبر، خود بزرگ بینی، عجب، عصیان و گردنکشی در کسی باشد، خداوند ریشه آن را با دو اسم خود می خشکاند. خدای سبحان به خلق و خوی فرعونی نظر عنایت ندارد و با فرعون و فرعونیان تاریخ مبارزه ای سرسخت داشته است. اگر در کسی خلق فرعونی و روحیه سرکشی داشته باشد، توحید در جان او رخنه نکرده است؛ بنابراین، سعی، گردن گردنکشان را می شکند و خلق و خوی عصیان گری را می سوزاند.

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۴، روایت ۳؛ علل الشرایع، ص ۴۳۳، روایت ۲؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۹۶، روایت ۲۱۲۴

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۳۴، روایت ۵

۴. سعی ابراهیم علیه السلام

اشاره

یکی از حکمتهای تشریع سعی و رمز و رازهای وجوب آن، سعی ابراهیم است.

علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام درباره سرّ سعی میان صفا و مروه پرسید امام پاسخ داد:

«جُعِلَ لِسَعْيِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام»؛ (۱)

«به خاطر سعی ابراهیم سعی میان صفا و مروه قرار داده شده است.»

اوصاف ابراهیم

ابراهیم علیه السلام در میان انبیا، جایگاه ویژه ای دارد تا بدان حد و پایه که خداوند در قرآن ۶۹ بار نام او را در ۲۵ سوره بیان نموده است، صفات برجسته ای برای او بیان نموده و او را مدح و ستایش کرده است. بیش از سی وصف برای ابراهیم علیه السلام آمده که هر یک کافی است تا انسانی را به اوج برساند. اشاره به آن ها می تواند عظمت و جایگاه «اب الانبیاء» را نشان دهد.

پذیرش در امتحان سخت الهی: وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ (۲) «هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد.

خادم کعبه: أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ؛ (۳) «خانه ام را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان تمیز کنید و همچنین در سوره حج می فرماید: وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ؛ (۴) «ای ابراهیم! خانه ام را برای طواف کنندگان و نمازگزاران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاکیزه و تطهیر کن».

۱- قرب الاسناد، ص ۲۳۷، روایت ۹۳۲

۲- بقره: ۱۲۴

۳- بقره: ۱۲۵

۴- حج: ۲۶

بنیان گزار کعبه: وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ؛ (۱) «هنگامی که ابراهیم ستون های خانه خدا را بالا برد».

تسلیم محض درگاه الهی: إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِینَ؛ (۲) «در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور! گفت: در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم».

رهبر جهانیان: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً؛ (۳) «ای ابراهیم! تو را برای رهبری و امامت مردم قرار دادم».

صابر و بردبار: إِنَّ إِبْراهِیمَ لَحَلِیمٌ أَوَّاهٌ مُنِیبٌ؛ (۴) «به راستی که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت کننده(به سوی خدا) بود».

در هم کوبنده بتها: وَ تَاللَّهِ لَأَکِیدَنَّ أَصْنامَکُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِینَ* فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً إِلَّا کَبِیراً لَهُمْ؛ (۵) «به خدا سوگند، در غیاب شما، نقشه ای برای نابودی بت هایتان می کشم! سرانجام همه آن ها جز بت بزرگشان را قطعه قطعه کرد».

محبوب خدا: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلًا؛ (۶) «خدا ابراهیم را به دوستی خود، انتخاب کرد».

نخستین مجری برائت از مشرکین: إِنَّنِی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ؛ (۷) «به راستی که من از شریک هایی که شما(برای خدا) می سازید بیزارم».

دارای اسوه حسنه: قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ؛ (۸) «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم وجود داشت».

۱- بقره: ۱۲۷

۲- بقره: ۱۳۱

۳- بقره: ۱۲۴

۴- هود: ۷۵

۵- انبیاء: ۵۷- ۵۸

۶- نساء: ۱۲۵

۷- انعام: ۷۸

۸- ممتحنه: ۴

سرد شدن آتش در برابر او: قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ؛ (۱) «گفتیم:

ای آتش! برابر ابراهیم سرد و سالم باش».

قربانی کردن فرزند خویش در راه خدا: فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ؛ (۲) «وقتی هر دو(ابراهیم و اسماعیل) تسلیم فرمان خدا شدند او را(اسماعیل را) بر پیشانی جهت قربانی بیفکند».

دریافت سلام ویژه ای از جانب خدا: سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ؛ (۳) «درود و سلام بر ابراهیم».

قرار دادن خاندان خویش در بیابان جهت تجدید بنای کعبه: رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ؛ (۴) «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علف، در کنار خانه ای که حرم تو است ساکن ساختم».

کناره گیری و مهاجرت از خویشاوندان خود به خاطر خدا: وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ (۵) «و از شما و آنچه غیر خدا می خوانید، کناره گیری می کنم».

درخواست پیامبر جهت هدایت مردم: رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ؛ (۶) «پروردگارا! در میان آن ها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند».

مهمان نواز و با سخاوت: هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ ضَیْفِ إِبْراهِیمَ الْمُکْرَمِینَ؛ (۷) «آیا خبر مهمان های بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است».

رؤیت ملکوت و رسیدن به مقام یقین: وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ

۱- انبیاء: ۶

۲- صافات: ۱۰۳

۳- صافات: ۱۰۹

۴- ابراهیم: ۳۷

۵- مریم: ۴۸

۶- بقره: ۱۲۹

۷- ذاریات: ۲۴

اْلأَـرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ؛ (۱) «و این چنین، ملکوت آسـمان هـا و زمین(و حکومت مطلقه خداونـد بر آن ها) را به ابراهیم نشان دادیم(تا به آن استدلال کند) و اهل یقین گردد».

وصـیت به فرزندان برای تسـلیم محض بودن در برابر خدا: فَلا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْـلِمُونَ؛ (۲) «و شـما جز به آیین اسلام از دنیا نروید».

امر به معروف و نـاهی از منکر: یـا أَبَتِ لِمَ تَعْبُـدُ مـا لا یَسْـمَعُ وَ لا یُبْصِـرُ وَ لا یُغْنِی عَنْکَ شَـیْئاً؛ (۳) «ای پــدر! چرا چیزی را می پرستی که نه می شنود و نه می بیند و نه هیچ مشکلی را از تو حل می کند؟».

شاکر و سپاسگزار الهی: شاکِراً لِأَنْعُمِهِ؛ (۴) «شکر گزار نعمت های پروردگار بود».

توکـل و اعتماد به خـدا: الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْـدِینِ* وَ الَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْـقِینِ* وَإِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْـفِینِ* وَ الَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ* وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الـدِّینِ؛ (۵) «اعتماد من تنها به آن خـدایی است که مرا آفریـده و به راه راسـتم هدایت کرد، چون گرسـنه شدم سیر و چون تشـنه شوم سیرابم می گرداند و چون بیمار شوم، شفایم می بخشد. او کسی است که مرا می میراند و سپس زنده می کند و او کسی است که امید دارم گناهم را در روز جزا ببخشد».

پیامبری راسـتگو: وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِبْراهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا؛ (۶) «در این کتاب ابراهیم را یاد کن، که او بسـیار راستگو، و پیامبر(خدا) بود!».

گزینش ابراهیم از جانب خدا در دنیا: وَ لَقَدِ اصْطَفَیْناهُ فِی الدُّنْیا؛ (۷) «ما او را در این جهان برگزیدیم».

۱- انعام: ۷۵

۲- بقره: ۱۳۲

۳- مریم: ۴۲

۴- نحل: ۱۲۱

۵- شعرا: ۷۸- ۸۲

۶- مریم: ۴۱

۷- بقره: ۱۳۰

از صالحین آخرت: وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ؛ (۱) «و او در جهان دیگر از صالحان است».

وفا کننده به تمام دستورات الهی: وَ إِبْراهِیمَ الَّذِی وَفَّی؛ (۲) «همان کسی که وظیفه خود را به طور کامل وفا و ادا کرد».

مقام ممتاز وی در پیشگاه خداوند: ما کانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِیّاً وَ لا نَصْرانِیّاً وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً؛ (۳) «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحدی خالص و مسلمان بود».

دعوت کننده مردم به حج: و اذّن فی النّاسِ بالحجّ ...؛ (۴) «و مردم را دعوت عمومی به حج کن».

جامعیت طاعات و عبادات ابراهیم: قُل انّ صَلوتی و نُسُکی و مَحیایَ و مماتی لِلهِ رَبّ العالَمینَ لا شَریک لَهُ و بِذالکَ امِرتُ؛ (۵) «بگو: نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. همتایی برای او نیست، و به همین مأمور شده ام».

اولین مسلمان: و انا اوّلُ المُسلِمینَ؛ (۶) «و من نخستین مسلمانم».

گزینش جایگاه ابراهیم جهت عبادت: وَاتّخذوا مِن مقامِ ابراهیمَ مُصلّی؛ (۷) «از مقام ابراهیم عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید».

پیروی پیامبران از ابراهیم: وَ وَصّی بِها ابراهیمُ بَنیهِ و یَعقوبُ یا بَنی انّ اللّهَ اصطَفی لَکُم الدّینَ فَلا تَموتُنّ الا و أنتُم مُسلِمونَ؛ (۸) «ابراهیم و یعقوب(در واپسین لحظات عمر)

۱- بقره: ۱۳۰

۲- نجم: ۳۷

۳- آل عمران: ۶۷

۴- حج: ۲۷

۵- انعام: ۱۶۲ و ۱۶۳

۶- انعام: ۱۶۲ و ۱۶۳

۷- بقره: ۱۲۵

۸- بقره: ۱۳۲

فرزنـدان خود را به این آیین(اسـلام) وصـیت کردنـد؛(و هر کـدام به فرزنـدان خویش گفتنـد:) فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شـما برگزیده است، و شـما جز به آیین اسلام از دنیا نروید». و همچنین در سوره نحل خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله آمـده است: ثُمّ اوحَینـا الَیـکَ أنِ اتّبعَ مِلَّهَ ابراهیمَ حَنیفاً؛ (۱) «سـپس به تو وحی فرسـتادیم که از آیین ابراهیم که ایمانی خالص داشت و از مشرکان نبود پیروی کن».

ابراهیم یک امت بود: انّ ابراهیمَ کانَ امّهً؛ (۲) «ابراهیم به تنهایی امتی بود».

مطیع فرمان خدا: قانتاً لِلهِ؛ (۳) «ابراهیم مطیع فرمان خدا بود».

اعطاء حسنه به ابراهیم در دنیا: و اتَیناهُ فی الدنیا حَسَنهً؛ (۴) «ما در دنیا به او حسنه دادیم».

تنزیه ابراهیم از شـرک: وَ لَم یَکُ مِنَ المُشرکینَ؛ (۵) «ابراهیم از مشـرکان نبود». و در آیه دیگر از سوره نحل می فرمایـد: و ما کانَ مِنَ المُشرکینَ؛ (۶) «ابراهیم از زمره مشرکان نبود».

سخن گفتن بـا خـدا: و اذ قال ابراهیمُ رَبّ ... قالَ وَ مَن کفَر ...؛ (۷) «هنگامی که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا ... خداونـد در پاسخ فرمود: کسی که کافر شده بهره کمی خواهیم داد».

به جز ویژگی های سی و هفت گانه سابق، از اوصاف دیگر ابراهیم علیه السلام این است که

۱- نحل: ۱۲۳

۲- نحل: ۱۲۰

۳- نحل: ۱۲۰

۴- نحل: ۱۲۲

۵- نحل: ۱۲۰

۶- نحل: ۱۲۳

۷- بقره: ۱۲۶

سعی او سنتی برای یکی از مناسک و ارکان حج شد. تمام حج گزارانی که در طول تاریخ به این سنت عمل می کنند، تأسی به سیره ابراهیم علیه السلام کرده اند. ابراهیم علیه السلام سنت گزار است؛ زیرا تمامی سنن الهی را پذیرفته و براساس آن عمل کرده است. پس باید سعی ابراهیمی داشت و همچون ابراهیم علیه السلام میان دو قطب حج یعنی صفا و مروه هفت بار رفت و بر گشت.

سعی ابراهیم علیه السلام مسیری به سوی روشنایی است، آینه ای که در آن انسان خویشتن واقعی را می بیند، سعی ابراهیم علیه السلام خلوتی با خویشتن گمشده است. این سعی آمیزه ای زیبا از عشق است و عرفان، سعی ابراهیم علیه السلام از جنس نور و سرور است، تلاشی از سنخ شعور و حضور است، مسیری که سالك را از جهان ماده جدا ساخته، از زمین شهوت برکنده و آدمی را تا عرش بالا می برد. از اینجا باید سعی را آغاز کرد؛ سعی و جهادی به سوی او و برای او؛ همانطور که ابراهیم علیه السلام کعبه را برای خدا بنا کرد و آماده بود تا فرزندش را برای خدا فدا کند. سعی ابراهیم علیه السلام، سعی میان تفتیدگی دل و عطشناکی لب برای لحظه وصال است. سعی ابراهیم علیه السلام تعبیر رویای دنیاست، سعی ابراهیم علیه السلام عاشقانه امید است و زیبا سروده شعر مستی!

چو مرغی سوی سعی پرکشیدم زمروه تا صفا چندی دویدم

در اوج تشنگی از ماده رستم کنار زمزم معنا رسیدم

۵. امید هاجر

خداوند به ابراهیم علیه السلام در سن پیری از کنیزش هاجر، فرزندی به او عطا کرد که نام وی را «اسماعیل» گذارد. همسر اول او «ساره» نتوانست تحمل کند که ابراهیم علیه السلام از غیر او فرزندی داشته باشد؛ از این رو خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا مادر و فرزند را به مکه- که در آن زمان بیابانی بی آب و علف بود- ببرد و سکنا دهد. ابراهیم علیه السلام فرمان خدا را امتثال کرد و آن ها را به سرزمین مکه برد. ابراهیم علیه السلام هنگام وداع دست به دعا برداشت و گفت: خداوندا! من به فرمان تو همسر و کودکم را در این بیابان سوزان و بدون آب و گیاه تنها می گذارم، تا نام تو بلند و خانه تو آباد گردد. طولی نکشید غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر او خشکید، بی تابی کودك شیرخوار، مادر را چنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای به دست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست.

نخست به کنـار کوه صـفا آمـد، اثری از آب در آنجـا ندیـد. سـرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به سوی آن شـتافت و در آنجـا نیز به آب دست نیـافت. از همان جا سـرابی نیز در کوه صـفا دیـد، دوباره به سوی آن بازگشت و هفت بار این تلاش و سـعی را برای دستیابی به آب انجام داد. در آخرین لحظات ناگهان از نزدیک جای کودک چشـمه زمزم جوشیدن گرفت. مادر و کودک از آن نوشیدند.

این داسـتان، روایت دیگری هم دارد. مادر اسـماعیل در بیابان گرم و سوزان مکه تشنه شد. لذا بالای کوه صفا رفت تا ببیند در بیابان کسی هست که او را یاری کند یا نه.

دوباره به کوه مروه رفت و به بیابان نگاه کرد؛ ولی کسـی را ندید. این فاصـله میان کوه صفا و مروه را هفت مرتبه پیمود تا این که در اوج ناامیدی جبرئیل به سوی او آمد و از او پرسـید: تو کیستی؟ گفت: من مادر فرزند ابراهیم علیه السلام هستم. جبرئیل پرسـید: ابراهیم علیه السـلام شـما را به امید چه کسـی رها کرد؟ گفت: به امید خدا. جبرئیل گفت: خدا شـما را کافی است، به سوی صفا باز گرد. هاجر بازگشت و دید که زیر پای کودکش چشمه ای جوشیده است.

چو هاجر سوی مسعی رهسپارم سرِ سعی صفا و مروه دارم

خداوندا! به من آبی بنوشان که شوید از ضمیر جان غبارم

داسـتان هـاجر در هر دو صورت نشـان از یـک چیز دارد و آن این که دنیا جایگاه امیـد است. امیـدها دقیقاً در ناامیـدی ها لانه کرده اند و از اوج ناامیدی است که امید می روید.

بنـده مؤمنی که به خدا اعتماد کرده و به امید او سـعی می کند، هرگز ناامید نمی شود. اساساً ناامیدی از خدا معنا ندارد. خدا و ناامیدی با یکدیگر قهرند و خداوند همیشه انسان امیدوار و دل بسته خویش را دوست دارد.

داسـتان سـعی، حکایت امید است. در بیابان سوزان حجاز هاجر و اسـماعیل تنها مانده اند. ابراهیم علیه السـلام براساس رسالت خویش، زن و فرزند را تنها رها کرد و رفت؛ در بیابانی تفتیده، زنی تنها و فرزندی خردسال و گرسنگی و تشنگی. کدام پدر و همسری با خانواده خویش چنین می کند؟ کجاست عاطفه پدری و همسری؟ اما ابراهیم علیه السلام پیش از آنکه پدر اسماعیل و سرپرست خانواده ای باشد، پدر امت است و راهنمای بشر! زن و

فرزند او را نگران می کند؛ اما آینده تاریخ شوری عظیم در دل او می افکند. او با این عمل خویش درس هایی به انسانیت داد؛ از یک طرف درس توکل در شرایط سخت و دشوار و از سوی دیگر، درس امید در اوج ناامیدی. آنگاه که گرد ناامیدی بر چهره هاجر نشسته بود، خسته و نگران دست و پا زدن کودک خویش را می نگریست، ناگاه در زیر پای او چشمه ای جوشید؛ چشمه ای جاری و ابدی. و اینگونه قصه سعی و زمزم ماندگار و ابدی شد و تا همراه تاریخ جاودان.

داستان سعی هاجر راز دیگری هم دارد. او به دنبال آب بود، زلال آب، چشمه سار معرفت است. سعی به انسان معرفت داده، سالک را عارف می کند؛ سعی، زائر را آماده ورود به صحنه عرفات می کند. هفت شوط سعی چونان هفت گام معرفت بنده مومن را به زمزم عرفان نزدیک می کند، تا از قلب ساعی سرچشمه های حکمت بجوشد و انسان تشنه را سیراب کند.

۶. سرّ هروله

مستحب است پیاده سعی شود و از صفا تا مناره میانه، راه برود و از آنجا تا جایی که بازار عطاران است، تند برود و از آنجا تا مروه نیز آرام رود و در بازگشت هم همینگونه عمل کند. به بیان دیگر هروله میان دو شاخص(دو چراغ سبز) از مستحبات این رکن حج است. برای هروله سرّی و رازی بیان شده است. سرّ هروله فرار شیطان و شتاب گرفتن به سوی خداست. از امام صادق علیه السلام در این باره حدیثی نقل شده است:

«صَارَ السَّعْيُ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ لِأَنَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام عَرَضَ لَهُ إِبْلِيسُ فَأَمَرَهُ جَبْرَئِيلُ علیه السلام فَشَدَّ عَلَيْهِ فَهَرَبَ مِنْهُ فَجَرَتْ بِهِ السُّنَّهُ يَعْنِي بِهِ الْهَرْوَلَهَ». (۱)

«سعی میان صفا و مروه از آن جهت واجب شد که شیطان، خود را به حضرت ابراهیم نشان داد. جبرئیل به آن حضرت دستور داد که به او حمله کند، شیطان

۱- بحارالأنوار، ج ۱۲، ص ۱۰۷؛ علل الشرائع، ص ۴۳۲، روایت ۱

هم گریخت. از این رو سنت هروله قرار داده شد.»

پس هروله سعی به معنای حمله به ابلیس و اعوان و انصار اوست و این در واقع شتاب گرفتن به سوی خداست که قرآن فرمود: فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ. (۱) خداونـد دارای اسـماء و صـفات حسـنی است. هر یک از نامهای او طالب ظهورند و اگر ظهور نکنند حکم آن اسم تعطیل شده است. (۲) هر اسمی حکمی و دولتی دارد که اگر جلوه نکند، دولتش از بین رفته است؛ لذا ظهور و تجلی، از لوازم انفکاک ناپذیر اسمائند.

بر این اساس می توان گفت سئوال و طلب اسم «تواب» این است که آیا توبه کننده ای هست که توبه اش را بپذیرم؟ سئوال و طلب اسم «مجیب» این است که آیـا درخواست کننـده ای هست که حاجتش را برآورم؟ طلب و سـئوال اسم «غفور» این اسـت که آیا درخواست کننده بخششی هست که او را ببخشم؟ سئوال و طلب اسم «داعی» این است:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ ی (۳)؛

«ای اهل ایمان چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به حیات ابدی برسید.»

خواست تا غفاریش گردد پدید اهل جرم و معصیت را آفرید

ای گنه کاران کنون با صد امید خانه غفاریش را در زنید

ای گروه مجرمان روسیاه ای گنه کاران با صد دود آه

راه نومیدی گرفتن بس خطاست بلکه انکار صفت های خداست

اگر کسی شتابان به سوی حق رود، در واقع پاسخی به این اسم الهی داده است.

خداوند انسان ها را دعوت کرده است و از آن ها توقع اسـتجابت دارد. کسـی که دعوت حق را لبیک گوید، باید در این سـیر خود شتاب کند و هروله کنان مسیر معنوی خویش را به

۱- ذاریات: ۵۰

۲- ترجمه فتوحات، باب ۷۰- ۷۲، ص ۸۴۵

۳- انفال: ۲۴

سمت او بپیماید. امام صادق علیه السلام هم در حدیث مصباح الشریعه چنین فرمود:

«وَ هَرْوِلْ هَرَباً مِنْ هَوَاکَ وَ تَبَرِّیاً مِنْ جَمِیعِ حَوْلِکَ وَ قُوَّتِک». (۱)

«با هروله ات، از هوای نفس خود بگریز و از همه نیرو و توان خود تبرّی بجوی.»

۷. هفت سیر

اشاره

سعی، رفت و آمد میان صفا و مروه است که باید هفت شوط باشد. اسرار هفت شوط قبلا در بحث طواف گذشت، اما رفت و آمد میان صفا و مروه هم نکته ها و رمزهایی دارد:

لطیفه اول: سیر میان عالم ظاهر و باطن

سعی میان صفا و مروه، حرکت میان عالم ظاهر و باطن است. (۲) حج گزار با سعی خویش از عالم کثرت به عالم وحدت رجوع کرده و سپس از عالم وحدت به عالم کثرت بازمی گردد. صفا ظهور عالم وحدت و مروه جلوه عالم کثرت است. از سوی دیگر دنیا، ظاهر جهان هستی و آخرت، باطن عالم است. لذا سعی به معنای عبور از دنیا و وصول به آخرت و در سیر بعدی بازگشت از آخرت به دنیاست تا سالک در این مسیر، سیر خود را کامل کرده، به مقام جمع بعد از کثرت و تفرقه دست یابد.

لطیفه دوم: سیر میان صفا و مروت

صفا نامی برای پاکی از آلودگی است، (۳) صفا پرهیز از هر نوع شک و تردید است، صفا وصول به مقام یقین است، اهل صفا جلوه های رحمانی را در باطن خود جای داده اند و با فروغ معارف، درون خویش را نورانی ساخته اند، آن ها شیرینی مناجات الهی

۱- بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۱۲۴

۲- اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۴۱

۳- شرح منازل السائرین، ص ۲۰۰

را می چشند و هر چه را جز اوست از یاد می برند، با صفا، سالک به سوی جمال و زیبایی کشیده می شود و لذت دیدار می یابد. صفایی که از پیوستن به محبوب حاصل می شود، دشواری ها را از دوش سالک برداشته، لذت شهود دائمی را در کام او می ریزد. اهل صفا، اهل مناجات، اهل نور و اهل سعی و سلوکند.

اهل مروّت با خلق از طریق صبر و با حق از طریق نیاز، زندگی می کنند. (۱) آن ها قدر خویش و زندگی دنیا را می دانند؛ زیرا تنها با این سرمایه است که انسان به کمال می رسد، هر چه از خدا رسد به آن شاکرند، هر چه برای حق انجام می دهند، در آن خلل و آفتی دیده، از او عذرخواهی می کنند و هر چه را که حق برای آن ها اختیار کند، عین صواب می دانند.

پس اهل مروت، اهل صبر، اهل رضایت و اهل نیازند. سعی میان صفا و مروه، سعی میان صفای دل و مروت با خلق است، سعی میان مناجات با خدا و صبر با مردمان است و سعی میان وادی نور و بیابان آفات است.

لطیفه سوم: سیر میان دو قوس

انسان سالک دارای دو قوس است؛ قوس نزول و قوس صعود. آدمی در قوس نزول به حکم هبوط در این خاکدان زمین محبوس شده است، روح انسان هنگام تنزل از تمامی عوالم جبروت، ملکوت تا ملک عبور کرده و از هر عالمی عصاره آن را برگرفته است. انسان بعد از عبور از عوالم مختلف به وحشت سرای دنیا قدم گذاشت. در این زمان حجابهای مختلف، وجود او را فرا گرفت و او را از مواجهه و معاینه ملکوت بازداشت.

غفلت، نسیان و حجاب، نتیجه تعلق به طبیعت و ماده است.

آفتاب شریعت و نبوت برآمد تا بذرهای معرفت بار دهند و انسان در قوس صعود به جلوه گاه کامل الهی برسد. انسان مستعد نخست تائب می شود، سپس شعله عشق درون او را فرا گرفته، بانگ های حقیقت را اجابت می کند و از اینجا سیر و سلوک آغاز می شود؛

۱- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللّه انصاری، ج ۱، ص ۲۵۹

سلوکی از یقظه و سیری به عالم معنا. لذا سعی میان صفا و مروه، اشاره به سیر میان دو قوس نزول و صعود دارد: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. (۱)

لطیفه چهارم: سیر از خدا به سوی خدا

سالک دو سفر در پیش دارد، سفری از خلق به سوی حق و سفری از حق به سوی خلق. البته در عرفان سخن از سفرهای چهارگانه است (۲) ولی می توان آن را به دو سفر تقلیل داد. سعی از صفا به سوی مروه سفری از خلق به سوی حق است و سعی از مروه به سوی صفا، سفری از حق به سوی خلق! و سعی میان صفا و مروه تردد میان ملک و ملکوت است. سفر اول نیل به مقام ولایت است و سالک در این سفر تحت اسم «ولی» قرار می گیرد که: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ. (۳) او از وادی ضلالت و ظلمت به سوی بهشت نور نقل مکان می کند. سفر دوم تنزل از مقام ربوبیت است که حاصل آن مقام انباء می باشد و انسان کامل در این سفر به مقام نبوت دست می یابد. بنابراین سعی میان صفا و مروه، سیر از خدا و به سوی خداست. (۴)

لطیفه پنجم: سیر میان جمال و جلال

خداوند را دو گونه اسماء است؛ اسماء جمال و اسماء جلال.

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيّاً ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى (۵) «بگو: چه اللّه را بخوانید یا چه رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید نامهای نیکو از آن خداست.»

سعی میان صفا و مروه اشاره ای عرفانی به سیر میان جمال و جلال الهی دارد، گویا

۱- بقره: ۱۵۶

۲- مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۸۱

۳- بقره: ۲۵۹

۴- ترجمه فتوحات، باب ۷۰- ۷۲، ص ۶۷۱

۵- اسراء: ۱۱۰

سالک از جمال الهی به سوی جلالش سیر کرده، در بازگشت از جلال او به جمالش رجعت می کند، تا در نهایت مظهر تمام اسماء و صفات الهی شود.

لطیفه ششم: سیر میان دنیا و آخرت

عبد سالک از دنیا به سوی آخرت می گریزد و در سیر دوم از آخرت به دنیا آمده تا از دنیا توشه و نصیبی برای عقبای خویش برگیرد. او از «متاع قلیل» به «حیات بهتر» سیر می کند.

قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ وَ الْآخِرَهُ خَیْرٌ (۱)؛

«بگو متاع این جهانی اندک است و آخرت از آن پرهیزکاران است.»

او از دار فانی و بی قرار به «دار قرار» سیر می کند:

انما هذه الحیوه الدنیا متاع و ان الاخره هی دار القرار (۲)؛

«این زندگی دنیا اندک مایه تعیش است و آخرت سرای بقاست.»

پیام معنوی سعی میان صفا و مروه، سیر از دنیا به آخرت، سیر از اندک به سوی بیشتر، سیر از کالا به سوی حیات، سیر از فنا به سوی بقا، سیر از مرگ به سوی حیات و سیر از وادی خفتگان به سرزمین زندگان است؛ تا عبد ساعی در این مسیر زنده شود، بقا یابد و به سرزمین بهجت و سرور گام نهد.

لطیفه هفتم: تردد میان خوف و رجا

امام سجاد علیه السلام در بیان نورانی خویش در حدیث شبلی به این مضمون اشاره فرمود:

«أَ سَعَیْتَ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ وَ مَشَیْتَ وَ تَرَدَّدْتَ بَیْنَهُمَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ لَهُ:

نَوَیْتَ أَنَّکَ بَیْنَ الرَّجَاءِ وَ الْخَوْفِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَمَا سَعَیْتَ وَ لَا مَشَیْتَ وَ لَا

۱- نساء: ۷۷

۲- غافر: ۳۹

تَرَدَّدْتَ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ»؛

«پرسید: آیا میان صفا و مروه سعی کردی و بین آن دو گام برداشتی؟ گفت آری. پرسید: آیا نیت کردی که میان بیم و امید هستی؟ گفت: نه. فرمود: پس نه سعی کرده ای نه راه رفته ای و نه میان صفا و مروه رفت و آمد کرده ای!.»

خوف بیمی است که بنده همواره از خدا در دل دارد؛ خوف ترس از عقاب یا عدم پاداش یا فراق دوست است؛ خوف تازیانه خداست و انسان با ترس راست می شود.

خوف از معرفت حاصل می شود. انسان هر چه به او معرفت بیشتری پیدا کند، خوفش دو چندان می شود. در اینجا نکته ای وجود دارد و آن این که گاهی در قرآن خوف از بندگان نفی می شود، چنانکه در وصف اولیاء اللّه فرمود: لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ (۱) و گاهی خوف، مطلوب شمرده شده است مثل: وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً؛ (۲) «و خدا را از راه ترس و هم از روی امید بخوانید».

واقعیت آن است که خوف دو گونه است؛ سیاه و سبز. خوف سیاه در دل عارف و اهل حق راه ندارد. اما خوف سبز، میمون، دل گشا و روح افزاست. ترس سیاه از ماسوا و خوف سبز از فراق اوست.

خفته از انبوه اندوهان سوهان صولتم خرم اندوه سبزم بیشه اندیشه هاست

«رجا» امیدواری به رحمت و عفو الهی است. دل بستن به دوستی دوست، عیش و شادی دلهاست، منزلی از منازل و حالتی از حالات است که به موجب آن، سالک به جد و جهد افتاده، به وعده های نیک دل می بندد. میان «رجا» و «تمنا» فرقی است و آن این که تمنا انسان را به کاهلی می کشد؛ اما رجا جد و جهد انسان را بیشتر می کند، رجا محمود است و تمنا مذموم، رجا امید به وعده های الهی است، اما تمنا دل خوش داشتن به آمال انسانی؛ رجا انسان را با رحمت بیکران خداوند گره می زند. کاشانی گفت:

۱- بقره: ۲۶۲

۲- اعراف: ۵۶

«خوف و رجا به مثابت دو قدمنـد، سالکان طریق را که بـدان قطع منازل مراحل کننـد، گاهی به قدم خوف از مهالک وقوف و سکون فترت می گذرند و گاهی به قدم رجا از ورطات یاس و قنوط راه به در می برند. (۱)»

مجرما بنگر کرم های خدا که تو را می خواند آن سو که بیا

پس مشو نومید، خود را شاد کن پیش آن فریادرس فریاد کن

از دیگر اسرار سعی میان صفا و مروه، تردد میان دو کفه میزان در عرصه قیامت است. صفا تمثل کفه حسنات و مروه تمثل کفه سیئات است. (۲) تردد به این معنـاست که انسـان نمی دانـد در قیامت چه عاقبتی در انتظار اوست و کـدام کفه برای او ترجیح پیـدا می کنـد. در واقع سـعی میان صـفا و مروه، تردد میان مغفرت و عـذاب است، تردد میان ظاهر و باطن است، میان خوف و رجاست و تردد میان آفاق و انفس است: سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (۳) و سعی میان صفا و مروه تردد میـان یمین و شـمال است إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ. (۴) سـعی انسان را در آستانه رهایی قرار می دهد؛ گسسـتن زنجیرها، عقده ها و حجابهایی که باعث رهیدن آدمی می شود. صـفا از انسان مصـطفی می سازد، سـعی از صفا یعنی رفتن، گـذر کردن. سعی با مانـدن، رکود و خمودی مناسـبتی ندارد. انسان آمده است تا برود نه این که بماند؛ پس باید عزم رفتن، قصد رهایی و آهنگ پالودن غبارها کند.

سعی گزار روح خود را برای دیـدار حق مهیا می کند و برای این دیدار خود را از زشتیها و آلودگی ها طاهر می سازد. سالک در سـعی خویش فریـاد هـاجر را می شـنود و به دنبـال «انیس» و «جلیس» می گردد. اسـماعیل وجود آدمی تشـنه است؛ بایـد با هجرت خویش از خودیت تا خدا آنرا سـیراب کرد. در سـعی می توان بیم و امید، ظاهر و باطن، جمال و جلال و دنیا و آخرت را تجربه کرد.

۱- مصباح الهدایه، ص ۲۹۵

۲- محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۳

۳- فصلت: ۵۳

۴- ق: ۱۷

از صـفا باید صفای درون و از مروه، مروت آموخت. باید به حالت خشوع، تکبیر و مناجات مسیر مسعی را پیمود. داستان هاجر و اسـماعیل یعنی حکایت سـراب و آب. این داسـتان همیشـگی زندگی است؛ از سرابها باید گریخت و به زلال عشق و معرفت روی آورد. در سعی، انسان خدا را با تمامی عظمتش احساس می کند، کودک تشنه درون با آه و ناله از خدا رحمت می طلبد و از خدا می خواهد شیرینی گناه را از او بستاند و حلاوت بندگی به جای آن نشاند.

سعی یعنی دویـدن از زمین تـا آسـمان، یعنی پرواز از خـاک تا افلاک، یعنی دوری از زمین و نزدیکی به خـدا، یعنی رهایی از حیرت و نیل به معرفت، یعنی ارتحال از تن به سوی روح و دویدن در پی آواز حقیقت، سـعی یعنی فرار از جرم و امید به کرم، سعی یعنی فریاد در میان امواج خروشان تاریکی و پناه بردن به ملجأ قرار و سعی یعنی رفتن در امتداد خط سرخ شهادت چونان حسین علیه السلام که در میان حلقه های آتش، خصم، خون و کینه هروله عشق سر داد.

سرّ سنگ صفا و مروه

اشاره

حجرالاسود قطعه سنگی از بهشت است، مقام ابراهیم علیه السلام قطعه سنگی است که خاطره قدمهای ابراهیم را درون خویش جای داده است. صفا و مروه هم تکرار داستان سنگ است. براستی در سنگ چه سرّی است؟

یک) سنگ و بیم

سنگ اهل خشیت است. اگر آن را از بلنـدی رها کنیم پایین می آیـد و این حقیقت عبودیت است. سـنگ از بیم خدا فرو می افتد، خداوند به این حقیقت خبر داده است:

وَ إِنَّ مِنْها لَما یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ (۱)؛

۱- بقره: ۷۴

«بعضی از سنگها از ترس خدا فرو افتد.»

از سوی دیگر خشیت خاصیت علم و معرفت است.

إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ (۱)؛

«از خداوند تنها بندگان دانایش بیمناکند.»

پس سنگ داناست؛ زیرا موجودی که بیم دارد، می داند که از چه کسی بیمناک است.

دو) سنگ و حیات

سنگها شکافته می شوند و از کنارشان آب حیات جاری می شود.

وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَهِ لَما يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ (۲)؛

«بعضی سنگها، جویها از آن ها بشکافد.»

سنگ محلی برای آشکار شدن آب حیات است؛ آبی که هر چیز زنده ای از آن حیات یافته است: وَجَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْ ءٍ حَيٍّ. (۳) سنگ، معدن حیات است و از دل آن زلال علم بیرون آمده و جهل را می میراند. لذا سنگ نوید حیات می دهد.

سه) سنگ و جمال و جلال

۱- فاطر: ۲۸

۲- بقره: ۷۴

۳- انبیا: ۳۰

سنگ از یک سو نماد آب و حیات است و از سوی دیگر وسیله عذاب. آنگاه که موسی اراده کرد قومش را از تشنگی نجات دهد، عصای خویش به حجر زد و از دل آن به تعداد فرقه های بنی اسرائیل آب جاری شد(بقره: ۶۰).

از سوی دیگر خداوند سنگ را وسیله عذاب فجار و مشرکان قرار داد و بر آن ها باران سنگ باراند و آن ها را زیر و رو کرد:

فَجَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (۱)؛

«شهر را زیر و زبر کردیم و بارانی از سجّیل بر آنان باریدیم.»

چنانکه خداوند مشرکان و منافقان را با سنگ شدن عذاب می کند.

قُلْ كُونُوا حِجارَةً (۲)؛

«بگو سنگ باشید.»

از این رو سنگ مظهر جمال است چنانکه جلوه جلال الهی هم می باشد.

چهار) سنگ و تسبیح

تمام هستی از جمله جماد تسبیح حق گفته، به حمد او مشغولند. آن ها به تسبیح خود عالم و عارفند و این انسان است که تسبیح آن ها را نمی فهمد.

وَ إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (۳)؛

«و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می ستاید ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی فهمید.»

حاصل آنکه سنگ از خدا بیمناک است، سنگ منشأ حیات برای جانداران است، سنگ مظهر جمال و جلال الهی است و سنگ تسبیح و حمد خدا می کند. چنین ویژگیهایی کمتر در انسان یافت می شود. پس سنگ عابدتر است و به خدا عارف تر!

۱- حجر: ۷۴

۲- اسراء: ۵۰

۳- اسراء: ۴۴

سنگ هرگز دعوی الوهیت ندارد، سنگ هرگز خود را شریک در کبریایی خداوند نمی داند، سنگ هرگز از حقیقت عبودیت خارج نمی شود؛ اما ادعاهای آدمی گوش فلک را کر می کند. بنابراین صفت جمادیت برتر از نوع انسان است و آنگاه که از میان انسان ها، انسان کاملی برخیزد، او اکمل موجودات است. شاید بدین ملاحظات است که خداوند ارکان اصلی مسجدالحرام و مناسک حج را سنگ قرار داده است.

سرّ آغاز کردن از صفا

سرّ آن که سعی باید از صفا آغاز شود چیست؟ سرّ شروع کردن سعی از صفا این است که خداوند در قرآن از صفا آغاز کرده است و نام صفا را در ابتدا بیان نموده است.

رسول خدا هنگام سعی از صفا شروع کرد و فرمود:

«ابْدَءُوا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ» (۱)

؛

«از همانجا آغاز کنید که خدای سبحان آغاز کرد.»

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص حِینَ فَرَغَ مِنْ طَوَافِهِ وَ رَكْعَتَیْهِ قَالَ أَبْدَأُ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مِنْ إِتْیَانِ الصَّفَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّه». (۲)

همچنین معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِینَ فَرَغَ مِنْ طَوَافِهِ وَ رَكْعَتَیْهِ قَالَ: أَبْدَأُ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مِنْ إِتْیَانِ الصَّفَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّه»؛ (۳)

۱- تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۹۶؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۲، روایت ۱۸۲۵۹

۲- کافی، ج ۴، ص ۴۳۱

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۳۱، روایت ۱

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از طواف و دو رکعت نماز آن فراغت یافت فرمود: از جایی آغاز می کنم که خداوند آغاز کرده است، خداوند بزرگ می فرماید: صفا و مروه از شعائر خداست.»

آغاز کردن از صفا در واقع رعایت ادب با خداست. ادب انواعی دارد؛ ادب شاگرد مقابل استاد، ادب فرزند برابر والدین یا ادب امت در برابر رسول خدا. اما مهمترین نوع ادب، ادب در برابر حضرت ربوبیت است. ادب با خدا را باید از ابراهیم علیه السلام آموخت.

خلیل اللّه برای آنکه غفران و رحمت الهی را برای عصیانگران درخواست کند، به خدا امر نکرد بلکه از او طلب مغفرت نمود. یعنی فرمود: وَ مَنْ عَصانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ؛ (۱) «هر کس فرمان من نبرد، تو آمرزنده مهربانی». و نفرمود: «آن ها را ببخش و به آن ها رحم کن». عیسی هم برای طلب دفع عذاب از امت خویش با خدا رعایت ادب کرد؛ یعنی فرمود: إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ؛ (۲) «اگر آنان را عذاب کنی، بندگان تو هستند و اگر آنان را بیامرزی تو پیروزمند و حکیمی». و نفرمود:

«آن ها را عذاب نکن و آن ها را ببخش». ایوب هم برای طلب شفا و رحمت به خدا امر نکرد یعنی فرمود: أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ؛ (۳) «به من بیماری و رنج رسیده و تو مهربان ترین مهربانانی» و نفرمود: «مرا رحم کن».

رعایت ادب با خدا ثمره محبت است، چنانکه برای انسان حب و عشق بیشتری هم می آورد. سالک باید در ظاهر و باطن، در سرّ و علن و در پیدا و پنهان اهتمام به ادب با حضرت حق داشته باشد. ادب انسان را از حد عبودیت خارج نمی کند، رعایت ادب آدمی را به فقر و مسکنت خویش واقف می گرداند و موجب می شود که اصل خویش را باز یابد. چنانکه در حکایت محمود واباز می بینیم.

۱- ابراهیم: ۳۶

۲- مائده: ۱۱۸

۳- انبیاء: ۸۳

«وقتی محمود به خلوت قصد وثاق ایاز کرد چون حاضر شد، دید که در برابر ایاز پوستینی دریده و کلاهی کهنه بر میخ آویخته بود. پرسید که این چیست؟

ایاز جواب داد: چون دست دولت مرا در سلوک عبید پادشاه انتظام بخشید، این لباس افلاس از سر من برکشید و خلعت کرامتم در پوشانید. اکنون جهت دفع نسیان و منع طغیان که از لوازم نفس انسان است آن را در مقابله نظر نصب کرده ام تا هر لحظه بدو نگرم و به تکریر و تذکیر او، مذاکره سوالف احوال خود می کنم و قدر مرتبه خود را فراموش نگردانم و به کلاه و کمر مرصّع و جامه زربفت که از احسان پادشاه یافته ام مغرور و طاغی نگردم. دانم که لباس ذاتی من آن است و این چه اکنون دارم همه فضل پادشاهی است». (۱)

اسرار زمزم

اشاره

مستحب است حج گزار بعد از فراغ از نماز طواف و پیش از سعی، از آب زمزم قدری بیاشامد و به سر و پشت و شکم خود بریزد و بگوید:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نَافِعاً وَ رِزْقاً وَاسِعاً وَ شِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَ سُقْم». (۲)

«خداوندا! این را عملی سودمند و رزقی گسترده و درمانی برای هر درد و بیماری قرار بده.»

زمزم نامهای مختلفی دارد نظیر: «رکضه جبرئیل» به معنای قدمگاه جبرئیل، «حفیره اسماعیل»، به معنای چاه اسماعیل، «حفیره عبدالمطلب» به معنای چاه عبدالمطلب، «برّه» به معنای پرخیر، «مضنونه» به معنای نفیس، «رواء» به معنای آبرو، «شبعه» به معنای سیر کننده، «شفاء سقم» به معنای شفای بیماری و «زمزم». به این علت به این آب زمزم می گویند که هاجر بعد از آنکه آب زیر پای اسماعیل آشکار شد با ریگ ها دور آن را گرفت تا آب در آنجا جمع شود(زمّ یعنی جلو چیزی را گرفتن یا جمع کردن).

امام صادق علیه السلام داستان پیدایش زمزم را چنین بیان می کند.

۱- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۱۴۷

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۳۰

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَمَّا خَلَّفَ إِسْمَاعِيلَ بِمَكَّةَ عَطِشَ الصَّبِی ...»؛ (۱) «چون ابراهیم علیه السلام اسماعیل را در مکه جا گذاشت، کودک تشنه شد. میان صفا و مروه درختی بود. مادرش بیرون شد تا آنکه بر صفا ایستاد و گفت: آیا در این دشت کوهی هست؟ کسی پاسخش نداد. رفت تا به مروه رسید و گفت: آیا در این وادی همدمی هست؟ پاسخی نشنید. دوباره به صفا بازگشت و همان را گفت و این کار را هفت بار انجام داد. از این رو خداوند آن را سنت قرار داد. جبرئیل نزد هاجر آمد و پرسید: کیستی؟ گفت: کنیز ابراهیم. گفت: به امید چه کسی شما را اینجا واگذاشته است؟ گفت: اگر چنین می گویی هنگامی که خواست برود به او گفتم: ای ابراهیم! ما را به که سپردی؟ گفت: به خدای متعال. جبرئیل گفت: شما را به کسی سپرده است که شما را بس است.

مردم از مکه عبور نمی کردند، چون آب نبود. کودک با پای خود به زمین زد و زمزم جوشید.(حضرت) فرمود: هاجر از مروه به سوی کودک بازگشت در حالی که آب جوشیده بود. شروع کرد به جمع کردن خاک در اطراف آب تا جاری نشود و اگر آن را واگذاشته بود، آب جاری می شد. فرمود: چون پرندگان آب را دیدند بر گرد آن جمع شدند. کاروانی از یمن به قصد سفر گذشت چون کاروانیان، پرندگان را دیدند گفتند: پرندگان جز پیرامون آب جمع نمی شوند. نزد آنان آمدند به آنان آب و غذا دادند و خداوند به این وسیله روزی ایشان را جاری ساخت. مردم از مکه عبور می کردند و از طعام به آنان می خوراندند و از آب سیرابشان می کردند.»

یک) بخشش گناهان

نوشیدن آب زمزم گناهان را می برد، آن ها را می شوید و درون انسان را پاک می گرداند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«فَطَافَ بِالْبَیْتِ سَبْعاً وَ صَلَّی خَلْفَ الْمَقَامِ رَکْعَتَیْنِ شَرِب مِنْ مَاءِ زَمْزَم

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۲، روایت ۲

غُفِرَتْ ذُنُوبُهُ كُلُّهَا بَالِغَةً مَا بَلَغَت»؛ (۱) «کسی که هفت بار طواف کعبه کند و دو رکعت نماز پشت مقام بخواند و از آب زمزم بنوشد، تمام گناهان او- هر مقدار که باشد- آمرزیده می شود.»

سرّ این تأثیر شگرف آن است که نهر زمزم از نهرهای بهشتی است که در روی زمین جاری است، پیداست که هر گاه آبی از بهشت به درون و بیرون آدمی ریخته شود او را از هر جهت پاک و مبرا خواهد کرد. لذا آب زمزم بهترین آبهای روی زمین است.

نشستم در کنار چاه زمزم بنوشیدم از آن سرچشمه نم نم

درونم روشن از نور خدا گشت روانم شد رها از آتش غم

دو) درمان دردها

آب زمزم برای کسی که آن را بنوشد شفاست، دردهای او را درمان می کند، آلام او را از بین می برد و امراض روحی، روانی و تنی انسان را علاج می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَاءُ زَمْزَمَ شِفَاءٌ لِمَا شُرِبَ لَهُ». (۲)

همچنین ایشان فرمود: «مَاءُ زَمْزَمَ دَوَاءٌ مِمَّا شُرِبَ لَهُ». (۳)

آب زمزم هم شفا می دهد، هم دوای دردها محسوب می گردد. امام صادق علیه السلام محدوده شفای آب زمزم را تعمیم داده، آن را برای هر دردی مؤثر می داند. «زَمْزَمَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ». (۴)

شفادهی آب زمزم اختصاصی به دردهای ظاهری و سطحی ندارد، این آب می تواند آلام روحی را هم درمان کند، بیم ها، اندوهها و افسردگی ها را از بین ببرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَاءُ زَمْزَمَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ وَ أَمَانٌ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَ حَزَنٍ». (۵)

۱- الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۹۳

۲- فقیه، ج ۲، ص ۱۳۵، روایت ۵۷۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۴۷، روایت ۵- ۱۱

۳- فروع کافی، ج ۶، ص ۳۸۷، روایت ۵

۴- المحاسن، ج ۲، ص ۳۹۹، روایت ۲۳۹۶

۵- فقه الرضا، ص ۴۶

«آب زمزم هر دردی را شفا می دهد و از هر بیم و اندوهی ایمن می دارد.»

اگر انسان از خوف و حزن مبرا شود، ولی خـدا می گردد، زیرا از ویژگی های اولیای خدا این است که نسبت به آینده خائف نیستند و از گذشته هم حزنی در دل ندارند: أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ. (۱) از آنجا که آب زمزم جایگاه و تأثیر ویژه ای دارد، یکی از سنت های پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که می خواست آب زمزم را برایشان هدیه بیاورند. رسول خدا از این آب می نوشید و زمانی که در مدینه بود آن را بعنوان هدیه می پذیرفت. امام باقر علیه السلام فرمود:

«کان النبی یستهدی من ماء زمزم و هو بالمدینه» (۲)

؛

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی در مدینه بود درخواست می نمود که از آب زمزم برایش هدیه بیاورند.»

سرّ تقصیر

بر حج گزار واجب است پس از اتمام سعی، تقصیر کند؛ یعنی قدری از ناخنها یا مقداری از موی سر یا شارب یا ریش خویش را بزنـد. این عمل از ارکان و عبادات حـج است و بایـد با نیتی پاک و خالص انجام گیرد. بعد از تقصـیر تمام امور محرمی که بواسطه احرام بر او تحریم شده بود، حلال می شوند جز تراشیدن سر.

آیه ای از سوره حج که ناظر به تقصیر است اشاره به بعضی مناسک دیگر حج هم دارد.

ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۳)؛

۱- یونس: ۶۲

۲- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۷۱، روایت ۱۶۵۷

۳- حج: ۲۹

«سپس چرک را از خود دور کنند و نذرهای خویش را ادا کنند و بر آن خانه عتیق طواف کنند.»

محمد بن مسلم در حدیثی از امام صادق علیه السلام مراد از این آیه را چنین بیان کرد:

«قَصُّ الشَّارِبِ وَ الْأَظْفَار» (۱)

؛

«مراد کوتاه کردن شارب و ناخن هاست.»

اما در حدیثی دیگر معنای دیگری از این آیه بیان شده است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«مِنَ التَّفَثِ أَنْ تَتَكَلَّمَ فِی إِحْرَامِکَ بِکَلَامٍ قَبِیحٍ»؛ (۲) «یکی از معانی چرک این است که در حال احرام کلام زشت بگویی.»

ذریح محاربی به امام صادق علیه السلام می گوید: دوست دارم درباره این آیه چیز بیشتری بدانم. امام علیه السلام به ایشان می فرماید:

«لیقضوا تفثهم، لقاء الامام و لیوفوا نذورهم، تلک المناسک» (۳)

؛

«مراد از دور کردن چرک ملاقات امام و مراد از ادا کردن نذرهای خویش انجام مناسک حج است.»

سپس عبداللّه بن سنان به امام علیه السلام می گوید: شما قبلًا فرمودید مراد گرفتن شارب و کوتاه کردن ناخن است در حالیکه ذریح محاربی به گونه ای دیگر از شما نقل می کند. امام فرمود:

«صَدَقَ ذَرِیحٌ وَ صَدَقْتَ إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَاهِراً وَ بَاطِناً وَ مَنْ یَحْتَمِلُ مَا یَحْتَمِلُ ذَرِیح»؛ (۴)

«هم ذریح و هم تو هر دو راست می گویید. قرآن هم ظاهر و باطنی دارد. چه

۱- فقیه، ج ۲، ص ۱۵۴

۲- معانی الاخبار، ص ۳۴۰

۳- همان.

۴- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۹

کسی می تواند همانند ذریح تحمل معنای باطنی داشته باشد».

حاجی بعد از آنکه سعی خویش را انجام داد، همانند انسانی است که به دیار معشوق بازگشته، نورانی شده و از تمامی گناهان پاک و مبرا شده است. او به میهمانی خدا رفته و با کوله باری از خوبیها، نیکی ها و زیباییها بازگشته است. او تولدی دوباره یافته، حیاتی مجدد پیدا کرده و اینک انسانی دیگر شده است.

خداوند می خواهد این تغییر و تحول را با علامتی در بدن او نشان دهد لذا امر کرده است که بخشی از بدن خویش را جدا کند. مو نشانه زیبایی است. خدا خواسته است انسان از زیبایی ظاهری بکاهد و سیرتی زیبا بیابد، درونش نورانی شده از نعمتهای الهی بهره مند شود. خدا خواسته که انسان جمال خویش را به پای جمال او قربانی کند، از درون خود روزنه ای به سوی نور معرفت پیدا کند، در پایان این راه و در آخرین مرحله این هجرت طولانی به نشانه بازگشت به زندگی نورانی، دستی به سر و روی خویش کشد و اوج خشوع و تواضع را در ظاهر خود هم نشان دهد. تقصیر رهایی از آلودگی هاست، تقصیر شستن زشتی هاست، تقصیر تمرین بندگی است، تقصیر شکستن قفس های مادی است و تقصیر پالایش ظاهر و درون است.

ص: ۴۵۱

فصل هفتم: اسرار عرفانی عرفات

اشاره

بر حج گزار واجب است با احرام به نیت حج تمتع، در عرفات وقوف پیدا کند؛ یعنی در زمان خاصی در محل عرفات حاضر باشد. این وقوف از ارکان حج بوده، قصد قربت نیاز دارد و باید بعد از زوال روز نهم تا غروب شرعی در آنجا باشد. وقوف در عرفات دارای مستحباتی است نظیر: طهارت، غسل، حضور قلب، وقوف در سمت چپ کوه و در دامنه آن، به جا آوردن نماز ظهر و عصر در اول وقت به یک اذان و دو اقامه و خواندن دعاهای مأثور که در رأس آن دعای عرفه سید الشهداست و نیز دعای امام سجاد علیه السلام که در صحیفه سجادیه آمده است.

در قرآن آیه ای وجود دارد که بر عرفه منطبق شده است.

وَ الْیَوْمِ الْمَوْعُودِ* وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (۱)؛

«و قسم به روز موعود و قسم به شهادت دهنده و آنچه بدان شهادت دهند.»

بعضی از روایات، مراداز شاهد را روزجمعه ومرادازمشهودرا روزعرفه دانسته اند. (۲) بعضی دیگر شاهد را روز عرفه و روز موعود را روز قیامت معرفی کرده اند. (۳) ولی اکثر

۱- بروج: ۲- ۳
۲- معانی الاخبار، ص ۲۹۸
۳- همان.

روایات شاهد را روز جمعه و مشهود را روز عرفه و روز موعود را قیامت اعلام نموده اند.

همچنین در آیه ای دیگر مراد از مشهود همان روز عرفه است. (۱) ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ (۲)؛

«در آن روز که مردم گرد آورده شوند و آن روز که مردم را در آن حاضر گردند.»

بر این اساس می توان گفت تعبیر «مشهود» در این دو آیه بر روز عرفه تطبیق شده است؛ از این رو خداوند در قرآن به عظمت این روز قسم یاد کرده و آن را روزی دانسته است که تمامی انسان ها در آن حاضر شده اجتماع یابند. همچنین براساس آیه دوم می توان گفت مناسبتی میان عرفات و عرصات قیامت وجود دارد.

در تفاسیر عرفانی اقوال متعدد و فراوانی درباره «شاهد» و «مشهود» آمده است. (۳) از جمله این که: شاهد، خلق و مشهود، خداست؛ از آن جهت که انسان ها خدا را با قلب خویش شهود می کنند. شاهد، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مشهود، قیامت؛ از آن رو که پیامبر صلی الله علیه و آله تمامی اهل قیامت را مشاهده می کند. شاهد، ملک است و مشهود، انسان؛ بدین سبب که فرشتگان آدمی و اعمال او را می نویسند، شاهد، امت رسول صلی الله علیه و آله است و مشهود، سایر امم. شاهد، حجرالاسود است و مشهود، زائران بیت اللّه. براساس میثاق الهی، شاهد، قیامت است و مشهود، انسان ها و شاهد، انبیا و مشهود، رسول خاتم صلی الله علیه و آله است.

رفتن به سوی عرفات از زمان حضرت آدم سنت شد. آدم ابوالبشر با همراهی جبرئیل اعمال حج و از جمله وقوف در عرفات را به عنوان سنت حج بناگذارد. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

«ان آدم علیه السلام لمّا أمر بالتوبه قال جبرئیل له ...» (۴)

؛

۱- همان.

۲- هود: ۱۰۳.

۳- کشف الاسرار، ج ۱۰، ص ۴۳۸؛ لطائف الاشارات، ج ۳ ص ۷۱۰.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۴.

«چون آدم مأمور به توبه شد، جبرئیل به او گفت: ای آدم! برخیز. پس او را روز ترویه بیرون آورد، دستور داد غسل کند و محرم شود ... پس چون روز هشتم ذی حجه شد، جبرئیل او را به سوی منا بیرون آورد. شب آنجا ماند. چون صبح شد او را به سوی عرفات بیرون آورد. آنگاه که او را از مکه بیرون آورده بود، احرام و لبیک گویی را به او یاد داده بود. روز عرفه، هنگام زوال خورشید(ظهر) لبیک را قطع کرد.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روز عرفه را در «نمره» (۱) فرود آمد، در کنار این سنگ بزرگ پارچه ای بستند تا پیامبر صلی الله علیه و آله در سایه آن بنشیند، در سال های بعد هم نبی اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا وقوف کرده، نماز ظهر و عصر می گذارد. صحرای مقدس عرفات در سال دهم هجری شاهد آخرین حج پیامبر صلی الله علیه و آله و در سال ۶۱ هجری شاهد حج ناتمام سیدالشهدا بود.

سرّ ترویه

روز هشتم ذی حجه باید با نیتی خالص و قصد قربت احرام بست و ندای لبیک به آسمان بلند کرد، با بدنی پاک جامه احرام پوشید و قصد کرد تا با اطاعت پروردگار از محرمات اجتناب کرده، تسلیم و رضا را در وجود خویش پرورش داد. حج گزار مو، پوست، گوشت و خون خویش را فقط به خاطر خدا از محرمات باز می دارد، او فقط بدنبال رضای حق است. تن به تقدیر الهی داده، آسانی امور را از او می طلبد. امید عبد سالک فقط به خداست و تنها او را می خواند. تحقق خواسته هایش را تنها از او می طلبد و اصلاح کار خویش را به دست او می داند. او منت حق را پذیراست و عمل خویش را ناچیز دیده، رجائش به لطف و کرم اوست. در آن روز باید پای برهنه کرد، با آرامش و وقار از مکه خارج شد و به سمت بیابان پر رمز و راز عرفه رفت و تمام وجود خویش را به

۱- نام کوهی در عرفات است که در دامنه آن مسجدی به نام مسجد نمره بنا شده است. به روایتی حضرت ابراهیم علیه السلام در این مکان وقوف کرده و در آنجا به نماز و عبادت ایستاده است.

خدای کعبه سپرد. سرّ ترویه را جبرئیل به ابراهیم آموخت. امام صادق علیه السلام فرمود:

«سُمِّيَتِ التَّرْوِيَهُ لِأَنَّ جِبرِيلَ عليه السلام أَتَى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام يَوْمَ التَّرْوِيَهِ، فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ ارْتَوِ مِنَ الْمَاءِ لَكَ وَ لِأَهْلِكَ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ مَكَّهَ وَ عَرَفَاتٍ مَاء». (۱)

«روز ترویه را، ترویه نامیدند چون جبرئیل در چنین روزی، نزد حضرت ابراهیم آمد و گفت: ای ابراهیم! برای خود و خانواده ات آب بردار. و میان مکه و عرفات آبی نبود.»

ترویه اشاره به آب دارد و سرّ آن، آب معرفتی است؛ معرفتی که در عرفات به ظهور می رسد. آب معرفت و زلال حیات به جان تشنه ای می رسد که از هر کجا بریده باشد و مأیوس از همه جا رو به خدا آورد، در حالت انقطاع است که خدا به تن خسته و روح رنجور نظر می کند، شعله های آتشین محبت را در وجود او زنده می کند و آب زلال معرفت را به کام او می ریزد. عارفی که آب معرفت نوشد، برق شهود در نگاهش می درخشد، از رحمت و هدایت الهی بهره مند شده، از منبع فیض رزق می خورد و استعداد دریافت معرفت می یابد و خود را برای ورود به صحنه عرفات مهیا می کند.

اسرار عرفات

یک) موقف معرفت و بصیرت

انسان حج گزار بعد از احرام به سرزمین عرفات می آید. ورود به این سرزمین مبارک، نماز و دعاهای مختلفی دارد که در منابع مذکور است. وقوف در عرفات باید وقوف در برابر سید و مولا باشد و بعد از وقوف از او اعراض نکند. وقوف در عرفات همراه با معرفت است؛ معرفت نسبت به سرائر، حقایق و مقام قلب. حاجی در «جبل الرحمه» باید به یاد رحمت عام و خاص خداوند باشد، پروردگار شاهد بر همه، ناظر بر بندگان و رحیم نسبت به مؤمنان است. آن که به وادی معرفت و رحمت در می آید، باید خود را یکسره تسلیم حق کند و از او مدد گیرد تا حجی واقعی به جای آورد.

۱- المحاسن، ج ۲، ص ۶۵، روایت ۱۱۸۱

امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی به مضامین عمیقی در باب معرفت و تسلیم اشاره می فرماید:

«هَلْ عَرَفْتَ بِمَوْقِفِکَ بِعَرَفَهَ مَعْرِفَهَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَمْرَ الْمَعَارِفِ وَ الْعُلُومِ وَ عَرَفْتَ قَبْضَ اللَّهِ عَلَی صَحِیفَتِکَ وَ اطِّلَاعَهُ عَلَی سَرِیرَتِکَ وَ قَلْبِکَ؟ قَالَ: لَا.

قَالَ: نَوَیْتَ بِطُلُوعِکَ جَبَلَ الرَّحْمَهِ أَنَّ اللَّهَ یَرْحَمُ کُلَّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَهٍ وَ یَتَوَلَّی کُلَّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَهٍ قَالَ: لَا، قَالَ: فَنَوَیْتَ عِنْدَ نَمِرَهَ أَنَّکَ لَا تَأْمُرُ حَتَّی تَأْتَمِرَ وَ لَا تَزْجُرُ حَتَّی تَنْزَجِرَ قَالَ: لَا، قَالَ: فَعِنْدَ مَا وَقَفْتَ عِنْدَ الْعَلَمِ وَ النَّمِرَاتِ نَوَیْتَ أَنَّهَا شَاهِدَهٌ لَکَ عَلَی الطَّاعَاتِ حَافِظَهٌ لَکَ مَعَ الْحَفَظَهِ بِأَمْرِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ قَالَ: لَا، قَالَ: فَمَا وَقَفْتَ بِعَرَفَهَ وَ لَا طَلَعْتَ جَبَلَ الرَّحْمَهِ وَ لَا عَرَفْتَ نَمِرَهَ وَ لَا دَعَوْتَ وَ لَا وَقَفْتَ عِنْدَ النَّمِرَاتِ».

«پرسید: آیا با وقوف در عرفات، آگاهی خداوند را به کار معرفتها و دانشها شناختی و به این که خداوند نامه عمل تو را دریافت می کند و به آنچه در درون قلبت می گذرد آگاه است، پی بردی؟ گفت: نه. پرسید: آیا با صعود بر جبل الرحمه نیت کردی که خداوند هر زن و مرد باایمان را می آمرزد و هر زن و مرد مسلمان را سرپرستی می کند؟ گفت: نه. پرسید: آیا نزد وادی نمره نیت کردی که فرمان ندهی تا آنکه خود فرمان ببری و نهی نکنی تا آنکه خود پرهیز کنی؟ گفت: نه.

پرسید: آنگاه که کنار نشانه و نمرات ایستادی، نیت کردی که آن ها گواه طاعتهای تو باشند و به دستور خداوند آسمان ها همراه نگهبانان به نگهبانی تو پردازند؟ گفت: نه. فرمود: پس نه در عرفات وقوف کرده ای، نه از جبل الرحمه بالا رفته ای و نه نمره را شناخته ای و نه دعا کرده ای و نه کنار نمرات ایستاده ای.»

لطیفه ای عرفانی در نام عرفات وجود دارد. از امام صادق علیه السلام درباره علت نامگذاری عرفات سئوال شد، حضرت فرمود:

«إِنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام خَرَجَ بِإِبْرَاهِیمَ علیه السلام یَوْمَ عَرَفَهَ فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ قَالَ لَهُ

جَبْرَئِیلُ: یَا إِبْرَاهِیمُ اعْتَرِفْ بِذَنْبِکَ وَ اعْرِفْ مَنَاسِکَکَ فَسُمِّیَتْ عَرَفَاتٍ لِقَوْلِ جَبْرَئِیلَ اعْتَرِفْ فَاعْتَرَفَ».

«جبرئیل حضرت ابراهیم را روز عرفه بیرون آورد. چون ظهر شد به وی گفت:

ای ابراهیم! به گناهت اعتراف کن و عبادیت هایت را بشناس؛ از این رو به عرفات نامیده شد چون که جبرئیل گفت اعتراف کن و معرفت بیاب.» (۱)

البته وجوه دیگری هم برای نامگذاری عرفات بیان شده است، (۲) مثل این که وقتی خداوند آدم و حوا را به این سرزمین فرستاد در اینجا همدیگر را یافتند و شناختند یا این که حضرت ابراهیم در رؤیایی که در شب عرفه دید، دانست که باید فرزندش را ذبح کند یا این که به لحاظ رفعت و بلندی بر این سرزمین نام عرفات گذارده اند؛ بنابراین عرفات را به دو وجه به این نام نامیده اند؛ یا به لحاظ «اعتراف» به گناه، هر چند گناه ابراهیم به معنای خاصی است که با عصمت آن بزرگوار سازگار است و یا به لحاظ «معرفت» به عبادت است. البته اعتراف هم به معرفت باز می گردد؛ زیرا اعتراف به معنای معرفت به معاصی است پس نام عرفات اشاره به لطیفه ای عرفانی دارد که همان معرفت است و عرفات چیزی جز معرفت نیست.

معرفت به سالک بصیرت می دهد؛ بصیرتی که با آن می توان راه را از بیراهه تشخیص داد. (۳) بصیرت، آدمی را از هر گونه سرگردانی، تزلزل و حیرت نجات می دهد.

روشن بینی هایی که عارف با نور عقل و شهود دریافت می کند چراغ هدایت او می شود و او را از سرگشتگی و تحیر می رهاند. بصیرت برای سالک نور می آورد و انسان نورانی، فقر خویش را بالعیان می بیند. چشم بصیر با نور هدایت الهی فروغ یافته به سرچشمه های معرفت دسترسی پیدا می کند. سالک بصیر در جذبه های الهی ریسمان پیوند می بیند و با قیام به بندگی وسیله نزدیکی خویش به خدا را فراهم می آورد.

از سرزمین بصیرت، نور معرفت طلوع می کند و از ریشه بصیرت، فراست می روید

۱- علل الشرائع، ص ۴۳۶، روایت ۱؛ المحاسن، ج ۲، ص ۶۴، روایت ۱۱۷۹

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۵

۳- شرح منازل السائرین، ص ۱۴۵

و شخص بصیر با نور معرفت و فراست تا افق اعلی در عالم غیب نفوذ می کند. او راهی نهان به عالم غیب یافته، قلب خویش را برای پذیرش معارف الهی مهیا می کند تا آب حقیقت از چشمه احدیت بجوشد و بر زمین قلب او جاری شود، جوشش معرفت همانند جوشش آب در چشمه است که از نهانی ترین زوایای درون سرچشمه گرفته و بی هیچ کوششی بر پهنه زمین جاری می شود. سرزمین عرفات یادآور معرفت نفس است و خودشناسی را در خاطره ها زنده می کند. معرفت نفس زمزمه احادیث فراوانی است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّه». (۱)

معرفت نفس و معرفت رب قرین یکدیگرند، نه این که یکی مقدمه دیگری باشد بدین معنا که هر گاه شناختی از خویش به دست آمد، همین، شناختی از رب است. پس خودشناسی مقدمه خداشناسی نیست بلکه این دو عین یکدیگرند.

دو) وادی شور و عشق

عشق مشوق انسان برای حرکت به سوی آسمان است. زیبایی معشوق، عاشق را به سوی خود می کشد و او را به وصال می رساند، دل اگر به قرب، دیده جان باز کند کشف صفات و شهود ذات حاصل کند. کشف جبروت با عشق جمال پدید آید و کشف ملکوت با قدح شراب عشق در جام ناسوتی آدمی. بلبل جان در بستان مست ازل گل، حسن چیند. عاشق چون از عشق انسانی رفعت یافت و به نور افعال پیدا و بینا گشت با عشق به شهود و کشف رسید.

مقام شهود و عشق دو باشد؛ مقام سکر و مقام صحو. سلطان شهود جان عاشق را محترق کند و به فنا رساند. آغاز مشاهده کشف است و بعد از آن خطاب و نهایت وصال.

لیکن هیمان، هیجان و ولع وصال، هنگام شهود دیر بماند. (۲)

ای ترک! تو را شمع جهان خوانم من وصل تو حیات جاودان خوانم من

۱- بحارالأنوار، ج ۲، ص ۳۲

۲- عبهرالعاشقین، ص ۱۳۱

چاله زنخ تو را و زلفین تو را از مشک رسن، ز سیم کان خوانم من

عشق اگر هست، عشق دیگری باید تا او را از میدان به در کند. نشستن خدا در دل و حب ورزیدن به او و عشق به غیر او را- که سرچشمه همه رذائل است- خواهد زدود و این نکته مهمی است که باید به آن توجه داشت. دلبستگی جز بادلبستگی دیگر بیرون نمی رود.

دیو بر دنیاست عاشق، کور و کر عشق را عشق دگر برّد مگر

عارفان برای اشاره به عشق و حب به این آیه استناد می کنند:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ (۱)؛

«ای گروهی که ایمان آورده اید هر که از شما از دین خود مرتد شود، به زودی خدا قومی را که دوست دارد و آن ها نیز خدا را دوست دارند برمی انگیزد.»

محبت آتشی است در دل که هر چیز به جز محبوب را در دل می سوزاند. انسان عاشق چونان مستان، هوش از کف بدهد و تنها دیدار محبوب است که او را به هوش آورد. کلاباذی برای محبت شش مرحله قائل است: موافقت طبع، میل، ودّ، حبّ، وله(سرگردانی/ تحیر) و هوی. (۲) قشیری نیز درباره محبت می گوید:

«محبت به زبان علما ارادت بود و مراد قوم به محبت ارادت نیست؛ زیرا که ارادت به قدیم تعلق نگیرد الا آن که حمل کنند بر ارادت تقرب بدو- جل جلاله- و تعظیم او را ... اما محبت حق تعالی بنده را ارادت نعمتی بود مخصوص بر او چنان که رحمت وی ارادت انعام بود. پس رحمت خاص تر بود از ارادت و محبت خاص تر بود از رحمت. (۳)»

۱- مائده: ۵۴

۲- شرح تعرف، ص ۳۴۵

۳- ترجمه رساله قشیریه، ص ۵۵۲

شور عشق برای سالک حیرت زاست. علامت عشق دوام حیرت در ذات حق است. خواجه عبداللّه انصاری، حیرت را تحت عنوان دهشت مطرح کرده است و آن را به این صورت تعریف می کند که دهشت یا حیرت، بهتی است که به انسان به هنگام مشاهده امر عظیمی به طور ناگهانی دست می دهد و عقل را مغلوب خود می سازد. (۱) بوعلی نیز بر همراهی حیرت با خلسات تأکید دارد. (۲) خواجه مثالی را که برای این بحث ارائه می دهد شهود است و این دلالتی روشن بر مقارنت کشف و حالت دهشت و تحیر دارد. وی حتی یکی از مراتب دهشت را کشف می داند. این حالت اگر دوام و بقای بیشتری داشته باشد، به آن هَیَمان اطلاق می گردد. (۳)

در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

بیابان سوزان و تفتیده عرفات با عشق معنا پیدا می کند. در سرزمین عشق و مستی، از وادی نور و هستی باید هجرت آغاز کرد. در سرزمینی که دریای انسان ها همرنگ و همسو شده اند باید مشق عشق نوشت. تمرین عشق بازی با خدا کرد، بی پناهی را با تمام وجود لمس کرد و عطش معنویت را احساس نمود. از جبل ذوق و وجد بالا رفت و به سمت او پر کشید.

این سرزمین انسان را به یاد عاشق دل سوخته ای می اندازد که برای اثبات عشق صادقش سر داد. این سرزمین آدمی را به یاد ولایت عشق می اندازد. قصه عشق و عرفات حکایتی ماندگار است که تابلوی خونین ترسیم می کند و درسی شیرین برای حمایت از ولایت به انسان می دهد. اینجا سرزمین بی قراری است، در اینجا باید از دایره خویشتن بیرون رفت، دل را از محبت یار سیراب نمود به زمزمه ذره ذره هستی گوش داد، با مناجات، آلودگی ها را سترد، رنگ آبی آسمان به خود گرفت، جوششی از درون آغاز

۱- شرح منازل السائرین، ص ۱۸۵

۲- الاشارات و التنبیهات، ج ۳، ص ۳۸۵

۳- شرح منازل السائرین، ص ۱۸۷

کرد و کمند عشق بر کنگره کبریایی او انداخت. در سرزمین عرفات بایست سوز آتش هجران را تحمل نمود، گل دعا را به زلال اشکها سیراب کرد، از خداوند دلی نزدیک خواست و با فریاد درون معرفت راستین و شور عشق را از او طلب کرد. و خدا به چنین بنده ای مباهات می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«ان اللّه تطوّل علی اهل عرفات یباهی بهم الملائکه یقول: یا ملائکتی انظروا الی عبادی شعثاً غبراً اقبلوا یضربون الیّ من کل فجّ عمیق، فاشهدکم انی قد اجبت دعائهم و شفعت رغبتهم و وهبت مسیئهم لمحسنهم و اعطیت محسنهم جمیع ما سألنی، غیر التبعات التی بینهم» (۱)

؛

«خداوند بر اهل عرفات نعمت داده، به وسیله آنان بر فرشتگان مباهات کرده، می فرماید: ای فرشتگان من، به بندگانم بنگرید، ژولیده و غبار آلود، از هر راه دوری راه سپرده و آمده اند. شما را گواه می گیرم که دعایشان را مستجاب کرده خواسته شان را برآورم. خطاکارشان را به خاطر نیکوکارشان بخشیدم و به نیکوکارانشان هر چه را که از من خواستند عطا کردم، جز گناهانی را که میان خودشان دارند(حق الناس).

سه) عرصات قیامت

حاجی در صحرای عرفات ازدحام خلق را می بیند که همه یکرنگ و یک لباس به راز و نیاز با خدا مشغولند، حاجیان صدا به نجوا بلند کرده اند. در عین حال که هر کدام زبان، رنگ و نژادی خاص دارند، در سرزمین عرفات نژادها، امت ها و مردمان متفاوتی جمع شده اند، اینها برای چه به این سرزمین آمده اند و به چه منظور و هدفی دست نیاز به سوی آسمان بلند کرده اند؟ این سئوال ها تنها یک پاسخ دارند و آن این که همه برای غفران و بخشش آمده اند. آمده اند تا خدای سبحان حاجت و تضرع آن ها را ببیند، به

۱- مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۱۴۷، روایت ۴۰۹۲؛ ربیع الابرار، ج ۲، ص ۸۴۰

آنان نظر عنایت کند و از آن ها درگذرد.

پس باید قلب را قرین ابتهال و تضرع کرد، دل را سرشار از امید به رحمت الهی نمود، اینجا محل شریفی است، اینجا سرزمین رحمت و مغفرت است. حضرت امیر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که از ایشان پرسیده شد چه کسی از اهل عرفات جرمش بزرگتر است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد:

«الذی ینصرف من عرفات وهو یظنّ انه لم یغفر له» (۱)

؛

«آن که از عرفات بر می گردد و می پندارد که آمرزیده نشده است.»

سعید بن سیار می گوید: با امام صادق علیه السلام در عرفات بودیم، ایشان در حالی که مرا به حج تشویق می کرد فرمود:

«ایّما عبد رزقه اله رزقاً ...» (۲)

؛

«هر بنده ای که خداوند به او روزی داده باشد و او از آن روزی برداشته و خرج خود و خانواده اش کند، سپس آنان را به حج بیرون آورد و در برابر تابش خورشید قرار دهد تا آنکه غروب عرفه آنان را موقف آورد و استراحت کند- آیا ندیده ای شکافهایی را در آنجا که در آن ها کسی نیست؟ گفتم: چرا دیده ام فدایت شوم- فرمود: خانواده خود را می آورد و با آن ها این رخنه ها و شکافهای کوه را پر می کند، خدای متعال و بی شریک فرماید به بنده ام از روزی خویش دادم، آن روزی را برداشته و خرج خود و خانواده اش کرد. آنگاه آنان را بیرون آورد، آنان را آورد تا با آن ها این جاهای خالی را پر کند، در پی آمرزش من. گناهش را می آمرزم و آنچه فکرش را مشغول ساخته بر عهده می گیرم و روزیش می دهم.»

مسأله آمرزش گناهان و امید به رحمت الهی جهت بخشش و آسودگی در قیامت، در حج، نزد کعبه و بخصوص در عرفات کاملًا جدی است به گونه ای که حاجی باید یقین

۱- فقیه، ج ۲، ص ۲۱۱، روایت ۲۱۸۳

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۳، روایت ۴۴

کند که تمامی گناهانش در مراحل مختلف حج بخشیده شده و قلبش از سیاهی گناهان پاک شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان آخرین پیامبر خدا با سوگند به این مطلب اشاره فرمود:

«والذی بعثنی بالحق بشیراً ونذیراً، ان للّه باباً فی سماء الدنیا ...» (۱)

؛

«سوگند به کسی که به حق مرا بشیر و نذیر مبعوث کرد، خداوند را در آسمان دنیا ابوابی است که به آن ها باب رحمت، باب توبه، باب حاجت، باب تفضل، باب احسان، باب بخشش، باب عفو وباب کرم می گویند. کسی نیست که به عرفات برود، مگر این که خداوند تمامی این بابها را برای او بگشاید.»

آدمی گناهان متفاوتی دارد، بعضی از معاصی کبیره و نابخشودنی به نظر می رسند.

از آنجا که لطف و کرم الهی در عرفات بسیار متبلور است، حتی اینگونه گناهکاران هم در عرفات امید بخشش پیدا می کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوبٌ لَا تُغْفَرُ إِلَّا بِعَرَفَاتٍ» (۲)

؛

«بعضی از گناهان، گناهانی هستند که بخشیده نمی شوند مگر در عرفات.»

خداوند در عرفات به فاجر هم جواب می دهد، سخن او را می شنود و اگر تقاضای دنیوی داشته باشد، آن را تأمین می نماید. اما اگر در دامنه کوههای عرفات ابرار حضور پیدا کنند و با خدا سخن گویند، خداوند آن ها را در دنیا و آخرت اجابت کرده، گناهانشان را می آمرزد. امام باقر علیه السلام به این حقیقت اشاره فرمود:

«مَا يَقِفُ أَحَدٌ عَلَى تِلْكَ الْجِبَالِ بَرٌّ وَ لَا فَاجِرٌ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ فَأَمَّا الْبَرُّ فَيُسْتَجَابُ لَهُ فِي آخِرَتِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ أَمَّا الْفَاجِرُ فَيُسْتَجَابُ لَهُ فِي دُنْيَاهُ» (۳)

.

«برّ و فاجری بر دامنه کوههای عرفات وقوف نکرد، مگر این که خداوند او را

۱- همان.

۲- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۳، روایت ۳۸

اجابت فرمود؛ اجابت برّ در دنیا و آخرت است، اما اجابت فاجر فقط در دنیای اوست.»

وقوف در عرفات منافعی بیش از این دارد، کسی که در سرزمین نور و معرفت وقوف یابد، گوش و چشم و زبانش هم در امان می ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیانی نورانی فرمود:

«وَ مَنْ وَافَی بِعَرَفَهَ فَسَلِمَ مِنْ ثَلَاثٍ أُذُنُهُ لَا تَسْمَعُ إِلَّا إِلَی حَقٍّ وَ عَیْنَاهُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَّا إِلَی حَلَالٍ وَ لِسَانُهُ أَنْ یَنْطِقَ إِلَّا بِحَقٍّ غُفِرَتْ ذُنُوبُهُ وَ إِنْ کَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ». (۱)

«کسی که به عرفات بیاید، از سه چیز در امان است: گوشش فقط حق را می شنود، چشمش فقط به حلال نگاه می کند، زبانش فقط به حق گویا می شود و تمامی گناهانش بخشیده می شود. حتی اگر به اندازه کف های اقیانوس باشد.»

سرزمین عرفات مکانی است که خدا به اهل آن بر فرشتگانش مباهات می کند، نیکوکارانش را عطا می کند، خطاکارانش را می بخشد، معاصی بزرگ در این وادی محو می شوند، شیطان در اینجا سرافکنده است، فرشتگان خدا به عرفات هجوم می آورند، اینجا سرزمین نور و پاکی است. اینجا سرزمین دعا و تقرب است خداوند در این وادی فوج فوج بندگانش را می بخشد و می آمرزد، بزرگترین گناه در اینجا یأس و ناامیدی است. خدا با بندگان با معرفتش در عرفات با جمال، لطف و کرم روبه رو می شود: به آن ها اجازه سخن گفتن با خویش را داده است. عرفات تا بدان حد و پایه بزرگ است که رسول خدا سه بار فرمود:

«الْحجُّ عَرَفَات» (۲)

؛ «حج عرفات است.»

حال که جایگاه بیابان عرفات روشن شد، باید قلب خویش را آماده خشوع و تضرع

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۴۴، روایت ۱۱۴۰۸

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۱۴، روایت ۲۹۷۵

نمود، یقین به اجابت داشت، خداونـد به برکت خوبان و نیکان از خطاهای همه در می گذرد، دستها را باید بلند کرد، گردنها را بایـد کشید، نگاهها را بایـد به آسمان دوخت، فریادهـا را بلنـد کرد، همتها را واحـد نمود و از خـدا فقط رحمت خواست؛ رحمتی که انسان را در قبر، برزخ و قیامت آسوده کنـد، رحمتی که ذخیره آخرت انسان باشـد و رحمتی که باعث عمران عمر باشد. صحنه عرفات انسان را به یاد قیامت می اندازد که همه انسان ها اجتماع می کنند:

لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَهِ (۱)؛

«همه شما را در روز قیامت گرد می آورد.»

در عرفات هم انسانها اجتماع می کنند، در قیامت هر کسی تنها محشور می شود.

وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيامَهِ فَرْداً (۲)؛

«و همگیشان در روز قیامت تنها نزد او می آیند.»

در عرفات هم هر انسانی برای خود تنهاست، در قیامت تمامی انسانها به یکباره مبعوث می شوند.

إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ تُبْعَثُونَ (۳)؛

«باز در روز قیامت زنده می گردید.»

در بیابان عرفات هم در کمتر از یک روز میلیون ها حاجی گویا مبعوث می شوند.

مشابهت ها و مناسبت های فراوانی میان صحرای محشر و صحرای عرفات وجود دارد؛ از این رو عرفات، یادآور عرصات قیامت و وقوف در اینجا، یادآور وقوف در آنجاست.

پس باید آماده شد و خود را برای رفتن مهیا کرد.

۱- انعام: ۱۲

۲- مریم: ۹۵

۳- مؤمنون: ۱۶

چهار) سرزمین قرب و دعا

قرب دو گونه است؛ قرب خدا به انسان و قرب انسان به خدا. گاه سخن از نزدیکی خدا به انسانهاست و زمانی سخن از تقرب یافتن بندگان به خدا. قرب اول علت قرب دوم است؛ از آنجا که خدا به آدمیان نزدیک است، انسان می تواند به او تقرب یافته نزدیک و نزدیکتر شود. قرب خدا به بندگان مراتبی دارد؛ گاهی خدا می فرماید از حاضران در کنار محتضر به او نزدیکتر است:

وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْکُمْ وَ لکِنْ لا تُبْصِرُونَ (۱)؛

«ما از شما به او نزدیکتریم اما شما نمی بینید.»

گاهی خدای سبحان خودش را از شریان حیات به انسان نزدیکتر می داند:

وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ (۲)؛

«ما از رگ گردن به او نزدیکتریم.»

گاهی قرب خویش به بندگان را کاملتر کرده، میان خود و بنده اش پیامبر صلی الله علیه و آله را هم در نظر می گیرد:

وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ (۳)؛

«هر گاه بندگان من درباره من از تو سؤال کردند من نزدیکم.»

و گاهی قرب و نزدیکی خویش به انسان را به اوج می رساند و به آدمی می گوید:

من میان تو و تو ایستاده ام:

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ (۴)؛

۱- واقعه: ۸۵

۲- ق: ۱۶

۳- بقره: ۱۸۶

۴- انفال: ۲۴

«و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است.»

البته خداوند به ماسوا نهایت نزدیکی را دارد و این مراتب و مراحل را جهت فهم آدمی بیان نموده است.

از آنجا که قرب خدا به بندگان مراحلی داشت، نزدیکی انسان به خدا هم دارای مراتبی است. تنها چیزی که انسان برای تقرب در اختیار دارد، دعاست. انسان مالک هیچ نیست مگر دعا، تنها تضرع و نیایش است که مملوک انسان بوده در اختیار او است.

حضرت امیر علیه السلام در دعای کمیل فرمود: «یا سریع الرضا اغفر لمن لا یملك الاالدعا».

تنها سلاحی که انسان دارد، اکسیر اشک است. انسان با سلاح به جنگ دشمن می رود.

تنها وسیله ای که بنده را در برابر شیطان مسلح می کند، گریه است. اشک و آه، بهترین جلوه خشوع و تضرع است. گریه انسان را تسلیم خدا می کند و تضرع و تسلیم برای شیطان بسیار زجرآور است و برای خدا بسیار شیرین!

دعا ندای اهل بعید است، دعا برای رفع علت و آسیب است، دعا هشداری به انسان است که از خدا دور است، دعا اشارتی به بنده است که زمانِ تقرب است و خداوند آدمیان و پریان را فقط برای عبادت و عبودیت آفرید:

وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۱)؛

«جن و انس را نیافریدم مگر برای عبادت.»

عصاره عبادت دعاست. اگر خلقت انسان برای بندگی و نیایش است، باید به اقتضای خلقت پاسخ شایسته داد. او دعای بنده اش را می شنود و درخواستش را بر آورده می سازد. نیایش وصول به رحمت بیکران الهی است، دعا باران رحمت الهی را موجب می شود، و راز و نیاز با خدا آلودگی ها را می زداید و عرفات سرزمین قرب و دعاست.

اوج دعا در بیابان عرفات، دعای نورانی سیدالشهدا علیه السلام کنار کوه رحمت است.

سالار شهیدان نخست زبان به حمد و ثنای الهی گشوده، از جواد، حکیم، رحیم، نور،

۱- ذاریات: ۵۶

سمیع، بصیر، لطیف، خبیر و رئوف سخن می گوید. سپس در حالیکه اشک از دیده هایش جاری است با نهایت ادب، شور و عشق دست نیاز به سوی خدا بلند کرده عباراتی بر زبان جاری می سازد که فقط لایق پدر امام سجاد علیه السلام است؛ امام سجادی که سرّ دعا را بر انسان گشود و دعا را برای بشر معنا کرد و نحوه راز و نیاز با خدا را به آدمی آموخت. آری چه زیباست که این کلمات عاشقانه را از زبان حسین بن علی علیه السلام در بیابان عرفات بگوییم، وه، چه با صفاست که با نهایت خشوع و عشق ورزی از عمق جان در وادی نور و معرفت با خدا سخن بگوییم.

دعا در این زمان و این سرزمین قطعاً مستجاب است و گناهان آدمی به حتم مغفور.

شاید یکی از اسرار این مسأله حضور امام زمان علیه السلام در عرفات باشد. صاحب الامر علیه السلام در حج، در عرفات و در منی قطعاً حاضر است و برای امتش دعا می کند، آن ها را می بیند و به آن ها نظر عنایت دارد، خداوند هم به برکت حضور حجه بن الحسن علیه السلام به حجاج نظر لطف کرده، آن ها را مورد مرحمت خویش قرار می دهد. محمد بن عثمان عمری، از نواب خاص امام زمان درباره حضور صاحب الامر علیه السلام در عرفات می گوید (۱):

«واللّه ان صاحب هذاالامر لیحضر الموسم کل سنه یری الناس و یعرفهم و یرونه و لا یعرفونه»؛

«سوگند به خدا که صاحب الامر هر سال در موسم حاضر است، مردم را می بیند و می شناسد. مردم نیز او را می بینند ولی نمی شناسند.»

سرّ عصر عرفات

عرفات، عصر روز نهم است. در اینجا سئوالی خودنمایی می کند و آن این که چرا عصر برای وقوف در عرفات انتخاب شده است؟ این سئوال را یک یهودی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله هم پاسخی لطیف به او داد که او را راضی کرد. رسول

۱- فقیه، ج ۲، ص ۵۲۰

خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ الْعَصْرَ هِیَ السَّاعَهُ الَّتِی عَصَی آدَمُ فِیهَا رَبَّهُ فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی أُمَّتِیَ الْوُقُوفَ وَ التَّضَرُّعَ وَ الدُّعَاءَ فِی أَحَبِّ الْمَوَاضِعِ إِلَیْهِ وَ تَکَفَّلَ لَهُمْ بِالْجَنَّهِ وَ السَّاعَهُ الَّتِی یَنْصَرِفُ بِهَا النَّاسُ هِیَ السَّاعَهُ الَّتِی تَلَقَّی فِیهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ». (۱)

«فلسفه وقوف در عرفات بعد از عصر این است که بعد از عصر ساعتی است که آدم پروردگار خویش را عصیان کرد و خداوند بر امت من وقوف و گریه و دعا را در بهترین جایگاه واجب گردانید و اعطای بهشت آنان را به عهده گرفت. و آن ساعتی که مردم از عرفات کوچ می کنند، همان ساعتی که آدم کلماتی را از خداوند دریافت کرد و توبه نمود. همانا خداوند توبه پذیر و مهربان است.»

بنابراین سرّ عصر عرفات، عصیان آدم و توبه اوست. انسان های گنهکار هم باید در همین زمان در بهترین مکانهای روی زمین بایستند و از خدا غفران و بخشش طلب کنند.

۱- امالی صدوق، ص ۱۷۱

ص: ۴۷۱

فصل هشتم: اسرار عرفانی مشعر

اشاره

بعد از وقوف به عرفات در غروب شب دهم بر حاجی واجب است از عرفات به سوی مشعر افاضه(کوچ) کند و باید شب دهم را تـا طلوع صـبح در آنجـا بمانـد و قبل از طلوع آفتاب از وادی محسّـِر تجاوز نکنـد، این دومین وقوف واجب حـج است که با وقوف در عرفات تکمیل می شود. وقوف در مشعرالحرام مستحباتی هم دارد: با دلی آرام از عرفات به سوی مشعر متوجه شود، در راه رفتن میانه روی کنـد، کسـی را آزار ندهد، نماز شام و خفتن را تا مزدلفه به تأخیر اندازد، از طرف راست راه نزول کند و نیز مستحب است هر مقدار که ممکن باشد عبادت و استغفار کند. همچنین شایسته است سنگریزه های رمی در منی را از این منطقه بردارد. خداوند در آیه ای از آیات قرآن به افاضه از عرفات به سوی مشعر اشاره فرموده، غایت آنرا ذکر دانسته است:

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ (۱)؛

«اگر به هنگام حـج طالب روزی خـدا باشـید، مرتکب گناهی نشده اید و چون از عرفات بازگشتید، خدا را در مشـعرالحرام یاد کنید؛ از آن رو که شما را هدایت کرد، در حالیکه پیش از آن گمراه بوده اید.»

۱- بقره: ۱۹۸

این منطقه سه نام معروف دارد: یکی «مزدلفه» و دیگری «مشعر» و سوم «جمع».

درباره وجه نامگذاری این سرزمین به مزدلفه اینگونه بیان شده است که جبرئیل در ادامه تعلیم مناسک حج به ابراهیم علیه السلام به ایشان فرمود: به مشعر نزدیک شو(ازدلف). «یا ابراهیم: ازدلف الی المشعر الحرام فلذلک سمیت المزدلفه». به همین جهت این منطقه را مزدلفه نامیدند. (۱) پس این نامگذاری توسط جبرئیل امین انجام شد.

علت نامگذاری این منطقه به مشعر، براساس فرموده امام سجاد علیه السلام این است که این سرزمین اشاره(اشعار) به تقوا و خوف خدا دارد. نام سوم مشعر، سرزمین «جمع» است؛ زیرا آدم در اینجا میان دو نماز مغرب و عشا جمع نمود. امام صادق علیه السلام فرمود:

«سُمِّيَتِ الْمُزْدَلِفَهُ جَمْعاً لِأَنَّهُ يُجْمَعُ فِيهَا الْمَغْرِبُ وَ الْعِشَاءُ». (۲)

وقوف در مشعرالحرام که درِ ورود به حرم الهی است اسراری دارد:

۱. شمیم رحمت

حاجی برای ورود به سرزمین مشعر، از عرفات گذر کرده است. در آنجا پاک شده، تمام هستی خویش را در زلال بخشش الهی شست و شو داده است. او اینک از آلودگی ها رسته و به وصال حق پیوسته است. قلب حج گزار گواهی می دهد خداوند به او اقبال کرده بعد از آنکه شاید در گذشته به او ادبار کرده بود. او با ورود به مشعر اذن دخول به حرم می خواهد او هم اینک در برابر درهای رحمت الهی ایستاده است و شمیم رحمت و عطوفت الهی را بر گونه خویش احساس می کند، خلعت قبول به تن کرده از حریم فرشتگان خدا درآمده است. زائر باید تمامی گناهان خویش را- چه کوچک و چه بزرگ- در سرزمین عرفان بر زمین گذارد و قلب آلوده خویش را پاک کند، او در مشعر به قصد تقرب آمده است، او آمده تا خود را در اقیانوس بیکران الهی غرق کند.

۱- المحاسن، ج ۲، ص ۶۵، روایت ۱۱۸۱

۲- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۷

حج گزار در مشعر فروغ تابنده برق رحمت را در می یابد، آنگونه که موسی در راه مدین در شب تاریک ناگاه در فضای مبهم شب شعله آتشی دید و به سوی آن روانه شد و از همین جا نبوت و رسالت او شکل گرفت. ... إِذْ رَأَى نَاراً؛ (۱) «چون آتشی دید».

چراغ صاعقه آن سحاب روشن باد که زد به خرمن ما آتش محبت او

برق رحمت درخششی از آسمان ربوبیت است که به چشم سالک می زند تا او را به درون خانه آورد و به درون مأمن نجات بخواند، رحمت الهی پرتو تجلی اوست که به برکت ولایت در قلب سالک می تابد، او را بی قرار کرده، باعث بعثت درونی می شود.

برق رحمت شاید سوزنده و کشنده هم باشد البته کشنده انانیت است. شمیم رحمت امید بخش و روح افزاست، رنجها را به راحتی و آسودگی تبدیل می کند، اضطراب ها، نگرانیها و آلام را می برد و با پرتو افشانی خویش، جمال الهی را به سالک نزدیک می کند. یکی از عارفان زبان حال خویش را چنین سروده است (۲):

هجرت الخلق طراً فی هواکا وایتمت العیال لکی اراکا

فلو قطعتنی فی الحبّ اربا لما حنّ الفؤاد الی سواکا (۳)

آسمان مشعر سرشار از باران رحمت است، ابرهای برکات آنجا را فرا گرفته است.

کافی است که زائر با دلی پاک و ضمیری آرام بر این سرزمین گام نهد، ابرهای رحمت او را فرا گرفته، آنچه در درون دارند به او تقدیم می کنند، رحمت خدا در این سرزمین از ساحت لطف او می بارد و آسمان شادمانه به روی زائر خدا لبخند می زند، جوی سرفرازی و عزت در این دره جاری است و سنگریزه های رمی شیطان در این سرزمین امید رحمت می دهد.

۱- طه: ۱۰

۲- حلیه الاولیاء، ج ۷، ص ۳۶۷

۳- در هوای تو، به کلی از تمام مردمان دوری گزیدم و خانواده ام را بی سرپرست رها کردم تا به دیدار تو رسم، پس اگر در راه محبت خویش مرا پاره پاره سازی دلم هرگز به سوی غیر تو گرایش نخواهد یافت.

شب ظلمانی و غوغای مشعر تداعی می کند صحرای محشر

سفیدی در سیاهی می زند موج بود خاک بیابان هم معطر

۲. توشه تقوا

از اسرار مزدلفه، برگرفتن توشه تقوا برای فردای تنهایی است. در آغاز ورود مجدد به حریم حرم، باید تصمیم جدی گرفت تا معاصی را ترک کرد، از نادانی دور شد و به سمت علم و بصیرت رفت، قصد تقوا نمود و دل خویش را با خوف الهی آراست. امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی فرمود:

«فَعِنْدَ مَا مَشَیْتَ بِمُزْدَلِفَهَ وَ لَقَطْتَ مِنْهَا الْحَصَی نَوَیْتَ أَنَّکَ رَفَعْتَ عَنْکَ کُلَّ مَعْصِیَهٍ وَ جَهْلٍ وَ ثَبَّتَّ کُلَّ عِلْمٍ وَ عَمَلٍ قَالَ لَا قَالَ فَعِنْدَ مَا مَرَرْتَ بِالْمَشْعَرِ الْحَرَام نَوَیْتَ أَنَّکَ أَشْعَرْتَ قَلْبَکَ إِشْعَارَ أَهْلِ التَّقْوَی وَ الْخَوْفَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لَا قَالَ فَمَا مَرَرْتَ بِالْعَلَمَیْنِ وَ لَا صَلَّیْتَ رَکْعَتَیْنِ وَ لَا مَشَیْتَ بِالْمُزْدَلِفَهِ وَ لَا رَفَعْتَ مِنْهَا الْحَصَی وَ لَا مَرَرْتَ بِالْمَشْعَرِ الْحَرَام». (۱) «وقتی به مزدلفه رفتی و از آنجا سنگریزه جمع کردی نیت کردی که هر معصیت و نادانی را از خویش بزدایی و هر علم و عمل صالحی را در خود ملکه سازی؟

گفت: نه. پرسید: وقتی بر مشعرالحرام گذر کردی، نیت کردی که دلت را با بینش اهل تقوا و خوف از خدا بیارایی؟ گفت: نه. فرمود: پس نه به مزدلفه رفته ای، نه از آن سنگریزه برداشته ای و نه از مشعر الحرام عبور کرده ای.»

در مشعر باید خود را برای مبارزه با شیطان درون و بیرون آماده کرد، شب مشعر شب اشک و شعور است، شب مناجات و بازگشت به خداست. مشعر نشانه شعور انسان گسسته از هوسهاست، مشعر محل معاشقه با آفریننده زیبا رویان عالم است، در این شب باید دلی سوخته و وجودی شعله ور را به خدا تقدیم داشت، شیفتگان الهی به

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۰

شب زنده داری پرداخته و از روزهای سخت تنهایی نجوا به لب دارند، در این شب صاحبدلان عاشق سر بر خاک بندگی می سایند، دقایق را غنیمت شمرده، هر لحظه به دنبال گنج بی پایان معرفت خدایند.

جمال کعبه چنان می دواندنم به نشاط که خارهای مغیلان حریر می آید

بیداردلان شیفته و با معرفت اشک های صداقت بر گونه دارند. نشانه پشیمانی بر زبان دارند و حسرت درونی بر قلب. آنها آمده اند که باز گردند، در این شب باید آه و ناله گنهکاران چاره سازد، عاصیان تا فرصت باقی است راز و نیاز کنند، خواب دنیوی را کنار گذارند و برای آینده خویش دعا کنند. خدای سبحان به داود نبی علیه السلام وحی فرمود (۱):

«عجب است کسی که دعوی محبت ما کند و چون شب در آید پهلو بر بستر غفلت نهد. آیا چنین نیست که دوست، خلوت با دوست را دوست دارد؟ پس دوستان را با خواب چه کار؟.»

رمز مشعر خودنگهداری و تقواست، تقوا جهاد با نفس است که مراتب سه گانه ای دارد (۲): اولین مرتبه آن تقوای از محرمات است. مرتبه بعدی، تقوای از شبهات و آخرین مرحله آن، پرهیز از ماسواست.

با این سه مرتبه انسان به مقام تخلیه می رسد، درونش از آلودگی ها پاک شده، ضمیری طاهر پیدا می کند، بعد از این دو، گام دیگر بر سالک لازم است؛ یکی تحلیه است در این مرحله صفات نیک در نفس انسان جای می گیرد و دیگری تجلیه است که در این مرتبه، انوار الهی سرّ انسان را جلا می دهد.

تقوا آدمی را پاک می کند وطهارت از گناه ضمیر انسان را روشن ساخته، حالت تضرع و خشوع در قلب انسان پایدار می شود. به امیر مؤمنان علیه السلام گفتند: چرا مشعر الحرام از حرم قرار داده شده است؟ ایشان فرمود (۳):

۱- الاخلاق، ص ۱۲۵

۲- المراقبات، ص ۲۰۱

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۴، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۴۸، روایت ۱۷

«لِأَنَّهُ لَمَّا أَذِنَ لَهُمْ بِالـدُّخُولِ وَقَفَهُمْ بِالْحِجَابِ الثَّانِی فَلَمَّا طَالَ تَضَرُّعُهُمْ بِهَا أَذِنَ لَهُمْ لِتَقْرِيبِ قُرْبَانِهِمْ فَلَمَّا قَضَوْا تَفَثَهُمْ تَطَهَّرُوا بِهَا مِنَ الـذُّنُوبِ الَّتِی كَانَتْ حِجَاباً بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُ أَذِنَ لَهُمْ بِالزِّيَارَهِ عَلَى الطَّهَارَه». (۱) «چون خداوند اجازه ورود به زائران را در آستانه در دوم نگهداشته است و چون ناله و دعایشان طول بکشد، به آنان اجازه می دهد که قربانی خود را پیش آورند. و چون آلودگی خود را رها کنند و از گناهانی که میان خدا و آنان حجاب بود، پاک شوند به آنان اجازه می دهد که با پاکی به زیارت آیند.»

انسانی که از گناه پاک شد، لایق بهشت می شود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من احیا اللیالی الاربع و جبت له الجنه: لیله الترویه و لیله عرفه، ولیله النحر و لیله الفطر» (۲)

؛

«هر کس این چهار شب را شب زنده داری کند، بهشت برای او واجب است: شب ترویه، شب عرفه، شب عید قربان و شب عید فطر.»

امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه وقوف مزدلفه را جهت کسب تقوا می داند. مشعر برای صعود است، مشعر برای اعتلای روح به عالم بالاست؛ چنانکه انسان از کوه بالا میرود، باید منازل و پلکان صعود، کمال، توحید و فنا را یک به یک بپیماید.

«وَ اتَّقِهِ بِمُزْدَلِفَهَ وَ اصْعَدْ بِرُوحِكَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى بِصُعُودِكَ إِلَى الْجَبَل». (۳)

عرفات مقام وحدت است و مشعر مقام کثرت. در این مرحله حاجی باید مشاعر صعودی و معنوی وقوف پیدا کند تا حکمت آنها را بداند. مشاعر، مدارک انسانی است و قوای ادراکی باید در اختیار انسان باشد که اگر چنین شد، سالک به مقام نفی خواطر نایل می شود و در این صورت قادر است خلع بدن کند؛ خلع بدن یا موت اختیاری از شرایط

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۴
۲- الفردوس، ج ۳، ص ۶۲۰، روایت ۵۹۳۷
۳- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۲

حکمت است. شب مشعر، تهجد و راز و نیاز با خداست، در این شب باید تصمیم تقوا گرفت و رویه پرهیزکاری پیشه کرد، عاشقان شب مشعر ذکر خدا می گویند تا خدا کنارشان نشنید: «یَا جَلِیسَ الذَّاکِرِینَ»، اوقلب آنها را آرام می کند و شیرینی دیدار خویش را در کام آنها می نشاند.

امر علی الدیار دیار لیلی اقبل ذالجدار و ذالجدارا

فما حب الدیار شغفن قلبی و لکن حب من سکن الدیارا (۱)

۱- بر دیار لیلی گذر می کنم و دیوارهای آنجا را یک به یک می بوسم، حب دیار شکافهای قلب مرا پر نکرده بلکه حب کسی که در این دیار ساکن است قلب مرا پر کرده است.

ص: ۴۸۱

فصل نهم: اسرار عرفانی منی، رمی، قربانی و حلق

اسرار منی

اشاره

حجاج بیت اللّه الحرام پس از طلوع آفتاب روز دهم ذی حجه از مشعر به سمت منی افاضه(کوچ) می کنند تا در این سرزمین اعمال خاصی را به جای آورند. واجبات منی سه چیز است که عبارتند از: رمی جمرات، قربانی و تقصیر یا حلق.

یک) یاد خدا

خداوند کوچ کردن از عرفات و وقوف در مشعر را همراه با ذکر خود بیان داشته است:

فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ (۱)؛

«چون از عرفات بازگشتید، خدا را در مشعرالحرام یاد کنید.»

سپس افاضه از مشعر به سمت منی را قرین استغفار کرده است:

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲)؛

۱- بقره: ۱۹۸

۲- بقره: ۱۹۹

«سپس از آنجا که دیگر مردم باز می گردند شما نیز باز گردید و از خدا آمرزش بخواهید که آمرزنده و مهربان است.»

خدای سبحان در پایان مناسک منی هم بر ذکر خود تأکید مجدد می فرماید:

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً (۱)؛

«چون مناسکتان را به جای آوردید، همچنان که پدران خویش را یاد می کردید- حتی بیشتر از آن- خدای را یاد کنید.»

آنچه میان آیات مزبور مشترک است، یاد خداست. منی در عصر جاهلیت محل مناسبی به حساب می آمد؛ زیرا مشرکان در آنجا بتکده ای برای خویش احداث کرده و بتهای خویش را می پرستیدند. از سوی دیگر رسم جاهلیت این بود که پس از انجام مناسک در منی گرد هم می آمدند و به ذکر نیاکان و تبار خویش چه با نظم و چه با نثر می پرداختند، ارزشهای قبیله ای خود را می ستودند و از قدرت آنها در جنگاوری یاد می کردند. به بیان دیگر، اعراب جاهلی در این سرزمین فخرفروشی کرده، به یاد آن به خود می بالیدند. قرآن کریم این رسم جاهلی را سرزنش کرد و بر این نکته سرانگشت تأکید گزارد که این سرزمین محلی برای یاد نیاکان نیست، بلکه جایگاه یاد خداست و در این بیابان باید ذکر او گفت، از او غفران و رحمت خواست، به درگاه او پناه برد و دنیا و آخرت را از او درخواست نمود؛ بنابراین سرزمین منی محل یاد خدا، اخلاص دین برای او، توجه به معارف توحیدی و ارج گزاردن نعمت ها و برکات است. حج سرشار از نام خداست، اما در این سرزمین محبت او، یاد او و مباهات به او تأکید دو چندان دارد.

نسیمی از صبای دوست دارم به گوش دل ندای دوست دارم

میان این همه دلبستگی ها تمنّای منای دوست دارم

این مطلب در یکی از سخنان امام صادق علیه السلام بیان شده است. از ایشان درباره آیه

۱- بقره: ۲۰۰

فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ (۱)

سئوال شد. امام در پاسخ فرمود:

«كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْتَخِرُونَ بِمِنًى إِذَا كَانَ أَيَّامُ التَّشْرِيقِ فَيَقُولُونَ كَانَ أَبُونَا كَذَا وَ كَانَ أَبُونَا كَذَا فَيَذْكُرُونَ فَضْلَهُم».

«مشرکان در روزهای تشریق در منی به نیاکان خود افتخار می کردند و می گفتند: پدران ما چنین و چنان بودند و فضایل آنها را یاد می کردند». (۲)

زبان به سرّ ذکر واقف نیاید بلکه اسرار ذکر را دل به دست می آورد. منی چیست؟

گفتن او و یاد و نام بردن اوست. با دیده او را عیان دیدن، شعاع خورشید او را در آسمان دل نظاره کردن، ملک و ملکوت را سرشار از یاد او یافتن. سالک باید از خود بیرون رود چنانکه مار از پوست بیرون می رود؛ تا بفهمد حقیقت همه اوست. باید از دوگانگی برخاست، به سرای وحدت روی آورد. خود را غرقه نور معرفت ساخت، یکسان زیست و یک سو نگریست. خداوند به انسان دو چشم داده، آنگاه که به خود می نگرد، سراسر عیب است و کاستی و آنگاه که به او خیره می شود، همه حسن است و غنا. به قول خواجه عبداللّٰه انصاری: «الهی چون در تو نگرم، می نازم و چون به خود می نگرم می گدازم». (۳)

دو) رضای حق

کسی که به سرزمین منی گام می نهد، خدا از او راضی می شود. حاجی از این اکسیر کمیاب در منی بهره مند می شود و می تواند مزه ملکوتی رضایت حق را بچشد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِذَا أَخَذَ النَّاسُ مَوَاطِنَهُمْ بِمِنًى نَادَى مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ

۱- بقره: ۲۰۰

۲- السرائر، ج ۳، ص ۵۶۵

۳- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللّٰه انصاری، ص ۴۰۳

أَرْضَی فَقَدْ رَضِیتُ». (۱)

«چون مردم در منی در جای خود قرار گرفتند، از سوی خداوند منادی ندا می دهد که: اگر می خواستید من راضی شوم، راضی شدم.»

خدا از کسی راضی می شود که پاک باشد، سیاهی گناه از او برداشته شده، همانند کسی باشد که تازه از مادر متولد شده است. درباره کسی که به منی کوچ کرده است، از امام علیه السلام چنین نقل شده که «از گناهانش پاک می شود همچون روزی که مادر او را زاده است». (۲) چنین کسی می تواند عمل را از سر گیرد و روزی را که شروع می کند، روز اول تکلیف و شریعت خویش بداند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إذا أَفَاضَ الرَّجُلُ مِنْ مِنًی وَضَعَ یَدَهُ مَلَکٌ فِی کَتِفَیْهِ ثُمَّ قَالَ اسْتَأْنِفْ» (۳)

.

«وقتی کسی از منی کوچ کرد، فرشته ای دست خود را بر شانه های او می گذارد و می گوید: عمل از سر گیر.»

خداوند کسانی را که از آنها راضی است در قرآن اعلام فرموده است؛ او از صادقین رضایت دارد(مائده: ۱۱۹)، از اهل ایمان راضی است(بینه: ۸)، او از کسانی که به مقام اطمینان نائل شده اند، اعلام رضایت کرده است(فجر: ۲۸)، مهاجران و مجاهدان، رضایت خدا را از آن خود کرده اند(توبه: ۲۱)، همچنین اهل تقوا به رضای او نایل آمده اند(توبه: ۱۰۹). می توان به این مجموعه مورد دیگری را هم افزود؛ خداوند از کسی که به سرزمین منی گام نهاد و مناسک حج خویش را به پایان برد، راضی شده است؛ از این رو رضایت حق در گرو حج است و وادی منی محل اعلام رضایت خشنودی او به حجاج.

در عالم هیچ چیز بهتر از خشنودی خدا نیست و این می تواند نهایت آرزو و غایت قصوای یک انسان باشد. اگر خدا از کسی راضی شد، دنیا و آخرتش تأمین است. بهشت

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۲، روایت ۴۲

۲- فقیه، ج ۲، ص ۴۸۰، روایت ۳۰۱۹

۳- المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۱، روایت ۱۸۷

برای او تضمین شده مرگی آرام در انتظار اوست و او کام خویش را از زندگانی دنیا برمی گیرد. بنابراین حاجی در منی به مُنا و آرزوی خویش می رسد. جالب اینکه وجه نامگذاری این منطقه به منی همین است.

امام رضا علیه السلام در این باره فرمود:

«الْعِلَّهُ الَّتِی مِنْ أَجْلِهَا سُمِّیَتْ مِنًی مِنًی أَنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام قَالَ هُنَاکَ لِإِبْرَاهِیمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ تَمَنَّ عَلَی رَبِّکَ مَا شِئْتَ فَتَمَنَّی إِبْرَاهِیمُ علیه السلام فِی نَفْسِهِ أَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ مَکَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِیلَ کَبْشاً یَأْمُرُهُ بِذَبْحِهِ فِدَاءً لَهُ فَأُعْطِی مُناه».

«علت آنکه به منی، منی گفته اند این است که جبرئیل در آن جا به ابراهیم گفت:

هر چه می خواهی از خداوند تمنا کن. حضرت ابراهیم هم در دل خود از خدا خواست که به جای فرزندش اسماعیل، قوچی به عنوان فدیه قرار دهد و خداوند متعال دستور دهد که آنرا سر ببرد. خداوند هم خواسته او را اجابت کرد». (۱)

امام سجاد علیه السلام هم در حدیث شبلی به این معنا اشارتی دارد:

«فَنَوَیْتَ عِنْدَ مَا وَصَلْتَ مِنًی وَ رَمَیْتَ الْجِمَارَ أَنَّکَ بَلَغْتَ إِلَی مَطْلَبِکَ وَ قَدْ قَضَی رَبُّکَ لَکَ کُلَّ حَاجَتِکَ؟ قَالَ: لَا»؛

«وقتی به منی رسیدی و رمی جمرات کردی، آیا نیت کردی که به خواسته ات رسیدی و خداوند همه حاجتهایت را برآورده است؟ گفت: نه.»

زائر بعد از مزدلفه به سمت منی حرکت می کند. دستور این است که در هنگام حرکت به سمت چپ یا راست متمایل نشود. راز این دستور این است که حاجی در صراط مستقیم حرکت کند و به چپ یا راست منحرف نشود.

«الْیَمِینُ وَ الشِّمَالُ مَضَلَّهٌ وَ الطَّرِیقُ الْوُسْطَی هِیَ الْجَادَّه» (۲)

.

«چپ و راست انحراف است و راه وسط همانا صراط مستقیم است.»

۱- عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۹۱؛ علل الشرائع، ص ۴۳۵، روایت ۰۲

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۶، بند ۷

بعد از وصول به منی شایسته است زائر بداند به قربانگاه عاشقان و محل واصلان گام نهاده است. در این سرزمین باید شایستگی حضور یافت و با قربانی کردن خواهش های نفسانی، غرق در غفران رحمان شد. در اینجا آخرین آزمون های الهی رقم می خورد.

سالک حج گزار، احرام بسته، طواف کرده، نماز گذارده، به عرفات و منی وقوف کرده و انفاق نموده است و هم اکنون تائب شده، تمامی گناهانش ریخته است. اشک ندامت بر گونه هایش جاری است، او به درگاه قرب خدا آمده است، پیمانی جدید با خدا بسته تا فقط راه پاکی پیماید، او روی خویش را سفید کرده، سیاهی را از ضمیر و باطن خود زدوده است.

«شاهدی چون ماهی می رفت در راهی، ناگاه در خای حمام او افتاد و روی چون ماه را به گِل سیاه دید غمگین شد. عاشق به وی گفت: روی چون ماه را به گل سیاه مبین، به مشتی آب بشوی تا باز شایسته نظر شوی. در عالم معنا نیز تو ای مؤمن شاهدی که از سرمستی غفلت و حبّ دنیا به گل افتاده ای و روی چون ماه را به بلای گناه، سیاه کرده ای، یک شب برخیز و قلعه دل و قبّه ضمیر را از صفات و وسواس به خندق پر آب دیده، پاس دار، تا در قیامت پاک گردی. طالبی که روزنامه محبت نخوانده، او قدر غلبات جذبات تجلیات شب چه داند (۱)؟.»

اسرار رمی

اشاره

یکی از واجبات منی ریگ انداختن به جمره در محلی مخصوص است. سنگها باید از حرم باشند و آنها را باید با نیت خالص به سمت جمرات بیندازد، در اینجا هم عدد هفت خودنمایی می کند؛ یعنی هفت سنگریزه باید زد. تکبیر گفتن، طاهر بودن و دعا کردن از آداب مستحبی رمی جمرات است. در این لحظه باید از خدا خواست که انسان را در حصن خود قرار دهد، عمل او را بالا برد و شر شیطان را نیز از سر او کوتاه کند. رمی را اسراری است:

۱- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللّٰه انصاری، ص ۷۴

یک) راندن شیطان

هفت سنگ برداشتن و آنها را متوالی به سمت سنگی بزرگ انداختن به چه معناست؟ شاید ظاهر این عمل مبهم باشد، ولی رمی جمرات نشان از معنای لطیف و عمیقی دارد. رمی جمرات به معنای مبارزه با شیطان است، رمی جمرات اعلان جنگ با ابلیس است. سنگ زدن به جمرات نابود کردن هواهای نفسانی و خواهشهای حیوانی است. رمی جمرات، میراندن شهوات و اخلاق رذیله است. حضرت امیر علیه السلام در کلامی نورانی به حکمت این عمل اشاره فرمود:

«إِنَّ الْجِمَارَ إِنَّمَا رُمِيَتْ لِأَنَّ جَبْرَئِيلَ حِينَ أَرَى إِبْرَاهِيمَ الْمَشَاعِرَ بَرَزَ لَهُ إِبْلِيسُ فَأَمَرَهُ جَبْرَئِيلُ أَنْ يَرْمِيَه ...» (۱)

؛

«جمره ها بدین سبب با سنگ زده می شوند چون جبرئیل محل های عبادت را به حضرت ابراهیم علیه السلام نشان داد، ابلیس بر او نمایان شد. جبرئیل آن حضرت را فرمان داد که او را براند. او هم شیطان را با هفت سنگ راند. کنار جمره اولی زیر زمین پنهان شد و کنار جمره دوم سر برآورد. با هفت سنگ دیگر او را راند، در جای دوم به زیر زمین رفت و از محل جمره سوم آشکار شد. باهفت سنگ او را زد، او در همانجا به زیر زمین رفت.»

رمی، راندن اخلاق ذمیمه و اوصاف پست است. در این مقام باید خطر کرد و به یکباره علیه خویشتن خویش شورید، هوای نفسانی را از ریشه کند و بیرون افکند. معنای رمی، مبارزه با نفس اماره است. براساس اصطلاح قرآنی، انسان سه نفس دارد: نفس اماره(یوسف: ۵۳)، نفس لوامه(قیامت: ۲) و نفس مطمئنه(فجر: ۲۷). در جمره اولی انسان با شیطان درون و نفس اماره ستیز می کند. اولین دشمن در راه وصول به قرب الهی، نفس اماره است؛ از این رو باید از آنجا شروع کرد و در رمی اول اسب چموش درون را رام کرد. آنگاه که انسان عملی خلاف انجام دهد از درون سرزنشی دریافت می کند و این

۱- قرب الاسناد، ص ۱۴۷، روایت ۵۳۲

یکی از عجایب آفرینش آدم است. سرزنشها از سوی نفس لوامه است. در رمی جمره وسطی انسان دوباره به شیطان سنگ می زند تا به خود تلقین کند که نزدیک عمل خلاف و معصیت نشود و مبتلا به سرزنشها نگردد.

هر گاه سالک با نفس اماره مبارزه کرد و نفس لوامه اش او را از ارتکاب معاصی بازداشت و از انجام گناهان از او مراقبت نمود، او به نفس مطمئنه واصل شده است.

حاجی با رمی جمره عقبی شیطان را به طور کلی از خویش دور می سازد تا نفس مطمئنه خویش را در امان داشته، آماده وصال به حریم گردد. در این حالت او سزاوار این مقام می شود که خدا به او بگوید: از تو راضی هستم.

یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ* ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً (۱)؛

«ای روح آرامش یافته خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد.»

امام زین العابدین علیه السلام در حدیث شبلی فرمود:

«فَعِنْدَ مَا رَمَیْتَ الْجِمَارَ، نَوَیْتَ أَنَّکَ رَمَیْتَ عَدُوَّکَ إِبْلِیسَ وَ غَضِبْتَهُ بِتَمَامِ حَجِّکَ النَّفِیسِ؟ قَالَ: لَا».

«وقتی سنگریزه به جمرات زدی، نیت کردی که دشمنت ابلیس را سنگ باران کرده، با تمامی حج گرانبهایت او را به خشم آورده ای؟ گفت: نه.»

امام صادق علیه السلام هم حکمت تشریع رمی را مبارزه با شهوت، خساست و دنائت معرفی می فرماید. ایشان در حدیث مصباح الشریعه فرمود:

«وَ ارْمِ الشَّهَوَاتِ وَ الخَسَاسَهَ وَ الدَّنَاءَهَ وَ الْأَفْعَالَ الذَّمِیمَهَ عِنْدَ رَمْیِ الْجَمَرَاتِ».

«و با رمی جمرات، شهوتها، فرومایگی و پستی و ناپسندی را به دور افکن.»

۱- فجر: ۲۷ و ۲۸

دو) ذخیره نور

هر گاه حج گزار به جمرات سنگ زند، برای خود نوری در قیامت ذخیره نموده است. پس با هر سنگی توشه ای برداشته و با هر رمی روشنایی بیشتری برای قیامت خود از پیش فرستاده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«رَمْیُ الْجِمَارِ ذُخْرٌ یَوْمَ الْقِیَامَه» (۱)

؛

«سنگ زدن به جمرات، ذخیره روز قیامت است.»

اگر سئوال شود که این ذخیره چیست، پاسخ آن در روایت دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است.

«فَإِذَا رَمَیْتَ الْجِمَارَ کَانَ لَکَ نُوراً یَوْمَ الْقِیَامَهِ». (۲)

«هر گاه رمی جمرات کردی برای تو نوری در قیامت خواهد بود.»

و از این طریق از تمامی گناهان خارج شده پاک گردیده است، حتی اگر گناهانش کبیره باشد. همچنین آن حضرت می فرماید:

«الْحَاجُّ إِذَا رَمَی الْجِمَارَ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ». (۳)

«حج گزار وقتی بر جمره ها سنگ بزند از گناهانش بیرون می آید.»

انداختن سنگ اظهار بندگی و تشبه به ابراهیم خلیل اللّه است. باید سنگ انداخت تا پشت شیطان را شکست و اعلام نمود که من فقط از خدا فرمان بری می کنم، سنگ انداختن تمرین انقیاد و بندگی است، اظهار امتثال و عبودیت است. شیطان زمانی خوار و ذلیل می شود که انسان را بنده منقاد خدا ببیند، حاجی با رمی فرشته صفت شده، از دام

۱- فقیه، ج ۲، ص ۲۱۴، روایت ۲۱۹۵

۲- الترغیب والترهیب، ج ۲، ص ۲۰۷، روایت ۳

۳- فقیه، ج ۲، ص ۲۱۴، روایت ۲۱۹۶

ابلیس می رهد.

شیطان مظهر اسم «البعید» است و سالک کوی دوست مظهر اسم «القریب». او باید با رمی خویش از شیطانی که دور است دوری کند و بر قرب خویش به محضر ربوبی بیفزاید. اما حاجی به هنگام رمی باید توجه کند که رمی کننده واقعی خداست زیرا اوست که به شیطان گفت: فَإِنَّکَ رَجِیمٌ؛ (۱) «تو مطرودی». و با این امر خود او را از نزد خویش راند. بنابراین رمی کننده حقیقی خداوند سبحان است و دست حاجی به هنگام رمی، دست خداست زیرا که فرمود:

... وَمَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلَکِنَّ اللَّهَ رَمَی (۲)؛

«و آنگاه که تیر می انداختی، تو تیر نمی انداختی خدا بود که تیر می انداخت.»

اسرار قربانی

اشاره

کسی که حج تمتع به جا می آورد، واجب است بعد از رمی جمره عقبی، قربانی کند؛ یعنی یک شتر یا گاو یا گوسفند ذبح کند. قربانی شرایطی دارد که در جای خود بیان شد، چنانکه مستحباتی هم دارد.

آیات متعددی مسأله «هدی» و قربانی را مطرح کرده اند.

وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنْ الْهَدْیِ (۳)؛

«حج و عمره را برای خدا به پایان برسانید و اگر محصور شدید آنچه از قربانی فراهم شود ذبح کنید.»

از این آیه یکی از واجبات حج تمتع به دست می آید و آن اینکه باید در سرزمین منی قربانی کرد. از آیه دیگری تشریع هدی و اهمیت آن به دست می آید.

۱- ص: ۷۷

۲- انفال: ۱۷

۳- بقره: ۱۹۶

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَهَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِياماً لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْىَ وَالْقَلَائِدَى (۱)؛

«خداوند کعبه را بیت الحرام و مایه قیام مردم قرار داد همچنین ماه حرام و قربانی های بی نشان و نشان دار را تشریع فرمود.»

ذکر قربانی در عداد و سیاق کعبه دلیل بر جایگاه رفیع آن در حج است، همچنین هدی نقشی در قیام و قوام انسان ها دارد. قربانی رزق و روزی خداست که برای مصرف بی نوایان و فقرا از سوی خدا واجب شده است و این یکی از علتهای تشریع حکم مزبور است. در موسم حج حیوانات فراوانی قربانی می شوند که یکی از علتهای مهم وجوب قربانی، توزیع گوشت آنها میان فقرا و مساکین است.

... وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِى أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَهِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ (۲)؛

«نام خدا را در روزهای معین به هنگام ذبح چارپایان که خدا رزق آنان ساخته، یاد کنند. پس از آنها بخورید و بینوایان فقیر را نیز اطعام کنید.»

همین مطلب در جای دیگر هم اشاره شده است:(حج: ۳۳- ۳۴). در آیه دیگری که مسأله قربانی مطرح شده است، در کنار آن شعائر قرار دارد:

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ... (۳)؛

«شتران قربانی را برای شما از شعائر خدا قرار دادیم.»

چنانکه پیداست یکی از شعائر الهی مسأله قربانی و هدی اعلام شده است.

۱- مائده: ۹۷

۲- حج: ۲۸

۳- حج: ۳۶

یک) تقوا و اخلاص

به لحاظ اخلاقی و عرفانی مهمترین آیه ای که درباره قربانی در قرآن وجود دارد، آیه ای از سوره حج است که اشاره ای روشن به تقوا و اخلاص در هدی دارد:

لَنْ یَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَکِنْ یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنْکُمْ (۱)؛

«گوشت و خون این شتران به خدا نمی رسد، آنچه به او می رسد تقوای شماست.»

این آیه در واقع دفع دخل مقدر است؛ (۲) یعنی شاید کسی توهم کند که خدا از این قربانی سود می برد و به آن حاجتمند است، همچنین این احتمال وجود دارد که برخی بپندارند خداوند محتاج گوشت و خون قربانی نیست پس این کار چه فایده ای دارد؟ این آیه پاسخی به هر دو پندار است؛ نه خداوند محتاج قربانی است: «گوشت و خون این شتران به خدا نمی رسد». و نه این کار بی فایده: «آنچه به او می رسد پرهیزکاری شماست»؛ بنابراین نفع و حکمت مهمی در این عمل وجود دارد که فقط به حج گزار می رسد و این نفع چیزی نیست جز تقوا و پرهیزکاری.

تقوا عامل قدرت روح است. پرهیزکاری نفس اماره و احساسات سرکش و عاصی انسان را رام می کند. تقوای الهی دوستان خدا را تحت ولایت او قرار می دهد، خوف و خشیت خدا همیشه ملازم قلوب اهل تقواست، آنها شب ها را بیدار و به عبادت مشغولند و روزهایشان به روزه و گرسنگی می گذرد. تقوا آدمی را بصیر، دلها را آرام و نفوس را پاک می کند. در نهج البلاغه می خوانیم:

«فَإِنَّ تَقْوَی اللَّهِ دَوَاءُ دَاءِ قُلُوبِکُمْ وَ بَصَرُ عَمَی أَفْئِدَتِکُمْ وَ شِفَاءُ مَرَضِ أَجْسَادِکُمْ وَ صَلَاحُ فَسَادِ صُدُورِکُمْ وَ طَهُورُ دَنَسِ أَنْفُسِکُم». (۳)

۱- حج: ۳۷

۲- المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸

«تقوا دوای بیماری دلهای شما، بینایی دلهای شما، شفای مرض بدنهای شما، صلاح و مرهم زخم های جانها و مایه پاک شدن نفوس شماست.»

تقوا برای انسان، احسان به ارمغان می آورد(یوسف: ۹۰)، تقوا سرچشمه معرفت است(طلاق: ۲)، تقوا باعث می شود کارها سهل و آسان گردد(طلاق: ۴)، تقوا موجب می شود زشتی ها و معاصی انسان محو شود(طلاق: ۵)، تقوا بهترین توشه قیامت است(بقره: ۱۹۷)، قرآن هدایتی برای اهل تقواست(بقره: ۲)، بهشت برای اهل تقوا مهیا شده(آل عمران: ۱۳۳)، آینده از آن متقین است(هود: ۴۹)، خدا با متقین است(توبه: ۳۶)، خداوند فقط اعمال متقین را قبول می کند(مائده: ۲۷) و مهمتر و لطیف تر از همه اینکه متقین محبوب خدا هستند: إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ؛ (۱) و آنها از دست ساقی حقیقی شراب می نوشند: سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً؛ (۲) «پروردگار ایشان به آنها شراب پاک می نوشاند».

یکی از آثار تقوا اینکه طمع را از قلب انسان بیرون رانده، به جای آن ورع می نشاند.

این مطلب در فرمایشات امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی چنین آمده است:

«فعندما ذبحت هدیک نویت انک ذبحت حنجره الطمع بما تمسکت به من حقیقه الورع و انک اتبعت سنه ابراهیم بذبح ولده و ثمره فؤاده و ریحان قلبه و احییت سنته لمن بعده و قربه الی اللّه تعالی لمن خلفه؟ قال: لا»؛

«یعنی آنگاه که قربانی ات را سر بریدی نیت کردی که گلوی طمع را با حقیقت ورع و پرهیزگاری بریدی و از سنت ابراهیم پیروی کردی که فرزندش، میوه دلش و گل خوشبوی قلبش را به قربانگاه آورد و آن را سنتی برای آیندگان و وسیله ای برای تقرب به خداوند برای نسلهای بعد قرار داد؟ گفت: نه.»

۱- توبه: ۷

۲- انسان: ۲۱

همچنین امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه فرمود:

«وَ اذْبَحْ حَنْجَرَهَ الْهَوَی وَ الطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبِیحَه».

«و هنگام قربانی، حنجره و رگهای هوس و طمع را قطع کن.»

از نکات جالب اینکه در هر دو حدیث تعبیر به گلو(حنجره) برای طمع شده است.

گویا به هنگام قربانی بایـد گلوی طمع را چنان فشـرد تا آن را خفه کرد و آزمندی را از بیخ و بن بر کند. قربانی گناهان را می شوید و مغفرت الهی را شامل حال می کند. ابی بصیر علت و حکمت قربانی را از امام صادق علیه السلام سئوال می کند. امام می فرماید:

«إِنَّهُ یُغْفَرُ لِصَاحِبِهَا عِنْدَ أَوَّلِ قَطْرَهٍ تَقْطُرُ مِنْ دَمِهَا عَلَی الْأَرْضِ وَ لِیَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ یَتَّقِیهِ بِالْغَیْبِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لَا دِماؤُها وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ ثُمَّ قَالَ انْظُرْ کَیْفَ قَبِلَ اللَّهُ قُرْبَانَ هَابِیلَ وَ رَدَّ قُرْبَانَ قَابِیلَ» (۱)

.

«با اولین قطره خون قربـانی که به زمین بریزد، خداونـد صـاحب آنرا می آمرزد و تا اینکه خـدا بدانـد چه کسـی به غیب ایمان دارد. خداونـد فرمود: «گوشت و خون شتران به خـدا نمی رسـد بلکه فقط تقوای شـما به خـدا می رسـد.» ببین چگونه خداوند قربانی هابیل را پذیرفت اما قربانی قابیل را رد کرد.»

اگر قربانی گناهان زائر را محو می کنـد، اگر هـدی معاصـی را از بین می برد، اگر با اولین قطره قربانی تمامی گناهان به زمین می ریزد، در این صـورت نـار محو می شود و آتش دوزخ سـایه خود را از سـر حـاجی دور می کنـد. امـام سـجاد علیه السـلام فرمود:

«إِذَا ذَبَحَ الْحَاجُّ کَانَ فِدَاءَهُ مِنَ النَّارِ» (۲)

؛

«هر گاه حاجی قربانی را ذبح کرد، این فدیه ای برای آتش دوزخ است.»

از حکمتهای قربانی تقوا و اخلاص است. اخلاص مراتبی دارد (۳) و بر این اساس

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۰۶؛ علل الشرایع، ص ۴۳۸

۲- المحاسن، ج ۱، ص ۶۷

۳- پرواز در ملکوت، ج ۲، ص ۸۰- ۸۵

می توان گفت کسانی که قربانی می کنند، یعنی اهل ایمان و تقوا، درجات و مراتبی دارند.

اولین مرتبه اخلاص، تصفیه عمل است از شائبه رضای مخلوق، در اولین گام سالک باید مراقب باشد تا نیتش آلوده به رضای مردم نشود، یعنی ریا را از قلب خویش بر کند و از ثنا و ستایش آنها متأثر نشود.

مرتبه دوم، تصفیه عمل از حصول مقصودهای دنیوی است هر چند آن عمل عبادت باشد، مثل اینکه انسان نماز بخواند برای توسعه رزق یا صدقه بدهد برای سلامتی.

البته این آثار در این عبادات طبعاً وجود دارد، ولی نباید آنهارا قصد کرد و نیت خویش را به این مقاصد دنیوی آلوده ساخت.

مرتبه سوم، پالودن نیت از لذات ظاهری در عبادت است. اهل اللّه به هنگام عبادت خود را کاسب نمی بینند و سعی نمی کنند تا در قبال عمل خویش سودی دریافت کنند؛ گرچه این سود حور و مقصور باشد. اینگونه عبادتها، نیت را آلوده ساخته، نوعی معامله و تجارت محسوب می شوند.

اخلاص در مرتبه چهارم، نیت را از خوف عقاب و عذاب های دوزخ هم پاک می کند. اینگونه اعمال، عبادت عبید محسوب می شوند. از نظر اهل معرفت فرقی میان انسانی که عمل خویش را برای حور و مقصور بهشتی یا از خوف عذاب جهنم انجام می دهد، نیست. اخلاص مراتب دیگری هم دارد که در عالی ترین درجاتش باید از وصول به لذات جمال و بهجت های انوار سبحات الهی هم پاک گردد. اوحدی از اهل معرفت که اهل حب و جذبه اند و اصفیاء اللّه محسوب می شوند به این مقام دست می یابند. سرّ و رمز قربانی در منی کسب مقامات تقوا و اخلاص است.

دو) ذبح نفس

حاجی همینکه قربانی اش را سر برید و نیت خویش را در این عمل خالص کرد، از نفسانیت و حیوانیت رها شده، روح خویش را به ملأ اعلی متصل کرده است. قربانی، کالبد تاریک حیوانیت را از روح انسان خارج می کند، قربانی باعث آزادی روح شده، انسان را

به مشاهده انوار قدسی می رساند.

در واقع قربـانی، عمـل به سـنت ابراهیم علیه السـلام است؛ پیـامبری که نفس خویش را در مسـلخ عشق کشت و به ذبـح فرزند خویش اقـدام نمود و خداونـد آنگاه که صـداقت پـدر و فرزند را دید، قربانی را فدیه آن قرار داد. آدمی برای وصول به کمال راهی جز مبارزه با نفس خویش نـدارد. او بایـد هواهای نفسانی را بشـناسد و از آنها تبعیت نکنـد و آنها را زیر پای سـلوک له کند.

پیام قربانی امتثال امر الهی است، به وعـده او بایـد امیـد داشت، نفس خویش را باید فدا کرد، غلبه بر هواهای نفسانی و کشـتن درون از رازهـای قربـانی کردن است. قربـانی در منی بـدین معنـاست که تمـام سـرزمین منی قربانگاه است، محل عشق بازی با خالق هستی است. در این صـحنه بایـد خویشـتن را فنا کرد، انانیت را سـر بریـد و هر چه در توان است، در این مسـیر بذل کرد. قربانی کردن، وفاداری به خـداست. خـدا از انسان، حقیقت انسان را می خواهـد، باید خانه دل را با صـفا و محبت او آراست و جلال، سطوت و کبریایی اش را به حریم خانه آورد تا با روحی پاک مهیای دیدار او شود.

باز در آن کوش که قربان کنی هر چه کنی کوش که با جان کنی

تیغ وفا بر گلوی جان بنه گردن تسلیم به فرمان بنه

جان که نه قربانی جانان شود جیفه تن بهتر از آن جان شود

ساحت این عرصه که ارض مناست سر به سر این دشت فنا در فناست

هر که نشد کشته شمشیر دوست لاشه مردار به از جان اوست

اسرار حلق

بعد از ذبح قربانی لازم است که حاجی سرش را بتراشد(حلق) و یا از ناخن یا موی خویش قدری بچیند(تقصیر). مستحب است سر را از سـمت راست پیش سـر تراشـید و نیز موی سر را در منی دفن کرد. سر تراشیدن را اسراری است از جمله اینکه رحمت خدا را در پی دارد. چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که ایشان در دعای خویش فرمود:

«اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِين» (۱)

؛

«خدایا بر سر تراشیدگان ترحم کن.»

همچنین حلق باعث می شود انسان در زمره کسانی قرار گیرد که از فزع اکبر ایمن هستند. (۲) جالب تر اینکه خداوند در مقابل هر تار موی حاجی نوری در بهشت برای او مقدر می فرماید. امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِن ... فَإِذَا حَلَقَ شَعْرَهُ لَمْ يَسْقُطْ شَعْرَهٌ إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ لَهُ بِهَا نُوراً يَوْمَ الْقِيَامَهِ» (۳)

؛

«همانا بنده مومن ... چون سر بتراشد، موی او نمی ریزد مگر آنکه خداوند در عوض آن نوری در قیامت برای او قرار دهد.»

همچنین امام باقر علیه السلام در دعای خویش فرمود:

«اللَّهُمَّ أَعْطِنِی بِکُلِّ شَعْرَهٍ نُوراً يَوْمَ الْقِيَامَه» (۴)

.

«خدایا! در عوض هر تار مو، در روز قیامت نوری به من عطا کن.»

اگر مومن در منی سر خویش بتراشد و موی خود را همانجا دفن کند روز قیامت که به محشر آمد هر تار موی او زبانی گویا پیدا کرده به نام صاحبش لبیک می گوید. (۵) بنابراین سر تراشیدن و موی خویش را در سرزمین منی دفن کردن به معنای جذب رحمت الهی است. سرّ آن نوری است که در بهشت به انسان عطا می شود تا با آن نور قلب خویش را در بهشت روشن کند. لبیک حاجی به تمام اجزای بدنش انتقال یافته، حتی موی او اجابت حق می کند. حج گزار در این لحظات انسان دیگری شده است. در این زمان لازم است

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۱۶، روایت ۱۶۴۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۴۵، روایت ۳۱۷؛ سنن ترمذی، ج ۳، ۲۵۶، روایت ۹۱۳

۲- فقیه، ج ۲، ص ۲۳۸، روایت ۲۲۹۲

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۰، روایت ۲۸۴

۴- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۲۴۴، روایت ۸۲۶

۵- فقیه، ج ۲، ص ۲۱۴، روایت ۲۱۹۸

نشانی از تغییر داشته باشد و با تراشیدن سر و از بین بردن زیبایی صورت، زیبایی سیرت خود را نشان می دهد.

سرّ مسجد خیف

در سرزمین منی مسجدی به نام خیف وجود دارد. طبق فرمایش امام صادق علیه السلام به این جهت به آن مسجد خیف گفته اند که در مکان مرتفع واقع شده است. (۱) اگر در سرزمینی هموار قسمتی در بلندی قرار گرفته باشد، به آن خیف می گویند. سزاست که با شوق و طلب به این مسجد وارد شد و در آنجا هر چه می توان نماز گذارد. کسی که صد رکعت نماز در مسجد منی به جای آورد، معادل عبادت هفتاد سال است. در این مسجد هزار پیامبر خدا نماز گزارده اند. (۲) لذا نماز گزاردن در این مسجد مقدس مقام رفیعی دارد، شاید که انسان در محل پیامبری نماز بخواند.

سرّ وداع

ابواسماعیل به امام صادق علیه السلام عرض کرد که هم اینک در حال خروج از مکه ام از کجا وداع کنم؟ امام فرمود:

«تأتی المستجار فتودّعه من ثَمّ، ثُمّ تخرج فتشرب من زمزم ثم تمضی»؛

«کنار دیوار کعبه- مستجار- رفته، از آنجا وداع کن. سپس بیرون رفته، از آب زمزم بنوش و آنگاه برو». (۳)

در آخرین دیدار زائر به دیدار کعبه می رود. اگر توانست دست بر در کعبه و حجرالاسود می نهد، طواف وداع می کند، آنگاه خود را به خانه خدا می چسباند، خدا را

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۴

۲- همان.

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۳۲، روایت ۴

حمد و ثنا می کند، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیائش درود می فرستد. سپس در حق دیگران آنچه برای خود می خواهد، دعا می کند و با تمام وجود به او می گوید:

«الْمِسْکِینُ عَلَی بَابِکَ فَتَصَدَّقْ عَلَیْهِ بِالْجَنَّهِ». (۱)

«بینوایی به درگاه توست پس بهشت را به او عطا کن.»

حج مقبول دو علامت دارد؛ اول آنکه بنده گناهان خویش را ترک کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«آیَهُ قَبُولِ الْحَجِّ تَرْکُ مَا کَانَ عَلَیْهِ الْعَبْدُ مُقِیماً مِنَ الذُّنُوبِ». (۲)

«نشانه قبولی حج آن است که بنده، گناهانی را که مرتکب می شده ترک کند».

ایشان در حدیثی دیگر با صراحت بیشتر می فرمایند:

«مِنْ عَلَامَهِ قَبُولِ الْحَجِّ إِذَا رَجَعَ الرَّجُلُ رَجَعَ عَمَّا کَانَ عَلَیْهِ مِنَ الْمَعَاصِی هَذَا عَلَامَهُ قَبُولِ الْحَجِّ وَ إِنْ رَجَعَ مِنَ الْحَجِّ ثُمَّ انْهَمَکَ فِیمَا کَانَ عَلَیْهِ مِنْ زِنًی أَوْ خِیَانَهٍ أَوْ مَعْصِیَهٍ فَقَدْ رُدَّ عَلَیْهِ حَجُّهُ». (۳)

«از نشانه های قبولی حج آن است که فرد از گناهانی که انجام می داده است برگردد. این نشانه قبولی حج است و اگر از حج باز گردد، ولی همچنان در لجنزار زنا، خیانت یا معصیت فرو رود، حج او به خودش برگردانده می شود.»

پس اولین نشانه قبولی حج این است که حاجی عزم خود را برای ترک گناه جدی ببیند. اگر او در خود حالت ترک گناه احساس کرد حجش پذیرفته شده، اما اگر رغبت و احساسی به سمت گناهان پیشین همچنان در او وجود دارد، خداوند این حج را پذیرا نیست و به خود بنده گنهکار تحویل می دهد. این حج همانند یک نامه پستی است که بر آن آدرس مقصد نوشته نشده باشد که طبعاً به سمت فرستنده برگشت می خورد؛ چنین

۱- همان، روایت ۵

۲- همان، ص ۲۸۰، روایت ۵

۳- جعفریات، ص ۶۶

حجی به مقصد نمی رسد.

حجی را که خدا بپذیرد علامت دیگری هم دارد و آن نورانیت درون است.

فرموده امام صادق علیه السلام این است:

«الْحَاجُّ لَا يَزَالُ عَلَيْهِ نُورُ الْحَجِّ مَا لَمْ يُلِمَّ بِذَنْبٍ». (۱)

«حاجی به صورت مستمر نوری از حج دارد، مادام که نزدیک گناه نشود.»

در این تردیدی نیست که حج برای انسان نور می آورد، این نور باطنی با هر گناهی ضعیف و ضعیف تر می شود تا آنجا که از بین می رود. اما اگر حاجی بر تقوای خویش بیفزاید، راه مراقبت پیش گیرد و بر عهد و پیمانی که با خدا بسته، باقی باشد، نور حج در او فزونی یافته، آهسته آهسته وجودش را فرا می گیرد.

حاجی برای وداع به مسجدالحرام می آید؛ این لحظه، زمان وداع است. لحظات سخت و غمناک جدایی، او سر بر آستان پر مهر آن محبوب حقیقی می نهد و با تمام وجود او را سپاس گفته، از نعمتهای بیکرانش قدردانی می کند. اینک وقت وداع است و اجل در کمین، اینک هنگامه محنت هجران است و مرگ جدایی در پیش. اینک سفر به پایان می رسد و زائر آهنگ بازگشت دارد؛ بازگشت از یک سفر طولانی، از زمین تا آسمان و از آسمان تا زمین، از ناسوت تا لاهوت و از لاهوت تا ناسوت. در پایان این سفر حاجی بار دیگر رو به کعبه آورده، بر گرد آن طواف می کند.

آن روز که زائر احرام بست و در حریم حرم داخل شد خدا را صادقانه خواند:

رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ (۲) و عهد کرد که صادقانه به اطاعت پردازد و گام از جاده عبودیت بیرون ننهد، اما امروز زائر او را با این زبان می خواند: وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ؛ (۳) همانگونه که صادقانه وارد شد، از خدا می خواهد خارج شود. آغاز و پایانش بر مدار صدق باشد. این واپسین دیدار است، در آرزوی بازگشتی که شاید صورت

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۵، روایت ۱۱

۲- اسراء: ۸۰

۳- همان.

نپذیرد. زائر به یاد می آورد که با چه شور و نشاطی گام در مکه نهاد، با چه اشک و آهی نظر به کعبه کرد و با چه عشق و حبّی کعبه را در آغوش گرفت. دریایی از امید در عمق وجود انسان به جوشش می آید، آرامش انسان می شکند، زیستن مرداب گونه انسان به تلاطم می افتد، بار امید بر دوش و گام در راه حقیقت نهاد. این واپسین ملاقات سرشار از بیم است؛ بیمناکی از اینکه نتوانست رازهای حج و کعبه را به تماشا نشیند. شوریده از نامستی خویش، غرق در جنون، باز هوای میکده شیدایی می کند، او خویش را همچون پروانه ای به شمع می زند و بی هراس از سوز عشق، خود را به شعله های پریشانی اش می سپارد.

اینک بنده سالک برای وداع آخرین به مسجدالحرام آمده است. نگاه خیره خویش را به کعبه دوخته، آخرین نگاه حسرت به بهشت خدا روی زمین می کند. او هم اینک رنگ خدا گرفته است، او در آستانه بازگشت است، در این لحظات منتهای حظّ خویش را از کعبه می برد. او از ماسوا بریده و در آخرین طواف خویش فقط به دوست توجه می کند. نگاهش خیره به جاده انتظار و قلبش سرشار از امید به خالق جهان، دلداده ای در هوای دوست و ضمیری مملو از شوق زیارت. او با این خاطره ها به خدا می گوید: الهی! اگر هنگام مرگم فرا رسیده و بار دیگر راه به اینجا نخواهم یافت، از من در گذر و اگر هنوز مرا عمر باقی است، توفیق دیدار خانه خودت را بار دیگر نصیبم کن.

روز جدایی که نبیند کسی تیره تر است از شب هجران بسی

عاشق دلسوخته در هجر یار آورد انجم همه شب در شمار

کس نکند محنت هجر اختیار مرگ جدائی است میان دو یار

روز وداع است و فراقش ز پس ناله برون آر و به فریاد رس

خون گری ای دیده به صد های های وقت جدائی است از آن خاک پای

بخت کجا رفت هم آغوشیت هست کنون وقت سیه پوشیت

دل به مصیبت کسی افتاده طاق گه ز فراق و گهی از اشتیاق

وقت وداع است و اجل در کمین خاصه وداع صنمی این چنین

ای گل باغ ملکوت الوداع می روم اکنون به طواف وداع

با خفقان دل و رنج صدا بوی تو جان قوت شده الوداع

جان جهانی و به از جان بسی قطع ز جان چون کند آسان کسی

ای گل مشکین به نوای عجیب قطع وصال تو کند عندلیب

وصل تو اش سوخت به داغ جگر تا دگری هجر چه آرد به سر

کرده به راه طلبت جان فدا می شود اکنون به ضرورت جدا

دوری من از تو ضروری بود ورنه که را طاقت دوری بود

روز جدایی که خرابم ز تو کافرم ار روی بتابم ز تو

گر ز توأم دور کند بخت بد مهر توأم باز کشد سوی خود

بخش سوّم: مدینه منّوره

فصل اوّل: فضائل مدینه منّوره

سرّ ختم حج به مدینه منوره

بهتر است حج از مکه آغاز و به مـدینه ختم شود و زیارت شـهر مـدینه و مسـجد النبی بعد از اتمام مناسک انجام شود. زیارت خانه خدا نسبت به زیارت پیامبرش تقدم دارد.

یکی از اصحاب امام باقر علیه السلام از ایشان پرسید که آیا از مدینه شروع کنم یا از مکه؟ امام علیه السلام فرمود:

«ابْدَأْ بِمَکَّهَ وَ اخْتِمْ بِالْمَدِینَهِ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ». (۱)

«از مکه آغاز کن و به مدینه ختم نما که این برتر است.»

این مطلب بدون علت نیست، سرّ آن را باید در مسأله ولایت جست و جو کرد. در روایات متعددی تأکید شده که حج را باید بـا لقـاء امـام به پایـان رسانـد. زائر بعـد از آنکه اعمال خویش را در موسم تمام کرد، بایـد نزد امام برود و همبسـتگی و ولایت خویش را با اهل بیت اعلام کنـد. او بایـد نصـرت خویش را بر ولی خـدا عرضه کند و همچنان که بر گرد کعبه طواف کرد، به سوی امام کوچ کرده، اعلام دوستی با اهل بیت نماید. امام صادق علیه السلام شرط کامل شدن حج را دیدار امام می دانست:

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۰، روایت ۲

«اذا حجّ احدکم فلیختم حجّه بزیارتنا لان ذلک من تمام الحج» (۱)

؛

«هرگاه یکی از شما به حج رود، باید حج خود را با دیدار ما به پایان برد؛ چرا که این دیدار برای کامل شدن حج است.»

بر این اساس می توان گفت که ولایت از ارکان اصلی حج است، چنان که از ارکان اصلی دین هم به حساب می آید.

الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناًی (۲)

؛

«امروز دین شما را به کمال رساندیم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.»

سرّ نامهای مدینه منوره

مدینه نامهای هشتگانه دارد که تمامی آنها را پیامبر صلی الله علیه و آله عنوان فرموده است. اسامی این شهر نورانی عبارتند از: مدینه، طیبه، طابه، مسکینه، جبار، محبوره، یندد و یثرب.

پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره تعابیر متعددی دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر سفری که به مدینه وارد می شد، خطاب به آن می فرمود:

«یا طیبه یا سیّده البلدان» (۳)

؛

«ای پاک! ای سرور شهرها.»

همچنین می فرمود:

«ان اللّه تعالی سمّی المدینه طابه» (۴)

؛

۱- علل الشرایع، ص ۴۵۹، روایت ۱
۲- مائده: ۳

۳- کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۲۵۹، روایت ۳۴۹۴۱

۴- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۰۷، روایت ۱۳۸۵

«خدای متعال مدینه را طابه(پاک) نامیده است.»

پس این شهر آسمانی حتی به لحاظ نامگذاری اشاره به طهارت، رفعت و بزرگی دارد. نامهای شهر مدینه را خداوند و رسولش انتخاب کرده اند. پیداست که نام شهر پیامبر علیه السلام هم باید پاک باشد؛ زیرا این، شهرِ برترین خلق روی زمین است. مدینه شهر اکمل انسان هاست، مدینه محلی است که یادآور گامها، موعظه ها و اشک های اهل بیت است، مدینه در خود قطعه ای از بهشت را جای داده، پس خداوند به این شهر عزیز نظر و عنایت خاصی دارد.

شهر مدینه منوره

یک) محبوب نبی صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله علاقه و شوق خاصی به این شهر داشت، هرگاه از سفر می آمد و نگاهش به دیوارهای مدینه می افتاد، از شوق وسایلش را بر زمین می نهاد و با سرعت بیشتری به سمت این شهر می آمد و اگر سوار مرکب بود، مرکب خویش را با شتاب بیشتری حرکت می داد، این عمل نشان از حب و شوق زاید الوصف حبیب خدا نسبت به این شهر داشت. آخرین فرستاده خدا با تشبیه مدینه به مکه می فرماید:

«اللهم ان ابراهیم خلیلك و عبدك و نبیك دعاك لاهل مكّه وانا محمدٌ عبدك و نبیّك و رسولك ادعوك لاهل المدینه مثل ما دعاك به ابراهیم لاهل مكه ندعوك ان تباركُ لهم فی صاعهم و مدّهم و ثمارهم اللهم حبّب الینا المدینه كما حبّبت الینا مكه» (۱)

؛

«خدایا! ابراهیم دوست و بنده و پیامبر توست برای اهل مکه تو را خواند. من

۱- مسند ابن حنبل، ج ۸، ص ۳۸۴، روایت ۲۲۶۹۳

محمـد، بنـده و پیـامبر و فرسـتاده توام و برای اهـل مـدینه تو را می خوانم، مثـل آنچه ابراهیم برای اهل مکه خواست. تو را می خوانیم که پیمانه و میوه آنان را برکت دهی. خدایا، مدینه را محبوب ما گردان، آن چنان که مکه را محبوب ما ساختی.»

مـدینه نسـبتی با اشـراف مخلوقات و فخر کائنات دارد، برگزیـده حضـرت رب در این شـهر آرمیـده است، روح ملکوتی پیامبر صلی الله علیه و آله آنگاه که از کالبـد خاکی رحلت فرمود و به عالم بالا صـعود کرد، نهایت احاطه را بر این عالم دارد و هیچ ذره ای در این عالم نیست که نزد ایشان منکشف نباشد. وجود پاک حبیب خدا در کل کائنات توان تصـرف و تأثیر را دارد از این رو هر که به این شـهر وارد شـد، مورد مرحمت و لطف خـاص ایشـان واقع می شود. نصـیب لطف ایشان شامل اهل مـدینه است، دامن شفاعتش همه را فراگیر است و از خدای سبحان برای همه طلب مغفرت و عفو می نماید.

مـدینه شـهر اشـرف خلایق است، شـهر حبیب خـداست، انسانی که در معراج، جبرئیل امین را گـذاشت و او از مصاحبت پیامبر صلی الله علیه و آله درمانـد. او به انـدازه «قـاب قوسـین أو ادنی» نزدیک و نزدیکتر شـد، به افق اعلی رسـید، اسم اعظم الهی را دریـافت کرد و صاحب کوثر و شـفاعت کبرا شـد. مکانت و منزلت او نزد خـدا به حـدی است که انبیا و مرسـلین از اولین تا به آخر و حتی ملائکه مقرب به آن غبطه می برند. خدای سبحان تنها در باب او فرمود:

«لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاک».

دیوارهای مدینه یادآور هجرت پیامبر صـلی الله علیه و آله و اصحاب اوست، در اینجاست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوی خـدا احکـام دین را بیان می فرمود و سـنت های خویش را ارائه می کرد، در این شـهر برگزیـده خـدا با دشـمنان به نبرد پرداخت و دین خدا را آشـکار نمود، گامهای اسـتوار رسول حق صلی الله علیه و آله در این وادی است. هر جا که زائر پا نهد، جای پای مقـدس ترین انسان هاست لـذا بایـد با کمال آرامش و سـکینه قـدم گـذارد، باید خشوع و وقار سـرورِ دو عالم را در خاطره زنده کرد، بزرگمردی که رسوم جاهلیت را برچید و با هدایتهای دلسوزانه خویش راه مستقیم را پیش روی بشر نهاد.

ماه فروماند از جمال محمد سرو نباشد به اعتدال محمد

قدر فلك را كمال و منزلتی نیست در نظر قدر با كمال محمد

وعده دیدار هر كسی به قیامت لیله اسری شب وصال محمد

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی آمده مجموع در ظلال محمد

عرصه گیتی مجال همت او نیست روز قیامت نگر مجال محمد

همچو زمین خواهد، آسمان كه بیفتد تا بدهد بوسه بر نعال محمد

دو) شهر قرآن

خدای سبحان اراده فرمود كه جانشینی برای خود در زمین قرار دهد:

وَإِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی جاعِلٌ فِی ٱلْأَرْضِ خَلِیفَهً (۱)؛

«و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه ای می آفرینم.»

در ادامه به عنوان معیاری كلی، ملاك خلافت را معرفی فرمود. خلافت الهی از آن كسی است كه جامع اسماء باشد و از خداوند تمامی اسماء را آموخته باشد:

وَعَلَّمَ آدَمَ ٱلْأَسْماءَ (۲)؛

«و نامها را به تمامی به آدم بیاموخت.»

انسانی كه به مقام خلافت نایل شد و خلیفه الهی گشت، باید تمامی اوصاف و ویژگیهای خدا را واجد باشد؛ زیرا اقتضای خلافت و جانشینی چیزی جز این نیست.

خلیفه خدا آینه تمام نمای اوست، او خدا را با تمامی اوصاف و صفاتش نشان می دهد، تنها تفاوتی كه میان مقام خلافت و خدا وجود دارد، این است كه هرچه خلیفه خدا دارد، به اذن الهی دارد. برترین خلیفه الهی وجود شریف نبی خاتم صلی الله علیه و آله است. تنها اوست كه كاملترین انسان ها بلكه موجودات روی زمین است؛ بنابراین شهری كه آرامگاه پیامبر

۱- بقره: ۳۰

۲- بقره: ۳۱

است، بهره ای از خلافت الهی داشته، اوصاف حق در آن نمایان است.

با نگاهی دیگر، غور در بیکرانه عمق آیات ما را به نتیجه زیبایی می رساند. خداوند کسانی را محل حب خویش قرار داده است؛ اهل احسان محبوب خدایند: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، (۱) خداوند پاکان را دوست دارد: يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ، (۲) خداوند حبی نسبت به متقین دارد. فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ، (۳) کسی که صبر پیشه کند حب خدا را دریافت کرده است: وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ، (۴) اهل توکل متعلّق حب خدایند: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ، (۵) کسی که اهل قسط و داد باشد محبوب خداست: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ، (۶) اگر کسی در راه حق و برای احیای دین خدا به جنگ برخیزد حبّ خدا را برای خویش خریده است: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ (۷) و تبعیت از اوامر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حب الهی را در پی دارد: فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ. (۸) حال اگر مجموعه اوصاف پیش گفته دریک انسان جمع باشد، طبعاً او محبوب خداست و اگر انسانی یافت شود که به لحاظ احسان، طهارت، تقوا، صبر، توکل، عدالت، جهاد و تسلیم، در اوج باشد و قله های عظمت، شکوه و کمال انسانی را به خود اختصاص داده باشد، او در اوج محبوبیت خداست. به بیان دیگر او محبوب ترین انسانهای روی زمین نزد خداست و خدای سبحان بیش از همه به او عشق می روزد. چنین انسانی در عالم هستی وجود دارد، این وجود شریف و نازنین کسی نیست جز ختم رسل، حبیب خدا و صاحب آخرین کتاب آسمانی؛ بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله در عین حال که به سرّ خلافت الهی نایل شده است، محبوب ترین خلایق نزد اوست.

۱- بقره: ۱۹۵

۲- بقره: ۲۲۲

۳- آل عمران: ۷۶

۴- آل عمران: ۱۴۶

۵- آل عمران: ۱۵۹

۶- مائده: ۴۲

۷- صف: ۴

۸- آل عمران: ۳۱

وجود شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابعادی دارد که مهمترین آن پیوند و نسبت ایشان با قرآن کریم است.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًاى (۱)؛

«ما قرآن را بر تو نازل کردیم، نازل کردنی نیکو.»

از طرف دیگر قرآن هم ربط و نسبتی وثیق با مدینه دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«افتتحت القری بالسیف وافتتحت المدینه بالقرآن» (۲)

؛

«آبادی ها با شمشیر فتح شد ولی مدینه با قرآن.»

بنابراین اگر رسول خاتم صلی الله علیه و آله با قرآن پیوند دارد و اگر قرآن ارتباطی با مدینه، می توان گفت که مدینه، شهر قرآن است.

سه) وادی پاکی

مدینه آلودگی ها را از انسان دور می کند. این شهر نورانی آتش را محو می سازد، شهر پیامبر صلی الله علیه و آله زائران خویش را همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده، آنها را پاک می گرداند و آنها را از پلیدی ها، پلشتی ها و زشتی ها می رهاند.

گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از احُد باز می گشتند، در میان آنها در رابطه با منافقان انشعاب و تفرقه ایجاد شد، گروهی می گفتند: «آنها را بکشید» و گروهی دیگر مخالفت می کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«انها طیبه تنفی الخبث کما تنفی النهار خبث الفضّه». (۳)

«مدینه پاک است، پلیدی ها را می زداید آنگونه که آتش چرکهای نقره را».

۱- انسان: ۲۳

۲- کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۲۳۰، روایت ۳۴۸۰۳

۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۷۶، روایت ۴۳۱۳

از این رو مـدینه شـهر پاکی و پاکان است. بایـد به آنجا با طهارت وارد شـد، با طهارت ظاهری و باطنی نمازگزارد و با خدا به راز و نیاز پرداخت و به او گفت:

«یَا صَرِیخَ الْمَکْرُوبِینَ وَ یَا مُجِیبَ دَعْوَهِ الْمُضْطَرِّینَ اکْشِفْ هَمِّی وَ غَمِّی وَ کَرْبِی کَمَا کَشَفْتَ عَنْ نَبِیِّکَ هَمَّهُ وَ غَمَّهُ وَ کَرْبَهُ وَ کَفَیْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ فِی هَذَا الْمَکَانِ». (۱)

«ای فریادرس گرفتاران، ای پاسـخ دهنده دعای بیچارگان، اندوه و غم و ناراحتی مرا بزدای، آنگونه که از پیامبرت اندوه و غم و گرفتاری را زدودی و در این مکان از هراس دشمن او را کفایت کردی.»

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۶۰، روایت ۱

ص: ۵۱۷

فصل دوم: فضائل مسجد النبی صلی الله علیه و آله

اشاره

مسجد نبوی در آغاز به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله ساخته شد. این مسجد نخست با خشت و در ابعادی نسبتاً کوچک بنا شد. چون مسلمانان زیاد شدند، آنان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواستند که فضای مسجد افزوده شود، پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته آنان را پذیرفت و دستور داد بر آن افزودند و مسجد را از یک خشت و نیم بنا کردند، باز هم مسلمانان زیاد شدند و گفتند: ای رسول اللّٰه! کاش دستور می دادید مسجد را بزرگ کنند. پیامبر نیز دستور داد تا دیوار آن را با دو ردیف خشت بنا کردند، سپس گرما بر آنان چیره شد. از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند تا دستور دهد سایبانی بر مسجد زنند، ایشان هم دستور داد تا ستون هایی از تنه درخت خرما برپا کردند و سپس چوبهای پهن با شاخه برگهای درخت خرما بر آن افکندند، تا اینکه باران آمد و سقف مسجد چکه کرد. گفتند: ای رسول اللّٰه! کاش فرمان دهی سقف مسجد را گل اندود کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، مسجد باید سقف و سایبانی همانند سایبان موسی علیه السلام داشته باشد. مسجد النبی به همین وضعیت باقی ماند تا اینکه رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. (۱) مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله فضیلتی بزرگ و عظمتی رفیع دارد و علاوه بر مسجد کعبه و مسجد ایلیا در شهر بیت المقدس، یکی از سه مسجد بزرگ روی زمین است. نبی خاتم صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- فروع کافی، ج ۳، ص ۲۹۵، روایت ۱، تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۶۱، روایت ۵۸

«من خرج علی طهر لایرید الّا مسجدی هذا ولیصلّی فیه کان بمنزله حجه» (۱)

؛

«هرکس با طهارت بیرون شود و قصدی جز آمدن به مسجد مرا نداشته باشد تا در آن نماز بخواند، مانند انجام حج است.»

بیش از همه نسبت به نماز در مسجد النبی سفارش شده است. گاهی یک نماز در این مسجد معادل هزار نماز در مساجد دیگر- غیر از مسجد الحرام- قرار داده شده (۲) و گاهی برابر ده هزار نماز (۳) و گاهی نیز به اندازه پنجاه هزار نماز شمرده شده است. (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مسجد خویش فرمود:

«من صلّی فی مسجدی اربعین صلاه لا یفوته صلاه کتبت له براءه من النار و نجاه من العذاب و بری ء من النفاق» (۵)

؛

«هر کس در مسجد من چهل نماز بخواند، بی آنکه حتی یک نماز از او فوت شود، برای او برائت از دوزخ و نجات از عذاب نوشته می شود و از نفاق هم پاک می شود.»

مسجد النبی، زیارت آن و مشاهده قبر نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسراری دارد که به آنها اشاره می شود:

یک) دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله

نفوس قدسی هرگاه از بدنهای شریف خویش جدا شوند و به عالم جبروت ارتحال نمایند، تسلط و احاطه آنها بر این جهان به غایت می رسد، امور این عالم بر آنها مکشوف

۱- شعب الایمان، ج ۳، ص ۵۰۰، روایت ۴۱۹۱

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۶، روایت ۱۰

۳- ثواب الاعمال، ص ۵۰، روایت ۱

۴- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۳، روایت ۱۴۱۳

۵- مسند ابن حنبل، ج ۴، ص ۳۱۱، روایت ۱۲۵۸۴

بوده، تصرف و تأثیر و نفوذ در این عالم بر آنها ممکن است، آنها زنده اند و از دست خدای خویش روزی می خورند؛ روزی آنها با خداست: بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ. (۱) هر کس در مقابل قبر آنها بایستد و نزد جسم شریف آنها وقوف کند و در برابر مشاهد نورانی آنان حضور یابد، از فضل آنها بهره مند می شود، این وجودهای نورانی نسبت به زائر خویش آگاهی کامل دارند، سئوال ها، درخواست ها و تقاضاهای آنها را نیک می دانند. آنان نسیم رحمت خویش را شامل حال زائر می کنند و رشحات انوار خود را بر آنها افاضه می فرمایند و نزد خدا برای بخشش گناهان و قضای حاجات شفاعت و وساطت می کنند.

آنچه گذشت درباره زیات اولیا و انبیای الهی بود؛ اما زیارت نبی اکرم صلی الله علیه و آله جایگاهی ویژه دارد. هرگاه زائر به نزدیک مدینه رسید و چشمانش به دیوارهای شهر مدینه افتاد، باید متوجه باشد که مدینه شهری است که خداوند برای نبیّش انتخاب فرمود و هجرت او را به سوی این شهر قرار داد. مدینه شهری است که در آن فرایض و سنن الهی بنیان نهاده شد، تربت پیامبر صلی الله علیه و آله در این شهر است، زائر هرجا قدم گذارد، جای پای رسول خداست.

لذا باید معرفت خویش را به این وجود شریف تکمیل کند و عمل خویش را با هتک حرمت از بین نبرد.

به هنگام زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله باید ایشان را روبه روی خویش ببیند، زائر در این لحظه زیارت زنده می کند، اگر به سمت قبر ایشان گام بر می دارد، به وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله تقرب جسته است، او باید با تمام خضوع و خشوع به مولای خویش سلام کند که فرمود:

«ان اللّه تعالی وکّل بقبره ملکاً یبلّغه سلام من سلّم علیه من امته» (۲)

؛

«همانا خداوند ملکی را بر قبر نبیش وکیل کرده تا سلام هریک از افراد امت را به آن بزرگوار برساند.»

۱- آل عمران: ۱۶۹

۲- محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۶

کسی که به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله برود، همانند آن است که ایشان را در حیاتش زیارت کرده است؛ از این رو زائر قبر نبی صلی الله علیه و آله، در واقع به دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بار یافته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من حج فزار قبری بعد موتی، کان کمن زارنی فی حیاتی» (۱)

؛

«هرکس حج به جا آورد و پس از مرگ من، مرا زیارت کند، همچون کسی است که در حال حیات من، مرا زیارت کرده است.»

امام صادق علیه السلام به زائران قبر نبی صلی الله علیه و آله تهنیت می فرستد. (۲) پر واضح است کسی که با معرفت به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله نایل آید، مجاورت و قرابت او را برای خویش خریده است. جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت است؛ بنابراین جایگاه زائر او هم در بهشت برین خواهد بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به سید الشهدا علیه السلام که درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله سئوال کرد فرمود:

«یَا بُنَیَّ مَنْ زَارَنِی حَیّاً أَوْ مَیِّتاً أَوْ زَارَ أَبَاکَ أَوْ زَارَ أَخَاکَ أَوْ زَارَکَ کَانَ حَقّاً عَلَیَّ أَنْ أَزُورَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ أُخَلِّصَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ» (۳)

.

«پسرم، هرکس مرا زنده یا مرده زیارت کند یا پدرت یا برادرت یا خودت را زیارت کند، بر من حق است که روز قیامت او را زیارت کنم و از گناهانش برهانم.»

همین مضمون در حدیث مشابهی خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام آمده است. (۴) پیامبر صلی الله علیه و آله در این روایت قول داده است که زائر خویش را از هول و هراس و سختیهای قیامت برهاند و در درجه خویش در قیامت او را همراهی کند.

بنابراین کسی که به دیدار قبر آخرین فرستاده خدا، نور تمام انبیا و اشرف انسان ها

۱- السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۰۳، روایت ۱۰۲۷۴

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۹، روایت ۳

۳- همان، ص ۵۴۸، روایت ۴

۴- همان، ص ۵۷۹، روایت ۲

بار یابد، مجاورت، رضایت و ضمانت او را دریافت کرده است. او نزد خدا منزلتی رفیع یافته، از هراسها و شدائد رهایی می یابد. گناهانش پاک شده، در روزی که کسی دادرس انسان نیست، ایشان به فریادش می رسد.

دو) شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت زائر خویش را تضمین کرده است، ایشان فرمود:

«مَنْ أَتَانِی زَائِراً کُنْتُ شَفِیعَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ». (۱)

«هرکس به زیارت من آید، روز قیامت شفیع او خواهم شد.»

پس عدم درک زیارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جفای به ایشان و خویشتن است. رسول حق صلی الله علیه و آله می فرماید:

«مَنْ أَتَی مَکَّهَ حَاجّاً وَ لَمْ یَزُرْنِی إِلَی الْمَدِینَهِ جَفَوْتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ مَنْ أَتَانِی زَائِراً وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِی وَ مَنْ وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِی وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّه». (۲)

«هرکس برای حج به مکه آید و مرا در مدینه زیارت نکند، من هم در روز قیامت بر او جفا می کنم و هر که به زیارت من آید، شفاعت او بر من واجب است و شفاعت هر که بر من واجب شود، بهشت بر او واجب است.»

زیارت قبر نبی صلی الله علیه و آله باید با معرفت انجام پذیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله شریف ترین خلق خداست، او حبیب الهی است و در معراج تا به آنجا رفعت و منزلت یافت که جبرئیل نتوانست ایشان را همراهی کند، او اسم اعظم الهی است، او صاحب کوثر، شفاعت کبرا و مثل اعلای حق است. جایگاه و مکانت او تا بدان حد و پایه است که تمامی رسل و فرشتگان الهی بدان غبطه می خورند. علت غایی آفرینش، اوست، رحمتش شامل تمام

۱- قرب الاسناد، ص ۶۵، روایت ۲۰۵

۲- علل الشرائع، ص ۴۶۰، روایت ۷

انسـان هـاست، او از ضـمیر تمـامی انسان ها و نیز زائرانش آگاه است. او حیات ابـدی دارد، جود، شـفقت و سـخاوتش از همه بیشتر است. خداوند او را در قرآنش به این وصف متصف فرموده:

وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ (۱)

؛

«و تو راست خلق عظیم.»

آنگاه که عبد مؤمن معرفت خویش را کامل و محکم نمود، قلبش از شوق زیارت سرشار می شود. او با سر به زیارت می رود؛ چنانکه از عارفان نقل شده است که در راه مکه و مدینه در هر گامی دو رکعت نماز می گذارند.

با حبیب خـدا بایـد معامله حب و عشق کرد، اظهار شوق با سـرشک اشک است، دیوارهای مسـجد را باید بوسه زد، زمین آنرا باید لمس کرد، ظاهر و باطن خویش را با طهارت آراست، با سکینه و وقار آهسته گام برداشت و گامهای خویش را با حمد و تسبیح همراهی نمود، قلب خویش را به چیز دیگری مشـغول ننمود و با قلب خاشع، چشم گریان و درک انتظار، ضـمیر خویش را متوجه حضرتش نمود و با اضطرار به درگاهش پناه برد که به یقین این دست و این قلب خالی باز نمی گردند.

۱- قلم: ۴

فصل سوم: فضائل بقیع

اشاره

شایسته است بعد از زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله با دلی پاک و قلبی آرام و با یقین به فضل و کرم خدای رحمان، قصد زیارت ائمه بقیع نمود. حبّ آنان، حبّ پیامبر صلی الله علیه و آله، اطاعت آنان، اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خضوع و خشوع در برابر آنان، خضوع و خشوع در برابر جانشین خداست. باید ذکر آنان را در قلب خویش مقیم کرد، نباید از آنان روی گرداند، باید حالت قلبی خویش را تا آخر حفظ کرد و روح خویش را در محضر امامان زنده بقیع حاضر نمود.

درباره مدفن فاطمه زهرا علیها السلام اقوالی است؛ گاهی آنرا در بقیع و گاهی در بیت شریفشان و گاهی میان قبر و منبر معرفی کرده اند. امام صادق علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا بَيْنَ قَبْرِی وَ مِنْبَرِی رَوْضَهٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّهِ ... لِأَنَّ قَبْرَ فَاطِمَهَ علیها السلام بَيْنَ قَبْرِهِ وَ مِنْبَرِهِ وَ قَبْرَهَا رَوْضَهٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّه». (۱)

«بین قبر و منبر من باغی از باغهای بهشت است؛ زیرا قبر فاطمه بین قبر و منبر است و قبر او باغی از باغهای بهشت است.»

۱- معانی الاخبار، ص ۲۶۷، روایت ۱

احادیث متعددی در این باره وارد شده است (۱) که میان قبر و منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله باغی از باغهای بهشت است. منبر ایشان در حوض کوثر قرار دارد. در این مکان، خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام قرار داشته است، پایه های منبر پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت واقع شده اند؛ از این رو نمازگزاردن در این محدوده، معادل هزار نماز در مساجد دیگر است. تمامی این امور واقعیت دارد و نباید در آن شک و تردید روا داشت و اگر انسان چشمی بینا داشته باشد این حقایق را خواهد دید. از امام صادق علیه السلام سئوال شد که هنوز هم باغی از بهشت در این محل وجود دارد؟ امام در پاسخ فرمود:

«نعم انه لو کشف الغطاء لرأیتم» (۲)

؛

«آری اگر پرده ها برداشته شود خواهید دید.»

در بقیع مدفن چهار امام علیهما السلام قرار دارد؛ امام حسن مجتبی علیه السلام، امام سجاد علیه السلام، امام محمد باقر علیه السلام، و امام صادق علیه السلام. همچنین زنان و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله در این آرامگاه آرمیده اند. بدنهای پاک بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و شهدای صدر اسلام در بقیع دفن شده است. زیارت امامان بقیع و قبور شهدا آثار و برکات فراوانی دارد که به یک نمونه از آنها اشاره می شود. امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ زَارَنِی غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ لَمْ یَمُتْ فَقِیراً». (۳)

«کسی که مرا زیارت کند گناهانش پاک شده، هرگز فقیر نمی میرد.»

حاجی ای ره پوی راه کبریا ای بدور از کبر و نیرنگ و ریا

ای کفن پوشیده در میقات عشق ای حجر بوسیده در میعاد عشق

نغمه لبّیک جاری بر لبت ذکر حق راز و نیاز هر شبت

نازم آن سعی صفا و مروه ات آن طواف هفت دور کعبه ات

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۰۰، روایت ۱۱۳۸؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۵، روایت ۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷، ۱۲

۲- فروع کافی، ج ۴، ۵۵۴، روایت ۳

۳- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۸، روایت ۱۵۳

آن نماز روح بخشت در مقام در سخن با صاحب بیت الحرام

یعنی ای ربّ وَدود دلنواز این مَنم، بربسته قامت بر نماز

بنده تزویر و زور و زَر نی ام مَست جام باده عرفانی ام

دست جان از دهر شستم ای رفیق تا تو را جویم در این بیت عتیق

آمدم تا غسل در زمزم کنم معرفت افزون، جهالت کم کنم

در وقوف مشعر آموزم شعور در منای عشقِ تو یابم حضور

رَمی تندیس بُت اکبر کنم چشم جان از اشک شوقت تر کنم

بعد از آن در مَسلَخ عشق منا ذبح قربانی کنم ای آشنا

آری، آری کعبه یعنی عشق و شور حج صراط روشنِ بزم حضور

کعبه یعنی ثقل سنگین زمین بیت معمور خدا، دار الأمین

آنکه حج را دید، جز حق را ندید نامَد از او غیرِ فعل حق پدید

کتابنامه

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹